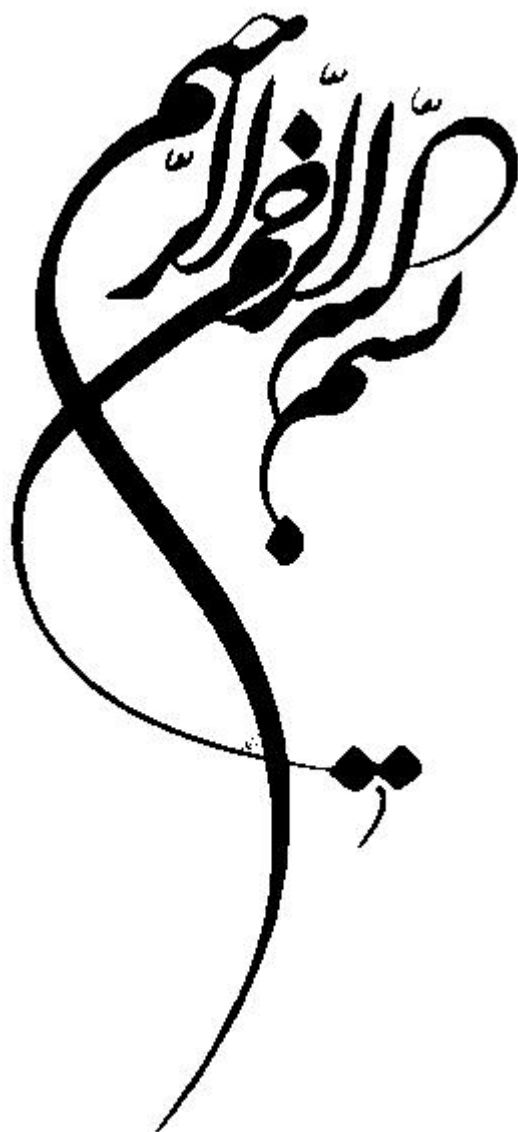




عرفان در سوره یوسف

عرفان در سوره یوسف، ص: 1

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

عرفان در سوره یوسف، ص: 26

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود بیست و نهمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده 23 گفتار در باب عرفان در سوره یوسف می‌باشد که مربوط به سخنرانی‌های استاد در ماه رمضان 1373 در حسینیه همدانی‌ها تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می‌سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.
 - استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.
 - ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)
 - مجموعه متنوع فهرست‌ها و ...
- در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

عرفان در سوره یوسف، ص: 28

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، بر اساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

عرفان در سوره یوسف، ص: 31

1 خواب حضرت یوسف علیه السلام

داستان خواب دیدن حضرت یوسف علیه السلام الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

داستان با عظمت، عبرت آموز، ملکوتی و عرشی وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم، با بیان جریان خواب ایشان شروع شده است. قبل از این که نکات بسیار با ارزش این آیه گفته شود، لازم است مقدمه مهمی را از طریق سه آیه دیگر و قطعه بسیار با ارزش عارفانه عنایت کنید.

بشارت در خواب

اما آن سه آیه در سوره مبارکه یونس است. جلد دوم کتاب «برهان» «1» که در تفسیر قرآن کریم است و تمام آن براساس فرمایش های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهیرین علیهم السلام است و اضافه ای ندارد از شیخ صدوق نقل می کند که ایشان

(1) - تفسیر البرهان (چاپ اول، موسسه البعثة): 46 / 5؛ بحار الأنوار: 191 / 58، باب 44، حدیث 62؛ «و عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَتَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ هُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمَّا قَوْلُهُ هُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَهِيَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ تُرَى لِلْمُؤْمِنِ فَيُبَشِّرُ بِهَا فِي دُنْيَاهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهَا بَشَارَةُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ عَفَرَ لَكَ وَ لِمَنْ يَحْمِلُكَ إِلَى قَبْرِكَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 32

می فرماید:

عرب صحرانشین، بادیه نشین که هم دارای حشم بود، هم دارای جمال، به مدینه می آید و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد. عرب صحرانشین، آن هم در صدر اسلام، چقدر زیبا به آیات قرآن وارد بوده است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ* الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* هُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»

در این آیه، این «هُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی چه؟ چون صریح قرآن است که می فرماید: برای مؤمنان با تقوا بشارت باد. این بشارت چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: این بشارت، رؤیای حسنه یا خواب نیک و صحیح است.

مؤمن باتقوا، برای انعکاس حقایق الهیه، حالت آینه را دارد که طبق روایات ما بسیاری از پیغمبران خدا علیهم السلام حقایق و وحی را از طریق خواب می گرفتند و این «هُمُ الْبُشْرَى» نشان می دهد که این گرفتن حقایق، به پیغمبران اختصاص ندارد، بلکه هر انسان تصفیه شده و پاکی، در عالم رؤیا می تواند با حقایق ارتباط بگیرد، چه در ارتباط با خودش و چه در ارتباط با دیگران.

بشارت بهشت بر متقین

عرب بادیه نشین پرسید: «وَ فِي الْآخِرَةِ» چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقت

(1) - یونس (10): 62-64؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»* آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.* آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

ورود به قیامت، بهشت را به او بشارت می دهند؛ یعنی از ابتدای ورود به عالم بعد، خیالش را راحت می کنند که برای تو از اکنون تا ابد، امنیت صد در صد هست.

اگر وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام خواب می بیند و خدا خوابش را در قرآن بیان می کند، از همین قبیل خواب است؛ یعنی جوانی در اوج ایمان و تقوا، آن هم در سن کمتر از ده سالگی، به قدری وجود او پاک بود که صریحاً استفاده می شود که خدا در عمق چاه به او رحم کرد و وحی خداوند به او آرامش عجیبی داد.

آنجا ارتباطی با پروردگار برقرار کرد که شنیدنی است. با وجود مقدس حضرت حق گفتاری دارد که قلب را صفا می دهد و روح را نورانی می کند. بنا به فرموده قرآن:

پاکی، صافی و مانند آینه شدن ضمیر انسان، عامل این معناست.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»¹

گاهی همین بشارت در بیداری و به صورت الهام است.

هدایت توسط الهام خدایی

من در سبزوار نزد یکی از اولیای خدا بودم. توانستم ده شب در خدمت ایشان بمانم. ایشان خیلی مشکل به حرف می آمد؛ چون اولیای خدا به این معنا واقف هستند که کم حرفی عامل نجات و سلامت باطن است. کم حرفی انسان را به آینه شدن می کشاند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: سلامت ده جزء است، نه جزء آن در سکوت است.²

(1) - یونس (10): 62؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»

(2) - مجموعة ورام: 112 / 2، الجزء الثاني؛ وسائل الشيعة: 12 / 185، حديث: 16035 - 16036؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ رَفَعَهُ قَالَ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ.»

«وَفِي الْخَيْصَالِ وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 34

با این که به زحمت به حرف می آمد، این مطلب را از او شنیدم. شب های عجیبی داشت. من به او خیلی حسرت می خوردم.

ایشان فرمودند: آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری، فرزند مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری «1»، براساس سابقه ای که با او داشتم، در سفری از

(1) - آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)

ایشان در سال 1267 ه. ق در روستای مهرجرد یزد دیده به جهان گشود، در کودکی سالها در مدرسه بزرگ محمد تقی خان یزد به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سن 18 سالگی به سرزمین عراق مهاجرت نمود، عبدالکریم ابتدا چند سالی در حوزه علمیه اردکان بود و با نامه ایشان به محضر میرزای بزرگ شیرازی شتافت.

ایشان دوازده سال در سامرا در محضر میرزای شیرازی آیه الله فشارکی، آیه الله محمد تقی شیرازی و آیه الله شیخ فضل الله نوری به تحصیل علم پرداخت. بعد از رحلت میرزای شیرازی راهی نجف گردید و در آنجا سکونت گزید اما به زودی دریافت که حوزه علمیه کربلا رونق خود را از دست داده بود و هیچ جنب و جوشی در مدرسه های علمیه به چشم نمی خورد، لذا این شهر را انتخاب کرد و اینجا بود که او لقب حائری را برای خود برگزید. (زمین کربلا را حائر می خوانند)

ایشان مدتی در حوزه علمیه اراک مشغول بود، ولی به همراه فرزند بزرگش حاج شیخ مرتضی حائری و آیه الله خوانساری به شهر قم سفر نمود و با تشکیل جلساتی از علما و بازاریان قم تصمیم گرفت حوزه علمیه قم را مجدداً احیا کند. مرحوم شیخ توانست شاگردان بارزی را به جهان اسلام تقدیم کند. که از میان آنان امام خمینی رحمه الله آیه الله گلپایگانی، آیه الله اراکی و آیه الله مرعشی می باشند.

بالاخره ایشان، این شخصیت علمی و الهی در 81 سالگی در سال 1315 شمسی به دیار ابدی شتافت و در جوار حضرت معصومه علیها السلام به آغوش خاک سپرده شد.

عرفان در سوره یوسف، ص: 35

سفرهای مشهد، به سبزوار و منزل ما آمدند. او مصرّ بود که حتماً ساعت چهار بعد از ظهر از سبزوار بروند.

گفتم: من نمی گذارم شما بروید، باید بمانید. گفت: من در قم درس دارم، نمی توانم جلسه درس را ترك كنم. هر کاری کردم، قبول نکرد که بماند. چاره‌ای ندیدم، می گفت: من بی خبر از ایشان به گاراژ مسافرتی اطلاع دادم که بلیط مربوط به ایشان را به کسی دیگر بفروشند. بعد به ایشان گفتم: تشریف نبرید، بلیط شما را فروخته اند.

گفت: نمی شود. گفتم: پس تشریف ببرید، اگر شما را سوار نکردند، برگردید.

رفت و مدتی بعد برگشت. او نیز اهل حرف زدن زیاد نبود که گلایه کند که عجب گاراژ داران و بلیط فروشان عهد شکنی. فقط گفت: مثل این که نشد بروم. اتوبوس رفت.

اتوبوس در راه تصادف کرد و صندلی که ایشان قرار بود روی آن بنشینند با کناری و پشت سر و جلویی ایشان، در تصادف از بین رفتند. گاهی بشارت به این صورت به انسان می رسد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* هُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»

اینان در اختیار حضرت حق هستند، همه کاره و اختیاردار آنان اوست. در خواب و بیداری، از طریق قلب، مغز و تصمیم‌ها آنها را یاری می کند.

(1) - یونس (10): 63-64؛ «آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.* آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 36

اما آن قطعه عارفانه، چقدر زیباست. به اهل دلی از این قبیل گفتند: «رجل فقد قلبه» آیا کسی که دل خود را گم کرده است: «متی یجده» چه وقت می تواند این گم شده را پیدا کند؟

در این عالم هیچ گمشده ای عزیزتر و با ارزش تر از دل نیست، که از دست انسان برود و نفهمد کجا رفت. اگر می فهمید، پس می گرفت. آنهایی که دل را می برند، به این زودی آن را پس نمی دهند. آن کسانی که غارتگر، دزد و وسوسه گر نسبت به قلب هستند، به این راحتی از این گوهر پربهای خزانة حضرت حق دست نمی کشند؛ چون تنها راه نابود کردن انسان، این است که قلب را از او بگیرند.

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد «1»

چون باید با چشم دل دید. اگر دل نباشد، با چه ببیند؟

گمراهی دل «2»

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: 68، الفصل الرابع عشر، حدیث 915- 919 القلب المذموم:

- انْتِبَاهُ الْعُيُونِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقُلُوبِ.

- خُلُوُّ الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوَى يَمْلَأُهُ مِنْ فِتَنِ الدُّنْيَا.

- سَمْعُ الْأُذُنِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ.

- شَرُّ الْقُلُوبِ الشَّاكُّ فِي إِيمَانِهِ.

- عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طُولُهُ لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ خَاوِيًا.

- مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ.

عرفان در سوره یوسف، ص: 37

آن کسی که دلش گم شده است، از همه عالم، جز آب و علف چیز دیگری نمی تواند ببیند. اگر به رشته های مختلف علمی، ابزاری و صنعتی نیز وصل باشد، فقط برای فراهم کردن آب و علف است.

وقتی دلش را گم کند، به جای یا صمد، یا صنم و به جای آخرت، دنیا می گوید؛ یعنی باطل را به جای حق و نادرستی را به جای درستی می گوید. به جای صراط مستقیم، راه شیطان را می پوید و بر این مطلب نیز اصرار می کند.

تبلیغ سیزده ساله پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله کم نبود، ولی مردم مکه، اهل قریش و اقوام پیغمبر صلی الله علیه و آله، عموها، بر باطل خود اصرار داشتند.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «1»

می گفتند: کار ما درست و خوب است، اما کار این جادوگر دروغگوی ساحر، خراب است. چرا مصرّ بودند؛ چون دل آنان گم شده بود و وقتی دل گم شود، انسان «كَالْأَنْعَامِ» می شود. وقتی،

«هَلْهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»

شود، پشت سر آن:

«هَلْهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» «2»

(1) - كهف (18): 104؛ « [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در

حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.»

(2) - اعراف (7): 179. آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 38

می‌شود و «كَالْأَنْعَامِ» فقط باطل را می‌بیند.

پیدا شدن دل گم شده و نزول حق در دل

گفت: کسی که دل خود را گم کرده است، کجا باید آن را پیدا کند؟ این عارف الهی خیلی کوتاه سخن گفته است، ولی سخنش خیلی توضیح دارد. گفت: «اذا نزل الحق فيه»

هنگامی که خدا در آن دل بیاید، دل پیدا می‌شود؛ چون روزی که سر انسان به سنگ بخورد، وجدانش فریاد بکشد، بیداری برایش بیاید، دل گمشده نیز پیدا می‌شود. همان دل قائد انسان و کشاننده به طرف حق و خدا می‌شود.

وقتی خدا در قلب حرّ بن یزید نازل شد، بعد از این نزول همه چیز او عوض شد و حالت صعود پیدا کرد؛ چون هنگامی که خدا در این دل نازل شود، نزول حق در قلب، با صعود او همراه می‌شود.

بعد پرسید: «متی ينزل الحق فيه؟» چه کار باید کرد که خدا در این دل نازل شود؟

چه وقت خدا وارد این دل می‌شود؟ چقدر زیبا جواب داد، گفت: «اذا ارتحل ما دون الله عنه» زمانی که غیرخدا از دل بار سفر ببندد و بیرون برود؛ یعنی بیگانه برود تا جا برای آشنا باز شود.

اشغال دل توسط بیگانگان

مرحوم ملا احمد نراقی «1» شعر زیبا و سوزنده‌ای دارد. من وقتی بچه بودم، می‌دیدم که قدیمی‌ها در شب‌های طولانی می‌نشستند و این شعر را می‌خواندند و بلند بلند گریه می‌کردند. مرحوم نراقی در این شعر می‌گوید: خدایا! خانه‌ای در

(1) - شرح حال ملا احمد نراقی در کتاب مرگ و فرصت‌ها جلسه 15 آمده است.

عرفان در سوره یوسف، ص: 39

وجود من، به نام دل داشتی، این حرف حقی است، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«قلب المؤمن عرش الرحمن» «1» «قلب المؤمن حرم الله» «2» تعبیر مرحوم نراقی خیلی لطیف است. می‌گوید:

من غلط کردم در اول بی‌شمار
اهرمین را راه دادم در حصار «3»

در جوانی دلم را بردند و بیگانه آمد. بعد با حضرت حق درد دل می‌کند، می‌گوید:

يك نظر در كار اين ويرانه كن
دشمن خود را برون زين خانه كن «4»

من که هر چه داد می‌کشم، ناله، شکوه و گریه می‌کنم، نمی‌توانم. این کار، کار توست که صاحبخانه هستی، بیا خانه‌ات را از دشمن بگیر. ای صاحب خانه! آخرین دیوارهای خانه تو دارد خراب می‌شود، دیگر چیزی از آن نمی‌ماند، بیا او را بیرون کن و خودت دوباره این خانه را بنایی کن.

ارزش دل در پیشگاه خدا

چه روایت عجیبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

(1) - بحار الأنوار: 39/55، باب 4؛ «كَمَا رُوي أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَ رُوي أَيْضاً فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسَّعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.»

(2) - بحار الأنوار: 25 / 67، باب 43، ذیل حدیث 27؛ وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.»

(3) - ملا احمد نراقی.

(4) - ملا احمد نراقی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 40

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»

خدا به صورت، اموال و حتی اعمال شما نگاه نمی کند، بلکه

«إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»¹ خدا متوجه دل شما است که در چه حالی است. این دل است که سحر شما را بیدار می کند که گوشه خلوتی بگیرید و با صاحب دل مناجات کنید. این دل است که چون رقت دارد، اشک شما را جاری می کند و با این دل است که شما خدا، عبادت، نماز، روزه، پیغمبر صلی الله علیه و آله و آخرت را می خواهید. اگر دل گم شود، دیگر چیزی از این ها را نمی خواهد.

حضرت یعقوب علیه السلام چهل سال به دنبال محبوبش گشت و پیدا کرد. ولی پیدا کردن دل، چهل سال نه، چهار سال نیز لازم ندارد، بلکه شما چهل روز به دنبال دل خود بگرد، آن را پیدا می کنی.

غارترگر دل نیز خیلی زیاد است، اما «إِذَا نَزَلَ الْحَقُّ فِيهِ» خدا وارد این دل شود، پیدا می شود، چگونه؟ گفت: «إِذَا ارْتَحَلَ مَا دُونَ اللَّهِ عَنْهُ» غیر خدا باید بار سفر ببندد و برود تا انسان به حقیقت خدا برگردد.

(1) - بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، ذیل حدیث 21؛ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورَتِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.»

و نیز در غرر الحکم و درر الکلم: 67، حدیث 906 و 907

- قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ.

- لِيَخْشَعَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ قَلْبُكَ فَمَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَمِيعُ جَوَارِحِهِ.

و نیز حدیث 894 و 895

- لَا يَصْدُرُ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ إِلَّا الْمَعْنَى الْمُسْتَقِيمُ.

- إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْدًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَ خُلُقًا قَوِيمًا.

عرفان در سوره یوسف، ص: 41

شناخت دشمن دل، مقدمه مبارزه

بعد گفت: «متی ارتحل مادون الله عنه؟» چه وقت مادون خدا این خانه را رها می کند و می رود؟ گفت: «اذا عرف انّ مادون الله عدوّه و حجابیه عنه» باید بفهمد که مادون خدا، دشمن و حجاب بین او و پروردگار است. به قدری این فهمیدن ارزش دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة» «1» اما حضرت یوسف علیه السلام چه شد که این خواب را دید؟ چون دل او نزد خودش بود. در آن دل نیز خدا بود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» «2»

با آن جمال زیبا نه مغرور شد، نه به کسی فخر فروخت، نه منیّی داشت و نه به گناهی آلوده شد. باید به او بشارت دهند.

استفاده پیامبر صلی الله علیه و آله از داستان حضرت یوسف علیه السلام

اصل داستان از بیدار شدن یوسف شروع می شود. آیه خیلی عجیبی است.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

(1) - بحار الأنوار: 292/66، باب 37

و نیز در الکافی: 55/2، باب تفکر، حدیث 3-4؛ «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.»

«مُعَمَّرُ بْنُ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

(2) - یونس (10): 63؛ «آنان که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری دارند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 42

رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» «1»

ترکیب آیه خیلی عجیب است. خود ترکیب ما را به نکات ارزنده آیه هدایت می‌کند.

اما نکته اول: «اذ» یعنی چه؟ یعنی حبیب من! پیغمبر من! با همه علم، عظمت، معنویت و توان ارزشی که داری، با توجه به این که از همه انبیا، ملائکه، جن و انس افضل هستی، یاد و توجه کن این داستانی که اتفاق افتاده و خودم نیز در این جریان حاضر بودم؛ یعنی این حادثه در تاریخ گم شده است:

«وَأِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» «2»

تو نیز از این حادثه هیچ اطلاعی نداری. این داستان گم شده را که خودم در همه جریان‌ها حضور داشتم، برای تو بگویم و تو نیز به این داستان دقیق توجه کن؛ چون برای شخص تو نیز منفعت دارد. این يك نکته است.

یعنی به قدری این داستان ملکوتی و معنوی بار ارزشی دارد که برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مفید است. این گونه نیست که اگر من برای تو بیان کنم، به تو سود و میوه‌ای از این شجره طیبه نرسد، بلکه به وجود مقدس تو نیز نصیب خواهد رسید.

رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر «3»

- (1) - یوسف (12): 4؛ « [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برآم سجده کردند!»
- (2) - یوسف (12): 3؛ «و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی.»
- (3) - وسائل الشیعة: 389 / 21، باب 22، حدیث 27377؛ وصیته صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «یا علی: حقّ الولد علی والده أن یحسن اسمه و أدبه و یضعه موضعاً صالحاً. و حقّ الوالد علی ولده أن لا یسمّیه باسمه، و لا یمشی بین یدیه، و لا یجلس أمامه، و لا یدخل معه الحمام. یا علی: لعن الله والذین حملاً ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوبتهما.» عوالی الآلی: 254 / 1، حدیث 11؛ «عن التّبیّ صلی الله علیه و آله: اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم.»
- بحار الأنوار: 80 / 71، باب 2، ذیل حدیث 83؛ «و قَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَى وَلَدِهِ فَسَرَّهُ كَانَ لِلْوَالِدِ عِثْقٌ نَسَمَةٍ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنِ نَظَرَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ نَظْرَةً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَكْبَرُ.»
- وسائل الشیعة: 485 / 21، باب 89، حدیث 27656؛ «و قَالَ صلی الله علیه و آله أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ أَوْلَادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ حَمْسِمِائَةٍ عَامٍ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 43

نکته دوم:

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ» «1»

حضرت یوسف علیه السلام پدر را در نقطه‌ای از مهربانی، لطف، محبت، عنایت و رفاقت و اتصال به فرزند دید که فضا را برای خودش آزاد مشاهده کرد و درد دل، واقعه‌ها و پیشامدهای زندگی خود را راحت برای او بگوید.

وای بر آن پدرانی که با فرزندان خود غریبه هستند و وای بر آن فرزندانی که نتوانند با پدر خود حرف بزنند. حضرت یوسف علیه السلام فضا را کاملاً آماده دید که حرفهایش را راحت بزند و از تجربیات پنجاه ساله پدر عالم، آگاه و بصیرش در زندگی استفاده کند.

آیه می خواهد بگوید: ای خانواده ها! پدران! مادران! با فرزندان خود رفیق، یکی و وصل باشید. رابطه صمیمی داشته باشید. او اگر نتواند با شما ارتباط برقرار کند، به خاطر نیازش بالاجبار می رود و با بیگانه ارتباط می گیرد و در این ارتباط با بیگانه، خدا می داند که چه بلاهایی بر سرش می آید.

حضرت یوسف علیه السلام پدر را نسبت به خودش خیلی نرم، لَین، خوش اخلاق،

(1) - یوسف (12): 4؛ « [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت. »

عرفان در سوره یوسف، ص: 44

آرام، گوش به حرف، دلسوز و گوش به زنگ دید. درك او این بود که با این پدر خیلی خوب می شود حرف زد.

اعتقاد به خواب پاك و صادق

نکته سوم: خواب ایشان است که در ابتدای سخن بیان شد. چرا بچه ای با این سن کم، این حقایق عظیم را در خواب دید؟ ایمان و تقوا او را كَمْكَ کرد. عرض کرد:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» «1»

پدر! من یازده ستاره را دیدم. چرا دوبار گفت: «رأيت»؟

نکته دیگر این آیه این است که حضرت یوسف علیه السلام به خاطر ایمان و تقوا، صد در صد اعتماد داشت که این خواب، خوابی الهی است.

خوش به حال مردمی که به حقیقت شك ندارند؛ به خدا، قیامت، انبیا و اولیا.

این که دوبار می گوید: «رأیت» یعنی پدر! به این خوابم اعتقاد ایمانی و تقوایی دارم.

خوبان به خواب اعتقاد صد در صد دارند که این خواب، پیوندی الهی است.

اعتماد به افراد بصیر

چیزی هست که من نمی دانم، باید برای شما بگویم، چرا؟ چون شما بینا و بصیر هستید. آیه می گوید: جوانها! در تمام برنامه های خود، به شخص بینا و بصیر مراجعه کنید. او برای شما کار می کند. این نیز نکته ای است که زندگی شما از شخص آگاه و بینا خالی نباشد.

حضرت عبدالعظیم به خدمت امام هادی علیه السلام آمد. امام یعنی بصیرترین

(1) - یوسف (12): 4؛ «پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

عرفان در سوره یوسف، ص: 45

و آگاه ترین. عرض کرد: یابن رسول الله! من دینم را برای شما عرض می کنم، شما ببینید که آیا درست است یا نه؟ چون درست و نادرست را شما تشخیص می دهید.

چرا؟ چون يك وقت ما به دینی دیندار نباشیم که در قیامت به خاطر همین دین به جهنم برویم. حضرت فرمودند: بگو؟ حضرت عبدالعظیم نیز گفت. یعنی رهبرش را به گونه ای دید که خیلی راحت می تواند با او حرف بزند. می دانست که این رهبر الهی تمام حرف ها را گوش می دهد، درست ها را امضا و اشتباهات را علاج می کند.

این کار رهبران الهی است.

امام علیه السلام سکوت کرد. حضرت عبدالعظیم بیان کردند. وقتی تمام شد، عرض کرد: یابن رسول الله! نظر شما چیست؟ فرمودند: دینی که تو داری، دین من و همه پدران من است. «1»

(1) - کمال الدین و تمام النعمة: 380/2؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدِّينِ حَدُّ الْإِبْطَالِ وَحَدُّ التَّشْبِيهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُخْدِتُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنْ بَعْدِي الْحُسَيْنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَقْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا قَالَ فَقُلْتُ أَفَرَزْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَةُ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ وَ الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 46

سجده با شعور بر حضرت یوسف علیه السلام

نکته دیگر این که «هم»؛ ضمیر جمع مذکر در «رَأَيْتُهُمْ»، و «سَاجِدِينَ» نیز جمع مذکر است، نشان می دهد که سجده «1» این یازده ستاره، خورشید و ماه نیز سجده با شعور بوده است؛ چون ضمائر جمع مذکر مخصوص «ذوی العقول» است؛ یعنی این سجده با کمال آگاهی، به جا، به حق و درست بوده است.

ارزش دهی توبه به توبه کننده «2»

(1) - الکافی: 442 / 1، حدیث 11؛ «أبي جعفر عليه السلام قال كان في رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثة لم تكن في أحد غيره لم يكن له يدة و كان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يؤمن أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرقه و كان لا يمر بحجر ولا شجر إلا سجد له.»

بحار الأنوار: 931 / 11؛ « [تحف العقول] عن أبي الحسن الثالث عليه السلام قال إن السجود من الملائكة لآدم لم يكن لآدم وإنما كان ذلك طاعة لله و محبة منهم لآدم.»

(2) - وسائل الشيعة: 73 / 16 - 75، باب 86، حدیث 21014؛ «أبي عبيدة قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول إن الله تبارك و تعالى أشد فرحاً بتوبة عبده من رجل أضل راحلته و زاده في ليلة ظلماء فوجدتها فالله أشد فرحاً بتوبة عبده من ذلك الرجل بإرجلته حين وجدها.» و حدیث 21021؛ «و في غيون الأخبار عن الرضا عن آبائه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله مثل المؤمن عند الله تعالى كمثل ملك مقرَّب وإن المؤمن عند الله لأعظم من ذلك و ليس شيء أحب إلى الله تعالى من مؤمن تائب و مؤمنة تائبة.»

و حدیث 21022؛ «عن دارم بن قبيصة عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله التائب من الذنب كمن لا ذنب له.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 47

نکته دیگر این که: حضرت یوسف علیه السلام در بیداری ذات برادران را تاریک، ستمگر و ظالم می دید، که حتی تصمیم به قتل حضرت یوسف علیه السلام گرفته بودند. اما در خواب دید که به صورت ستارگان درخشانده اند، خدا می خواهد بگوید: وقتی در خانه من توبه کنید، مانند ستارگان درخشانده می شوید. در بیداری، بدن های تاریک شده با عمل فاسد را می دید، اما در خواب - نسبت به آینده - یازده ستاره نورانی.

این مقام توبه است.

بخشی از تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: اما خورشید، مادر حضرت یوسف علیه السلام یعنی راحیل «1» بود؛ یعنی ای مردم! مادر در زندگی، خورشید شماست. شما زمین هستید، بدون

(1) - النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين: 182 الباب التاسع؛ «ورد من أن أمه أي أم يوسف قد كانت ماتت في نفاسها بنيامين فتزوج يعقوب أختها. و قيل يرید أباه و أمه و كانا حين عن ابن إسحاق و الجبائي. و قيل إن راحيل أمه نشرت من قبرها حتى سجدت له تحقيقاً للرؤيا عن الحسن.»

داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم: 304 بخش دهم؛ «(ثعلبی) در عراش گوید: مادر بنیامین در روزی که آنها به دربار یوسف رسیدند از دنیا رفته بود. بنا بر این آن دسته از روایاتی که اشعار دارد پدر و مادر یوسف از کنعان به مصر درآمدند را باید به پدر و خاله او تأویل و تفسیر نمود چرا که در عرف رایج میان عربها خاله را (ام) و مادر می‌خوانند و مرحوم «طبرسی» عقیده دارد که یعقوب بعد از وفات راحیل خواهر او را به ازدواج خویش درآورد. بعضی نیز مانند اسحاق و جبائی عقیده دارند که پدر و مادر یوسف در زمان حکمفرمایی او بر مصر در قید حیات بودند. گروهی نیز معتقدند که راحیل بخاطر تحقق رؤیای صادقانه یوسف از قبر سر برآورد تا در مقابل فرزندش به نشانه تحیت و به پاس شکرگزاری از خداوند به سجده درافتد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 48

شیر، حالات، گریه‌ها و ایمان مادر، شما هیچ چیزی نمی‌شوید.

مادر این بچه مانند خورشید بود که بچه، حضرت یوسف علیه السلام شد. مادری با شیر، نیت، اراده و عبادت پاک و با خلوص، همسر پیغمبر و مادری که تا زمان آمدن به مصر نیز زنده بود، برخلاف حرف تورات که می‌گوید: آن موقع ایشان مرده بود.

قمر نیز حضرت یعقوب علیه السلام بود. اهل دل حرف جالبی نیز اینجا دارند که تمام جریان حضرت یوسف علیه السلام در مجموع، در وجود خود ما نیز هست. حال چه کسی حضرت یوسف علیه السلام این وجود است، چه کسی راحیل، چه کسی حضرت یعقوب علیه السلام و چه کسانی یازده برادر؟ آن را انشاء الله در مبحث بعد می‌گویم. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 217 / 12، باب 9، قصص یعقوب و یوسف.

عرفان در سوره یوسف، ص: 50

2 صاحب دل

درس گرفتن از داستان حضرت یوسف علیه السلام

2

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 51

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

استوارترین نکات تربیتی و عظیم‌ترین مسائل پندآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داستان‌های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» تعبیر کرده است.

در پایان داستان می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «1»

این داستان و چهره‌هایی که در این سوره مطرح هستند، پند مهمی برای خردمندان است؛ یعنی به قدری این داستان عظمت دارد که روی حرف من در این داستان با صاحبان مغز، عقل و خرد است و می‌خواهم عقل شما را رشد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

داستان را از خواب حضرت یوسف علیه السلام شروع می‌کند. خوابی که خیلی خلاصه در يك آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج

(1) - یوسف (12): 111؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 52

نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب

این گونه خواب‌ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس «1»: بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می‌دهد و با این گونه خواب‌ها، قلب آنها را در حالتی قرار می‌دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طی کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می‌دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می‌گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقق می‌دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حق است، می‌داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

نکته دوم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار

چنانچه در بعضی از کتاب‌ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف علیه السلام بود، ولی حضرت یعقوب علیه السلام آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده‌اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش‌های حضرت حق را

(1) - «كَلَّمَ الْبَشَرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقُوْرُ الْعَظِيمُ» «يونس: 64»

«أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ» «يونس: 2»

عرفان در سوره یوسف، ص: 53

تحمّل کنی. «1» خود این حرف نیز به پدرها یاد می‌دهد که فرزندان را برای آزمایش‌های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی

بعد از این که حضرت یعقوب علیه السلام خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می‌دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی‌تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. «2»

(1) - الکافی: 92/2، حدیث 17-18؛ «أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا وَ ابْتَلَى قَوْمًا بِالصَّائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً.»

و نیز در بحار الأنوار: 68/53، حدیث 28؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِيلَ لَهُ مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ قَالَ مَنْ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ.»

(2) - جامع الأخبار: 106، الفصل الثانی و ستون فی الاولاد؛ «روى عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلَ لَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ! فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ آبَائُهُمُ الْمُشْرِكِينَ؟

فَقَالَ لَا، مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَعْلَمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَ إِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُمْ بَعَرَضَ يَسِيرَ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مَعِيَ بِرَاءٌ.»

مكارم الاخلاق: 220؛ «عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَ تَرَكَ الْآخَرَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَهَلَّا سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا؟

- وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اْعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي السَّرِّ كَمَا تَحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبَرِّ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 54

بچه‌ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟

یا بگویند: از پدر خوششان نمی‌آید و نمی‌خواهیم که او را ببینیم و نسبت به پدر بی‌تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضرت یعقوب علیه السلام در این خانه کاری کرده بود که نه تنها در حضرت یوسف علیه السلام، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضرت یوسف علیه السلام خیلی زنده‌تر بود. علتش این بود که حضرت یوسف علیه السلام از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سنین کم

خواب را به این گونه پاکان ارائه می‌دهند. حضرت یوسف علیه السلام خیلی پاك بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صَدِّيق» تعبیر کرده است. البته اگر شما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضرت یوسف علیه السلام در سن ده سالگی بیان می‌کند. البته امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روز بعثت پیامبر سیزده ساله بودند. «1»

(1) - الفصول المختارة: 273-278؛ «ابن عائشة من طريق أحمد بن زكريا قال سمعته يقول بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وعليه السلام ابن عشر سنين وقيل علي وله ثلاث وستون سنة.»

«و روى قتادة عن الحسن بن علي قال كان أول من آمن علي بن أبي طالب وهو ابن خمس عشرة سنة أو ست عشرة.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 55

همه روایات نوشته‌اند «1»: اولین کس از زنان که به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، «2» حضرت خدیجه علیها السلام بود و از مردان امیرالمؤمنین علیه السلام - با این که بچه سیزده ساله را مرد نمی‌گویند و نوجوان می‌گویند - ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی‌ها شصت سال دارند، ولی هنوز بالغ فکری نیستند و فقط در شهوت بالغ شده‌اند و راه همان شهوت و شکم را طی کردند و می‌خواهند خوش بگذرانند.

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسلام آنها را بالغ نمی‌داند؛ چون استطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است. اولین مردی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. بچه نبود.

(1) - تفسیر القمی: 378/1، میلاد النبی الأعظم صلی الله علیه و آله.

(2) - بحار الأنوار: 1/16، باب 5، حدیث 2؛ «ابن عباس یقول أول من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله من الرجال علي عليه السلام ومن النساء خديجة عليه السلام.»

الفصول المختارة: 266؛ «من طريق سعيد بن أبي عروبة قال سمعت قتادة يقول أول من صلى من الرجال علي بن أبي طالب.»

الفصول المختارة: 278؛ «وقوله صلى الله عليه وآله لقد صلت الملائكة علي وعلى علي سبع سنين وذلك أنه لم يكن أحد من الرجال يصلي غيري وغيره.»

بحار الأنوار: 243 / 38، باب 65؛ «وَمِنَ الْمُسْتَدِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ مَرَّةً أُسْلِمَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 56

دلایل قبول ایمان از صبی

بحث است که ایمان طفل سیزده ساله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کنند که قبول است؛ یکی این که حضرت یحیی پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد:

«وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» «1»

«صبی» یعنی بچه. بچه پنج ساله به قدری لیاقت عقلی داشت که ما مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. «2» یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی علیه السلام بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» «3»

(1) - مریم (19): 12؛ «و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.»

(2) - الکافی: 1 / 383، حدیث 7 - 8

حدیث 7؛ «عَلِيٌّ بْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رَحْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمَصْرَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ فَقَالَ وَ (أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةُ وَ هُوَ صَبِيٌّ وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.»

حدیث 8؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانٍ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ص (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي) قَوْلَ اللَّهِ مَا تَبِعُهُ إِلَّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعٍ سِنِينَ.»

(3) - مریم (19): 30؛ «نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 57

«جَعَلَنِي*» را با فعل ماضی ذکر کرد؛ من پیغمبر شدم و در دنیا آمدم و مرا پیغمبر قرار دادند، نه این که قرار خواهند داد. آن کسی که حضرت عیسی علیه السلام را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم علیها السلام به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» «1» خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی «2»

حضرت یوسف علیه السلام در بلوغ عقلی بود و کسی که در بلوغ عقلی باشد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقل و قلب دو رشته اتصال بین انسان و حضرت حق هستند.

این دو رشته، هر مقدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود.

ای خاک ره تو خطّه خاک پاکى ز تو دیده عالم پاک

(1) - بحار الأنوار: 402/16، باب 12، حدیث 1؛ «... وَ إِنَّ خُلِقَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ طِينٍ فَإِنَّهُ خُلِقَ مِنَ النُّورِ قَوْلُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ وَ إِنَّ كَانَ آدَمُ أَوَّلَ الْخَلْقِ فَقَدْ صَارَ مُحَمَّدٌ قَبْلَهُ قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي مِنْ نُورٍ وَ خَلَقَ ذَلِكَ

التَّوَرَّ قَبْلَ آدَمَ بِالْفَيِّ أَلْفِ سَنَةٍ وَإِنْ كَانَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو الْبَشَرِ [آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو الْبَشَرِ] فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَيِّدُ النَّدْرِ...

بحار الأنوار: 18 / 278، باب 2، ذیل حدیث 38؛ «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ أَوْ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ»

(2) - تفسیر العیاشی: 155 / 1، حدیث 521؛ «عن ابن سنان قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يدفع الى الغلام ماله، قال اذا بلغ و اونس منه رشد. و لم يكن سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا»

عرفان در سوره یوسف، ص: 58

ای بر سرت افسر لأمرك
زیب بر تو قباى لولاك»1

تلاش مردان خدا در رساندن انسان به مقام واقعی خود

به خدا قسم در این عالم چیزی شگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سنگ گناه از دست داده اند، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند.

حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو وظیفه نداری که تا سر حدّ جان دادن به دنبال هدایت بشر بدوی. تو از جانت داری مایه می گذاری؟ «2» چون ایشان مردم گناهکار را نگاه می کرد، نفس گیر می شد که خدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حق بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله

چنان از غصّه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی

(1) - غروی اصفهانی.

(2) - «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» «کهف: 6»

عرفان در سوره یوسف، ص: 59

می داد تا آخر آیه ای نازل شد که:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» «1»

تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حبيب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه:

«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» «2»

تو فقط به مردم بگو، اگر قبول کردند:

«طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» «3»

و اگر قبول نکردند:

«حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّوْهَا فَيَنَسُّ الْمَصِيرَ» «4»

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

این روایت چقدر زیباست:

«إذا وضعت القلب عند الدنيا خاب» «5»

(1) - قصص (28): 56؛ «قطعاً تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت‌پذیران داناتر است.»

(2) - عنكبوت (29): 18؛ «و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست.»

(3) - رعد (13): 29؛ «برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.»

(4) - مجادله (58): 8؛ «دوزخ برای آنان کافی است، در آن وارد می‌شوند، و بد بازگشت گاهی است.»

(5) - این جمله کلام عرفاست ولیکن احادیثی در این زمینه وارد شده است: مستدرک الوسائل: 40/12، حدیث 13460-13461؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قَالَ هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا.»

«دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا أَتَى اللَّهَ عَبْدًا عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا أَزْدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 60

زمانی که دل را فقط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شد، ضرر می‌کنی. همین نگاه قرآن است:

«إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» «1»

به چنین انحراف شدید فکری دچار شدی که به تعبیر قرآن: روی زندگی خود مهر زدی که زندگی جز این زندگی دنیا نیست:

«وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» «2»

وقتی که می میریم، در همین دنیا می میریم و نابود می شویم و تمام می شود. اگر این گونه به دنیا دل دادید که بگویید: زندگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شهوت است، ضرر می کنی.

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست:

«اذا وضعت قلبك عند الدنيا خاب»

وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون بروی، آن دل ضرر می کند. چه ضرری؟ اگر اینجا بیدار شوی و فهمیدی که ضرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبان را گرفت و به آن طرف کشید، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

(1) - انعام (6): 29؛ «و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست.»

(2) - جاثیه (45): 24؛ «و ما را فقط روزگار هلاک می کند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 61

2- قلب آخرتی

«و اذا وضعت قلبك عند الآخرة ذاب» «1» اما اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیدی که زندگی این دنیا موقتی است و چند روزی بیش نیست، این چند روزه را باید مطابق با طرح مولا از حلال به دست بیاوریم و مصرف کنیم؛ همه هم و غمت را برای آخرت بگذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

«أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» «2»

آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

3- قلب طیب و پاک

«و اذا وضعت قلبك عند المولى طاب» «3» اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحب دل دادی، گفتی:

محبوب من! خانه‌ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیچ کاره هستیم و تو همه کاره‌ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

(1) - از کلام عرفا می‌باشد.

(2) - بقره (2): 25؛ «که بهشت‌هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

(3) - از کلام عرفا می‌باشد.

عرفان در سوره یوسف، ص: 62

تحویل دل به صاحب دل

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند: «1» مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می‌خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

وقتی سحرگاه بیدار می‌شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحر سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته‌ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی‌داند:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «2»

کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده‌ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره‌ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می‌دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی‌ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «3»

(1) - بحار الأنوار: 226 / 95، باب 2، دعای عرفه؛ «إِلَهِي حَقَّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُكْ بِي مَسْلَكَ أَهْلِ الْجُذْبِ إِلَهِي اُعْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنْ اخْتِيَارِي وَ أَوْفِنِي عَلَى مَرَكَزِ اضْطِرَارِي.»

(2) - سجده (32): 17؛ «پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.»

(3) - النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين: 304 الفصل التاسع؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال مكتوب في التوراة التي لم تغير أن موسى عليه السلام سأل ربه فقال يا رب أقرّب أنت مني فأناجيك أم بعيد فأناديك فأوحى الله عز و جل إليه يا موسى أنا جليس من ذكرني فقال موسى فمن في سترك يوم لا ستر إلا سترك قال الذين يذكرونني فأذكرهم و يتحابون في فأحبهم فأولئك الذين إذا أردت أن أصيب أهل الأرض بسوء ذكرتهم فدفعت عنهم بهم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 63

می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

تسلیم دلهای طیب به امر خدا

به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند: «1» همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف علیه السلام با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند.

کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی «2»

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل

(1) - إرشاد القلوب إلى الصواب: 157/1، الباب الثامن و الأربعون؛ «فإنه كان يقول خادمي يَدَايَ وَ دَابَّتِي رِجْلَايَ وَ فِرَاشِي الْأَرْضَ وَ وَسَادِي الْحَجَرُ وَ دِفْئِي فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ سِرَاجِي الْقَمَرُ وَ إِدَامِي الْجُوعُ وَ شِعَارِي الْخَوْفُ وَ لِبَاسِي الصُّوفُ وَ فَاكِهَتِي وَ رِيحَانَتِي مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ لِلْخُوشِ وَ الْأَنْعَامِ أَيْتُ وَ لَيْسَ مَعِيَ شَيْءٌ وَ أَصْبَحُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَعْنَى مِنِّي.»

(2) - حافظ شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 64

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن مُلک خدا در اختیار او

روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: «1» حدود فدک را به من بگوئید که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدک از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو مُلک ما را خبر نداری که چه ملکی است.

خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغام دادند:

اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

جبرئیل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا علیها السلام

(1) - بحار الأنوار: 145 / 48 - 144، باب 6، حدیث 20؛ الانتصار، عاملی: 303 / 7

«أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَكَّا حَتَّى أُرَدَّهَا إِلَيْكَ فَيَأْتِي حَتَّى أَلَحَّ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا أَخُذُهَا إِلَّا بِخُدُودِهَا قَالَ وَ مَا خُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّكَ إِلَّا فَعَلْتُ قَالَ أَمَّا الْحُدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ الرَّشِيدُ وَ قَالَ إِيهَا قَالَ وَ الْحُدُّ الثَّانِي سَمَرَقَنْدُ فَارَبَدَ وَجْهُهُ قَالَ وَ الْحُدُّ الثَّلَاثُ إِفْرِيقِيَّةُ فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ قَالَ هِيَ قَالَ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجَزْرَ وَ إِرْمِينِيَّةُ قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي قَالَ مُوسَى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنَّي إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ.»

«و فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَسْبَاطٍ أَنَّهُ قَالَ أَمَّا الْحُدُّ الْأَوَّلُ فَعَرِيشُ مِصْرَ وَ الثَّانِي دُومَةُ الْجَنْدَلِ وَ الثَّلَاثُ أُحُدٌ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ فَقَالَ هَذَا كُلُّهُ هَذِهِ الدُّنْيَا فَقَالَ عَ هَذَا كَانَ فِي أَيْدِي الْيَهُودِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي هَالَةَ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ بِلَا خِيَلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 65

را برای حضرت علی علیه السلام عقد کرده‌ام. «1»

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

1- همسر خواهی

به شخصی لا ابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم.

گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی‌توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می‌خواهم. این همسر را به

(1) - إرشاد القلوب إلى الصواب: 232 / 2؛ «و قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ خَطَبَ جَمَاعَةً مِنَ الْأَكَابِرِ وَ الْأَشْرَافِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَكَانَ لَا يَذْكُرُهَا أَحَدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَالَ أَتَوَقَّعُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَإِنَّ أَمْرَهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاطِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ إِيَّيَّ مَا أَرَى أَنَّ النَّبِيَّ يُرِيدُ لَهَا غَيْرَكَ فَجَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَتَعَرَّضَ لِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ كَأَنَّ لَكَ حَاجَةً يَا عَلِيُّ فَقَالَ أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَاتِ قَالَ جِئْتُ خَاطِباً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ النَّبِيُّ مَرْحَباً وَ حُبّاً وَ رَوْحَهُ بِهَا فَلَمَّا دَخَلَ الْبَيْتَ دَعَا فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهَا قَدْ رَوَّجْتُكَ يَا فَاطِمَةُ سَيِّداً فِي الدُّنْيَا وَ أَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الصَّالِحِينَ ابْنِ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَبَكَتْ فَاطِمَةُ حَيَاءً وَ لِفِرَاقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ مَا رَوَّجْتُكَ مِنْ نَفْسِي بَلِ اللَّهُ تَعَالَى تَوَلَّى تَرْوِيحَكَ فِي السَّمَاءِ وَ كَانَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاطِبُ وَ اللَّهُ تَعَالَى الْوَلِيُّ وَ أَمْرُ شَجَرَةِ طَوْبِي فَثَرَتْ الدَّرُ وَ الْيَاقُوتُ وَ الْحَلِي وَ الْحُلُّ وَ أَمْرُ الْخُورِ الْعَيْنِ فَاجْتَمَعْنَ فَلَقَطْنَ فَهَنَ يَتَهَادِينَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ يَقْلَنَ هَذَا نَارُ فَاطِمَةَ فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةَ زَفَافِهَا إِلَى عَلِيٍّ كَانَ النَّبِيُّ قَدَامَهَا وَ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ خَلْفَهَا يَسْبِحُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَ يَقْدُسُونَهُ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 66

واسطه حضرت به من دادند.

2- دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقاییش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است، نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است، می گوید: فقط زن خارجی می خواهم. او گفت: پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا علیه السلام است. بگذار امام رضا علیه السلام به او جهت دهد.

می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک‌های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسر کارت می گیرم، بیایید. بعد از غبار روی، نبات، گرد تبرک از روی قبر مطهر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

می گفت: رفتیم. غبار روی تمام شد، پارچه سبز، نبات و مقداری گرد حرم را آوردند، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسرمان باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در این دوره و زمانه در ازدواج، شغل پدرم است. پدرم را دوست دارم، پدر مظلوم و با ادبی است، ولی چون رفته‌گر شهرداری است، کسی نمی‌آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزه نمی‌تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من

عرفان در سوره یوسف، ص: 67

فکری کنید.

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می‌خواهم ببینم.

پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه‌های خشتی و گلی کوچک بود. در زدم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شما دختری به این نام دارید. ما از تهران آمده‌ایم. پسر مرا ببین، برود با دختر شما صحبت کند، اگر همدیگر را قبول کردند، دختر شما را برای پسرمان بگیرم. امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طبیب نگفته است؟

باز کنندگان واقعی گره‌ها

حضرت یوسف علیه السلام حرفش را به چه کسی زد؟ به ما یاد می‌دهد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه جا نمی‌شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنید. «1» خدا چه نعمت‌هایی را در کنار ما گذاشته است و فرموده که درد خود را به این‌ها بگویید. این‌ها از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند.

ور می‌پذیری دلشکسته، ما دلشکسته‌ایم

گر می‌پذیری خسته، ما سخت خسته‌ایم

لطف الهی به من خوار و زار	نیز امید هستت عشق یار
یک نظر آن دلبر مهوش کند	عاقبت کار مرا خوش کند
از می آن ساقی شیرین لب	لطف کند صبح نماید شبنم
در گذرد از گنهم لطف دوست	لطف، چنین پرگنهی را نکوست
در گذر ای دوست گناه مرا	صبح کنی شام سیاه مرا

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 178 / 71 - 177، باب 11؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوَّكَ يَوْمًا مَا.»

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ.»

بحار الأنوار: 68 / 72، باب 45؛ «عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ حِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...»

عرفان در سوره یوسف، ص: 70

ارتباط خواب با عالم بیداری 3

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 71

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

ظهور شخصیت، عظمت و کرامت وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام با خواب صادقانه و رؤیایی حقیقی شروع شد. این گونه خواب‌ها که مانند بیداری است، ویژه پاکان عالم است.

خواب حضرت ابراهیم «1»

کتاب خدا نه تنها این خواب را از ایشان نقل می‌کند، بلکه خوابی را نیز از جدّ او،

(1) - بحار الأنوار: 123/12، باب 6، قصة الذبح و تعین الذبیح، حدیث 1؛ «عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَا ابْنُ الدَّيْحَانِ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْعَلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) فَلَمَّا عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ بِكَبْشٍ أَمْلَحَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَ يَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَ يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَ يَمْشِي فِي سَوَادٍ وَ يَبُولُ وَ يَبْعُرُ فِي سَوَادٍ وَ كَانَ يَرْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَامًا وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُمِّهِ وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُ كُنْ فَكَانَ لِيَفْتَدِيَ بِهِ إِسْمَاعِيلُ فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ مِنِّي فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا أَحَدُ الدَّيْحَانِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 72

حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند که این انسان والای ملکوتی در آن خواب، می بیند در کنار کعبه معظمه، فرزند با کرامت و دلبنده را برای خدا قربانی می کند.

وقتی بیدار می شود، یقین دارد که این حادثه ای را که در خواب دیده، امر خدا و فرمان محبوب است، با حضرت اسماعیل علیه السلام در میان می گذارد:

«قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى» «1»

پسر! نظر تو چیست؟ این جوان الهی چهارده ساله به پدر عرض می کند:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» «2»

حضرت اسماعیل علیه السلام آگاهانه خواب را به امر خدا ترجمه می کند. بعد عرض می کند: پدر! خیال شما از من راحت باشد. خواهی دید که من در مقابل فرمان مولا از صبر کنندگانم و کاملاً تسلیم حکم محبوبم هستم.

خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «3»

(1) - صفات (37): 102؛ «هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟»

(2) - صفات (37): 102؛ «گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

(3) - الکافی: 486 / 6، حدیث 5؛ «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَرَقُ مِنَ السُّنَّةِ قَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ مِنَ السُّنَّةِ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ مَا أَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَفْرُقُ كَمَا فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِلَّا فَلَا قُلْتُ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ صُدَّ عَنِ الْبَيْتِ وَ قَدْ كَانَ سَاقِ الْهُدْيِ وَ أَحْرَمَ أَرَاهُ اللَّهُ الرُّؤْيَا الَّتِي أَخْبَرَهُ اللَّهُ بِهَا فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ آمِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ) فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ اللَّهَ سَيَفِي لَهُ بِمَا أَرَاهُ

فَمِنْ ثَمَّ وَفَّرَ ذَلِكَ الشَّعْرَ الَّذِي كَانَ عَلَى رَأْسِهِ حِينَ أُحْزِمَ انْتِظَاراً لِحُلُقِهِ فِي الْحَرَمِ حَيْثُ وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا حَلَقَهُ لَمْ يُعِدْ فِي تَوَفِيرِ الشَّعْرِ وَ لَأَكَانَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله. «بحار الأنوار: 113/53، باب 29، الرجعة؛ «إِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحْسَبُ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَّا سَيَطْلُعُ عَلَيْكُمْ أَطْلَاعَةً.»

و نیز در بحار الأنوار: 253/17؛ «... وَ إِنْ ابْتُلِيَ يُوسُفُ بِالْعُرْنَةِ وَ امْتُحِنَ بِالْفُرْقَةِ فَمُحَمَّدٌ فَارَقَ وَطَنَهُ مِنْ أَدَى الْمُشْرِكِينَ وَ وَقَفَ عَلَى التَّنْيَةِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ أَحَبُّ الْبِقَاعِ إِلَى اللَّهِ وَ لَوْ لَا أَهْلُكَ أَخْرَجُونِي مَا خَرَجْتُ فَلَمَّا بَلَغَ الْجُحْفَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ثُمَّ آلَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله شَرُّدُوا فِي الْأَفَاقِ وَ امْتُحِنُوا بِمَا لَمْ يُمْتَحَنَ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ وَ قَدْ أُعْلِمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله جَمِيعَ ذَلِكَ وَ كَانَ يُخْبِرُ بِهِ وَ إِنْ بَشَّرَ اللَّهُ يُوسُفَ بِرُؤْيَا رَأَاهَا فَقَدْ بَشَّرَ مُحَمَّدًا بِرُؤْيَا فِي قَوْلِهِ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 73

در قرآن از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابی را نقل می کند که حضرت بعد از آن خواب، اشک شوق می ریختند. خداوند متعال با این آیه شریفه رسولش را تسلیت و آرامش داد:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» «1»

یقیناً این خواب تو، در بیداری تعبیر خواهد شد. اثر و نتیجه پاکي و طهارت باطن، نیت، فکر، اخلاق و عمل فقط در رؤیای صادقه نیست، بلکه این یکی از میوه های پاک است. این خواب ها، یقین، اعتماد و ایمان قلبی انسان را بیشتر و تقویت می کند. انسان را به عالم دیگری می برد و حال دیگری به انسان می دهد.

(1) - قصص (28): 85؛ «یقیناً کسی که [ابلاغ و عمل کردن به] قرآن را بر تو واجب کرده است، حتماً تو را به بازگشت گاه [رفیع و بلند مرتبهات، شهر مکه] بازمی گرداند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 74

خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام «1»

وجود مبارك حضرت سيدالشهداء عليه السلام خوابی دارند که خیلی شنیدنی است.

این خواب در روز بود. عصر تاسوعا خسته شده بودند، کنار خیمه نشستند، سر مبارك را روی زانو قرار دادند و خوابشان برد. دشمن اعلام حمله کرد. حضرت زینب کبری علیها السلام با دنیایی از وقار و ادب به خدمت حضرت سيدالشهداء عليه السلام آمد.

دید ایشان خواب است.

به نظر مبارك ایشان آمد که بیدار کردن برادر لازم است. حضرت عليه السلام را آرام صدا زدند: «یا ابا عبد الله!» امام چشم مبارکشان را باز کردند. قبل از این که خواهر اعلام کند که دشمن در مقام حمله به ماست، فرمودند: خواهر! من اکنون در خواب دو مطلب را دیدم.

پرده اول از خواب حضرت سيدالشهداء عليه السلام

نخست: دیدم که تمام درهای ملکوت به روی من باز است، جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله، پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرم فاطمه زهرا علیها السلام، برادرم حضرت مجتبی علیه السلام و پشت سر اینان فرشتگان رحمت خدا، همگی به جانب من دست دراز کرده‌اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من می‌فرماید: حسین جان! زودتر به نزد ما بیا. در این پرده خواب این حقیقت را می‌خواهد بفرماید:

(1) - اللّهُوف: 90؛ «قَالَ الرَّاوي: وَ جَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ: يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَبِي عَلِيًّا وَ أُمِّي فَاطِمَةَ وَ أَخِي الْحَسَنَ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ غَدًا. قَالَ الرَّاوي: فَلَطَمْتُ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَ صَاحَتْ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ مَهْلًا لَا تُشْمِيتِي الْقَوْمَ بِنَا.»

«فرشیون بأبدانهم عرشیون بأرواحهم»¹ بدن پاکان در زمین زندگی می کند، ولی خودشان اهل زمین نیستند، بلکه ملکوتی هستند. ملکوتیان نیز یکپارچه پاکی، نور و عقل هستند. این، گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در روایت داریم:

«خلق الملائكة و ركب فيهم العقل»² بدن پاکان فرشی است، اما شخصیت، اندیشه، افکار، اخلاق، منش و اطوارشان عرشی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» دارند: پاکان با بدن در زمین هستند و با روح در ملاء أعلا، در کنار خدا زندگی می کنند و از آنجا به بدن فرمان می دهند. تمام فرمانها ملکوتی است. آنها «مع الله» هستند و در معیت حضرت حق، به اعضا و جوارح

(1) - العقائد الإسلامية - مركز المصطفى صلى الله عليه و آله: 312 / 2؛ «قال صلى الله عليه و آله: إن العيش عيش الآخرة. ونعم ما قال العارف عبد الرحمن الجامي قدس سره السامي:

کي شود صاف از کدر جام شهود

تا بود باقي بقایای وجود

کي شود مقصود کل برقع گشای

تا بود پیوند جان وتن بجای

کي توان دیدن رخ جانان عیان

تا بود قالب غبار چشم جان

ثم إن الشهود الحاصل لأهل الله في الدنيا ليس لهم بما هم بأبدانهم فرشيون دنيويون، بل بما هم بقلوبهم عرشيون آخريون، فيصدق أن الرؤية والشهود مطلقا مخصوصة بالآخرة.»

(2) - اشاره است به این روایت: مشکاة الأنوار: 251؛ «روي عن الصادق عليه السلام أنه قال إن الله تعالى ركب العقل في الملائكة بدون الشهوة و ركب الشهوة في البهائم بدون العقل و ركبهما جميعا في بني آدم فمن غلب عقله على شهوته كان خيرا من الملائكة و من غلبت شهوته على عقله كان شرا من البهائم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 76

فرمان می دهند؛ یعنی شهوت، شکم و بدن، محکوم آن فرمان هستند، هیچ کدام از اجزای بدن حکومت ندارند، بلکه همه محکوم فرمان وجود مقدس پروردگار هستند. این معنای

«فرشیون بأبدانهم عرشیون بأرواحهم»

است.

دستیابی انسان به مقام «مع الاهی»

اما آیا این مقام برای ما حاصل می شود؟ قطعاً قابل تحصیل است:

غسل در اشك زخم كاهل طریقت گویند پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز «1»

قطعاً حاصل می شود.

شستشویی كن و انگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده «2»

تصرف نفوس قویه در عالم وجود

آنهایی که در پاکی خیلی قوی هستند، در بیداری نیز به اندازه پاکی خود، ماورای پرده را می بینند. به آنها اجازه داده اند که در حد پاکی خود، در نفوس اثر بگذارند و تصرف کنند.

دوستی داشتم که پنجاه سال از من بزرگتر بود. پیرانی بودند- البته الان هم هستند، ولی انگشت شمار- که در حدّ خود، پیر راه و طریقت هستند. طریقت منظوم صراط مستقیم حضرت حق است.

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - حافظ شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 77

او در مسجدی کار می کرد و در آن سنّ پیری بالای هفتاد سال، مانند يك جوان کار می کرد. می گفت: من هشت ساله بود، تب گرفتم، طبیعتاً طبق مسائل الهی، کسی که بیمار می شود، دستور دارد که به طبیب مراجعه کند.

می گفت: پدرم به من خیلی علاقه مند بود، مرا چند جا نزد دکتر برد، اما تبم قطع نشد. نگران مرگم شد؛ چون واقعاً داشتم از دست می رفتم. به او آدرس شخص اهل حال و اهل نفسی را دادند، پدرم مرا نزد او برد، گفت: اگر باید بمیرد، من تسلیم حق هستم، اما اگر نباید بمیرد، برای تب او کاری کن.

می گفت: آرام به من نگاه کرد و گفت: ای تب! رابطات را با این بدن تا آخر قطع کن. من شصت و شش سال است که تب نکردم. این اجازه را به پاکان داده اند؛ یعنی اگر شما نیز این راه را سیر کنید، این اجازه به صورت ملکوتی برای شما نیز صادر می شود.

مرده زنده کردن نفوس قویه

آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام را بخوانید: «1» «وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» «2»

اجازه داده بودند که به مرده واقعی دم بزنند و او زنده شود. یعنی رفته به عالم بعد

(1) - بحار الأنوار: 416/16، باب 12؛ «قَوْلُهُ» «وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» قَالَ الْكَلْبِيُّ كَانَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام يُخَيِّ الْأَمْوَاتَ بِنَا حَيٍّ يَا قَيُّوْمُ وَ قِيلَ إِنَّهُ أَخِيَا أَرْبَعَةَ أَنْفُسٍ وَ هُمْ عَادِرٌ وَ ابْنُ الْعَجُوزِ وَ ابْنَةُ الْعَاشِرِ وَ سَامٌ بْنُ نُوحٍ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ

السلام لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُخَيِّبَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَذْهَبَ إِلَى الْجَبَانَةِ فَنَادِ بِاسْمِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ.»

(2) - آل عمران (3): 49؛ «و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 78

را برگرداند. مسافری که هیچ طبیعی قدرت برگرداندنش را نداشت، ولی این اجازه را به حضرت مسیح علیه السلام داده بودند. این اجازه را به حضرت موسی بن عمران علیه السلام داده بودند که در جریان آن بقره که احتمال به هم ریختگی امت را دارد، به مردم بگوید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» «1»

گاو را سر ببرند و عضوی از این گاو را به مقتول بزنند تا زنده شود و بگوید:

قاتل او کیست. این اجازه را به اهل نفس داده اند که با دُم حیوان، مرده را زنده کنند، نه با دَم خود، دَم آنان که همه مرده ها را زنده می کند.

همین که حضرت موسی علیه السلام با چشم خود به آن گاو که می کشند فقط نگاه کند و با زبان بگوید، کافی است، وگرنه عضو گاو که مرده را زنده نکرد، بلکه نسیم دهان و نگاه حضرت موسی علیه السلام مرده را زنده کرد. «2»

(1) - بقره (2): 67؛ «خدا به شما فرمان می دهد گاو را ذبح کنید.»

(2) - بحار الأنوار: 13/ 260 - 261؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ خِيَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَائِهِمْ خَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فَأَنْعَمَتْ لَهُ وَ خَطَبَهَا ابْنُ عَمٍّ لَذَلِكَ الرَّجُلِ وَ كَانَ فَاسِقًا رَدِيئًا فَلَمْ يُنْعِمُوا لَهُ فَحَسَدَ ابْنُ عَمِّهِ الَّذِي أَنْعَمُوا لَهُ فَقَعَدَ لَهُ فَقَتَلَهُ غِيْلَةً ثُمَّ حَمَلَهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَذَا ابْنُ عَمِّي فَقَدْ قُتِلَ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَتَلَهُ قَالَ لَا أَذْرِي وَ كَانَ الْقَتْلُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَظِيمًا جَدًّا فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَقَالُوا مَا تَرَى يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَهُ بَقَرَةٌ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ بَارٌّ وَ كَانَ عِنْدَ ابْنِهِ سِلْعَةٌ فَجَاءَ قَوْمٌ يَطْلُبُونَ سِلْعَتَهُ وَ كَانَ مِفْتَاحَ بَيْتِهِ تَحْتَ رَأْسِ أَبِيهِ وَ كَانَ نَائِمًا وَ كَرِهَ ابْنُهُ أَنْ يُنْبَهَهُ وَ يُنْعَصَ عَلَيْهِ نَوْمُهُ فَأَنْصَرَفَ الْقَوْمُ فَلَمْ يَشْتَرُوا سِلْعَتَهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ أَبُوهُ قَالَ

لَهُ يَا بُنَيَّ مَاذَا صَنَعْتَ فِي سِلْعَتِكَ قَالَ هِيَ قَائِمَةٌ لَمْ أَبْعُهَا لِأَنَّ الْمِفْتَاحَ كَانَ تَحْتَ رَأْسِكَ فَكَرِهْتُ أَنْ أَنْبَهَكَ وَ أَنْعَصَ عَلَيْكَ نَوْمَكَ قَالَ لَهُ أَبُوهُ قَدْ جَعَلْتُ هَذِهِ الْبَقْرَةَ لَكَ عَوْضًا عَمَّا فَاتَكَ مِنْ رِنَجِ سِلْعَتِكَ وَ شَكَرَ اللَّهُ لِإِنِّيهِ مَا فَعَلَ بِأَبِيهِ وَ أَمَرَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَذْبَحُوا تِلْكَ الْبَقْرَةَ بِعَيْنَيْهَا فَلَمَّا اجْتَمَعُوا إِلَى مُوسَى وَ بَكَوْا وَ ضَحُّوا قَالَ لَهُمْ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً فَتَعَجَّبُوا وَ قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا نَأْتِيكَ بِقَتِيلٍ فَتَقُولُ اذْبَحُوا بَقْرَةً فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَأُوا فَقَالُوا اذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ وَ الْفَارِضُ الَّتِي قَدْ ضَرَبَهَا الْفَحْلُ وَ لَمْ تَحْمَلْ وَ الْبِكْرُ الَّتِي لَمْ يَضْرِبْهَا الْفَحْلُ فَقَالُوا اذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعَ لَوْهَا أَيَّ شَدِيدِهِ الصُّفْرَةَ تَسُرُّ النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا قَالُوا اذْغُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ أَيَّ لَمْ تَذَلَّ وَ لَا تَسْقِي الْحَرْثَ أَيَّ لَا تَسْقِي الزَّرْعَ مُسَلِّمَةً لَا شَيْءَ فِيهَا أَيَّ لَا نُقْطَعُ فِيهَا إِلَّا الصُّفْرَةُ قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ هِيَ بَقْرَةُ فُلَانٍ فَذَهَبُوا لِيَشْتَرُوهَا فَقَالَ لَا أَبِيعُهَا إِلَّا بِمِلٍّ جَلْدِهَا ذَهَبًا فَارْجِعُوا إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى لَا بُدَّ لَكُمْ مِنْ ذَبْحِهَا بِعَيْنَيْهَا فَاشْتَرَوْهَا بِمِلٍّ جَلْدِهَا ذَهَبًا فَذَبَحُوهَا ثُمَّ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا تَأْمُرُنَا فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا وَ قُولُوا مَنْ قَتَلَكَ فَأَخَذُوا الذَّنْبَ فَضَرَبُوهُ بِهِ وَ قَالُوا مَنْ قَتَلَكَ يَا فُلَانُ فَقَالَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ابْنُ عَمِّي الَّذِي جَاءَ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 79

اگر اولیای خدا نتوانند «بِإِذْنِ اللَّهِ» کاری را انجام دهند، پس چه فرقی بین زحماتی که آنها در راه پاکی کشیده‌اند و ناپاکان هست؟ تمام فرق‌های بین پاکان و ناپاکان در کارهای شگفت‌انگیز واقعی است که هیچ ارتباطی با سحر و جادو ندارد؛ چون سحر و جادو برای ناپاکان است، ولی امور حقیقیه از آن پاکان عالم است.

این امور حقیقیه برای مردم به حق وابسته است که بدنی در زمین و روحی در ملکوت و نزد محبوب دارند. از مقام قرب، به بدن خود فرمان می‌دهند و هیچ‌گاه فرمان‌بر بدن نیستند، بلکه فرمانده بدن هستند. در فرمانبری از بدن است که شخص به ناپاکی کشیده می‌شود. این یک پرده خواب بود.

پرده دوم از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام

اما پرده دوم؛ فرمودند: خواهر! دیدم که در بیابان تنها بودم، سگی قوی هیکل

عرفان در سوره یوسف، ص: 80

که گرفتار بیماری پوستی بود و دو دندان پیشین او از رده دندانهای دیگرش جلوتر بود، برای این که مرا قطعه قطعه کند، به من حمله کرد، من از شدت هراس در مرز بیدار شدن بودم که تو مرا صدا زدی.

در این پرده دوم فهمیدم که فردا قاتل من در میان این سی هزار نفر است؛ یعنی ناپاکانی که هیچ زمینه پاکی برای خود باقی نگذاشته‌اند، در عالم معنا به شکل سگ بیمار هستند. این خواب پاکان است.

رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله

خوابی را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که خیلی عجیب است. ظاهراً بعد از نماز صبح بود. به مردم فرمودند: من دیشب خوابی دیده‌ام که می‌خواهم برای شما نقل کنم و هیچ چیزی را ناگفته نگذارم.

اولاً: بدانید که من وقتی می‌خوابم:

«تنام عینای و لاینام قلبی» «1» چشمم حالت خواب را قبول می‌کند، اما دلم نمی‌خوابد. آنچه را که در خواب می‌بینم، دلم می‌بیند و آن عین حقیقت است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله شب‌ها خیلی کم می‌خوابیدند. شب‌ها و روزهای عربستان در طول سال مساوی هستند؛ چون در منطقه نزدیک به استوا، آفتاب مستقیم می‌تابد. در نهایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پنج ساعت نمی‌خوابیدند و بقیه آن را بیدار و مشغول مناجات با خدا بودند.

(1) - بحار الأنوار: 399/16، باب 11؛ «قوله صلی الله علیه و آله تنام عینای و لاینام قلبی».

بحار الأنوار: 212/58؛ «وَ قَدْ رُوي عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عَفَا ثَمَّ قَامَ يُصَلِّي مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدٍ وَضُوءٍ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 81

عشقی که این‌ها در دنیا کردند، هیچ شاه و ثروتمندی نکرد. چه لذتی از عبادت، مناجات، هدایت و کمک به مردم می‌بردند؟ خدا می‌داند.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی خواهم برد، دیدم دو نفر آمدند و خیلی جدی به من گفتند: به دنبال ما حرکت کن. من نیز در عالم رؤیا برخاستم و به دنبال آنها حرکت کردم. مرا از مدینه تا سرزمین مقدس با خود بردند.

این روایت، سرزمین مقدس را معلوم نکرده است که مکه بوده یا بیت المقدس یا وادی سینا؟ فقط همین مقدار پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: مرا تا وادی مقدس بردند و از آنجا نیز حرکت دادند تا آن که به مکانی رسیدیم. دیدم مردی افتاده است و مرد دیگری بالای سر او است. سنگ سخت و سنگینی در دست این مرد است. با تمام قدرت سنگ را روی سر شخص خوابیده می‌کوبد و این سر و جمجمه را متلاشی می‌کند.

سنگ با آن شدتی که به این سر می‌خورد، می‌غلطد. دوباره به دنبال سنگ می‌رود، تا زمانی که می‌رود سنگ را بردارد و برگردد، سر خرد شده این مرد دوباره سر جای خود می‌آید و دوباره آن مرد سنگ را به سر این مرد می‌کوبد.

من گفتم: این انسان خوابیده کیست؟ این شخصی که سنگ را به سر او می‌زند و جمجمه را خرد می‌کند کیست؟ همراهان من گفتند: شما فقط به دنبال ما بیایید.

من راه افتادم تا به شخصی رسیدیم که خوابیده بود، در حالی که پشت او به زمین و روی بدن به سمت بالا بود. شخصی نیز بالای سرش بود که چنگکی در دستش بود و چنان به چشم، لب و بینی او فرو می‌کرد که چشم، لب و بینی به آن طرف سر برمی‌گشت. دوباره برمی‌گرداند و همین چنگک را از پشت فرو می‌کرد، دوباره چشم، بینی و دهان به آن طرف صورت برمی‌گشت.

به این دو نفر گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: باز به دنبال ما بیایید. راه افتادیم تا به تنوری رسیدیم. دیدم صدای ناله وحشتناکی از این تنور بیرون می‌آید

عرفان در سوره یوسف، ص: 82

که می‌خواهد بند قلب مرا پاره کند. داخل تنور را نگاه کردم، دیدم جمعیتی از مرد و زن عریان میان این تنور هستند و از زیر بدن آنها، آتش شعله می‌کشد.

از شدت ناراحتی گفتم: سبحان الله! به این دو نفر گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید.

به جوی سرخ رنگی رسیدیم، آبی که در آن روانه بود، مانند خون بود. کسی در این آب شنا می کرد و يك نفر نیز در کنار نهر ایستاده، سنگ های زیادی در کنارش ریخته بود. وقتی شناگر به او می رسید، گویا باید دهانش را باز کند، تا شخصی که ایستاده بود، سنگ را بردارد و در دهان شناگر پرت کند.

دوباره شناگر به جای اولش برمی گشت، شنا را ادامه می داد و باز دهانش باز می شد و باز در دهانش سنگ می زد. چه حالی در خواب می کشم، خدا می داند. به این دو نفر گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: به دنبال ما بیایید.

به دنبال آنان رفتم. به باغی رسیدیم، چه باغی! از این باغ زیباتر را ندیده بودم.

هر چه در باغ بود، مربوط به فصل بهار بود. درخت ها پرشکوفه، گل ها شکفته، منظره عجیبی بود. مردی را دیدم با قامت آراسته، کودکان فراوانی در کنار این مرد بودند و این مرد به قدری به این بچه ها محبت می کند که خدا می داند. چقدر دیدن این باغ، این مرد، کودکان و کار این مرد لذت بخش بود.

به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید. رفتیم.

به بستانی رسیدیم، گفتند: به داخل بیایید. آن بستان انتها نداشت. در آنجا شهری را دیدم که تمام ساختمان های آن از خشت طلا و نقره بود.

دروازه را باز کردند و گفتند: وارد شوید. جمعیتی را در آن شهر دیدم که نصف صورت آنها از زیبایی، انسان را خیره، اما نصف دیگر صورت از زشتی، انسان را متنفر می کند، ولی نهری در آنجا بود و به این ها می گفتند: بروید در نهر غسل کنید، درون نهر می رفتند و شنا می کردند. خود را می شستند و بیرون می آمدند. طرف

عرفان در سوره یوسف، ص: 83

زشت صورت آنان مانند طرف زیبای آن می شد.

گفتم: اینجا چه خبر است؟ باز گفتند: شما دنبال ما بیایید. به مردی رسیدیم که کارش این بود فقط آتش اضافه می کرد و دور آتش می چرخید. گفتم: این کیست؟

شبى به من گذشت که شگفتی ها و عجایبی را دیدم. گفتند: برای شما توضیح می دهیم و بعد از خواب بیدار شدم.

تعبیر رؤیای صادق حضرت رسول صلی الله علیه و آله

اما یا رسول الله! اولین کسی را که دیدی خوابیده بود و کسی با سنگ سخت مرتب جمجمه‌اش را می‌کوبید، کسی بود که حلال و حرام قرآن را یاد گرفته و فهمیده بود، اما عمل نمی‌کرد و برای نماز واجب خواب می‌رفت و بر نمی‌خاست که نماز بخواند و تا روز قیامت در عالم برزخ، سر او را با این سنگ می‌کوبند.

اما نفر دوم که با چنگک چشم، بینی و دهانش را می‌کوبیدند که صورتش به پشت سر می‌رفت، کسی بود که صبح از خانه بیرون می‌رفت، دروغی می‌گفت که مردم باور کنند و آن دروغ نیز در دنیا پخش می‌شد. یا رسول الله! این دروغگو بعد از مرگ، تا روز قیامت این بلا را بر سرش در می‌آورند، تا به عذاب جهنم برسد.

اما آن مردان و زنانی که در تنور عریان بودند، از بدن آنان آتش بالا می‌آمد، زنان و مردان زناکار هستند.

و اما آن کسی که در جوی خون شنا می‌کرد و سنگ به دهان او می‌کوبیدند، رباخوار بود و آن کسی که آتش روشن کرده بود و دور آن می‌گشت، مالک دوزخ است که تا روز قیامت به این آتش می‌دمد تا اهل آن، وارد جهنم شوند.

اما آن باغی که دیدی مانند بهار است و مردی در آن بود، جدّ تو، حضرت ابراهیم علیه السلام و آن بچه‌هایی هستند که قبل از بلوغ از دنیا رفتند. خداوند متعال همه این‌ها را در اختیار حضرت ابراهیم علیه السلام گذاشته و به او گفته است که در این عالم

عرفان در سوره یوسف، ص: 84

این‌ها را تربیت کند تا فردای قیامت لایق بهشت شوند.

شفاعت فرزندان از والدین در قیامت

این‌ها فرزندان مردم مؤمن و مسلمان هستند. همان بچه‌هایی که در روز قیامت وقتی خدا به آنها می‌گوید وارد بهشت شوید، جلوی درب بهشت می‌ایستند، می‌گویند: خدایا! پدر و مادر ما کجا هستند؟ ما که آنها را در دنیا زیاد ندیدیم. خدا می‌فرماید: پدر و مادر این بچه‌ها کیانند! فرزندان شما ناراحت هستند، بیایید و با آنها به بهشت بروید. اگر پدر و مادر مؤمن این بچه‌ها گناهکار باشند، خدا به خاطر آن داغی که دیده‌اند، گناه آنان را می‌بخشد؛ چون که ارحم الراحمین است.

اما یا رسول الله! باغ دومی که دیدی و آن شهری که ساختمانی از خشت طلا و نقره داشت، آن جا فضای بهشت عدن است، آنهایی که نصف چهره زشت و نصف زیبا بودند، کسانی بودند که هم کار خوب داشتند و هم کار بد، اما کار خوب آنان بیشتر از کار بد بوده است. اینها قابل اصلاح بودند، در نتیجه خدا آنان را نجات داده است و در روز قیامت برای این که آبروی آنها نرود، می گوید: در این نهر بروید که این زشتی شما شسته شود، تا در بهشت انگشت نما نشوید و آبروی شما نرود.

مناجات با پروردگار

«فکیف حیلتي یا ستار العیوب» «1»

(1) - بحار الأنوار: 339/84، باب 13؛ «... إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلَةٌ وَ مَعْصِيَتِي كَثِيرَةٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّرٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَ يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحُزْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا عَفَّارُ يَا عَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 85

شعبه‌ای از آن نهر، ماه رمضان، این گونه جلسات و نماز در نیمه شب است.

خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان به ما فرموده‌اند:

«دعیتم الی ضیافة الله» «1» مردم! خدا شما را به میهمانی خود دعوت کرده است. خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما فرموده است که اگر میهمان نزد شما آمد، و لو کافر باشد،

«اکرم الضیف و لو کان کافراً» «2» ما کافر نیستیم و نزد تو آمده‌ایم، خدایا! ما عاشق پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم. ما غلام حلقه به گوش ائمه علیهم السلام و محبت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هستیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - وسائل الشیعة: 313 / 10، باب 18، حدیث 13494.

(2) - جامع الأخبار: 84، الفصل الأربعون فی فضیلة بر الوالدین؛ «و قال صلی الله علیه و آله من ضرب أبویه فهو ولد الزناء و من آذى جاره فهو ملعون و من أبغض عترتی فهو ملعون و منافق خاسر یا علی اکرم الجار و لو کان کافرا و اکرم الضیف و لو کان کافرا و أطع الوالدین و لو کانا کافرین و لا ترد السائل و إن کان کافرا.»

إرشادالقلوب: 138 / 1، الباب الثالث و الأربعون؛ «و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم الضیف فقد اکرم سبعین نبیا و من أنفق علی الضیف درهما فکأنما أنفق ألف ألف دینار فی سبیل الله تعالی.»

الکافی: 228 / 7، حدیث 4 - 5

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الضَّيْفُ إِذَا سَرَقَ لَمْ يُقَطَّعْ وَ إِنْ أَصَافَ الضَّيْفُ ضَيْفًا فَسَرَقَ قُطِعَ ضَيْفُ الضَّيْفِ.»
«عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَأَخَذَ الْأَجِيرُ مَتَاعَهُ فَسَرَقَهُ فَقَالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قَالَ الْأَجِيرُ وَ الضَّيْفُ أَمْنَاءُ لَيْسَ يَنْفَعُ عَلَيْهِمْ حُدُّ السَّرِقَةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 86

4 اغتنام فرصت

برجستگی های ماه مبارک رمضان

4 تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 89

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

ارزش و عظمتی که ماه مبارك رمضان دارد، هم به خاطر فضائل خود این ماه است و هم به خاطر ارزش روزه که این ارزش را سایر ماه‌ها ندارند. از اسامی که وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ماه رمضان انتخاب کردند، «شهر انابه» است.

این یکی از فضایل و ارزش‌های این ماه مبارك است.

برای فهم حقیقت انابه که در قرآن مجید نیز با مشتقات آن، بیش از ده مورد آمده است، لازم می‌دانم درباره اصل روزه مقدمه‌ای را ذکر کنم:

کلمه «صوم» در لغت به معنای «امساك»؛ یعنی خودداری کردن است که اگر این خودداری در حقیقت خودداری کامل ظاهری و باطنی باشد، آن صوم مورد نظر پروردگار تحقق پیدا می‌کند و آثار خود را در دنیا و آخرت به روزه دار منتقل می‌کند.

لغت عرب بسیار گسترده است. گاهی بعضی از لغات و کلمات بیش از هفتاد معنا دارند.

رفعت مقام روزه نسبت به سایر عبادات

معنای دیگر صوم که در لغت عرب استعمال شده است، خصوصاً در زبان

عرفان در سوره یوسف، ص: 90

فصحاً، بلغا و شعرای بسیار معروف و قوی سخن عرب مانند «امرء القیس» «1» به معنای رفعت، ارتفاع و بلندی است. در اصطلاح عرب آمده است که «اذا صام النهار» یعنی هنگامی که روز به ساعت رفعت و بلندی رسید.

این که قرآن کریم و روایات برای روزه ماه رمضان این همه ارزش قائل شده، به خاطر این است که صوم در مرتبه، منزلت و رفعت، از همه عبادات بالاتر است و به همین خاطر قرآن مجید به صوم نامگذاری کرده است؛ یعنی عملی بلندمرتبه، با رفعت و با منزلت که هیچ عملی از اعمال اسلامی این رفعت، منزلت و مرتبه را ندارد.

به همین خاطر پروردگار عالم در بین همه اعمال، روزه را به وجود مقدس خود نسبت داده است:

«الصوم لی و أنا اجزی به» «2»

(1) - معارف و معاریف: 511 / 2

امروا القیس: بن حجر بن حارث کندی، از قبیله بنی اکل المرار، مشهورترین شاعر عرب، نژاداً یمانی و در نجدیا در خلاف السکاسک یمن متولد شده، وی بدین لقب شهرت یافته و مورخین در نام او بین: حُندج و مُلیکه و عدی اختلاف نموده‌اند.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که امرؤالقیس در قیامت پرچم دار شعر است به سوی دوزخ و او مردی است که در دنیا به نام و شهرت رسید ولی در آخرت به دست فراموشی سپرده می‌شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: برترین شاعر عرب کیست؟ فرمود: شاعران همه بر یک روش نبوده و در یک مسیر به مسابقه پرداخته‌اند تا پیشگام آنها مشخص شود، ولی اگر به ناچار باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: آن سلطان گمراه یعنی امرؤالقیس بر همه مقدم است. (حکمت: 455).

مرگ وی را از 540 تا 566 میلادی نوشته‌اند و به نقل زرکلی 130 تا 80 قبل از هجرت.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 75 / 2، باب فضل الصیام، حدیث 1773؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ وَ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ حِينَ يُفْطِرُ وَ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ عِنْدَ اللَّهِ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ.»

الکافی: 63 / 4، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 91

یعنی مرحله رفعت و منزلت این عبادت در برابر حضرت حق، از همه عبادات بیشتر و بالاتر است.

هم صفتی روزه با خدا

عجیب این است که در زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزه با خدا هم صفت بیان شده است. قرآن مجید درباره خدا می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «1»

چیزی در این عالم مانند خدا نیست، درباره روزه نیز «ابوامامه» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: مرا به کاری دعوت کن که دعوت تو را با همه وجودم بپذیرم و عمل کنم و دست به دامن آن کار شوم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عليك بالصوم فإنه لا مثل له» «2»

(1) - شوری (42): 11؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

(2) - كنز العمال، المتقي الهندي: 866 / 15، حدیث 43446؛ مسند احمد: 248 / 5؛ «عليك بالهجرة! فإنه لا مثل لها، عليك بالجهاد! فإنه لا مثل له، عليك بالصوم! فإنه لا مثل له، عليك بالسجود! فإنك لا تسجد لله سجدة إلا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة.»

بحار الأنوار: 248 / 93، باب 30، حدیث 10؛ «فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ وَجَنَّةُ لِأَهْلِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 92

من تو را به روزه دعوت می کنم؛ چون در میان عبادات چیزی مانند روزه نیست.

روزه نسبت به همه عبادات مثل ندارد، همان طور که خدا:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «1»

امتیاز دیگری برای روزه

باز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را درباره روزه بیان می کنند که خیلی شگفت آور است. می فرمایند:

«لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا»

روزه دار دو خوشحالی دارد که به این دو چیز خوشحال و شاد می شود.

«اذا افطر فرح»

نخست: هنگامی است که اذان مغرب و عشاء را شروع می کنند و روزه دار مشغول افطار می شود. به افطار خود شاد می شود؛ چون از غم و درد گرسنگی و تشنگی رها می شود. از خوردن غذا بنا به دستور خدا، خوشحال می شود.

«و اذا لقي ربه فرح بصومه» «2»

(1) - شوری (42): 11؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

(2) - صحیح البخاری: 228 / 2؛ صحیح مسلم: 158 / 3، المغنی: 113 / 3؛ «عن أبي صالح الزيات أنه سمع أبا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله قال الله كل عمل ابن آدم له إلا الصيام فإنه لي وأنا أجزي به والصيام جنة وإذا كان يوم صوم أحدكم فلا يرفث ولا يصخب فإن سابه أحد أو قاتله فليقل إني امرؤ صائم والذي نفس محمد بيده لخلوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك للصائم فرحتان يفرحهما إذا أفطر فرح وإذا لقي ربه فرح بصومه باب الصوم لمن خاف على نفسه العزوبة حدثنا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 93

دوم: هنگامی که در روز قیامت به محضر مبارك پروردگار راه پیدا می کند، به خاطر روزه ای که در دنیا گرفته، خوشحال می شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرمود: به خاطر راه یافتن در محضر خدا خوشحال می شود. معنی آن این است که روزه در قیامت قائم مقام لقای حضرت حق است. چه این که با چشم دل پروردگار خود را مشاهده کند، یا روزه خود را مشاهده کند، «یفرح بصومه» نه «یفرح بلقاء ربه». بیش از این دیگر نمی شود ارزش روزه را برای ما بیان کنند.

سپهر شدن روزه و خدا برای انسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه مطلب دیگری بیان می‌فرمایند:

«الصَّوْمُ جُنَّةٌ» **1** روزه سپر بین شما و آفات دنیا و آتش دوزخ است. بسیاری از آفات، به بدن مربوط است. چه بسا شخصی در مرز دچار شدن به آفات دنیایی قرار گیرد که مرگ او نیز در آن آفت است، اما با گرفتن روزه ماه مبارک رمضان، بین او و آن آفت سپر ایجاد شود؛ یعنی بدن او از خطر آفات، رهایی پیدا کند.

چه بسا شخصی در مرز این بوده که گره‌ای در زندگیش بیافتد، که اگر این گره می‌افتاد، کسی نمی‌توانست آن را باز کند، ولی با ورود به روزه ماه مبارک رمضان، در معرض رحمت خدا قرار گیرد و بین او و آن گره، سپر ایجاد شود؛ یعنی وقتی

(1) - الکافی: 62/4، حدیث 1؛ من لایحضره الفقیه: 74/2، باب فضل الصیام، حدیث 1871

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.»

«وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 94

پروردگار عبادت بسیار عالی و طاقت فرسای بنده را دید با عنایات خود نگذارد که به زندگی او گره بخورد.

مقایسه‌ای بین روزه و نماز

درباره نماز در قرآن مجید می‌خوانید؛

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ» **1**

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که دچار اشتباه و خطا شده، ناراحت می‌شود که چرا من آلوده شدم و به این مشکل شیطانی برخورددم؟ هنگامی که مؤذن، اذان نماز واجب را می‌گوید و این انسان خطا کرده وارد نماز واجب

می‌شود، بعد از سلام نماز واجب، نسبت به آن خطا و گناهی که قبل از نماز کرده بود، مانند کسی خواهد شد که بدنش چرک شده و در چشمه آب گرم رفته و این چرک‌ها را شسته است. «2»

(1) - هود (11): 114؛ «که یقیناً نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند، این برای یادکنندگان تذکر و یاد آوری است.»

(2) - بحار الأنوار: 308 / 71، باب 20؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ صَلَّى الْحُمْسَ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَيْنَ كُلِّ صَلَاتَيْنِ وَ كَانَ كَمَنْ عَلَى بَابِهِ نَهْرٌ جَارٍ يَغْتَسِلُ فِيهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ لَا يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ شَيْئاً إِلَّا الْمُوبِقَاتِ الَّتِي هِيَ جَحْدُ النَّبُوءَةِ أَوْ الْإِمَامَةِ أَوْ ظُلْمُ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ.»

بحار الأنوار: 80 / 11، باب 6، حدیث 12؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ هَائِباً لِابْنِ آدَمَ دَعِيراً مِنْهُ مَا صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْحُمْسَ لَوْفَتِهِنَّ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ اجْتَرَأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ.»

بحار الأنوار: 235 / 79، باب 1، حدیث 61؛ «الْمَحَازِثُ النَّبَوِيَّةُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ وَ صَلَّى الْحُمْسَ تَحَاثَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَتَحَاثُّ الْوَرَقُ.»

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام: 231؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ صَلَّى الْحُمْسَ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَيْنَ كُلِّ صَلَاتَيْنِ، وَ كَانَ كَمَنْ عَلَى بَابِهِ نَهْرٌ جَارٍ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ [و] لَا يَبْقَى عَلَيْهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 95

نماز آن ظلمت و تاریکی خطای مرتکب شده را می‌شوید. حال قدرت روزه را ببینید که از نماز بیشتر است؛ چون که می‌تواند نگذارد اصلاً گره‌ای به زندگی روزه‌دار بخورد.

چه بسا شخصی نزدیک به ماه رمضان در مرز بی‌دینی قرار گرفته بوده، ولی کشش ماه رمضان او را وارد فضای روزه کرده، پروردگار عالم خطر بی‌دینی را از او برگرداند.

هم ردیفی روزه و تقوا

در قرآن مجید می بینیم که خدا در آیات فراوانی می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ» عباد من! خدا را سپر خود قرار دهید، «اتَّقُوا» از ریشه «وقی و وقایه» «1» به معنی چتر

(1) - ترجمه مفردات: 480 / 4 وقی: وقایه نگهداشتن چیزی است که زیان و ضرر می رساند، وَقَيْتُ الشَّيْءَ أَقِيهِ وَقَايَةً - در آیه فرمود:

«فَوَقَاهُمُ اللَّهُ» «الانسان: 11»، و «وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» «دخان: 56» و «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» «رعد: 34» و «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» «رعد: 37» و «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» «تحریم: 6»

تَقَوُّی: انسان نفس و جان خود را از آنچه که بیمناک از آن است نگهدارد، این حقیقت معنی تقوا است سپس گاهی خود خوف و ترس تَقَوُّی نامیده شده.

تقوی: همچنین یعنی خوف و ترس به حسب نامیدن چیزی که اقتضای آنرا دارد که آن هم اقتضائی و حکمی دارد که تقوی نامیده شده اما در شریعت و دین تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترك مانع تعبیر می شود که با ترك نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود چنانکه روایت شده است «الحلال بین، و الحرام بین و من رتع حول الحمی و حقیق أن يقع فيه» یعنی حلال و حرام روشن است اما کسیکه بر پرتگاه و قرق گاه چرانید شایسته است که در آن بیفتد. خدای تعالی فرمود: «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «الاعراف: 35» و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا.

عرفان در سوره یوسف، ص: 96

و سپر است.

در کتابهای قدیم هست که در جنگها از پوست پر قدرت و قوی کرگدن و دیگر حیوانات سپر درست می کردند و جنگجویان این سپر را به کار می گرفتند که شمشیر، نیزه، گرز و زوبین، به این سپرها کارگر نمی افتاد.

عرب به این سپر «وقایه» می گوید.

پروردگار می فرماید: بندگان من! اگر مرا سپر خود بگیرید، اسلحه کدام شهوت، شیطان جنّ و انس، هوی و هوس می تواند به شما زخم بزند؟ معلوم می شود روزه قائم مقام خود پروردگار است.

در بخش قبل دیدیم که روزه قائم مقام لقای حضرت حق بود، ولی در این قسمت از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله می بینیم که روزه در سپر بودن، قائم مقام پروردگار است. کسی که در طول زندگی، خدا سپر او است، از آفات دنیا برزخ و قیامت هیچ زیان و ضربه‌ای نخواهد دید. این ارزش روزه ماه رمضان است.

ماه انابه به سوی پروردگار

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این مجموعه را می‌فرمایند:

«و هو شهر الانابة» **«1»** انابه در لغت معانی متعددی دارد، ولی در این زمینه یعنی پیوسته و پی در پی، با قدم عبادت و طاعت به جانب خدا حرکت کردن.

(1) - بحار الأنوار: 340/93، باب 46، ذیل حدیث 5.

عرفان در سوره یوسف، ص: 97

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: این ماه، ماه انابه است، یعنی ماهی است که با قدم‌های قوی مانند روزه، قرائت و فهم قرآن، تعلّم علم و عمل به قرآن و تمرین ترك گناه، که این قدمها، شما را از این دنیای پرتلاطم، پرشیطان، پر فساد و پرجاذبه گناه، به پروردگار عالم می‌رساند.

با رساندن شما به خدا، غروب روز آخر ماه رمضان، از جانب خدا اعلام شده است که امشب عید است. چرا عید است؟ چون بندگان من در طول سی روز از شیطانی بودن جدا شده و با حرکت به سوی من، الهی شده‌اند. این عید را خدا برای شما گذاشته است، نه پیغمبر صلی الله علیه و آله.

«الذی جعلته للمسلمین عیداً» **«1»** خدایا! تو آن روز را که روز وصل به روز آخر ماه مبارك رمضان است، عید قرار دادی. عید یعنی زمانی که مردم همه چیز را نو قرار می‌دهند. روز آخر ماه رمضان، **«2»** انسان نیز انسان نویی شده است. غیر از آنچه که قبل از ماه مبارك رمضان بوده. این معنای انابه است.

(1) - من لا يحضره الفقيه: 1/ 512، باب صلاة عیدین.

(2) - وسائل الشیعة: 7/ 481، حدیث 9911؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدَ لِيَكُونَ لِلْمُسْلِمِينَ مُجْتَمَعًا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَ يَبْرُزُونَ لِلَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ فَيُمَجِّدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ وَ يَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ يَوْمَ فِطْرٍ وَ يَوْمَ زَكَاةٍ وَ يَوْمَ رَغَبَةٍ وَ يَوْمَ تَضَرُّعٍ وَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ يَحِلُّ فِيهِ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شَهْرِ السَّنَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبُّ إِلَهُ عِزُّ وَ جَلُّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ يَجْمَعُ يَحْمَدُونَهُ فِيهِ وَ يُقَدِّسُونَهُ.»

الکافی: 6/ 401، حدیث 6؛ «الْمُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ عِنْدَ فِطْرِ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عُتَقَاءُ يُعْتَقُهُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا مَنْ أَفْطَرَ عَلَى مُسْكِرٍ وَ مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَمْ تُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِنْ مَاتَ فِيهَا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 98

انابه با قدم طاعت و عبادت

همین روزه داشتن نیز انابه است؛ چون قدم پیوسته سی روزه روزه دار به جانب پروردگار است. قدم طاعت و عبادت. این قدم نیز قدم مرکبی است که روزه یک جزء آن است. بقیه امور، به خصوص اجتناب از گناه و خودسازی، مهمترین قدم در این ماه است.

برداران و منبیین در قرآن

1- حضرت ابراهیم علیه السلام

پروردگار عالم در قرآن مجید انابه کنندگانی را که معرفی می کند، اینها چه کسانی هستند و دارای چه ویژگی هایی؟

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» «1»

یکی از زیباترین قدم‌های طاعت و عبادت حضرت ابراهیم علیه السلام که پیوسته با این قدم به جانب پروردگار در حرکت بود، قدم اخلاقی بود. ایشان با گذشت، صبور، بردبار و بسیار آرام بود. در نهایت بردباری که خدا می‌گوید: «حلیم».

آنجایی که به او دستور می‌دهد تا هاجر و فرزند تازه به دنیا آمده‌اش را که بعد از سنّ هشتاد سالگی به او داده بود را تنها گذاشت. حضرت ابراهیم علیه السلام با دید نبوتی خود می‌دانست که این فرزند، در این عالم منشأ خیر بسیاری خواهد شد.

ایشان می‌دانست که وقتی این بچه بزرگ شود، از نسل این پسر، چند پیامبر و چهارده معصوم علیهم السلام به دنیا قدم می‌گذارند. علاقه حضرت ابراهیم به فرزندش

(1) - هود (11): 75؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 99

فقط علاقه پدری نیست، آن علاقه معنوی ایشان به خاطر ارزش‌های وجود حضرت اسماعیل علیه السلام با علاقه پدری ایشان قابل مقایسه نبود.

خدا به او گفت: از شهر شام که شهر باغ‌ها، گل‌ها، بلبل‌ها، با هوای بهاری، چشمه‌ها، آب‌ها و منطقه کشاورزی است، با زن و فرزندت برو، تا جایی که گفتیم بایست.

ایشان حرکت کرد، تا حدود اردن آمد. از اردن وارد حجاز شد. به او گفتند که تا کجا برو. میان درّه‌ای سوزان، خشک، بی‌آب و گیاهی آمد که حرارت و گرمای روز تا شصت درجه بالا می‌رود. خدا به او گفت: ای ابراهیم! این زن و بچه را در این درّه بگذار و برو. حضرت ابراهیم علیه السلام برای خدا چه گذشتی کرد و چه بردباری نشان داد. چه حوصله‌ای داشت که حتی يك كلمه به پروردگار به عنوان اعتراض نگفت که چرا؟ مگر شام، باغستان‌ها، گلستان‌ها و چشمه‌سارها بد بودند؟ اگر این زن و این بچه در آن منطقه بودند، درخت‌ها و چشمه‌ها کم می‌شدند؟ از کسی حقی ضایع می‌شد؟ برای چه به من گفתי این زن جوان با کرامت و اسماعیل که بعد از هشتاد سالگی به من دادی و شیرخوار و دوماهه است را اینجا بگذارم و بروم؟ «1»

(1) - بحار الأنوار: 98/12، باب 5، أحوال أولاده و أزواجه صلوات، حديث 6؛ «عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ نَازِلًا فِي بَادِيَةِ الشَّامِ فَلَمَّا وُلِدَ لَهُ مِنْ هَاجَرَ إِسْمَاعِيلَ عِ اعْتَمَتَتْ سَارَهُ مِنْ ذَلِكَ عَمًّا شَدِيدًا لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ وَكَانَتْ تُؤْذِي إِبْرَاهِيمَ فِي هَاجَرَ فَتَعُمُّهُ فَشَكَا إِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الصِّلَعِ الْعُوجَاءِ إِنْ تَرَكْتَهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يُخْرِجَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أُمُّهُ عَنْهَا فَقَالَ يَا رَبِّ إِلَى أَيِّ مَكَانٍ قَالَ إِلَى حَرَمِي وَ أُمْنِي وَ أَوَّلَ بُقْعَةٍ خَلَقْتَهَا مِنَ الْأَرْضِ وَ هِيَ مَكَّةُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلَ بِالْبَرَقِ فَحَمَلَ هَاجَرَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ لَا يَمُرُّ بِمَوْضِعٍ حَسَنٍ فِيهِ شَجَرٌ وَ نَخْلٌ وَ زَرْعٌ إِلَّا وَ قَالَ يَا جَبْرَائِيلُ إِلَى هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ لَا امْضِ امْضِ حَتَّى وَاقِيَ بِهِ مَكَّةَ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَاهَدَ سَارَهُ أَنْ لَا؛ يَنْزِلَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهَا فَلَمَّا نَزَلُوا فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ فِيهِ شَجَرٌ فَأَلْقَتْ هَاجَرَ عَلَى ذَلِكَ الشَّجَرِ كِسَاءً كَانَ مَعَهَا فَاسْتَظَلُّوا تَحْتَهُ فَلَمَّا سَرَحَهُمْ.

إِبْرَاهِيمَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَرَادَ الْإِنْصِرَافَ عَنْهُمْ إِلَى سَارَهُ قَالَتْ لَهُ هَاجِرُ يَا إِبْرَاهِيمُ لِمَ تَدْعُنِي فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ فِيهِ أُنْثَى وَ لَأَمَاءٌ وَ لَا زَرْعٌ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الَّذِي أَمَرَنِي أَنْ أَضَعُكُمْ فِي هَذَا الْمَكَانِ هُوَ يَكْفِيكُمْ ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُمْ فَلَمَّا بَلَغَ كُدَى وَ هُوَ جَبَلٌ بِذِي طُوًى التَفَتَ إِلَيْهِمْ إِبْرَاهِيمُ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ثُمَّ مَضَى وَ بَقِيََتْ هَاجِرُ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ عَطَشَ إِسْمَاعِيلُ وَ طَلَبَ الْمَاءَ فَقَامَتْ هَاجِرُ فِي الْوَادِي فِي مَوْضِعِ الْمَسْعَى فَنَادَتْ هَلْ فِي الْوَادِي مِنْ أُنْثَى فَعَابَ إِسْمَاعِيلُ عَنْهَا فَصَعِدَتْ عَلَى الصَّفَا وَ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي الْوَادِي وَ ظَنَّتْ أَنَّهُ مَاءٌ فَنَزَلَتْ فِي بَطْنِ الْوَادِي وَ سَعَتْ فَلَمَّا بَلَغَتِ الْمَسْعَى غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ ثُمَّ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي نَاحِيَةِ الصَّفَا فَهَبَطَتْ إِلَى الْوَادِي تَطْلُبُ الْمَاءَ فَلَمَّا غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ عَادَتْ حَتَّى بَلَغَتِ الصَّفَا فَتَنَظَّرَتْ حَتَّى فَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الشَّوْطِ السَّابِعِ وَ هِيَ عَلَى الْمَرْوَةِ تَنَظَّرَتْ إِلَى إِسْمَاعِيلَ وَ قَدْ ظَهَرَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ فَعَدَّتْ حَتَّى جَمَعَتْ حَوْلَهُ رَمْلًا فَإِنَّهُ كَانَ سَائِلًا فَرَمَتْهُ بِمَا جَعَلَتْهُ حَوْلَهُ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ رَمَزَمَ وَ كَانَ جُرْهُمُ نَازِلَةً بِذِي الْمَجَازِ وَ عَرَفَاتٍ فَلَمَّا ظَهَرَ الْمَاءُ بِمَكَّةَ عَكَفَتِ الطَّيْرُ وَ الْوَحْشُ عَلَى الْمَاءِ فَتَنَظَّرَتْ جُرْهُمُ إِلَى تَعَكُّفِ الطَّيْرِ عَلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ اتَّبَعُوهَا حَتَّى نَظَرُوا إِلَى امْرَأَةٍ وَ صَبِيٍّ نَازِلَيْنِ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ...»

عرفان در سوره يوسف، ص: 100

درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا

به قدری حوصله، حلم و گذشت ایشان بالا بود که فقط این جمله را به پروردگار عرض کرد:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» «1»

(1) - ابراهیم (14): 37؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در دره‌ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 101

همه دلخوشی من این است که خانواده‌ام را در محلی که بعداً می‌خواهد خانه کعبه شود، قرار داده‌ام و هر دو را به تو سپرده‌ام. همه نیت من این است که این‌ها اگر روزی در این منطقه بی‌آب و علف سوزان، به انسان‌هایی برخوردند، نماز را در میان آنها بپا دارند.

نماز چه عبادتی است که حضرت ابراهیم علیه السلام با این گذشت عظیم به خاطر آن، همسر جوان و بچه شیرخواره را می‌گذارد و می‌رود؟ فقط برای نماز. لام در «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» «1» لام علت است؛ یعنی همه دلخوشی من این است که این‌ها در اینجا پرچم نماز را برافرازند.

پرچم روزه را چگونه؟ در منابع ما دارد که روزه در گذشتگان فقط ویژه پیغمبران بوده است. «2» وقتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، خدا روی علاقه‌ای

(1) - ابراهیم (14): 37.

(2) - الخصال: 1/ 265، حدیث 145؛ «الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ عِيدٍ فَقَالَ أَرْبَعَةٌ أَعْيَادٍ قَالَ قُلْتُ قَدْ عَرَفْتُ الْعِيدَيْنِ وَالْجُمُعَةَ فَقَالَ لِي أَعْظَمُهَا وَ أَشْرَفُهَا يَوْمُ النَّاسِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَقَامَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ عَلِمًا قَالَ قُلْتُ مَا يَجِبُ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ صِيَامُهُ شُكْرًا لِلَّهِ وَ حَمْدًا لَهُ مَعَ أَنَّهُ أَهْلٌ أَنْ يُشْكَرَ كُلَّ سَاعَةٍ وَ كَذَلِكَ أَمَرَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَوْصِيَاءَهَا أَنْ يَصُومُوا الْيَوْمَ الَّذِي يُقَامُ فِيهِ الْوَصِيُّ يَتَخَذُونَهُ عِيدًا وَ مَنْ صَامَهُ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِ سِتِّينَ سَنَةً.»

بحار الأنوار: 328 / 65، باب 26 الشرائع؛ «قَوْلُهُ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مُحَاطَةً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ أَيُّ تَعَلَّمُوا الدِّينَ يَغْنِي التَّوْحِيدَ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجَّ الْبَيْتِ وَ السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ الَّتِي فِي الْكِتَابِ وَ الْإِقْرَارَ بِوَلَايَةِ.»

النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين: 322 - 324؛ «و قال الشيخ الطبرسي و أما ذو الكفل فاختلف فيه. فقليل إنه كان رجلا صالحا و لم يكن نبيا و لكنه تكفل لنبي صوم النهار و قيام الليل و أن لا يغضب و يعمل بالحق فوفى بذلك فشكر الله ذلك له و كان نبيا و سمي ذا الكفل بمعنى أنه ذو الضعف فله ثواب غيره ممن هو في زمانه لشرف عمله.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 102

که به امت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، روزه را به این امت واجب کرد. روزه گوهری نبوده است که خدا به هر امتی بدهد.

حلم و انابه ابوذر در روزه

این يك قدم؛ یعنی قدم گذشت، حوصله در برابر پیشامدها و بردباری برای خداست. ابوذر به دخترش گفت: آیا آب و غذایی هست که به من بدهی؟ گفت: نه.

بیابان است و تابش مستقیم خورشید در این منطقه حاره شدید است. گفت: من هر دو پایم ضعف می رود و نمی توانم راه بروم، برو در این بیابان بگرد، بین چیزی که بشود خورد پیدا می شود یا نه؟ رفت، گشت و آمد، گفت: چیزی پیدا نکردم.

گفت: دخترم! پس مولای من خواسته من با شکم گرسنه از دنیا بروم. رو به قبله دراز کشید، گفت: دخترم! من دارم می میرم. دختر گریه کرد و گفت: پس تکلیف من چیست؟ ابوذر گفت: من که مُردم، تو به کنار جاده برو، قافله ای می آید که از مکه به مدینه برود، فقط بگو که ابوذر مرده است. آنها می آیند، کارهای مرا انجام می دهند. «1»

(1) - بحار الأنوار: 399 / 2، باب 12، حدیث 6؛ «عَنْ حُلَامِ بْنِ [ابْنِ] دَلٍّ [حُلَامِ بْنِ جَنْدَلٍ] الْغَفَارِيِّ وَ كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ قَالَ مَكَثَ أَبُو دَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالرَّبْدَةِ حَتَّى مَاتَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ ادْبِجِي شَاءَ مِنْ غَنَمِكَ وَ اصْنَعِيهَا فَإِذَا

نَضَحْتُ فَأَقْعُدِي عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ فَأَوَّلُ رَكْبٍ تَرَيْنَهُمْ قُولِي يَا عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْلِمِينَ هَذَا أَبُو دَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ فَأَعِينُونِي عَلَيْهِ وَاجِيبُوهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَمُوتُ فِي أَرْضِ عَزْرَةِ وَ أَنَّهُ يَلِي عُسْلِي وَ دَفْنِي وَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِي صَالِحُونَ.»

و نیز در بحار الأنوار: 430 / 2، باب 12، ذیل حدیث 37؛ «... فَأَصَابَ أَبَا دَرٍّ وَ ابْنَتَهُ الْجُوعُ وَ مَاتَتْ أَهْلُهُ فَقَالَتْ ابْنَتُهُ أَصَابَنَا الْجُوعُ وَ بَقِينَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَمْ نَأْكُلْ شَيْئًا فَقَالَ لِي أَبِي يَا بُنَيَّةُ قُومِي بِنَا إِلَى الرَّمْلِ نَطْلُبُ الْقَتْلَ وَ هُوَ نَبَتْ لَهُ حَبٌّ فَصِرْنَا إِلَى الرَّمْلِ فَلَمْ نُجِدْ شَيْئًا فَجَمَعَ أَبِي رَمْلًا وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ وَ رَأَيْتُ عَيْنَيْهِ قَدْ انْقَلَبَتْ فَبَكَيْتُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَهْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِكَ وَ أَنَا وَحِيدَةٌ فَقَالَ يَا بِنْتِي لَا تَخَافِي فَإِنِّي إِذَا مِتُّ جَاءَكَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مَنْ يَكْفِيكَ أَمْرِي فَإِنِّي أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَزْرَةِ تَبُوكَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا دَرٍّ تَعِيشُ وَحْدَكَ وَ تَمُوتُ وَحْدَكَ وَ تُبْعَثُ وَحْدَكَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحْدَكَ يَسْعُدُ بِكَ أَقْوَامٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ عُسْلَكَ وَ يَجْهِيْزُكَ وَ دَفْنَكَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَمُدِّي الْكِسَاءَ عَلَيَّ وَجْهِي ثُمَّ اقْعُدِي عَلَى طَرِيقِ الْعِرَاقِ فَإِذَا أَقْبَلَ رَكْبٌ فَقُومِي إِلَيْهِمْ وَ قُولِي هَذَا أَبُو دَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ تُوِّفِّي قَالَتْ فَدَخَلَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الرِّيْدَةِ...»

عرفان در سوره یوسف، ص: 103

چقدر گذشت؟ آن قدر بردباری که به خدا نمی گوید: در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از امیرالمؤمنین نفر دوم یا سوم هستم؛ چون چهار نفر بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. بحث است که بعد از سلمان، آیا ابوذر است، یا مقداد؟

به خدا نمی گوید: من بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام، در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله نفر دوم هستم، آیا این درست است که با من این گونه معامله شود که يك لیوان آب نباشد تا بخورم؟

بلکه فقط گفت: دحترم! محبوب من اراده اش بر این تعلق گرفته است که من تشنه و گرسنه از دنیا بروم. پس من راضی به رضای محبوبم هستم.

دل رحمی حضرت ابراهیم علیه السلام

لغت «أَوَادَة» * در:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» «1»

به این معناست که حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به مردم بسیار دلسوز و دل‌رحم

(1) - هود (11): 75؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 104

بود. تا آنجا که وقتی فرشتگان مأمور تخریب منطقه قوم لوط را شناخت، به آنها گفت: شما چه مأموریتی دارید؟ گفتند: پروردگار به ما مأموریت داده است تا منطقه‌ای را که قوم لوط زندگی می‌کنند، به خاطر گناه کبیره‌ای که انجام داده‌اند و بنا ندارند که توبه کنند، زیر و رو کنیم.

این مرد دلسوز رحیم گفت: نمی‌شود این مأموریت را انجام ندهید؟ این بدبخت‌ها دچار گناه کبیره‌ای شده‌اند و حرف حضرت لوط علیه السلام را گوش نداده‌اند، نمی‌شود به این عذاب مبتلا نشوند؟ گفتند: یا ابراهیم! فرمان خدا بر این مسأله قطعی شده است و دیگر برگرداندن در کار فرمان قطعی نیست. عذاب بر آنها قطعیت یافته و دلسوزی تو دیگر به حال آنها سودی ندارد. «1»

ترفع درجه آخرتی با انابه

حضرت انسانی بود که با قدم عبادت کامل، پیوسته به جانب پروردگار در حرکت بود. به کجا رسید؟

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» «2»

«وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ» «3»

(1) - الکافی: 547/5، حدیث 6؛ «أَيُّ عَبْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أُمَلَاكٍ فِي إِهْلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ كُرُوبِيلَ فَمَرُّوا بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ مُعْتَمُونَ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ... فَقَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ لِمَاذَا جِئْتُمْ قَالُوا فِي إِهْلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنْ كَانَ فِيهِمْ مَائَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُهْلِكُونَهُمْ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لَأَقَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا

خَمْسُونَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا ثَلَاثُونَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا وَاحِدٌ قَالَ لَا قَالَ
فَإِنْ فِيهَا لَوْطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ...

(2) - یوسف (12): 24؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

(3) - بقره (2): 130؛ «و قطعاً در آخرت از شایستگان است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 105

به اینجا رسید. آن قدر این قدم‌های عبادتی برای او نورانیت ایجاد کرد که به واسطه حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهما السلام پدر تمام انبیای بعد از خود شد:

حضرت یعقوب، یوسف، یونس، زکریا، یحیی، موسی و عیسی علیهم السلام از طریق حضرت مریم علیها السلام از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه حضرت اسماعیل علیه السلام از نسل اوست. پدر دیگری را در عالم سراغ دارید که چنین نسلی داشته باشد؟ تمام این‌ها از آثار عبادت خالصانه ایشان بوده است. ایشان یکی از مصادیق منیب است. چرا من منیب را معرفی می‌کنم؟

چون در پایان معرفی، نظری دارم.

2- حضرت شعیب علیه السلام و اصلاح امت

منیب دیگر، حضرت شعیب علیه السلام بود که در میان مردم مدین آمد. خود ایشان نیز از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است.

مردمی که قرآن مجید می‌فرماید: به فساد، تبهکاری، دزدی در روز روشن، کم فروشی، فتنه و آشوب آلوده بودند. به این که بر سر قیمت جنس مردم بزنند تا جنس را از مردم با قیمت اندک بخرند؛ یعنی دسیسه‌هایی می‌چیدند که فروشندگان مجبور شوند تا جنس خود را به قیمتی که این‌ها می‌گویند، بفروشند.

حضرت شعیب علیه السلام به این مردم فرمود:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» «1»

من در میان شما تا جایی که قدرتم اجازه دهد، هیچ نیّتی جز اصلاح وضع شما

(1) - هود (11): 88؛ «تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 106

ندارم. آیه می خواهد بگوید: ای مردم! تا زمانی که در بین خانواده و مردم هستید، نیّت شما فقط اصلاح باشد.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» «1»

همه نیرو، توان و قدرتم در میان شما به پروردگارم معطوف است، من به اندازه شما نفر، پول و سلاح ندارم و تمام نیروی من فقط خداست.

«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» «2»

من تمام تکیه گاهم فقط پروردگار است. هرگز قدم بر جای قدم شما نمی گذارم، نه در فساد وارد می شوم و نه در دزدی روز روشن، نه در فتنه و نه آشوب و نه این که قیمت جنس مردم را کم نشان دهم. من فقط با قدم طاعت و عبادت به سوی پروردگارم در حرکت هستم. شما هر چه و هر که می خواهید، باشید، هر کاری که می خواهید، بکنید. من آدمی نیستم که تحت تأثیر شما قرار بگیرم. من شخصی نیستم که بگویم:

خواهی نشوی رسوا

همرنگ جماعت شو

من با شما هم رنگ نمی شوم، رسوا نیز نمی شوم، بلکه عزّت پیدا می کنم.

امر خدا به تبعیت از منبیین

منظورم از بیان «منیبین» امثال حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام در این آیه است که خدا به همه ما می‌فرماید:

«وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» «3»

امر در اینجا واجب است، کسانی که مقداری در ادبیات عرب و اصول فقه

(1) - هود (11): 88؛ «و توفیقم فقط به [یاری] خداست.»

(2) - هود (11): 88؛ «بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.»

(3) - لقمان (31): 15؛ «و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 107

تخصّص دارند، می‌دانند که این امر «اتَّبِعْ» واجب است، مانند امر به نماز و روزه.

می‌فرماید: ای مرد و زن! در این دنیا فقط راه کسانی که با قدم اطاعت و عبادت به جانب من آمدند - مانند حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام و دیگر انبیا علیهم السلام - متابعت کنید.

«ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» «1»

بازگشت همه شما به سوی من است، من ریز و درشت پرونده شما را در روز قیامت به شما اطلاع می‌دهم.

تقرب به پیامبر صلی الله علیه و آله با قدم طاعت

این روایت را راوندی در کتاب با عظمت «دعوات» نقل می‌کند: «ربیعة بن کعب» از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، حضرت صلی الله علیه و آله شروع به سخن کردند، فرمودند: ربیعة! هفت سال است که به من خدمت می کنی، به خاطر این هفت سال زحمت و خدمتی که به من کردی، از من حاجتی نمی خواهی؟ گفتم: یا رسول الله! به من مهلت می دهید؟ فرمودند: بله. عرض کردم: بعداً حاجتم را به شما می گویم.

چه روش زیبایی است که انسان زود تصمیم نگیرد. چند روز فکر و مشورت کند، بعد تصمیم بگیرد.

ربیعة می گوید: فردا تنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم. گفتم: آقا! حاجتم را بگویم؟

فرمودند: بگو. عرض کردم: از پروردگار بخواهید تا مرا با شما شانه به شانه وارد بهشت کند. چه همت بلندی.

(1) - لقمان (31): 15؛ «سپس بازگشت شما فقط به سوی من است. پس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می کنم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 108

حضرت به من فرمودند: این مطلب را از چه کسی یاد گرفته ای؟ گفتم: دیروز که از نزد شما رفتم، فکر کردم که اگر از شما ثروت فراوان بخواهم، ثروت در معرض نابودی است و وقتی می میرم، فایده ای ندارد.

اکنون کسانی که چند میلیارد ثروت دارند، اما استفاده نمی کنند، اسکناس آنها با کاغذهای باطله چه فرقی می کند؟ هیچ. این پولها برای آنها فایده ای ندارد. گویی این چند میلیارد را دور می اندازند، حال جای دوراندختن آنها یا بانکهای خارجی است، یا داخلی.

گفتم: به شما بگویم برای من طول عمر بخواهید، دیدم تا چند سال در دنیا زنده بمانم؟ آخر باید بمیرم، پس چه فایده ای دارد؟ پس به شما بگویم که از خدا بخواهید تا در قیامت شانه به شانه شما وارد بهشت شوم.

در روایت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارك خود را پایین انداختند، بعد از مکث کوتاهی سر را بلند کرده، فرمودند: من حاجت تو را از خدا می خواهم، اما تو نیز قول بده که با قدم طاعت و عبادت مرا کمک کنی. «1» باید این قدم را داشته باشی که بتوانی کنار من بیایی و من تو را به بهشت ببرم، اگر

(1) - بحار الأنوار: 86 / 22، باب 37، حدیث 39؛ الدعوات: 39، الفصل الثاني؛ «عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا رَبِيعَةُ خَدَمْتَنِي سَبْعَ سِنِينَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَهْلَنِي حَتَّى أَفْكُرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا رَبِيعَةُ هَاتِ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُدْخِلَنِي مَعَكَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَ قُلْتُ إِنْ سَأَلْتُهُ مَا لَا كَانَ إِلَى نَقَادٍ وَ إِنْ سَأَلْتُهُ عُمْراً طَوِيلاً وَ أَوْلَاداً كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِيعَةُ فَكَسَّ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِكَ فَأَعْيَى بِكَثْرَةِ السُّجُودِ.»

معارف و معاریف: 626 / 5؛ «ربیعة بن کعب بن مالک بن یعمر اسلمی حجازی از یاران و خدمتکاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در برید مسلمان شد از اصحاب صفه بود وی تا ایام حره زنده بود و به سال 63 ایام حره درگذشت.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 109

قدم طاعت و عبادت را نداشته باشی، بین من و تو در قیامت میلیون‌ها فرسخ فاصله خواهد بود. تو با این قدم بیا، تا ما بگوییم که راه را باز کنند و تو کنار ما بیایی.

ور قدمت نیست چو سعدی بنال «1»

گر قدمت هست چو مردان برو

قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای

عمر خود را در چه پایان برده‌ای

پنج حس را کجا پالوده‌ای «2»

گوهر دیده کجا فرسوده‌ای

سرمایه‌های خداداده را کجا بردی و به پای چه کسی خرج کردی؟ در چه مسیری هزینه کردی و چه چیز به دست آوردی؟ حال که به تو مهلت داده‌اند که ماه مبارک رمضان را درک کنی و در این فضای مبارک وارد شوی، بیا با قدم طاعت و عبادت حرکت کن.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - مولوی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 110

5 سلامت روح

تریت یافتن حضرت یوسف علیه السلام توسط پدر

5

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 113

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

مجموعه ویژگی‌هایی که قرآن مجید برای حضرت یوسف علیه السلام بیان می‌کند، محصول، میوه و ثمره سلامت همه جانبه او است. سلامتی که همه عمر با اختیار و اراده خود و تحت تربیت پیغمبر با کرامت و بصیری، چون حضرت یعقوب علیه السلام به دست آورده بود.

از آیات سوره یوسف علیه السلام صریحاً استفاده می‌شود که حضرت یعقوب علیه السلام هم پدر و هم مری بود. پدری که مری نیست، پدر بدن است. پدر بدن هیچ ارزش خاصی ندارد. حضرت یعقوب علیه السلام برای حضرت یوسف علیه السلام پدر فکر، قلب، روح و نفس بود.

تأمین لباس و غذا برای حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به فرزند، امر معمولی و طبیعی بود. او مربی دلسوزی بود که می‌خواست همه وجود معنوی خود را از افق باطن حضرت یوسف علیه السلام طلوع دهد.

حضرت یعقوب علیه السلام پدری همچون ماه

در اول آیه‌ای که داستان این خانواده را شروع می‌کند، پروردگار از حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر کرده است. آثار ماه در عالم طبیعت را در کتاب‌های علمی

عرفان در سوره یوسف، ص: 114

ببینید، جزر و مدی که ایجاد می‌کند، نوری که از خورشید می‌گیرد و آن را پاك و صاف بر زمین منعکس می‌کند، گردش‌ی که به دور خود و زمین دارد و در مجموع موجودی متحرک و مفید است. به همین خاطر امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

این که در خواب، حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر شده است؛ «1» یعنی موجود متحرک مفید.

چقدر زیبا بود اگر همه پدران ماه بودند؛ یعنی برای فرزندان خود موجود مفید متحرک بودند و ایجاد جزر و مد می‌کردند. به فرزند نور می‌تابانند و او را در گردونه گردش وضعی و انتقالی معنوی قرار می‌دادند.

فرزندان نیز در دامن چنین پدرانی، به تناسب ظرفیت وجودشان، مانند حضرت یوسف علیه السلام می‌شدند. این سلامت فکر، اندیشه، قلب و نفس در حضرت یوسف علیه السلام باعث مدّ؛ یعنی کشاندن فیوضات ویژه حضرت حق به جانب خود شد که ظرف این فیوضات در وجود فرشتگان، جنیان و موجودات دیگر موجود نیست.

این ظرف فقط در وجود انسان است.

رشد حضرت یوسف علیه السلام به تدبیر پروردگار

قلب ایشان تا کجا حرکت کرده بود که از زمان دیدن خواب تا زمانی که در عمق چاه بود و تا وقتی که به صورت برده و غلام بی ارزش درآمد، که در قرآن می فرماید:

به «ثمن بخر» فروخته شد، آن هم در بازار مصر که قرآن می فرماید:

(1) - بحار الأنوار: 217 / 12، باب 9؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ أَمَّا الشَّمْسُ فَأُمُّ يُوسُفَ رَاحِيلُ وَ الْقَمَرُ يَعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدُ عَشَرَ كَوْكَبًا فَإِخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ سَجَدُوا شُكْرًا لِلَّهِ وَحَدَهُ حِينَ نَظَرُوا إِلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ السُّجُودُ لِلَّهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 115

«وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» «1»

کاروان فروشنده به این فرد خیلی بی رغبت و بی میل بودند؛ یعنی دنبال این بودند که با پول کمی شر او را بکنند و برونند. در آن گردونه تحقیر سخت و هفت سال به آن زن مصری گرفتار شدن، به زندان فرعون مصر افتادن و بعد از نجات، روی تخت نخست وزیری قرار گرفتن، در حال مدّ بود. قرآن مجید در بخش به بخش زندگی حضرت یوسف علیه السلام نشان می دهد که فقط خدا محور قلب او بود.

خیلی عجیب است که هیچ کدام از حوادث تلخ و شیرین، کمترین انحرافی در او ایجاد نکرد. از زمانی که در دامن پدر خواب دید، مستقیم بود تا وقتی که جنازه مبارک او را در مصر دفن کردند.

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحَنِي بِالصَّالِحِينَ» «2»

خیلی از افراد در پستی و بلندی روزگار، عوض شدند و ورق زندگی شان در حوادث تلخ و شیرین برگشت. خیلی ها از دایره تواضع به دایره تکبر کشیده شدند، اما این انسان، با این همه پستی و بلندی روزگار که یکی از این مشکلات کافی بود تا انسان را برای همیشه کمر شکن کند، با سلامت کامل جاده حوادث را با محوریت توحید رفت، تا برای همیشه در آغوش رحمت خاصّ حضرت حقّ قرار گرفت.

به تعبیر ساده تر، هیچ نوع بیماری فکری، قلبی و روحی در این انسان راه پیدا نکرد؛ چون نتوانست به سراغ او برود و محرومیتی از فیوضات حضرت حق ایجاد

(1) - یوسف (12): 20؛ «و نسبت به او بی رغبت بودند.»

(2) - یوسف (12): 101؛ «در حالی که تسلیم [فرمان‌های تو] باشم جانم را بگیر و به شایستگان ملحقم کن.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 116

کند.

بیماری‌های روح، عامل محرومیت‌ها

طبق آیات و روایات، همه محرومیت‌ها به این بیماری‌های روح مربوط است. «1» از خود قرآن مثال می‌زنم. به حضرت آدم و حوا علیهما السلام گفتند:

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» «2»

ظالم از رحمت حق محروم است، حرص به هر عنوان، شکل، طریق و حالتی در انسان به جنب و جوش بیافتد، انسان را از دایره پاک و سلامت قناعت بیرون می‌زند. فرض کنید در آن بهشت، پنج هزار درخت بود، البته بهشت آخرتی نبود.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: کسی که در بهشت آخرتی وارد شود، دیگر بیرون نمی‌آید.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

(1) - بحار الأنوار: 69/124 - 126، باب 100، حدیث 1 و 4 و 6 و 7

- وَ أَزْوِیَ أَنْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ فِی کَلَامٍ لَهُ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ.

- عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ یَقُولُ شَكًّا إِلَى شَكِّهِمْ.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الشُّكَّ وَالْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ لَيْسَا مِنَّا وَلَا إِلَيْنَا وَ إِنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَطُوءَةٌ بِالْإِيمَانِ طَيِّبًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِنْارَةً مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْيِ فَزَرَغَ فِيهَا الْحِكْمَةَ زَارَعَهَا وَ حَاصِدَهَا.

- أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ مِنَ الشُّكِّ وَ الشَّرِّكَ وَ الْحُمِيَّةِ وَ الْعُصْبِ وَ الْبَغْيِ وَ الْحَسَدِ.

(2) - بقره (2): 35؛ «و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 117

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» 1. «2»

هنوز بهشتی وجود نداشت؛ چون بشری عمل صالح و خدمت به خلق را شروع نکرده بود و این عمل صالح و خدمت به خلق مصالح اصلی بهشت بعد از این دنیا است.

بیماری حرص، عامل هبوط انسان

در آن باغ آبادی که آنها را قرار دادند، حال یا زمین، ملکوت یا کره دیگر بود. در این مورد به اختلاف حرف می‌زنند. «3» حرص بیماری است. چهار هزار و نصد

(1) - كهف (18): 107 - 108؛ «مسلمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بهشت‌های فردوس جای پذیرایی آنان است.* در آن جاودانه‌اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی‌کنند.»

(2) - بحار الأنوار: 123 / 8، باب 23؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قَالَ خَالِدِينَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قَالَ لَا يُرِيدُونَ بِهَا بَدَلًا قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا قَالَ هَذِهِ نَزَلْتُ فِي أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا مَأْوًى وَ مَنْزِلًا.»

(3) - الکافی: 247/3، باب جنة الدنيا، حدیث 2؛ «الْحُسَيْنُ بْنُ مُيَسَّرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.»

بحار الأنوار: 161/11، باب 3؛ «أَبِي رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَانَتْ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ فَقَالَ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 118

و نود و نه نوع از انواع میوه را گفتند: حلال است و می توانید بخورید؛

«وَكُلَّا مِنْهَا رَغَدًا» «1»

«حيث رعداً» یعنی از هر جای این بهشت می خواهید، بخورید. از هر جا، اما به يك درخت کاری نداشته باشید. حرص آنها را تحريك كرد، یا آنها آن را تحريك کردند، به محض این که از میوه آن درخت خوردند، از چهار هزار و نهصد و نود و نه نوع درخت دیگر نیز محروم شدند. به حضرت آدم علیه السلام گفتند: با همسرت بیرون برو.

دلیل هبوط حضرت آدم علیه السلام از زبان خدا

حضرت موسی علیه السلام راجع به حضرت آدم علیه السلام با خدا گفتگوی عجیبی دارند که شنیدنی و پرمغز است:

«يَا رَبِّ اِنَّ آدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِكَ» «2» خدایا! خودت، روی عشق، محبت، علم و کرامت حضرت آدم را آفریدی. همه اینها در توضیح «ید» است. این ید؛ یعنی رحمت، اراده، کرامت، حکمت، لطف و محبت، چون خلقت با رحمت او شروع شده است، لذا می فرماید:

(1) - بقره (2): 35؛ «و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.»

(2) - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: 419/7؛ «قال سألت ابن مسعود عن أيام البيض فقال سألت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فقال (إن ادم لما عصى وأكل من الشجرة أوحى الله إليه يا ادم اهبط من جوارى وعزني لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا قال فبكت الملائكة وضجت وقالوا يا رب خلق خلقته بيدك وأسكنته جنتك وأسجدت له

ملائكتك في ذنب واحد حولت بياضه فأوحى الله إليه يا ادم صم لي اليوم يوم ثلاثة عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله تعالى إليه يا ادم صم لي هذا اليوم يوم أربعة عشر فصامه فأصبح ثلثاه أبيض ثم أوحى الله تبارك وتعالى إليه يا ادم صم لي هذا اليوم يوم خمسة عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 119

«ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ» «1»

نمی گوید: «ماتری فی خلق الله»؛ یعنی در مجموعه آفریده های خداوند، بلکه آیه می خواهد بگوید: ابتدا خلقت را با رحمت شروع کردم، با رحمت نیز ادامه دادم و با رحمت نیز آخرین دولت عدل در جهان را پایان می دهم.

روز قیامت، اول با رحمت خودم با مردم معامله می کنم، البته اگر کسی لیاقت گرفتن رحمت را در خود ایجاد کرده باشد، و گر نه موردی برای رحمت ندارد. ولی من قیامت خود را با رحمت شروع می کنم.

حضرت فرمودند:

«يا رَبِّ اِنَّ اَدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِكَ»

حضرت آدم علیه السلام را با رحمت، عشق، لطف و کرامت خود آفریدی،

«وَأَسْكَنْتَهُ جَنَّاتٍ»

خودت او را به بهشت بردی. تو این عنایت و محبت را به او داشتی که او را به بهشت فرستادی. این قسمت مسأله خیلی جالب است؛

«وَفَعَلْتُ مَعَهُ مَا فَعَلْتُ بِالْإِحْسَانِ»

از نیکی درباره حضرت آدم علیه السلام ذره ای کم نگذاشتی. برای او چه کار کردی؟ تمام بهشت با محصولاتش را ارزانی او قرار دادی،

«وَأَخْرَجْتَهُ بِالزَّلَّةِ وَاحِدَةً مِنْهُ»

اما مولای من! این همه در آفرینش او محبت به کار بردی، به او در وارد کردن به

(1) - ملك (67): 3؛ «در آفرینش [خدای] رحمان، خلل و نابسامانی و ناهمگونی نمی‌بینی.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 120

بهشت لطف کردی، اما با لغزشی، کوچک او را از تمام بهشت محروم ساختی. چه کرده بود غیر از این که میوه‌ای را چید و خورد که گفته بودی نخور؟

جفا نسبت به حبیب

ما در مقابل خدا خیلی کوچک هستیم. ظرفیت ما نیز محدود است، حتی پیغمبری مانند حضرت موسی علیه السلام از جنس ما انسان‌ها، وقتی وارد حرف با خدا می‌شود، بر مبنای دلسوزی خود وارد می‌شود که حالا این لغزش اندک چه بود و به کجا بر می‌خورد؟ نه به خدایی تو لطمه می‌خورد و نه به آن بهشت و شاید نه لطمه‌ای به خود. چه شد که بیرونش کردند؟

«قال يا موسى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْجَفَاءَ لِلْحَبِيبِ شَدِيدٌ»

بعضی حرف‌ها از شدت محبت، کشنده است: ای موسی! تو حس نمی‌کنی که جفا کردن به محبوب چقدر سخت است؟ من از پدرت حضرت آدم علیه السلام چه چیزی کم گذاشته بودم؟ از او خواستم فقط يك میوه را نخورد؟ این درست بود که از من رو برگرداند؟ این درست بود که بند قناعت را پاره کند و با من این گونه معامله کند؟

من به او گفتم: نخور و شیطان به او گفت: بخور. باید حرف مرا زمین می‌زد و حرف شیطان را گوش می‌داد؟ ای موسی! مسأله آن میوه در کار نیست، آن چیزی که خیلی سخت است، ضربه‌ای است که او به بند محبت بین من و خودش زد، و الا دانه‌ای سیب و یا ذره‌ای گندم یا هر چه بوده، من به خاطر آن او را بیرون نکردم.

ای موسی! او به من که رفیق، خالق، آفریننده و رازقش بودم جفا کرد. من در ذات جفا، محرومیت گذاشته‌ام. حرص، محرومیت می‌آورد. حضرت آدم علیه السلام خودش محروم شد، من او را محروم نکردم.

عرفان در سوره یوسف، ص: 121

توقع خدا از دوستان خود

بعد فرمود:

«لا تحامل من الاحباء ماتحامل من الاعداء» **«1»** ای موسی! چیزی که از دشمن توقع دارم، از دوستم توقع ندارم. من توقع داشتم با این همه محبتی که به او کردم، حرف مرا گوش دهد. توقع نداشتم که رفیقم حرف دشمنم را گوش دهد. نشنیدی که گفته‌اند؛

«ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء» **«2»** ریشه وفاداری، ترك جفاکاری است. آن هم جفای به من خدا. حضرت موسی علیه السلام قانع شد که تنها حرص، حضرت آدم علیه السلام را از بهشت محروم کرد. حسد و بخل نیز انسان را از فیض رب محروم می‌کند.

بی ادب محروم ماند از لطف رب **«3»**

از خدا جوییم توفیق ادب

(1) - قریب به مضمون این حدیث در روایات ما چنین آمده است: الکافی: 47 / 2، باب خصال المؤمن، حدیث 1؛ «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِي خِصَالٍ وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِرِ صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ شُكُوراً عِنْدَ الرِّخَاءِ قَانِعاً بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَ الْعَقْلُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَ الرَّفْقُ أَخُوهُ وَ الْبِرُّ وَالِدُهُ.»

(2) - غررالحکم: 252، حدیث 5263 و نیز حدیث 5264؛ «ما أخلق من غدر أن لا يوفى له.»

حدیث 5265؛ «نعم الخليفة الوفاء [الوفاء].»

(3) - مولوی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 122

محرومیت از مغفرت

جنازه‌ای را به کنار مسجد آوردند، صاحب جنازه شخص بزرگواری بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را قبول داشتند. در جنگ‌ها خوب شرکت کرده بود. گفتند: یا رسول الله! فلائی مرد. بیایید نماز او را بخوانید تا او را ببریم دفن کنیم. حضرت فرمودند:

چرا مرد؟ گفتند: آقا! خود شما ایشان را با چند نفر به سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادید، تا ظهر معطل شد، کسی يك ظرف غذا برای آنان آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این غذا مسموم است، نخورید، ضرر دارد. این شخص گفت: یا علی! جایی شد که تو دخالت نکنی؟ غذا به این پاکیزگی، چرا مسموم باشد؟ ما گرسنه‌ایم، نمی‌توانیم تا وقتی که به مدینه برگردیم، صبر کنیم.

مقداری از غذا را خورد و بعد از مدتی مرد.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من بر او نماز نمی‌خوانم. پرسیدند: چرا؟ فرمود: کسی که علی علیه السلام را دلگیر کند، تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته است. من چگونه بر او نماز بخوانم؟ بگویم:

«اللهم اغفر لهذا المیت»

بر او درهای مغفرت بسته شده است. گفتند: حال باید چه کار کنیم؟ فرمودند:

علی علیه السلام را پیدا کنید تا بیاید. پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود نظر نداد. نگفت: من نماز را می‌خوانم و بعداً علی علیه السلام را راضی می‌کنم. پیغمبر صلی الله علیه و آله ادب محض است.

امیرالمؤمنین علیه السلام را پیدا کردند و ایشان آمدند. فرمود: علی جان! از این میّت دلگیر شده‌ای؟ عرض کرد: با من برخورد بدی کرد. فرمودند: علی جان! اکنون که مرده است، خدا به خاطر دلگیری تو، تمام درهای رحمت را به روی او بسته است.

مهر، محبت و سلامت نفس را ببینید. حضرت علی علیه السلام عرض کردند: آقا! من

عرفان در سوره یوسف، ص: 123

راضی نیستم در رحمت به روی او بسته باشد. من گذشت کردم. شخصی به خاطر من می‌خواهد به جهنم برود؟ نه، نرود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم! بیایید نماز بخوانیم، همین که علی علیه السلام راضی شد، خدا تمام درها را به روی او باز کرد.

لزوم آسیب‌شناسی محرومیت‌های معنوی

خدا کند همه فکر کنند که ریشه محرومیت آنها از کجاست؟ چرا از علم، معرفت، روزی فراوان و لطف محروم هستند؟ چرا به خدا نظری نمی‌کنند؟ چرا هر چه یا رب، یارب، می‌گوییم، جواب ما را نمی‌دهد. این محرومیت برای چیست؟ باید ما دلیل این‌ها را پیدا کنیم.

بلکه آتش در همه آفاق زد

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد

بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس «1»

در میان قوم موسی چند کس

بی‌ادبی قوم بنی اسرائیل

این داستان قرآنی در سوره بقره است. خداوند متعال چهل سال، از آسمان برای قوم حضرت موسی علیه السلام بی‌زحمت روزی می‌رساند. چه چیزی را با چه چیزی عوض کردند؟ خدا هر روز برای آنها سفره می‌انداخت، اما آمدند گریبان موسی علیه السلام را گرفتند که ما سیر، پیاز و عدس می‌خواهیم. خطاب رسید: ای موسی! از امروز به بعد مائده من قطع می‌شود.

«اهْبِطُوا مِصْرًا» «2»

(1) - مولوی.

(2) - بقره (2): 61؛ « [اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید] به شهری فرود آیید که آنچه خواستید، برای شما آماده است. »

عرفان در سوره یوسف، ص: 124

بگو به شهر بروید، هر چه می‌خواهید بکارید و با زحمت به دست بیاورید و بخورید. من دیگر کاری به شما بی‌ادبان ندارم. این داستان در آخر سوره مائده نیز آمده است:

مانند رنج زرع و بیل و داس‌مان

منقطع شد خوان و ناز از آسمان

خوان فرستاد و غنیمت در طبق

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق

چون گدایان زلّه‌ها برداشتند «1»

باز گستاخان ادب بگذاشتند

«زلّه»؛ یعنی لقمه معمولی را از سفره دیگران به پستی برداشتن. سفره را خدا پهن کرده است، کجا می‌روید؟

دائم است و کم نگردد از زمین «2»

لابه کرد عیسی ایشان را که این

بی تربیت‌ها! نمک خدا را زمین گذاشته، به سراغ نمک دشمن می‌روید؟

بدگمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری «3»

ناسپاسی و طغیان، عامل محرومیت

اگر کسی بر سر این سفره ناسپاسی کند و دچار بیماری طغیانِ شهوت شود، محروم می‌شود. اگر بر سر این سفره دست از دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد، دستش در دست ابوجهل می‌افتد. اگر از علی علیه السلام دست بردارد، گرفتار معاویه می‌شود.

مائده از آسمان در می‌رسید بی‌شری و بیع و بی‌گفت و شنید
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

(1) - مثنوی مولوی.

(2) - مثنوی مولوی.

(3) - مثنوی مولوی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 125

هر که بی‌باکی کند در راه دوست رهن مردم شد و نامرد اوست

وز ادب معصوم و پاك آمد ملك

از ادب بر نور گشتست این فلك

شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب «1»

بد ز گستاخی کسوف آفتاب

بی ادبی شیطان در برابر خدا

وقتی به ابلیس گفتند: به آدم سجده کن، سجده نکرد. به او می گویند:

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» «2»

چه چیزی باعث شد که سجده نکردی؟ سرکشی کرد و گفت:

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «3»

به او گفتند: بیرون برو.

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ* وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «4»

برای من طغیان و سرکشی می کنی؟ برای خالق خود و وجود مقدسی که از مادر به تو مهربان تر است؟

او شود در وادی حیرت غریق «5»

هر که بی باکی کند اندر طریق

بیماری ها، عامل محرومیت ها هستند.

(1) - مثنوی مولوی.

(2) - اعراف (7): 12؛ «خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟»

(3) - اعراف (7): 12؛ «گفت: من از او بھترم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گِل آفریدی.»

(4) - اعراف (7): 13 - 14؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

(5) - مولوی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 126

سلامت روحی حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام در سلامت کامل بود. فیوضات الهی را دریاوار جذب می کرد. سی سال آینده او را یکبار به او نشان می دهند، می گویند: این نتیجه سلامت تو است که می دانیم این سلامت نیز می ماند.

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» «1»

لطف پروردگار نسبت به بندگان

خدایا! ما نسبت به تو زیاد بی تربیتی داشتیم، اما همه آرامش ما به این است که اینها جنبه گردن کشی نداشته است، خودت نیز می دانی که به خاطر ضعف، جهل، غفلت، غلبه شهوت و کوچکی ما بوده است که ما مرتکب گناه شدیم.

کدام گناهی را مرتکب شدیم که بعد از انجام آن پشیمان نشدیم؟ ما بی تربیت هستیم، اما نه مانند شیطان. بی ادبی ما اگر آن گونه بود، به ما نیز «اخرج» می گفتی و ما دیگر به نماز، روزه و ماه رمضان راه پیدا نمی کردیم.

اینها همه نشانه این است که به ما نخب «اخرج» نزدی. به ما نگفتی:

«قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَچِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «2»

(1) - یوسف (12): 4؛ « [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برآم سجده کردند!»

(2) - اعراف (7): 13-14؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 127

بلکه از طریق پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما پیغام دادی؛

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» «1»

اگر آمدند و از خدا پرسیدند، به آنها بگو: من نزدیک شما هستم، هنوز شما را از خودم جدا نکرده‌ام. برای این که بدانید شما را از خودم جدا نکرده‌ام، مرا بخوانید، ببینید جواب شما را می‌دهم.

سحر برخیزید، گریه کنید، ناله بزنید، دعا کنید، همین که نمازها و ایمان خود را ادامه دهید، این جوابی است که به شما داده‌ام. همین که در نیمه شب، همه خوشی شما در این است که با من مناجات کنید، دلیل بر این است که جواب شما را داده‌ام.

چه دلیلی از این بالاتر؟

جذب قلوب بندگان و هدایت آنان

اگر خدا به ما مهر «اخرج» زده بود، کسی اسم خدا را نزد ما می‌آورد، بدمان می‌آمد. در قرآن می‌فرماید:

«اسْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» «2»

اگر اسم مرا نزد شما می آوردند، متنفر می شدید. اما اکنون شخصی اسم مرا نزد شما می برد، آرام می گوید: «یا ارحم الراحمین، یا ربّ، یا الله، یا اكرم الاكرمين» دلیل بر این است که شما را از خودم جدا نکرده‌ام. اگر شما را از خود جدا می کردم،

(1) - بقره (2): 186؛ «هنگامی که بندگانم از تو درباره من پرسند، [بگو]: یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم.»

(2) - زمر (39): 45؛ «و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می کند!»

عرفان در سوره یوسف، ص: 128

قطره‌ای اشک از چشم شما بیرون نمی آمد. این اشک را من خودم از چشم شما سرازیر می کنم تا شما را بشویم و پاک کنم.

وقتی اسم مرا می شنوید چه حالی پیدا می کنید؟

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» «1»

در روایت آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام گوینده را ندید، فقط لحن بسیار با محبتی را شنید که می گوید:

«سَبَّحَ قَدَّوسَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»

گفت: همه اموال من برای تو، يك بار دیگر بگو. يك بار دیگر گفت. گفت:

فرزندام نثار تو، یکبار دیگر بگو. باز گفت. حضرت علیه السلام گفت: جانم به قربانت، باز هم بگو. «2» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - انفال (8): 2؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید.»

(2) - شرح فصوص (جندی): 217- 216؛ «إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ تَعَالَى قَالُوا: لَا بَدَّ مَعَ هَذَا الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ وَ النِّعْمَةِ وَ الْمَالِ وَ الْوَجَاهَةِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْمُلْكِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَعْطَى اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يُحِبَّهُ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِجَنْبِ هَذِهِ الْعَطَايَا كَثِيرًا، فَقَالَ الْحَقُّ لَهُؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةُ: جَرَّبُوهُ، فَتَجَسَّدُوا لَهُ فِي صُورِ الْبَشَرِ، وَ ذَكَرُوا اللَّهَ لَهُ بِالتَّنْزِيهِ، فَقَالُوا: سَبِّحْ قُدُّوسَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، فَلَمَّا سَمِعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ، أَخَذَهُ الْوَجْدُ وَ الْهِيمَانُ فِي اللَّهِ تَعَالَى، وَ اسْتَدْعَى مِنْهُمْ أَنْ يَعِيدُوا عَلَيْهِ الْكَلِمَاتِ، فَطَلَبُوا مِنْ مَالِهِ أَجْرًا عَلَى إِعَادَةِ الْكَلِمَاتِ، فَأَعْطَى ثَلَاثَ مَالِهِ، فَذَكَرُوا الذِّكْرَ، فَاسْتَعَادَهُ مِنْهُمْ كَرَّةً أُخْرَى، وَ أَعْطَاهُمْ الثَّلَاثَ الثَّانِي، فَسَبَّحُوا اللَّهَ بِالْمَذْكُورِ مِنَ الذِّكْرِ، فَطَابَ وَقْتُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَزْدَادِ هَيْمَانِهِ فَاسْتَعَادَ الْكَلِمَاتِ مِنْهُمْ، وَ أَعْطَاهُمْ الثَّلَاثَ الْبَاقِي، فَأَعَادُوا لَهُ، فَلَمَّا تَمَّ امْتِحَانُهُمْ لَهُ، ذَكَرُوا أَنَّهُمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ، فَلِهَذَا نَسَبَتْ هَذِهِ الْحِكْمَةُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 130

6 مقام اجتناب و تأویل احادیث

سلامت روح، مقدمه مقامات معنوی

6

تهران، حسینییه همدانی ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 131

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

سلامت تمام وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام سبب شد تا فیوضات خاص حضرت حق به او برسد. به طوری که قرآن کریم نقل می کند؛ مقامات با عظمتی را مانند مقام «اجتناب»؛ یعنی انتخاب او از میان همه بندگان به عنوان انتخاب اصلح و مقام با عظمتی چون مقام علم تأویل احادیث؛ یعنی درک اسرار خواب های واقعی و مقام اتمام نعمت؛ یعنی کامل شدن همه نعمت ها بر او و مقام صدیقی، انسانی که همه باطن و ظاهر او صدق محض است و مقام دانش گسترده که فوق دانش همه مردم است، البته به تعبیر قرآن: علیم و در نهایت به مقام مخلصین - نه مخلصین - برسد.

یقیناً اگر در وجود مبارك او عیب، نقص و بیماری باطنی وجود داشت، به مقدار همان نقص، عیب و بیماری، از فیوضات حضرت حق محروم می شد. حقیقتش بود که چنان سلامتی را دارا شود؛ چون معلّم آگاه و پاکی مانند حضرت یعقوب علیه السلام را داشت که در کنار این معلّم، متعلّم بسیار فوق العاده ای بود؛ یعنی آنچه از ارزش ها که در این معلّم بود، به او منتقل شد.

عرفان در سوره یوسف، ص: 132

قابلیت گسترش ظرفیت حضرت یوسف علیه السلام

خیلی عجیب است که خدا در قرآن می فرماید: پدر به او گفت: آنچه را که خدا در حق تو انجام می دهد، همانی است که در حق پدران تو؛ حضرت ابراهیم و اسحاق علیهما السلام انجام می داد:

«كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «1»

یعنی پسر! چنین ظرفیتی برای تو به وجود خواهد آمد. آن ظرفیت عظیم و گسترده معنوی پدرانت - ابراهیم و اسحاق علیهما السلام - در تو نیز به وجود خواهد آمد.

حضرت یوسف علیه السلام کنار این معلّم، به تحصیل معرفت کامل معنوی نائل شد و از همان زمان تحصیل، علم را به عمل تبدیل کرد و به تعبیر قرآن مجید، غرق در ذکر الله شد. به معنای آسان تر، از همان ابتدای جوانی، خدا محور همه شؤون زندگی ایشان شد و هر قدمی که برداشت، به عشق خدا برداشت.

مفهوم ذکر در قرآن

در قرآن مجید پروردگار به همه خطاب می کند؛

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» «2»

بندگان من! غرق در یاد کثیر من شوید. «3» آهایی که راه را رفتند، جاده را طی

(1) - یوسف (12): 6؛ «چنانکه پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.»

(2) - جمعه (62): 10؛ «و خدا را بسیار یاد کنید.»

(3) - الکافی: 2/ 496، حدیث 1؛ «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَتْرَافٌ وَ فُجَارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

الکافی: 2/ 498، حدیث 11 و 12 و 13

«و بِإِسْنَادِهِ قَالَ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا مُوسَى لَا تَنْسِنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُمِيتُ الْقُلُوبَ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَأٍ أَذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَأِكَ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ ذَكَّرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَّرْتُهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 133

کردند و به آنجایی که باید برسند، رسیدند، می‌فرمایند:

«ليس الذكر الكثير بالعدد»

نمی‌خواهد خدا در این آیه بگوید که روزی هزار «سبحان الله» بگویید:

«بل الذكر الكثير بالحضور»

«ذکر کثیر»؛ یعنی احاطه‌ای که با همه وجود خود را در محضر حضرت حق حاضر بدانی. خداوند متعال از کثیر، عدد را منظور نظر نگرفته است.

تقسیم بندی مراحل ذکر

صدرالمُتأهلین شیرازی قدس سره وقتی این آیه را تحلیل می‌کند و این حضور را توضیح می‌دهد، انسان را بخت زده می‌کند.

ایشان می‌گویند: این حضور با شش مرحله تحقیق پیدا می‌کند.

اول؛ ذکر زبان، دوم؛ ذکر اعضای بدن، سوم؛ ذکر نفس، چهارم؛ ذکر قلب، پنجم؛ ذکر نفس و ششم؛ ذکر سر است؛ یعنی آن حقیقت نهایی باطن انسان. خدا فرموده است:

«الانسان سرّی و انا سرّه» «1»

(1) - منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح: مقدمه 91/2، فصل 10؛ تفسیر المحيط الأعظم: 67/3.

عرفان در سوره یوسف، ص: 134

انسان رمز من است و من نیز رمز انسان هستم. وجود ما مغز است و بدن ما پوست مانند پوست گردو. قلب ما مغز و سرّ ما روغن مغز است که اگر آن روغن نباشد، یا باشد، اما کاربردی نداشته باشد، مغز پژمرده می‌شود و می‌پوسد.

آن وقت به این شخص، انسان خشک، بی‌حال، بی‌مهر، بی‌محبت، بی‌سود و بی‌منفعت می‌گویند. سرّ، همان روغن وجود است. در این زمینه بحث‌های زیبایی شده است که خواندنی، یافتنی و درک‌کردنی است.

فرزند از آن مرد الهی سؤال کرد: پدر! چه شده است که به اینجا رسیدی؟ گفت:

نمی‌توانم برای تو بگویم. مگر قابل بیان است؟ ولی وقتی خودت راه را برسی و لذت آن را درک کنی، می‌فهمی. من که نمی‌توانم لذت را با لفظ برای تو معنی کنم.

اگر من لفظ لذت را بر زبان جاری کنم، تو چه می‌فهمی که حقیقت آن چیست؟ آن کسی که غسل نخورده است، با شنیدن لفظ غسل چه مزه‌ای را درک می‌کند.

ذکر زبانی در حضرت یوسف علیه السلام

همه این شش مرتبه ذکر در حضرت یوسف علیه السلام بوده است. اما ذکر زبان، اقرار به وحدانیت حضرت حق است. در این زمینه نباید کسی ساکت باشد. این اقرار به وحدانیت گاهی به طور آزاد است که من می گویم: «لا اله الا الله» و راست می گویم.

همین نیز فقط مهم است؛ چون در آیه اول سوره مبارکه منافقون می بینید؛

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ» «1»

(1) - منافقون (63): 1؛ «چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اویی.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 135

منافقان همه اهل نفاق هستند، یا رسول الله! وقتی نزد تو می آیند، می گویند:

یقیناً ما شهادت می دهیم که تو فرستاده خدا هستی،

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» «1»

ولی من شهادت می دهم که این ها در این شهادت به رسالت تو دروغ می گویند. «2» این ذکر نیست، دروغگویی است. این که من بگویم: «لا اله الا الله» و راست نگویم؛ یعنی به لوازم توحید نیز ملتزم نباشم، نه به او علاقه داشته و نه کاری دارم و نه به دنبال شؤنوش هستم و نه می خواهم حرف او را گوش کنم، این شهادت دروغ است.

البته اگر خودم را در محضر او بدانم، در برابر او چنین بی ادبی سنگینی را نخواهم کرد که در مقابل او دروغ بگویم.

صداقت در ذکر زبانی

کسی که نزد اهل دلی می رفت، با شوق و ذوق می گفت: شب چهارشنبه در جمکران بودم. آن اهل دل گفت: برای چه به جمکران رفتی؟ گفت: آقا امام زمان علیه السلام

(1) - منافقون (63): 1؛ «و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند.»

(2) - الکافی: 396 / 2 - 397، حدیث 2 - 3؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَكَتَبَ إِلَيَّ «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» «نساء: 142 - 143» لَيْسُوا مِنَ الْكَافِرِينَ وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُظْهِرُونَ الْإِيمَانَ وَ يَصْنَعُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.»

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَالَ إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي وَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الْإِعْتِرَاضُ قَالَ الْإِتْفَاتُ وَ إِذَا رَكَعَ رَضَّ يُمْسِي وَ هُمُ الْعِشَاءُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ يُصْبِحُ وَ هُمُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ إِنَّ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ وَ إِنْ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ غَبْتَ اعْتَابَكَ وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 136

شب های چهارشنبه در جهمکران است. گفت: می دانم، تو برای چه رفتی؟ رفتی امشب دویست بار؛ یعنی صد بار در رکعت اول و صد بار در رکعت دوم به دروغ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» «1» گفتم و آمدی؟ واقعاً تو راست می گویی؟ یعنی تو بنده هوی، هوس، پول، مقام و خودت نیستی؟ رفتی رو به روی خدا، دویست بار به خدا دروغ گفتم و آمدی؟ چرا رفتی؟ اقلاً اگر امشب نمی رفتی، دویست دروغ در نامه عملت نبود.

اگر «لا اله الا الله» بگوید و راست بگوید، این ذکر زبان است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله راست بگوید: «اشهد أنك رسول الله»، به حضرت ابی عبدالله علیه السلام راست بگوید:

«اشهد أنك الامام البرّ التقی الرضیّ الزکیّ الهادی المهدی» «2» و دروغ نگوید. آن کسی که دروغ می گوید، به امام نیز دروغ می گوید که تو امام هستی؛ چون امام او طاغوت است.

رفتار و گفتار صادقانه حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام مناجات‌هایی در زندان، چاه و روی تخت حکومت دارد که وقتی کسی تنها در خانه‌اش این مناجات‌ها را می‌خواند، می‌خواهد با همه وجود چشم شود و گریه کند؛ چون ایشان راست می‌گوید. می‌دانید چه زمانی مردم «لا اله الا الله» را راست می‌گویند؟ آن وقت که خدا را مانند آفتاب وسط روز باور داشته

(1) - فاتحه (1): 5؛ «تنها تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌خواهیم.»

(2) - إقبال الأعمال: 590؛ «قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الأربعين تزور عند ارتفاع النهار وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّينِ وَ أَزْكَانِ الْمُسْلِمِينَ وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَعْلَامُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 137

باشند. این ذکر است.

وقتی در زندان افتاد، خرابی زندان و مأمورهای خشن را دید، خدا در قرآن می‌فرماید:

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «1»

گفت: مولای من، این زندان نزد من عزیزتر از کاخ عزیز مصر و دعوت آن زن است. این راست گفتن خیلی کار می‌خواهد که به خدا راست بگوید که: این اتاق تنگ و تاریک، با این مأمورهای خشن که اگر کسی دیر بجنبد، او را شلاق می‌زنند، نان خشک برای او می‌آورند و تحقیرش می‌کنند، برای من از کاخ محبوبتر است، اگر راست نمی‌گفت که خدا نقل نمی‌کرد؛ چون خدا دروغ را نقل نمی‌کند.

معنای اقرار و ذکر لسانی

این اقرار زبان است. اقرار از باب افعال است، یعنی اثبات و مستقر کردن. در تمام روایات دارد:

«الایمان اقرار باللسان» «2»

(1) - یوسف (12): 32؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.»

(2) - بحار الأنوار: 366 / 10، باب 20؛ «قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَام بِأَسْمَائِهِمْ فِي كُلِّ سَنَدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْإِيمَانُ إِفْرَازٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.»

الکافی: 27 / 2، باب آخر منه، حدیث 1؛ «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ سَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِفْرَازُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ...»

عرفان در سوره یوسف، ص: 138

نمی‌گوید: «الکلام باللسان»، «الافرار، أقرّ یقرّ اقراراً»؛ یعنی «أثبت یثبت اثباتاً».

وقتی «لا اله الا الله» می‌گویم؛ چون می‌بینم که هست و می‌گویم. به لفظ کاری ندارد.

«لا اله الا الله» را می‌شود به طوطی نیز یاد داد و رفقا را دعوت کرد و طوطی ده مرتبه «لا اله الا الله» بگوید، اما چه قیمت و ارزشی دارد؟

راستگوترین راستگویان عالم

تک و تنها، کسی بالای سرش نبود، تشنه، گرسنه، بدن خون آلود، صورتش را روی خاک گذاشته و یک خط با خدا حرف راست زد. این راستگویی کار خیلی مشکلی است. کسی که در مقابل چشمش هفتاد و یک بدن قطعه قطعه شده باشد، آن هم چه بدن‌هایی! مگر تا به حال ارزش اصحاب ایشان روشن شده است؟ عصر تاسوعا ایشان به قمر بنی‌هاشم فرموده بود: «بنفسی انت» **1** جانم فدای تو.

امام صادق علیه السلام درباره علی اکبر فرمود: در این عالم جز بندگی خدا شغلی در همه شؤون نداشت و به تجارتی جز تجارتی که طرف مقابلش خدا بود، دست نزد.

کسی که چشمش به این‌ها افتاده باشد و از آن طرف نیز صدای ناله جانسوز هشتاد و چهار زن و بچه را بشنود و بعد راست بگوید، اینجا راست گفتن فقط کار امام حسین علیه السلام است.

(1) - الإرشاد: 89 / 2؛ «فقال إني رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله الساعة في المنام فقال لي إنك تروح إلينا فلطمت أخته وجهها و نادت بالويل فقال لها ليس لك الويل يا أختي اسكتي رحمك الله و قال له العباس بن علي رحمة الله عليه يا أخي أذاك القوم فنهض ثم قال يا عباس اركب بنفسي أنت يا أخي حتى تلقاهم و تقول لهم ما لكم و ما بدا لكم و تسألهم عما جاء بهم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 139

راستگویی ازلی و ابدی حضرت ابی عبدالله علیه السلام

آن وقتی که خدا در عالم ملکوت، قبل از خلقت انسان‌ها، تابلوی کربلا را به تمام فرشتگان نشان داد؛ چون ما روایات زیادی داریم که خدا کربلا را به آنها خبر داده است. آن زمانی که تابلوی عاشورا را به تمام فرشتگان، ارواح ملکوتیان و در علمش به ارواح انسان‌ها نشان داد که کدام يك از شما این روز را انتخاب می کنید، قبل از اینکه کسی وارد میدان شود، حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفته است: من.

اصلاً نگذاشته هیچ فرشته، پیغمبر، امام و اولیایی بگویند: من، همین که گفت، خدا نیز فرمود: قسمت تو باشد. ولی ظهورش در روز عاشورا بود. در زیارت عاشورا می خوانیم: مصیبت شما بر آسمان‌ها و زمین سنگین بود. «1» کسی که در آن حادثه بتواند راست بگوید؛ صورت روی خاک بگذارد و بگوید:

«الهی رضا بقضائك صبراً علی بلائك لامعبود سواك» «2» من در دو عالم غیر از تو محبوبی ندارم. راست گفت که بر صفحه هستی این سه جمله ثابت ماند.

(1) - کامل زیارات: 176، الباب الحادي و السبعون ثواب من زار الحسين عليه السلام يوم عاشوراء؛ «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.»

(2) - الفضائل والردائل، المظاهري: 104؛ «يقول هلال بن نافع: ذهبت إلى المقتل فرأيت كأنه عريس في حجلة عرسه كم هو مشع!! رأيت بعد أن نزع الدم من بدنه المبارك انه لم يبق لصوته جوهر، لم يترك العطش لصوته جوهر. يقول: رأيت شفتيه المباركتين تتحركان، فتعجبت ماذا عساه أن يقول، هل يلحن هؤلاء القوم في آخر المطاف؟ تقدمت نحوه خطوات فسمعتة يقول وقد ركل جميع الأشياء بقدمه: «رضيا» بقضائك، صبرا على بلائك، لا معبود سواك، رضا الله رضانا أهل البيت «افتخاري أن كل شئ أعطيته في سبيلك. إلهي راض برضاك» إلهي جئت إلى هنا من أجل دينك.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 140

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما «1»

امر خدا به معیت با راستگویان

این آیه همیشه به یادتان بماند. امر واجب حضرت حقّ است:

«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «2»

خود را با گروه راستگویان پیوند بنمید. فقط آن گروه را قبول دارم. این ذکر

«اقرار باللسان»

است، ولی راست بگوید.

مرحوم قاضی، «3» استاد علامه طباطبائی بود. علامه می‌فرمودند: من هر چه

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - توبه (9): 119؛ «و با صادقان (که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام: هستند) باشید.»

(3) - السيد ميرزا علي آغا القاضي:

هو السيد ميرزا علي آغا بن الميرزا احمد بن الميرزا رحيم الطباطبائي التبريزي القاضي عالم مجتهد تقى و ورع أخلاقى فاضل.

ولد في تبريز في (13) ذى الحجة سنة 1385 هـ ونشأ في بيت العلم والشرف فأخذ الأوليات عن بعض الأفاضل و تلمذ على والده، و على الميرزا موسى التبريزي صاحب (حاشية الرسائل) و السيد محمد علي القزاجه داغى صاحب (حاشية شرح اللمعة) و هاجر الى النجف في سنة 1313 هـ فحضر على المولى محمد الفاضل الشراياني، و الشيخ محمد حسن المامقاني، و شيخ الشريعة الاصفهاني، و الشيخ محمد كاظم الخراساني، و الميرزا حسين الخليلي، و كان يعد من أفاضل تلامذة الأخير، فقد برع في الفقه و الأصول و الحديث و التفسير و غيرها، و كان من رجال الأخلاق أيضاً فقد تهذب على الخليلي و غيره و عرف بذلك في أوساط أهل العلم، و درّس في ذلك و كان له حلقة و تلامذة و ملازمون و مريدون، و كانت معرفتي به قديمة اذ اتفقت هجرتنا الى النجف في عام واحد، و بدأت صلتى به يومذاك، و قد دامت المودة و الصحبة بيننا عشرات السنين فرأيت مستقيماً في سيرته كريماً في خلقه شريفاً في ذاته، و كان أهل العلم و الاستقامة يجلونه و يكرمونه حتى انتقل الى رحمة الله ليلة الأربعاء سادس ربيع الأول سنة 1366 هـ و دفن في وادى السلام قرب مقام المهدي (عج) و أرخ وفاته العلامة المرحوم الشيخ محمد السماوى في أبيات فقدتها إلا أن مادة التاريخ منها قوله (قضى على العلم بالأعمال).

له (تفسير القرآن) من أوله الى قوله تعالى: **قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ...** الخ في سورة الأنعام، و علمت أن له آثار و كتابات غيره ولكنني لم أقف عليها. و لوالده المتوفى سنة 1314 هـ تفسير أيضاً، و الميرزا مهدي القاضي عم جدّ المترجم له من الأعظم المشاهير.

عرفان در سوره يوسف، ص: 141

دارم، از ایشان دارم. ایشان به علامه می فرمودند: هر چه می خواهی از دو راه به دست بیاور: یکی نماز شب «1» و دیگر توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام. «2» اگر

(1) - وسائل الشیعة: 91 / 4، حدیث: 4592؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُوصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِحِفْظِهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنَهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ.»

وسائل الشیعة: 151 / 8، حدیث 10272؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَاةُ اللَّيْلِ تُبَيِّضُ الْوَجْهَ وَ صَلَاةُ اللَّيْلِ تُطَيِّبُ الرَّيْحَ وَ صَلَاةُ اللَّيْلِ تَجْلِبُ الرِّزْقَ.»

وسائل الشیعة: 147 / 8، حدیث 10268؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاةُ اللَّيْلِ وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِ كَفُّهُ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ.»

وسائل الشیعة: 149 / 8، حدیث 10278؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَاةُ اللَّيْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَ تَذْهَبُ بِهِمْ وَ تَجْلُو الْبَصَرَ.»

(2) - وسائل الشیعة: 507 / 14، حدیث 19703؛ «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ وَ مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ نَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.»

وسائل الشیعة: 509 / 14، حدیث 19707؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّاهُ اللَّهِ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً.»

وسائل الشیعة: 509 / 14، حدیث 19708؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَمَ اللَّهِ وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 142

بدون این دو کار، تمام کتابهای جهان را بخوانی، به جایی نمی رسی؛ چون کتابها بدون این دو، نور را منتقل نمی کنند.

مرحوم قاضی می فرماید: شب دیر آمد، در قفل بود. گفتند: استاد! چه کنیم؟

این ها کسانی بودند که مزاحم احدی نمی شدند. اگر می آمدند و می دانستند که اهل خانه خواب هستند، پشت درب، در کوچه می خوابیدند. می گفتند: به ما گفته اند که تا اجازه نداشته باشی، خواب را بیدار نکن.

گفت: من درب را با حرف راستی که می زم، باز می کنم. مرحوم قاضی می فرماید: استادم نگاهی به آن قفل قدیمی کرد و با حال خاصی گفت: «یا فاطمة الزهراء»

شما با حرف راست، رزق خدا را می توانید جلب کنید و زیاد رفیق خوب پیدا کنید. با حرف راست می توانید زلف خود را به زلف ملائکه پیوند بزنید.

اشک و گریه صادقانه

استادی داشتم که چند ماه به رحلتش مانده برای من با گریه تعریف کرد. به خدا قسم! در روایت دارد که اگر در دوره عمر خود یکبار گریه راست کنید، آن اشک «1»

(1) - الکافی: 2/ 482، باب البكاء، حدیث 6؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ عِبَادِي لَمْ يَتَغَرَّبُوا إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثٍ حِصَالٍ قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَ مَا هُنَّ قَالَ يَا مُوسَى الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا فَفِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي فَفِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى لَا؛ يُشَارِكُهُمْ أَحَدٌ وَأَمَّا الْوَرَعُونَ عَنِ الْمَعَاصِي فَإِنِّي أُفْتَشُّ النَّاسَ وَلَا أُفْتَشُّهُمْ.»

الکافی: 2/ 483، باب البكاء، حدیث 7؛ «إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُونُ أَدْعُو فَأَسْتَهِي الْبُكَاءَ وَلَا يَجِئُنِي وَ زَيْمًا ذَكَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِي فَأَرَقُّ وَأَبْكِي فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَتَذَكَّرُهُمْ فَإِذَا رَقَّتْ فَأَبْكِي وَ ادْعُ رَبَّكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»

الکافی: 2/ 483، باب البكاء، حدیث 8؛ «عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ.»

را خود خدا می گیرد و نزد هیچ فرشته ای نمی گذارد. اگر در قیامت به دوزخ محکوم شوید و می خواهند شما را به جهنم ببرند، خدا می فرماید: او چیزی نزد من دارد که باعث نجات است و آن این است که يك بار، قطره اشکی از روی صدق و راستی گریه کرد.

ایشان به من گفت: شب چهارشنبه ای با چند نفر از شاگردان خصوصی استاد، مرحوم قاضی با ایشان همراه شدیم و به مسجد کوفه رفتیم. هنوز برق به نجف نیاورده بودند.

عبادات و ذکرهایی که استاد به ما یاد داده بود را انجام دادیم. بعضی ها کارشان تمام بود و بعضی ها هنوز اواخر کارشان بود. چراغ معمولی قدیمی که چراغ موشی می گفتند در انتهای مسجد روشن بود و نور کمی در صحن بود. مار جعفری زهرداری، نمی دانیم از کجا وارد مسجد شد.

ما با دیدن مار، وحشت زده به کناری آمدم. آنهایی که اعمالشان تمام نشده بود، نزدیک بود با دیدن مار، از ترس کار را قطع کنند. اما استاد آرام به مار گفت: «مت» بمیر! مار نیز خشک شد و مرد. بعد ایشان گوشه ای نشست و بقیه اعمال را تمام کرد و فرمود: برویم.

گفت: پشت سرش راه افتادیم. یکی از ما شك کرد. با خود گفت: بروم ببینم واقعاً مار مرده است یا نه. رفت و برگشت. استاد گفت: من راست گفتم بمیر. دروغ نگفتم.

عرفان در سوره یوسف، ص: 144

رفتی مرا امتحان کنی؟ من که اهل دروغ نیستم؛ یعنی نیت او از رفتن را خواند.

ذکر توسلی به پیشگاه پروردگار

بیایید راست بگوییم. راستگویی، ذکر زبان است. این ذکرها برای ما چه کار می کند؟ معلوم می شود راه گرفتن فیوضات از منبع آن، چیست. دومین فرد عالم خلقت؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام شبها صورت روی خاك می گذارد و می گوید:

«آه من قلة الزاد و طول الطريق و بعد السفر» «1» آن وقت اگر ما به کریم بگوییم نداریم، کریم به ندار چه می خواهد بگوید؟

می‌خواهد بگوید: چه آوردی؟ نه. اخلاق کریم این نیست که به گدا بگوید چه آوردی؟ بلکه اخلاق کریم این است که به گدا بگوید: چه می‌خواهی؟

یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی‌مثالت	روشن دلم گردان به اشراق جمالت
عمری است دل دارد تمنّای وصال	با يك نظر درد فراقم ساز درمان
نالم به کویت حالی از درد جدایی	گرم که شاید پرده از رو برگشایی
تو افکنی بر من نگاه دلربایی	من بنگرم آن حسن کل با دیده جان «2»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - نهج البلاغة: حکمت 77؛ «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ لَا حَانَ حِينَكَ هَيْهَاتَ غُرْبِي غُرْبِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعِيشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطَرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ آه مِنْ فَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ»

(2) - مهدی الهی قمشه‌ای.

عرفان در سوره یوسف، ص: 145

7 مقام خلیفه الهی

حقیقت ذاکر، مذکور و ذکر

7 تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 147

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

همه شخصیت الهی حضرت یوسف علیه السلام در استغراق او برابر با ظرفیت وجودی خود در ذکر خدا بود. او دارای ذکر زبان، اعضا و جوارح، نفس، قلب، روح و سرّ بود. تمام این مراتب ذکر نیز در کتاب خدا و معارف الهی آمده و توضیح داده شده و آثارش را نیز بیان کرده‌اند.

در این مسأله سه حقیقت مطرح است: ذاکر، ذکر، مذکور. چنانچه در معرفت به ذکر نیز سه مسأله مطرح است: عارف، عرفان و معروف و چون پایه ذکر براساس محبت، یاد محبوب، نه فقط با زبان، بلکه به کیفیت‌های گوناگون؛ یعنی با دل، اعضا، نفس، روح و سرّ است. اینجا نیز سه حقیقت مطرح است: محبّ، محبت، محبوب.

برخی از اصطلاحات مربوط به ذکر

در این موارد سه گانه، اولی را به بدایت تعبیر می‌کنند که منظور از بدایت، خود ذاکر، عارف و محبّ است؛ چون از او باید شروع شود. بدایت یعنی اول، ابتدا. ذکر باید از او طلوع کند و از افق وجود او خود را نشان دهد.

ذکر، عرفان و محبت را وسط می‌گویند، اوساط که راه و جاده است و خداوند

عرفان در سوره یوسف، ص: 148

محور این سه حقیقت است.

بخشی از این تعبیر را در دعای بعد از زیارت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام می‌خوانید. دعایی که در زیارت هیچ پیغمبر و امامی وارد نشده است. تقریباً شخص متخصص، اهل دل و حال، بخواهد به این دعا نگاه باطنی بیاندازد، باید بگوید: این دعا همدوش دعای کمیل و عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

کلمه معبود، معروف و محبوب، در این دعا ذکر شده است:

«یا معبود العابدین، یا معروف العارفین، یا محبوب من أحبه یا جلیس الذاکرین، یا مشکور الشاکرین» «1» من فکر پاک شما را به آیات و دعاها ارجاع می‌دهم تا به ذهن مبارکتان نرسد که این گونه مباحث در ارتباط با خانقاه و صوفیان است.

هدف‌گیری صحیح در ذکر

این اذکار واقعیت‌هایی است که در قرآن، دعاها و روایات مطرح شده، ولی در این گونه مجالس کمتر مورد بحث قرار گرفته است. در این سه واقعیت، هدف‌گیری صحیح و پاک لازم است.

اگر هدف‌گیری صحیح و پاک نباشد، یقیناً ما از آثار ذکر به این معنا محروم خواهیم شد. فقط يك قدم از این زحمت را بر می‌داریم و ذکر را در این نواحی شش‌گانه با زبان، اعضا، نفس، قلب، روح و سر بیان می‌کنیم؛ چون اگر توجه نکنیم، محرك همه اذکار ما، شهوات ما خواهد بود؛ یعنی اگر این ذکر را در دید خود موشکافی کنیم، می‌بینیم این ذکر، انسان را دچار عجب می‌کند و ارضای خیالی برای شخص می‌آورد که: ما را به وادی ذکر وصل کرده‌اند و مثل این که پسندیده

(1) - بحار الأنوار: 55/99، باب 5، کیفیت زیارت علی‌ه السلام.

عرفان در سوره یوسف، ص: 149

شده‌ایم و ما را راه داده‌اند.

این حالات به انسان توقف می‌دهد و او را از حرکت باز می‌دارد.

ذکر حقیقی، با جهت‌گیری مثبت

پس نباید به خود ذکر نگاه کنیم. باید ذاکر در ذکرش فقط مذکور، محبت در محبتش فقط محبوب و عارف در معرفتش فقط معروف را محور خود قرار دهد. او که محور قرار بگیرد، همه فیوضاتش را به جانب انسان جهت‌گیری می‌کند. اگر ذاکر خود را محور قرار دهد، درجه کمی از بهشت نصیبش می‌شود و اگر ذکر را محور قرار دهد نیز همین طور.

این بیداری در امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی فوق العاده بوده است که با پروردگار مهربان عالم در کلّ عبادات این گونه مناجات می کرد؛

«ما عبدتك خوفاً من نارك» «1» عبادت من برای ترس از بدنم نیست که محور عبادت را بدن قرار دهم و بگویم:

تو را عبادت کنم تا بدنم از عذاب در مصونیت برود. اگر این گونه عبادت کنم، پس بدن را کنار تو گذاشته‌ام و در عبادت شریک آورده‌ام. می گویم: دست به دست خدا می دهم تا بدنم در مصونیت برود، پس تو هدف نیستی، بلکه واسطه هستی. من کاری را که برای تو انجام می دهم، به خاطر حفظ بدن نیست، بلکه تو را عبادت

(1) - بحار الأنوار: 186 / 67، باب 53؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُؤَحِّدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا عَبْدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنَ اللَّهِ سِوَى كُونِهِ إِهْلاً صَانِعاً لِلْعَالَمِ قَادِراً قَاهِراً عَالِماً وَ أَنَّ لَهُ جَنَّةً يُنْعَمُ بِهَا الْمُطِيعِينَ وَ نَاراً يُعَذَّبُ بِهَا الْعَاصِينَ فَعَبَدَهُ لِيَقُورَ بِجَنَّتِهِ أَوْ يَكُونَ لَهُ النِّجَاهُ مِنْ نَارِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِعِبَادَتِهِ وَ طَاعَتِهِ الْجَنَّةَ وَ أُنْجَاهُ مِنَ النَّارِ لِمَحَالَةٍ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 150

می کنم و به جهنم نیز هیچ نظری ندارم که مرا ببری یا نبری.

«و لا طمعاً في جنتك»

همچنین تو را به امید بهشت نیز عبادت نمی کنم؛ چون در اینجا باز محور خودم می شوم و تو واسطه می شوی. تو را عبادت نمی کنم که مرا از نعمت های بهشت بهره مند کنی. این دیگر عبادت خالص تو نشد، این عبادت برای نجات و لذت بدن شد. من به بهشت تو نیز کاری ندارم.

پس چگونه تو را عبادت کنم؟

«لكن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك»

تو را یافتم که تنها موجودی هستی که ارزش پرستش داری.

این گونه عبادتی فقط برای خداست؛ چون دیگر غیری در کار نیست و خدا را فقط به خاطر خدا بودن می پرستم و او را فقط به خاطر خودش عبادت می کنم.

یاد خدا در همه حال، صفت مردان خدا

این قطعه کلام حضرت مولا را برای شما می خوانم و بعد شش ذکر و آثار آن را به تدریج توضیح می دهم. این آیه سوره نور را خوانده اید:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» «1»

انسان هایی هستند که محور وجودشان فقط «ذِكْرِ اللَّهِ» است و هیچ گونه رابطه مادی و شهوانی آنها را از ذکر خدا جدا نمی کند و حجاب های مادی نیز آنها را از یاد خدا غافل نمی کند.

(1) - نور (24): 37؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 151

چون خدا همه حرفها را در همین تجارت و بیع زده است. آن وقت ذکر خدا را توضیح می دهد. البته توضیح دورنگایی است و عمقش را ما نمی دانیم.

جلا یافتن قلوب توسط ذکر

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ» «1» خداوند خودش ذکر را انتخاب کرد و به این ذکر اثری داد که هر جا برود، این اثر را بگذارد. مانند روغن جلا که آینه را صیقل می دهد. تا قبل از صیقل، انعکاس اشیا در آینه خیلی

بد صورت می گرفت، خدا برای این که دل بشر را آینه انعکاس حقایق کند که در دل خود جمال ازل و ابد او را ببینند، ذکر را صیقل دهنده دل قرار داد. «2»

دیدن خدا در عالم امکان

روایت عجیبی است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند. این روایت در قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله مصداق پیدا کرد و آنی فرمود:

(1) - نهج البلاغة: حکمت 213؛ «مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَاضُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ.»

(2) - غررالحکم: 189، الذکر نور و هدایه، حدیث 3637 ثمره الذکر استنارة القلوب، حدیث 3638 ذکر الله نور الإيمان، حدیث 3639 ذکر الله جلاء الصدور و طمأنينة القلوب، حدیث 3640 ذکر الله ينير البصائر و يونس الضمائر، حدیث 3641 ذکر الله تستنحج به الأمور و تستنير به السرائر، حدیث 3642 عليك بذكر الله فإنه نور القلب، حدیث 3643 في الذكر حياة القلوب، حدیث 3644 من ذكر الله استبصر، حدیث 3645 من ذكر الله سبحانه أحيا الله قلبه و نور عقله و لبه.

عرفان در سوره یوسف، ص: 152

«من رآنی فقد رأى الحق» «1» هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است. نمی خواهد بگوید: من مانند خدا هستم، این که کفر است.

خدا را با چشم سر نمی توانیم ببینیم، ولی دیدن خدا با چشم دل ممکن است.

همچنین طبق این روایت، دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیدن خداست.

اتصال دست پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خدا

در بیابان، گرما، سختی، گرسنگی و تشنگی به خیمه‌ای رسیدند، پیرزنی در آن خیمه بود، فرمودند: مادر! می‌توانیم درون خیمه بیایم تا چند دقیقه استراحت کنیم؟ عرض کرد: تشریف بیاورید.

پیرزن نپرسید که شما چه کسی هستید. نشستند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیزی داری مادر؟ عرض کرد: چیزی نداریم. خشکسالی امسال بیداد کرده، حتی بیابان‌ها از علف مختصری که شترها و گوسفندها استفاده کنند، محروم مانده است.

سخت زندگی می‌کنیم. يك گوسفند ماده یا بز بود، بیرون خیمه بسته بود، حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کرد: از کلّ سرمایه زندگی من و شوهرم همین مانده است. چیز دیگری نداریم. پرسیدند: آیا شیر دارد؟ عرض کرد: نه. فرمود: گوسفند

(1) - بحار الأنوار: 234 / 58، باب 45؛ «أبي سعيد و أبي قتادة عن النبي صلى الله عليه و آله برواية أبي داود و البخاري و مسلم و الترمذي بألفاظ مختلفة منها من رأيي في المنام فكأنما رأيي في اليقظة و لا يتمثل الشيطان بي و منها من رأيي في المنام فقد رأيي فإن الشيطان لا يتمثل بي و منها من رأيي في النوم فقد رأيي فإنه لا ينبغي للشيطان أن يتمثل في صورتني و في رواية أن يتشبه بي و منها من رأيي فقد رأى الحق فإن الشيطان لا يتراءى بي. و قال في النهاية الحق ضد الباطل و منه الحديث من رأيي فقد رأى الحق أي رؤيا صادقة ليست من أضغاث الأحلام و قيل فقد رأيي حقيقة غير مشته انتهي.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 153

و ظرفی برای من بیاور.

گوسفند و ظرف را آوردند، حضرت آمدند و فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع به دوشیدن کردند. چند ظرف را از شیر پر کردند و بعد به پیرزن فرمودند: این شیرها برای شما باشد، از این به بعد نیز هر چه می‌خواهید بدوشید، می‌توانید.

این جلوه فیض است. پیرزن متحیر شد. عرض کرد: شما چه کسی هستید؟

فرمودند: بنده خدا. گفت: همه ما بنده خدا هستیم، اما همه این دست را ندارند، این دست به کجا وصل است؟ فرمودند: این دست، دست خداست. در این آیه اگر پروردگار دست دارد، دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست او وصل است. «1»

(1) - إعلام الوری بأعلام الهدی: 24، فصل فی المعجزات الدالة علی نبوته، حدیث شاة أم معبد؛ «وَذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا هَاجَرَ مِنْ مَكَّةَ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عَامِرُ بْنُ فَهَيْرَةَ وَ دَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُرَيْقَطٍ اللَّيْثِيُّ فَمَرُّوا عَلَى أُمِّ مَعْبَدٍ الْخَزَاعِيَّةِ وَ كَانَتْ امْرَأَةً بَرْزَةً تَحْتِي وَ تَجْلِسُ بِبِنَاءِ الْحَيْمَةِ فَسَأَلُوا تَمَرًا وَ لَحْمًا لِيَشْتَرُوهُ فَلَمْ يُصِيبُوا عِنْدَهَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَ إِذَا الْقَوْمُ مُزْمِلُونَ فَقَالَتْ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مَا أُعْزِزُكُمْ الْقَرَى فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كَسْرِ خِيَمَتِهَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الشَّاةُ يَا أُمُّ مَعْبَدٍ قَالَتْ شَاةٌ خَلَفَهَا الْجَهْدُ عَنِ الْغَنَمِ فَقَالَ هَلْ بِهَا مِنْ لَبَنٍ قَالَتْ هِيَ أَجْهَدُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَ تَأْذِنِينَ لِي أَنْ أَخْلُبَهَا قَالَتْ نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنْ رَأَيْتَ بِهَا حَلَبًا فَاخْلُبْهَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالشَّاةِ فَمَسَحَ ضَرْعَهَا وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي شَاةِهَا فَتَفَاحَتْ وَ دَرَّتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِإِنَاءٍ لَهَا يُرِيضُ الرَّهْطَ فَحَلَبَ فِيهِ نَجًّا حَتَّى عَلَتْهُ الثُّمَالُ فَسَقَاهَا فَشَرِبَتْ حَتَّى رَوَيْتُ ثُمَّ سَقَى أَصْحَابَهُ فَشَرِبُوا حَتَّى رَوَوْا فَشَرِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آخِرُهُمْ وَ قَالَ سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْبًا فَشَرِبُوا جَمِيعًا عَدْلًا بَعْدَ نَهْلٍ حَتَّى أَرَاضُوا ثُمَّ حَلَبَ فِيهِ ثَانِيًا عَوْدًا عَلَى بَدَنِ فَعَدَوْا عِنْدَهَا ثُمَّ ازْتَحَلُوا مِنْهَا فَقَلَمًا لَيْتَ أَنْ جَاءَ زَوْجُهَا أَبُو مَعْبَدٍ يَسُوقُ عِزًّا عَجَافًا هَزْلًا وَ حَاجَهُنَّ قَلِيلًا فَلَمَّا رَأَى اللَّبَنَ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكُمْ هَذَا وَ الشَّاةُ عَازِبٌ وَ لَا حَلُوبَةَ فِي الْبَيْتِ قَالَتْ لَاوَ اللَّهُ إِلَّا أَنَّهُ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ مُبَارَكٌ كَانَ مِنْ حَدِيثِهِ كَيْتٌ وَ كَيْتَ الْخَبَرِ بِطَوْلِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 154

تجلی خدا در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

او خودش فرموده است که ذکر، جلوه محبوب است.

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»

اولاً وجود حضرت صلی الله علیه و آله ذکر الله بود؛ چون ذکر جلای قلوب است، آینه وجود ایشان جلوه گاه صفات و افعال شده بود. به این خاطر فرمود: هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می کنند. همه آنها ابن عباس را قبول دارند؛ یعنی هر چه ابن عباس گفته، در کتاب های خود نوشته اند. گفته های او نیز مثبت است، ابن عباس گفته است: من گوینده را ندیدم، فقط صدا را شنیدم که داشت فریاد می زد:

«اینها الناس» هر کس می خواهد با خدا بیعت کند و دست در دست خدا بگذارد، با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت کند. «1» این «ید الله» است. اهل تسنن نوشته اند: امیرالمؤمنین علیه السلام در طواف کعبه، جوانی را دید که دارد چشم چرانی می کند، فرمود: چرا به ناموس مردم چشم داری؟ برای این که همیشه یادش باشد که چشم چرانی چقدر زشت است، محکم به گوش او سیلی زد. فرمود: تو بین کعبه و مقام آمدی، چطور در خانه خدا، در مسجد الحرام، چشم چرانی کردی؟

اگر کعبه و مسجد الحرام نبود که حضرت نمی زدند. زدند که او بفهمد اینجا

(1) - بحار الأنوار: 185/44، باب 25؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ عَلَى بَابِ الْكَعْبَةِ وَ كَفَّ جَبْرِئِيلُ فِي كَفِّهِ وَ جَبْرِئِيلُ يُنَادِي هَلُمُّوا إِلَى بَيْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عُنْفَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى تَرْكِهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُضُوا رَجُلًا وَ لَمْ يَزِيدُوا رَجُلًا نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 155

حرمت دارد و او حرمت را دارد می شکنند. حکومت آن زمان در دست عمر بود. او به شکایت نزد عمر آمد و جریان را گفت. به عمر گفت: تو شاه این مملکت باشی و کنار بیت الله الحرام در گوش من بزنند؟ گفت: نه، نباید بزنند. چه کسی زده است؟

من او را به اشد مجازات، مجازات می کنم. گفت: علی بن ابی طالب.

عمر گفت: سکوت کن جوان! آن دستی که به تو سیلی زده «ید الله» بوده است، من کاری نمی توانم بکنم. این حرف عمر بن خطاب و به نقل اهل سنت است.

دست، دست خداست، ولی از آستین حضرت علی علیه السلام بیرون می آید. «1»

عظمت قلب مؤمن

روایتی در ذیل تفسیر این آیه دیدم:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» «2»

کلام الله را می گوید که کوهها طاقت و تحمل نزول آن را ندارند. این کلام خداست:

«لا يسعني أرضي و لا سمائي» «3»

(1) - بحار الأنوار: 340 / 39، باب 90، النهاية في غريب الحديث؛ ابن الأثير: 332 / 3؛ «في حديث عُمَرَ بْنِ رَجَاءٍ كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوْفِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ فَاسْتَعَاذَ عَلَيْهِ فَقَالَ صَرَنَكَ بِحَقِّ أَصَابَتُهُ عَيْنٌ مِنْ عُيُونِ اللَّهِ.»

(2) - حشر (59): 21؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.»

(3) - عوالي اللآلی: 7 / 4؛ «و في الحديث القدسي يقول الله عز و جل لا يسعني أرضي و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدي المؤمن.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 156

زمین و آسمانم گنجایش تجلی جمال مرا ندارند.

در سوره اعراف می فرماید: به حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفتم: من جلوه‌ای به این کوه می کنم، بین آیا سر جای خود می ماند؟ هنوز آن جلوه کامل نشده بود و حضرت موسی علیه السلام نوری دید، غش کرد:

«وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» «1»

وقتی به هوش آمد، دید هیچ اثری از کوه باقی نمانده است. نه آسمان، نه زمین، گنجایش تجلی نور مرا ندارند،

«و لكن يسعني قلب عبدي المؤمن»

اما دل بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد.

رفعت و عظمت قلب خدایی «2»

(1) - اعراف (7): 143؛ «و موسی بی هوش شد.»

(2) - الکافی: 422 / 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةً مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارِعُهَا وَ الْقَيْمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ.» مستدرک الوسائل: 11 / 225، حدیث 12808؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ نَاتَانَ يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذَّبَكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَا أَبَتِي وَ كَيْفَ أُطِيقُ هَذَا وَ إِنَّمَا لِي قَلْبٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ لُقْمَانُ يَا بُنَيَّ لَوْ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَشُقَّ لَوُجِدَ فِيهِ نُورَانِ نُورٌ لِلْخَوْفِ وَ نُورٌ لِلرَّجَاءِ لَوْ وَزْنَا مَا رُجِحَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ، الْحَبَرُ.»

بحار الأنوار: 328 / 70، باب 137؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدُ فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ وَ قَلْبُ الْكَافِرِ أَسْوَدُ مِنْكُوسٍ.»

بحار الأنوار: 186 / 75، باب 22؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْغِنَى وَ الْعِزُّ يُجُولَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَإِذَا وَصَلَا إِلَى مَكَانٍ فِيهِ التَّوَكُّلُ أَفْطَنَاهُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 157

مگر سینه و اعضای این قفسه چیست؟ گوشت، پوست و سینه بدنی که چیزی نیست. جایی که او جلوه می کند، غیر از این گوشت و پوست است.

وقتی شمر روی سینه امام علیه السلام نشست، امام فرمودند: جای بسیار بلندی نشستی و نمی فهمی که کجا نشسته ای. در آن سینه دلی بود که در آن دل خدا گنجایش داشت.

خدا بر کل فرشتگان مباحث کرد که این است همان خلیفه ای که شما برای خلقتش به من اعتراض کردید، اما من به خاطر خلقت او به خودم آفرین گفتم.

ثابت کرده‌اند که هر مؤمنی تا روز قیامت برای شخص حضرت زینب کبری علیها السلام گریه کند، «1» خوب، راحت، بی‌درد سر و عاقبت به خیر می‌میرد.

گفت که آن دوست کیست؟ گفتمش ای

دوست دوست

در زدم و گفت کیست؟ گفتمش ای دوست

دوست

دوست که در پوست نیست، گفتمش ای

دوست دوست

گفت اگر دوستی، از چه در این پوستی؟

(1) - مستدرک الوسائل: 311/10، باب 49، حدیث 12072؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنَّا عِنْدَهُ فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى قَاتِلِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَينَا قَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَتِيلُ الْعُبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.»

مستدرک الوسائل: 312/10، باب 49، حدیث 12704؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ ذَكَرَنَا عِنْدَهُ فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابِ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.»

بحار الأنوار: 291/44، باب 34، حدیث 33؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ وَ مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِذُنُوبِ الْجَنَّةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 158

گفتمش این هم دمی است، گفت عجب علمی

ساقی بزم تو کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

است

دیدم و دیدم هنوز، گفتمش ای دوست دوست

«1»

در چو به رویم گشود، جمله بود و نبود

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - فیض کاشانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 160

8 منزلگاه خدا روی زمین

ذکر مردان خدا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 161

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های فوق العاده مهم «نهج البلاغه» در توضیح آیه شریفه؛

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» «1»

تمام هویت و حقیقت ذکر، به خصوص به آثار با عظمت آن اشاره می‌فرمایند.

این ذکر که در قرآن کریم و روایات مطرح است، بنا به روایتی است که در «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت می‌فرماید: منظور از ذکر، تکرار این الفاظ پاکیه مانند «سبحان الله، الله اکبر، الحمد لله» نیست، بلکه منظور، حضور با آگاهی و معرفت در محضر حضرت حق است، «2» که این علم، آگاهی و معرفت را نیز خدا

(1) - نور (24): 37؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد.»

(2) - مستدرک الوسائل: 291/5، حدیث 5887؛ «عن الصادق علیه السلام قَالَ مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ أَمَا لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ إِنْ كَانَ مِنْهُ وَ لَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا.»

مستدرک الوسائل: 292/5، حدیث 5892؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمُوَاسَاةِ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْإِنْصَافِ مِنَ النَّاسِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَكِنْ ذِكْرُهُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 162

در قرآن می‌فرماید؛ چون خود قرآن نیز ذکر است:

«إِنَّا نَحْنُ الذِّكْرُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» «1»

این علم، آگاهی، دانش و معرفت، «ذکرِ الله» است. کسی که تا حدی این علم را فرا گرفته و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام اهل قرآن شده است و به فرموده امام صادق علیه السلام در روایت مهمی که در باب ایمان «اصول کافی» ذکر شده است، این علم فراگرفته را در عمل به همه اعضا، جوارح و درونش پخش کرده است.

خواص و فواید ذکر

امام صادق علیه السلام برای ابوعمر زبیری، پخش این معرفت به صورت علم، در عمل را توضیح داده‌اند که از روایات مفصل و پرقیمت شیعه است. «2» آن ذکر و معرفت

(1) - حجر (15): 9؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.»

(2) - وسائل الشیعة: 164 / 15، حدیث 20218؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ 00 عَنْ أَبِي عَمْرِو الرُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضٌ مَا وَكَّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا إِلَى أَنْ قَالَ فَأَمَّا مَا فُرِضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ قَالَ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ قَالَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْمُهُ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ قَالَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ بِمَا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الْإِصْغَاءُ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ثُمَّ اسْتَشَى مَوْضِعَ النَّسِيَانِ فَقَالَ وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ قَالَ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ وَ قَالَ تَعَالَى قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَ قَالَ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يُصْغِيَ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ بِمَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ»

عرفان در سوره یوسف، ص: 163

که به صورت عمل در ظاهر و باطن پخش شده است، انسان را در حضور قرار می دهد. این حضور نیز حضوری است که در آن انسان نمی خواهد که جز کار مثبت کاری را انجام دهد. غفلت و توقف در آن حضور، بسیار اندک است.

شیخ بهایی می فرماید: کسی که در حضور است، اگر آنی غفلت کند، مرتکب اعظم کبائر شده است.

امام علی علیه السلام در ابتدای گفتار خود در این خطبه می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»

ذکر به این معنا؛ یعنی قرآن، یاد خدا، تحقق معرفت قرآنی به صورت عمل، در حالی که در همه ظاهر و باطن انسان پخش شده باشد. این ذکر، صیقل و جلای دها

عرفان در سوره یوسف، ص: 164

است.

وقتی که دل با ذکر جلا بگیرد، آینه انعکاس فیوضات می‌شود؛ یعنی حتماً این دل، فیوضات ویژه الهیه را منعکس می‌کند، چه در خواب، چه بیداری و هنگام مرگ و برزخ، البته اوج جلوه این فیوضات در قیامت است که همه وجود به حضرت حق وابسته و در خواست کننده از او می‌شوند.

قلوب، ظرف‌های خدا بر روی زمین

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي» ¹ نکته جالب روایت این است که «لله» بر همه الفاظ روایت مقدم است، «لام» بر سر «لله» از نظر ادبی، لام ملکیت است؛ یعنی معنای ملکیت دارد. خداوند متعال در زمین ظرف‌هایی دارد که ملک خاص و ویژه اوست؛ یعنی غیر از ملک‌های دیگر است که خودش به انسان اجازه خرید و فروش را داده است.

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» ²

(1) - کنز العمال، المتقي الهندي: 1/ 243-244، حدیث 1225؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي أَوْ لَا وَهِيَ الْقُلُوبُ فَأُحِبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَرْقَاهَا وَأَصْفَاهَا وَأَصْلِبُهَا أَرْقَاهَا لِأَخْوَانِ وَأَصْفَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ وَأَصْلِبُهَا» صفحه 244 (في ذات الله الحكيم عن سهل بن سعد).»

بحار الأنوار: 60/67، باب 44؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ لِلَّهِ آيَةً فِي الْأَرْضِ فَأَحْبَبُهَا إِلَى اللَّهِ مَا صَفَا مِنْهَا رَقٌّ وَصَلَبَ وَهِيَ الْقُلُوبُ فَأَمَّا مَا رَقَّ مِنْهَا فَالرِّقَّةُ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ أَمَّا مَا صَلَبَ مِنْهَا فَقَوْلُ الرَّجُلِ فِي الْحَقِّ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً وَ أَمَّا مَا صَفَا مَا صَفَتْ مِنَ الذُّنُوبِ الْفُضْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أُنْبَلُغُ مِنْ إِنْتَعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ.»

(2) - نساء (4): 29؛ «اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 165

انسان اجازه دارد خانه، ملک، محصولات کشاورزی، تولیدات خود و اجناس مغازه را بفروشد. خداوند به مالک، اجازه نقل و انتقال همه این ملک‌ها را داده است، ولی این ملک قابل خرید و فروش نیست. به فروش نمی‌رود، ولی می‌توان به غضب داد و یا به غارت برد. اما این که ملک را به دیگری انتقال دهد، نمی‌تواند؛ چون این ظرف‌هایی است که ملک ویژه خداست.

آن ظرف‌ها چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«أَلَا وَ هِيَ الْقُلُوبُ»

دل‌ها هستند. از ابتدا دل را به عنوان ملک ویژه خود می‌آفریند؛ چون هیچ کجای وجود انسان غیر از دل جای جلوه او نیست.

محبوب‌ترین دل‌ها نزد خدا

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَرْقَاهَا وَ أَصْفَاهَا وَ أَصْلَبُهَا»

محبوب‌ترین دل‌ها در پیشگاه خدا، محکم‌ترین، نازک‌ترین و جلادارترین دل‌ها است. دلی که هم خیلی محکم است و خیلی نرم و پاک است. از هر آینه‌ای آینه‌تر است. «صفی»؛ یعنی آینه، «أصفی»؛ یعنی آینه‌تر.

1- دل وابسته به ایمان

بعد حضرت صلی الله علیه و آله توضیح می دهند:

«أصلبها في ذات الله»

عرفان در سوره یوسف، ص: 166

دلی که زلفش چنان به زلف ایمان به خدا و قیامت گره خورده است که در دنیا و آخرت کسی پیدا نمی شود که بتواند این گره را باز کند.

شعری از سعدی هست که اگر در مدّت صد و ده ساله عمرش غیر از این يك خطّ شعر را نداشت، بس بود.

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: محبوب ترین دل ها نزد خدا دلی است که نقش ایمان در آن ثابت شده باشد.

یکی شدن دل با ایمان

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر عجیبی دارند که می فرمایند: انسان باید به جایی برسد که نگوییم دل او دارای ایمان است، بلکه بگوییم: او خود ایمان است. دیگر دلی در کار نباشد و از دویی حرف نزنیم. دیگر حرف دل نیست.

«و الايمان مخالط لحمك و دمك» «1» این حرف را برادران اهل سنت نیز نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خون و گوشت تو با ایمان مخلوط شده است. «2» این

(2) - ینابیع المودة لذوي القربى، القندوزي: 199 /1 - 201؛ «عن زيد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جده عن علي (رضي الله عنهم) قال: قال: لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فتحت خيبر: لولا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصرارى في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالا بحيث لا تمر على ملا عن المسلمين إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون به...، وإن الحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك، والإيمان مخالط لحمك ودمك كماخالط لحمي ودمي، وإن الله عز وجل أمرني أن أبشرك: أنك أنت وعترتك في الجنة، و [أن] عدوك في النار.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 167

دل، محبوبترین دل است.

وقتی بلال حبشی را میزدند، یا او را عریان می کردند و روی ریگ های بیابانهای اطراف مسجد الحرام که در آتش سرخ شده بود می انداختند، به دشمن می گفت:

شما می توانید بدن مرا از من بگیرید، ولی خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی توانید بگیرید.

دست شما فقط به بدن من می رسد، ولی به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله درون وجود من نمی رسد. خیلی شکنجه شد، ولی خدا را از دست نداد. چون دل او با خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و قیامت یکی شده و وحدت پیدا کرده بود. «1»

(1) - من لا يحضره الفقيه، ترجمه غفاری: 444 /6؛ «بلال - بكسر باء - فرزند رباح از یاران اوّلیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غزوات آن حضرت از بدر و دیگر غزوات در همه شرکت داشته، و از آن افرادی است که در راه توحید و ایمان بخدا و رسولش رنجها و شکنجه ها دید و صبر و پایداری نمود، در تاریخ اسلام جمعی را «معدّبین فی الله» گویند و بلال يك تن از آنان است، در دمشق در سال هجدهم هجری بمرض طاعون درگذشت و قبر وی در آنجاست، و در طریق مؤلف به او چند تن مجهول است و عبد الله بن علی در کتب رجال ذکر نشده است.»

نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: 630، حدیث 2246؛ «لقد أوديت في الله و ما يؤذي أحد و أخفت في الله و ما يخاف أحد، و لقد أتت عليّ ثلاثون من بين يوم و ليلة و ما لي و لبلال طعام إلّا شيء يواريه إبط بلال.»

من لا يحضره الفقيه، ترجمه غفاری: 515/6؛ «شیخ مفید در اختصاص و کشتی در رجال از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «رحم الله بلالا كان يحبنا اهل البيت و لعن الله صهيبا فإنه كان يعادينا» و «كان بلال عبدا صالحا و صهيب عبد سوء يبكي على فلان».

الكافي: 98/4، باب الفجر؛ «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْطِ الْأَبْيَضِ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ بَيَاضُ النَّهَارِ مِنْ سَوَادِ اللَّيْلِ قَالَ وَكَانَ بِلَالٌ يُؤَدِّنُ لِلنَّبِيِّ ص وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَكَانَ أَعْمَى يُؤَدِّنُ بِلَيْلٍ وَ يُؤَدِّنُ بِلَالٌ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا سَمِعْتُمْ صَوْتَ بِلَالٍ فَادْعُوا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ».

فضائل الخمسة من الصحاح الستة: 3/3؛ «(الاستيعاب لابن عبد البر: 423/2) قال: و روي من حديث أنس عن النبي صلى الله عليه و آلِهِ إنه قال: اشتاقت الجنة إلى عليٍّ و عمار و سلمان و بلال».

عرفان در سوره يوسف، ص: 168

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به درب مغازه میثم خرمافروش آمد و فرمود: چند لحظه بیرون بیا و با من قدم بزن. بی درنگ بیرون آمد و با محبوبش قدم می‌زد که به درخت خرما رسیدند، فرمود: این درخت را نگاه کن، بیست سال دیگر، تو را به جرم عشق و علاقه به من به این درخت می‌آویزند. آن روز چه می‌کنی؟ عرض کرد: هیچ، راحت بر سر دار می‌روم.

فرمود: آیا از من دست برنمی‌داری؟ گفت: نمی‌توانم؛ چون همه وجودم با شما یکی شده است. فرمود: دست و پای تو را قطع می‌کنند. گفت: اما نمی‌توانند شما را از من قطع کنند. این دل است که نسبت به ایمان، سخت‌ترین است. «1»

2- رقیق‌ترین دل‌ها

دومین دل محبوب خدا را فرمودند:

(1) - الخرائج و الجرائح: 229/1، الباب الثاني؛ «مَا رُويَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مِيثِمِ التَّمَارِ دَعَانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا فَقَالَ كَيْفَ بِكَ إِذَا دَعَاكَ دَعِي بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي قُلْتُ لَا أَبْرَأُ مِنْكَ قَالَ إِذَا وَ اللَّهُ يَفْثُكَ وَ يَصْلِبَكَ. قُلْتُ أَصْبِرُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي فِي اللَّهِ قَلِيلٌ قَالَ إِذَا تَكُونُ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ».

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: 324/1؛ «فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّكَ تُؤَخِّدُ بَعْدِي فَتُصَلَّبُ وَ تُطْعَنُ بِحَزَنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ الثَّلَاثُ ابْتَدَرَ مِنْحِرَاكَ وَ فُكِّمَكَ دَمًا فَيُحْضَبُ لِحَيْثُكَ فَانْتَظِرْ ذَلِكَ الْحِضَابَ وَ تُصَلَّبُ عَلَى بَابِ دَارِ

عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ عَاشِرَ عَشْرَةِ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشَبَةً وَ أَفْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطَهَرَةِ وَ اَمَضٍ حَتَّى أُرِيكَ النَّخْلَةَ الَّتِي تُصَلِّبُ عَلَى جَذْعِهَا فَأَرَاهُ إِبَّاهَا فَكَانَ مِثْمً يَأْتِيهَا فَيُصَلِّي عِنْدَهَا وَ يَقُولُ بُورَكْتَ مِنْ نَخْلَةٍ لَكَ خُلِقْتُ وَ لِي عُذِّيتَ وَ لَمْ يَزَلْ يَتَعَاهَدُهَا حَتَّى قُطِعَتْ وَ حَتَّى عَرَفَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُصَلِّبُ عَلَيْهَا بِالْكُوفَةِ قَالَ وَ كَانَ يَلْقَى عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فَيَقُولُ لَهُ إِنِّي مُجَاوِزُكَ فَأَحْسِنْ جَوَارِي فَيَقُولُ لَهُ عَمْرُو أ تُرِيدُ أَنْ تَشْتَرِيَ دَارَ ابْنِ مَسْعُودٍ أَوْ دَارَ ابْنِ حَكِيمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 169

«و اَرْقَهَا لِلْأَخْوَانِ»

محبوب ترین دل ها، نازک ترین و رقیق ترین آنها نسبت به برادران ایمانی است.

پرهیز از رذایل دل

برادرانم! اگر اقوام، دوستان و همکاران، مزاحم شما شدند و شما را محروم کردند، سعی داشته باشید که نسبت به آنها کینه پیدا نکنید؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

کینه دار، بی ایمان از دنیا می رود. «1» آنها را نصیحت کنید، اگر خوب نشدند، آنها را رها کنید، اما دشمن و کینه ای نشوید. حساب آنها با پروردگار است. بالاخره آنها «بسم الله» می گویند، حال درست یا نادرست، به نفاق یا به سلامت، ما که خبر نداریم، بر دلی حلال نیست که به برادران مسلمانانش کینه داشته باشد. به ما سفارش کرده اند که دشمنان خود را بین مردم دعا کنید که خدا از دشمنی کردن نجاتشان دهد، اما به ما لعنت و نفرین کردن را اجازه نداده اند.

جای خدا در دل بی کینه

شما اگر می خواهید به خدا برسید، چاره ای نیست، باید این مسائل را تحمل کنید. اگر دیگران غیبت شما را کردند، شما غیبت نکنید. اگر آبروی شما را بردند، شما آبرو نبرید. اگر شما را راه ندادند، شما آنان را راه دهید. این کار همه انبیا و ائمه

(1) - بحار الأنوار: 211/72، باب حقد، حدیث 6-9؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرْكِبُهُمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ الْمُرْجِي ذَيْلُهُ مِنَ الْعِظَمَةِ وَ الْمُرْجِي سِلْعَتُهُ بِالْكَذِبِ وَ رَجُلٌ اسْتَقْبَلَكَ بِوُدِّ صَدْرِهِ فَيُؤَارِي وَ قَلْبُهُ مُتَمَلِّئٌ غِشًّا.»

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ وَ عَدَاوَةُ الرَّجَالِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعْرَةَ وَ تُبْذِرُ الْعَوْرَةَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 170

طاهرین علیهم السلام است. خود این حالت، بازکننده درهای فیض به روی انسان است.

فرق تبری از دشمنان و کینه زدایی

کینه زدایی غیر از «تبری» است. تبری مربوط به دشمنان خداست. شما باید علماً، عملاً و قلباً نسبت به دشمنان خدا موضع گیری کنید.

شما باید دشمنان اهل بیت علیهم السلام را لعنت کنید و با آنها کینه داشته باشید و بجنگید، اما کسانی که در بین شما هستند، اقوام، بعضی از اهل مسجد و جلسات که کم ظرفیت، بی معرفت، جاهل و نادان هستند و ایمان آنها نسبت به قیامت ضعیف است، علیه شما موضع گیری می کنند، دل شما می سوزد، ولی به شما اجازه نداده اند که دل بسوزانید. شما مگر آتش افروز هستید؟ شما باید خاموش کننده آتش باشید.

به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نیرزد آنکه دلی را ز خود بیازاری»1

بگذارید دل شما را بیازارند، اما شما دل کسی را نیازازید. شما با عمل خود نشان دهید که خوب هستید، هر چند شما را بد نمایش دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کامل صفات خدا

مگر صد سال دریاوار برای زشت جلوه دادن، حضرت علی علیه السلام تبلیغ و زمینه سازی نشد؟ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان خود تا به حال یکی از زیباترین چهره‌های انسانی در عالم است. هیچ‌گاه حضرت علی علیه السلام در رفتار مانند معاویه کار نکرد. تمام نامه‌هایی که به معاویه نوشت، نامه دلسوزانه، رحمت و هدایت است، او نخواست گوش دهد. تمام موضع‌گیری‌های امیرالمؤمنین علیه السلام پاک است.

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 171

یکی از افراد دشمن پای منبر حضرت آمده بود، به قدری دشمن تحت تأثیر قرار گرفت که از جا بلند شد و با فریاد گفت: یا علی! خدا تو را بکشد، «1» چقدر خوش بیانی. مردم حرکت کردند که آن شخص را تنبیه کنند، اما حضرت از روی منبر با دنیایی از محبت فرمودند: به چه کسی گفت مرگ بر تو؟ گفتند: به شما. فرمود:

می‌خواهید او را چه کار کنید؟ گفتند: می‌خواهیم او را تنبیه کنیم. فرمود: او که با شما نبود. به يك نفر در این مسجد گفت: مرگ بر تو، آن هم من بودم، پس حساب او با من است. به او مهلت دهید تا منبر من تمام شود، شاید در او اثر کند.

اگر او گناه می‌کند، تهمت می‌زند، غیبت می‌کند، شما مانند او عمل نکنید، بلکه شما به خدا تکیه کنید و او را وکیل خود بگیرید.

«نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» «2»

او خود می‌داند که چه کار کند.

فتح دل با تحمل و صبر

البته تحمل چنین مسائلی فتح دل می‌آورد. سه نوع فتح در قرآن هست که دو نوع آن فتح مقید است.

«نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «3»

(1) - نهج البلاغة: حکمت 420؛ « [يُرَوَّى رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ جَالِساً فِي أَصْحَابِهِ إِذْ مَرَّتْ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام - إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِخٌ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هِبَاهِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِمْسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْخَوَارِجِ قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِراً مَا أَفْقَهَهُ -] قَالَ فَوُتِبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام رُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَقْفٌ عَن ذَنْبٍ.»

(2) - انفال (8): 40؛ «نیکو سرپرست و نیکو یاری است.»

(3) - صف (61): 13؛ «یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست؛ «و مؤمنان را مژده ده.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 172

کلمه «فتح» در اینجا مقید به «قرب» است؛ یعنی وقتی یاری خدا به شما برسد، روزگار مادی شما را به همین زودی گشایش می دهد. این فتح قرب است. فتح دیگری را می خوانیم که باز مقید است.

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» «1»

در اینجا گشایش آشکار؛ یعنی پیروزی بر دشمن. طرف مقابل تو اگر درست نشود و توبه نکند، دلیل می شود و تو عزیزتر می شوی.

نوع آخری از فتح در قرآن هست که مقید به قیدی نیست و مطلق است:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» «2»

این گشایش مطلق باطنی و قلبی است، ولی با تحمّل رنجها، صبر در مقابل مشکلات، برخورد شرعی با کینه داران. این کار برای شما گشایش قلبی می آورد. هر چه در این زمینه بیشتر پایداری کنید، در دل شما بیشتر به روی خدا باز می شود.

3- دل صاف از لکه گناه

اما سوم؛ «أَصْغَاهَا»، محبوب ترین دل نزد خدا، صاف ترین، جلا دارترین، روشن ترین و پاک ترین آنها است؛

«أَصْغَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ»

دل وقتی در پرده حسد، ریا، کبر، طمع، نفاق، حرص و کینه نباشد، مانند آینه است که خدا را در خود منعکس می کند.

(1) - فتح (48): 1؛ «به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.»

(2) - نصر (110): 1؛ «هنگامی که یاری خدا و [آن] پیروزی فرا رسد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 173

بصیرت دل های صاف

حضرت مسیح علیه السلام به پروردگار گفت: در بین مردم یکی از نزدیک ترین دوستان را به من نشان بده.

خداوند فرمود: دوست ترین دوست و نزدیک ترین رفیق من، آن کسی است که در روزگار تو از همه به من نزدیک تر است، آدرس او این است. به آدرس رسید، پیرزنی بود، پا، دست و چشم نداشت، گرفتار جذام شده بود.

سلام کرد. جواب داد: «السلام علیک یا روح الله»

حضرت فرمود: مادر! تو که چشم نداری، از کجا متوجه شدی که من روح الله هستم. گفت: از طریق کسی که تو را به طرف من هدایت کرد، همان کس به من گفته است که روح الله به نزد تو می آید.

گفت: مادر! در چه حالی هستی؟ گفت: ای مسیح!

«الحمد لله علی آلائه»

دائم بر همه نعمت های باطنی او شکر می کنم،

«و الشکر علی نعمائه»

و در همه نعمت های مادی او در سپاسگزاری هستم.

قال رسول الله:

«اربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا والآخرة بدنا صابرا ولساناً ذاكراً وقلباً شاكراً وزوجةً صالحةً» «1»

(1) - مستدرک الوسائل: 414 / 2، حدیث 2338؛ «عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيََهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بَدَنًا صَابِرًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ قَلْبًا شَاكِرًا وَ زَوْجَةً صَالِحَةً.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 174

حضرت مسیح گفت: مگر چه چي ز داری؟ گفت:

«يكون لي قلباً شاكراً و لساناً ذاكراً و بدني صابراً»

دلم شاکر، زبانم ذاکر و بدنم صابر است. چشم مرا گرفت، چه می دانی؟ اگر نمی گرفت، ممکن بود تا آخر عمر فقط يك بار به نامحرم دوخته شود. عجب نعمتی به من داد. دست مرا گرفت، تا به کسی ظلم نکنم و یا لقمه حرام برندارم. پای مرا گرفت تا به دنبال لذات جسمی و هوسای نروم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: روزی تو را چه کسی می دهد؟ «1» گفت: روزی مرا آن کسی می دهد که هفت آسمان را در فضا معلّق قرار داده است؛ یعنی نگاه نکن که من چشم ندارم، من همه عالم را با چشم خدا می بینم.

همه اینها کار دل است، نه دست ما این کاره است، نه گوش و نه بدن ما.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«ان الله سبحانه وتعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب» «2»

(1) - بحار الأنوار: 153 / 79، باب 19؛ مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد: 96؛ «وَ رُوي أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِرَجُلٍ أَعْمَى أَبْرَصَ مُقْعَدٍ مَضْرُوبٍ الْجَنْبَيْنِ بِالْفَالِجِ وَ قَدْ تَنَائَرَ لَحْمُهُ مِنَ الْجَذَامِ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَاقَبَنِي بِمَا ابْتَلَى بِهِ كَثِيرًا مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَذَا وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَرَاهُ مَضْرُوبًا عَنْكَ فَقَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ أَنَا

خَيْرٌ مِّنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ مَا جَعَلَ فِي قَلْبِي مِنْ مَّعْرِفَتِهِ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ هَاتِ يَدَكَ فَتَنَاوَلَهُ يَدَهُ فَإِذَا هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَفْضَلُهُمْ هَيْئَةً قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ مَا كَانَ بِهِ فَصَحِبَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعَبَّدَ مَعَهُ.»

(2) - نوح البلاغة: خطبه 213؛ «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 175

واقعی است. حضرت مسیح علیه السلام مبهوت شد که خدا در گوشه و کنار عالم چه رفقای دارد. دل، چه دریافت‌ها و رموزی دارد.

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان مأوایشان بی «1»

خوشا آنان که دائم در نمازند

این شرح حال عاشقان او است و اما شرح حال ما؛

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

از آن روزی که ما را آفریدی

زما بگذر شتر دیدی ندیدی «2»

خداوندا به حق هشت و چارت

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - باباطاهر عریان.

(2) - باباطاهر عریان.

عرفان در سوره یوسف، ص: 176

9 دارو و درمان دل

بیماری‌های بدنی و روحی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 179

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

اهل حکمت از بیماری‌ها تعبیر جالبی دارند. به زبان عربی فرمودند که بیماری «عدم السلامة» است. نبود و خلأ سلامت، بیماری است. این بیماری اگر بدنی باشد، طیب و دارو دارد و وظیفه واجب بیمار بدنی است که به طیب مراجعه و به نسخه او عمل کند تا این خلأ برطرف شود و نیروهای از دست رفته، به بدن برگردد.

لذا می‌گویند: بیماری ذاتی بدن نیست، بلکه عرضی است؛ یعنی جزء آفرینش انسان نیست، بلکه به عللی بدن گرفتار بیماری می‌شود. بیماری دشمن است، می‌شود با آن جنگید، نابودش کرد و آن را فراری داد. اسلحه آن دارو و متخصص این اسلحه طیب است.

دستور دین به معالجه بیماری بدنی «1»

(1) - الکافی: 88 / 8، حدیث 52، حدیث الطیب؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ مَنْ أَيْنَ الدَّاءُ قَالَ مِنِّي قَالَ فَالْشِّفَاءُ قَالَ مِنِّي قَالَ فَمَا يَصْنَعُ عِبَادُكَ بِالْمُعَالِجِ قَالَ يُطَيَّبُ بِأَنْفُسِهِمْ فَيَوْمِئِذٍ سُمِّيَ الْمُعَالِجُ الطَّيِّبَ». بحار الأنوار: 65 / 59؛ «قال ابن إدريس: في السرائر قد ورد الأمر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ووردت الأخبار عن الأئمة من ذريته عليه السلام بالتداوي فقالوا: تَدَاوَوْا فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ مَعَهُ دَوَاءً إِلَّا السَّامَ فَإِنَّهُ لَا دَوَاءَ لَهُ.»

بحار الأنوار: 71/59؛ «يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَاَجُزُوا وَلا تَتَكَلَّمُوا».

عرفان در سوره یوسف، ص: 180

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«فصلاح المرضى فيما يعمله الطبيب و يدبره لا فيما يشتهي المريض و يَقْتَرِحُهُ»¹ مصلحت مریض در آن چیزی است که طبیب تدبیر می کند و هرگز درست نیست که مریض خودش را در اشتهاى خود رها کند و هر کاری که می خواهد، بکند.

این بیمار بدنی اگر به طبیب مراجعه نکند و دارو نخورد، گناهکار است و اگر بمیرد گویا خودکشی کرده است.

رجوع به طبیب مهم است، در روایات آمده است که حضرت موسی بن عمران کلیم الله علیه السلام، سومین پیغمبر اولوا العزم، بیمار بدنی شد. به پروردگار عرض کرد: مرا شفا بده، خدا خطاب کرد: شفا را در دارو گذاشته ام و دارو را نیز طبیب می داند؛ «2» یعنی از کانال و راه خودش وارد شو:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِسَبَابٍ»³

(1) - إرشادالقلوب: 153/1، الباب السابع والأربعون؛ بحار الأنوار: 106/4، باب 3؛ «و قال النبي صلى الله عليه و آله يا عباد الله أنتم كالمريض و رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعمله الطبيب و يدبره لا فيما يشتهي و يقترحه ألا فسلموا الله أموركم تكونوا من الفائزين.»

(2) - بحار الأنوار: 66/59، حديث 15؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرَضَ فَقَالَ لَا أَتَدَاوَى حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوَى فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي.»

(3) - الكافي: 183/1، باب معرفة الإمام، حديث 7؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مِنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ نَحْنُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 181

من که خدا هستم و قدرتم مطلق و بی‌نهایت است، امور مربوط به موجودات و انسان را از طریق علل و اسباب حل می‌کنم. اگر گرسنه به من بگوید: مرا سیرم کن، به او می‌گویم: برو کار کن، پول به دست بیاور و غذا بخور و بخور تا سیر شوی.

بیماری روحی و درمان آن

از نظر بدن این وظیفه بزرگی است که بر عهده بیمار است. حکما می‌فرمایند:

بیماری دیگر، بیماری روحی، فکری و قلبی - نه ظاهر قلب، بلکه ملکوت قلب - است.

برای این بیماری نیز طبیب و دارو قرار داده شده است. این بیماری‌ها نیز ذاتی نیست؛ یعنی خدا بیماری باطنی را با گِل بشر نیامیخته و او را مریض نیافریده است.

«فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» ¹

عروض بیماری روحی بر انسان

این بیماری‌های روحی و باطنی مانند بیماری‌های بدنی، عارضی است؛ یعنی انسان به عللی بیمار می‌شود. حال یا سبب این بیماری روحی، قلم است، یا فیلم، ماهواره، دوست نادان، پدر و مادر بی‌توجه، معلم بد و یا اوضاع اجتماعی است.

همچنین این بیمار یا خودش احساس می‌کند که بیمار است و یا شخص سالم یا طبیب روحی می‌بیند که او بیمار است و واجب است که به او خبر دهد.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

(1) - روم (30): 30؛ «[سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است].»

و تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «1»

به او بگویند که از خوبی‌ها چه چیزهایی را کم دارد و بیماری‌های او را علاج کنند و او را از این خلاهای ظلمانی نجات دهند.

عرضه بیماری بر طبیبان روحی

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند: شما مردم، بخشی از عمر خود را با مردان خدا، رجال الهی و انسان‌های پاک بگذرانید. متن فرمایش ایشان این است:

«وَسَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَيُخْلَصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ...» «2» به دنبال بی‌عیب‌ها، کم عیب‌ها و پاکان بگردید. جمله اول حضرت این است که تمام پاکان در باطن خود به شما اخلاص می‌ورزند و نسبت به گنهکار کینه ندارند.

اینان عیب داران و گنهکاران را بیمار می‌دانند و عاشق علاج بیمار هستند. لذت می‌برند که بیماری را معالجه کنند.

(1) - آل عمران (3): 110؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت باز می‌دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید.»

(2) - بحار الأنوار: 321 / 75 باب 25، مواعظ موسی بن جعفر و حکمه علیه السلام؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَيُخْلَصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثَةِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَ لَا يَطُولُ عُمرُ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَخِلَ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ يَحْرُسُ...»

اجرت طبیان روح

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: حق ویزیت این اطباء را فقط خدا می تواند بپردازد و در توان کس دیگری نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ» ¹ «علی جان! هر بیمار روحی، فکری و قلبی که به وسیله تو علاج و سالم شود، از عیب و خلأ در بیاید، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر او می تابد و بر آن غروب می کند. حال امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان زنده بودن و بعد از شهادتش بسیاری را علاج کرد. معنویت حضرت علیه السلام تاکنون هزاران هزار نفر را علاج کرده و می کند.

گاهی کسی ² به خانه امام صادق علیه السلام می آمد، حضرت می فرمود: بگو! بخوان! وقتی تمام می شد، حضرت به خانواده خود می فرمودند: هر چه گلوبند، گوشواره، النگو و انگشتر طلا دارید بیاورید! به خادم خانه می فرمودند: فلان مقدار پول

(1) - الکافی: 28/5، باب وصية رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام، حديث 4؛ «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا تُفَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ ائِمُّنِ اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ.»

(2) - بحار الأنوار: 183/1، باب 1، حديث 93؛ «وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الرَّجُلُ فَيَقُولُ أَوْ يَعْمَلُ بِهَا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.»

بحار الأنوار: 184/1، باب 1، حديث 98-99؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.»

«وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.»

بیاورید. همه را به آن گوینده می دادند «1» و می فرمودند: این مزد تو نیست، فقط برای این است که از خانه من دست خالی بیرون نروی. خدا در قیامت باید حق شما را بدهد.

افتادن در دامان طیبیان

همسر «زهیر بن قین بجلی» «2» وقتی در راه کربلا بر سر سفره می نشیند، پرده

(1) - مستدرک الوسائل: 247 / 4، حدیث 4613؛ «مُرْسَلًا أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ عَلَّمَ وَلَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدَ فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَشَا فَأَهْ دُرًّا فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ ع وَ أَتَيْنَ يَقْعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْنِي تَغْلِيمَهُ.»

وسائل الشيعة: 594 / 14، حدیث 19886؛ «عَنِ الْكُفَيْتِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَ اللَّهُ يَا كُفَيْتُ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ مِنْهُ وَ لَكِنْ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِحَسَّانَ لَا يَزَالُ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا.»

(2) - زهیر بن القین بن قیس البجلی النماری، از شهدای روز عاشورای حسینی (61 ق) از زعمای برجسته کوفه و از جنگجویان بلند آوازه عرب. او مرد شریف قبیله خود بود و در شجاعت شهرت بسیاری داشت. وی نخست از طرفداران عثمان خلیفه سوم بود و با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان کینه و دشمنی داشت سپس خداوند او را هدایت فرمود و علوی گشت.

طبری و سایر تاریخ نگاران می نویسند: زهیر با خاندان خود در سال 60 ق برای ادای فریضه حج راهی مکه مکرمه شده بود و هنگام بازگشت از سفر حج به کوفه بین راه با مویب ابی عبدالله الحسین علیه السلام برخورد کرد (بقیه ماجرا تا پیوستن زهیر به اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جلد 7 صفحه 569 این دایرة المعارف آمده است.) و امام علیه السلام از همان وقت زهیر را جزء سران سپاه و از مشاورین خود قرار داد. هنگام که به آبادی شراة رسیدند از دور نخستین علائم سپاه کوفه ظاهر گردید. امام علیه السلام از زهیر سؤال کرد در این نزدیکی محلی را سراغ نداری که به آن پناه برده و سپاه کوفه را مقابل خود قرار دهیم. زهیر حضرت علیه السلام و اصحاب را به کوه ذوحسم هدایت کرد. خود

به سمت سپاه کوفه رفت و پس از مذاکره با حرّ و آگاهی از مأموریت آنها به خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار کرد چون عده آنها کم است و ما بر آنان غلبه خواهیم کرد پس به آنان حمله کرده و جنگ را يك سره کنیم.

امام علیه السلام فرمود نمی خواهم آغاز کننده جنگ باشم. تاریخ نگاران و ارباب مقاتل همگی از زهیر با احترام نام برده‌اند. و او را جزء سران سپاه حضرت علیه السلام خوانده و سخنرانی‌های او را در عصر تاسوعا و شب و روز عاشورا در کتب خود ضبط کرده‌اند.

دائرة المعارف تشیع: 588 / 8.

عرفان در سوره یوسف، ص: 185

خیمه کنار می‌رود، فرستاده حضرت ابی عبدالله علیه السلام می‌گوید: ای زهیر! امام حسین بن علی علیهما السلام با تو کار دارد.

او می‌گوید: من با حسین بن علی علیهما السلام کاری ندارم؛ یعنی بیماری او به قدری سنگین است که نمی‌داند بیمار است و می‌گوید: من با طبیب کاری ندارم و بیمار نیستم.

اما همسر با کرامتی دارد که می‌داند شوهرش مریض است، لذا با ناله، از پشت پرده خیمه گفت: جگرگوشه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کسی را به دنبال تو فرستاده است، می‌گویی: نمی‌روم؟ برو.

رفت. طبیب با او چه حرفی زد و گفتاردرمانی این طبیب چگونه بود؟ خبرش به ما نرسیده است، ولی وقتی برگشت، هنوز گرسنه بود، اما گفت: سفره را جمع کنید، غذا نمی‌خواهم. خیمه مرا به کنار خیمه حضرت ابی عبدالله علیه السلام بیاورید. من حسینی شدم؛ یعنی بیماری من خوب شد.

درمان همدیگر با روش دین

جوانی که ازدواج کرده است، بعد می‌فهمد که آن دختر خلأهای باطنی دارد، با کرامت، زبان نرم، اخلاق شیرین و برخورد ملکوتی و الهی، به تدریج در طول چند سال می‌تواند این همسر خود را با خدا آشتی دهد. اجرت این شوهر نیز با

عرفان در سوره یوسف، ص: 186

خداست.

یا هدایت همکاری که از خدا و دین دور است و نسبت به پروردگار تکبر دارد.

شما اگر او را آشتی دهید، اجر شما با خداست؛ چون این بیماری‌ها ذاتی نیست و ممکن است علاج او مقداری طول بکشد، اما قابل علاج است. گاهی نیز بیماری بر بعضی‌ها مسلط نشده است و زود خوب می‌شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: از علاج این گونه بیماران ناامید نباشید.

درمان، به شرط خواستن

این بیماران اگر خودشان بخواهند، قابل معالجه هستند، اما اگر بیماری مسلط شود و این خلأ و عیب طولانی شود، در دل لانه می‌کند و محکم می‌شود، دیگر طبیب میکرب‌های این بیمار روانی را نمی‌تواند از این لانه بیرون کند؛ چون حاضر نمی‌شود که داروی طبیب را مصرف کند.

در «نهی البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند «1»: جمعی از اقوام اهل قریش نزد

(1) - نهج البلاغه: خطبه 234، خطبه قاصعه؛ «وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَارْتَبَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرْوَتِهَا وَ تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَ تُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ 000 فَأَنْقَلَعِي بِعُرْوَتِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَا نَقْلَعَتْ بِعُرْوَتِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصَفْتُ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُرْفُوفَةً وَ أَلْقَتْ بِعُصْفِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَبْعُضُ أَعْصَانَهَا عَلَى مَنْكِبِي وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا غُلُوبًا وَ اسْتِكْبَارًا فَمَرَّهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدَّهُ دَوِيًّا فَكَادَتْ تَلْتَفُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا كُفْرًا وَ عُتُورًا فَمَرَّ هَذَا النَّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ

اللَّهُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقاً بِنُبُوتِكَ وَ إِجْلَالاً لِكَلِمَتِكَ فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلَن سَاحِرٌ كَذَّابٌ عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ...»

عرفان در سوره یوسف، ص: 187

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: اگر به این درخت خرما بگویی که زمین را بشکافد و جلو بیاید، ما به تو ایمان می آوریم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله منتظر جواب حضرت حق شد که طبیب طیبیان چه می گوید.

خداوند فرمود: حیب من! تو به درخت بگو بیا، من آن را می آورم. همان کسی که هسته خرما را به این نخل تبدیل کرد، زمین را نیز می شکافد و نخل را جلو می آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من این کار را بکنم، شما به وعده خود وفا می کنید؟ عرض کردند: آری. حضرت فرمودند: ای درخت! جلو بیا. درخت زمین را شکافت و آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: شاخه هایش روی شانه من بود. بعد گفتند: بگو از وسط نصف شود. درخت نصف شد. گفتند: بگو به هم بسته شود. درخت بسته شد.

بگو سر جایش برگردد، برگشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: همه از جا بلند شدند و گفتند: ما جادوگری مانند تو در عالم ندیدیم. بعد بدون این که ایمان بیاورند، رفتند. این اوج تسلط بیماری است.

بیماران سه گانه روحی

1- بیمار نفس

امام صادق علیه السلام در این زمینه بیماران را به سه دسته تقسیم می کنند:

«المرضى ثلاثة: عن النفس، عن القلب، عن الروح» «1»

(1) - تحریرالمواعظ العددية: 297، ثلاث بثلاث؛ المواعظ العددية: 180 - 181، الباب الثالث؛ «و قال الصادق عليه السلام: المریضی ثلاثة: عن النفس، و عن القلب، و عن الروح؛ فمرض المنافق عن النفس، و مرض المؤمن عن القلب، و مرض العارف عن الروح؛ فدواء المنافق دار جهنم، و دواء المؤمن معرفته و حبه، و دواء العارف لقاءه و قربه، و قرية المنافق في دركة الشقاوة و المطبوع عليها اللعنة، و المؤمن في درجة السلامة و المختوم عليها السعادة، و العارف في درجة الولاية المختوم بالرؤية و الكرامة.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 188

گروهی از بیماران، بیمارانی هستند که منشأ بیماری آنان نفس است؛ یعنی کشش‌های متراکم مادی آنها را به پول، مقام، شهوات، غرایز بی‌مهار و امیال بی‌حد زنجیر کرده است و بنا ندارند که هیچ دارویی را برای علاج بیماری خود مصرف کنند.

2- بیمار دل

بیماری گروه دوم از ناحیه قلب و دل است. دل چهره ملکوتی دارد، نه چهره مادی.

حکما می‌گویند: هر کس گناه کرد و به او گفتند: چرا گناه می‌کنی؟ می‌گوید: دلم می‌خواهد، او دروغ می‌گوید؛ چون دل اهل این حرف‌ها نیست. گناه از دل نیست.

پرده‌ها را کنار بزن، به حرف دل گوش بده، فقط از دل صدای خدا می‌آید. «1»

نجوای الهی دل

دل مانند نی پروردگار است که با الهام و وحی در آن می‌دمد:

(1) - بحار الأنوار: 23/58؛ «و أمّا الحديثُ فما روى النُّعمانُ بنُ بشيرٍ قالَ سَمِعْتُه صلي الله عليه و آله يَقُولُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْعَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.»

الکافی: 275 / 2، حدیث 28؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 189

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» «1»

ما قرآن را به قلب تو نازل کردم، نه به نفس. دلم می خواهد یعنی چه؟ دلم می خواهد، دروغ است. گناه کرده است، باید بگوید: شهوت، غریزه جنسی، شکم و بدنم می خواست، نه دلم. دل همسایه خداست:

«القلب جار الله»

در تعبیر دیگر:

«قلب المؤمن عرش الله» «2» در تعبیری دیگر:

«القلب بيت الرب» «3» آیا کعبه گناه می خواهد؟ کعبه هزاران ناله داشت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و ناله اش را ساکت کرد. آن وقتی که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تبر بردار و روی شانۀ من برو، تمام این سیصد و شصت بت را بشکن و بسوزان.

وقتی کعبه از بت ها پاک شد، آرام شد. دل از دست نفس اقارۀ مردم ناله دارد، گریان است، شاد نیست. این رباعی باباطاهر همدانی را نیز باید در همین مسیر معنی کرد:

که من يك دم نگشتم شاد از این دل

خدایا داد از این دل داد از این دل

(1) - شعراء (26) 193 - 194؛ «که روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی.»

(2) - الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة: 306 / 9.

(3) - کشف الخفاء: 99 / 2، حدیث 1884.

عرفان در سوره یوسف، ص: 190

بگویم صد هزاران داد از این دل «1»

چو فردا دادخواهان داد خواهند

چرا؟ چون دل دائم از آلودگی‌ها به فریاد و ناراحتی است، دل غصّه دارد که انسان‌ها، شادی واقعی ندارند.

ارزشمندترین عضو انسان

دل در وجود انسان، با ارزش‌ترین عضو است. دل مظهر نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

امام صادق علیه السلام دل را امام باطن می‌داند. «2» دل خواسته‌های منفی ندارد؛ چون با نفس اماره سنخیتی ندارد. دل از سنخ ملکوت، روحانیون عالم غیب، ملائکه و بهشت است. لذا در آیه‌ای می‌فرماید: در قیامت يك چیز شما را نجات می‌دهد:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» «3»

این موقعیت دل است. بیماری بعضی‌ها از ناحیه دل است؛ یعنی خلأ قلبی

(1) - باباطاهر عریان.

(2) - بحار الأنوار: 304 / 58، باب 47؛ «الْعِلَلُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ اعْلَمْ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنَزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنَزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شَرْطٌ لِلْقَلْبِ وَ تَرَاجُهُ لَهُ مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ الْأُدْنَانِ وَ الْعَيْنَانِ وَ الْأَنْفُ وَ الْقَمُّ وَ الْيَدَانِ وَ الرَّجْلَانِ وَ الْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَ إِذَا هَمَّ بِالِاسْتِمَاعِ حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَ فَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَ إِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَذَى تِلْكَ الرَّايِحَةِ إِلَى الْقَلْبِ وَ إِذَا

هَمْ بِالطُّقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسَانِ وَ إِذَا هَمْ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرَّجُلَانِ وَ إِذَا هَمْ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكْرُ فَهَذِهِ كُلُّهَا مُؤَدِّيَّةٌ عَنِ الْقَلْبِ
بِالتَّحْرِيكِ وَ كَذَلِكَ يَنْبَغِي الْإِمَامَ [لِلْإِمَامِ] أَنْ يُطَاعَ لِأَمْرِ مِنْهُ.»

(3) - شعراء (26): 88-89؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباثت] به پیشگاه خدا بیاورد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 191

دارند.

3- بیمار روحی

بیماری بعضی ها نیز از ناحیه روح است، یعنی خلأ روحی دارند،

«وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «1»

آن روح دچار خلأ شده است.

مریضی و درمان افراد در بیماری روحی

بعد حضرت علیه السلام می فرمایند:

«فمرض المنافق عن النفس»

بیماری منافقان از ناحیه نفس است،

«وَ مرض المؤمن عن القلب»

بیماری مؤمن از ناحیه دل است،

«وَ مرض العارف عن الروح»

بیماری عاشق آگاه از ناحیه روح است، اما دارو دارد:

«فدواء المنافق دار جهنم»

اما درمان منافق، آتش جهنم است. منافق هر چه معجزه از پیغمبر صلی الله علیه و آله می بیند، می گوید: همه اینها جادو، جنون، شعر و کذب است. منافق زمان به زمان شکل عوض می کند. به نرخ روز نان می خورد. شخصیت ثابتی نیست. در کمین است ببیند امروز با چه شکلی جلو بیاید و پشت چه سپری پنهان شود. نماز، روزه،

(1) - حجر (15): 29؛ «و از روح خود در او بدمم».

عرفان در سوره یوسف، ص: 192

جلسه، گریه، برای ضربه زدن به دین و دیندار مترصد فرصت است. نمی خواهد علاج شود.

اگر بنا به علاج شدن بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، قرآن و عالم ربانی هستند، او نمی خواهد علاج شود. پس دواى او دوزخ است. این پرده نفاق را فقط آتش می سوزاند.

«و دواء المؤمن معرفته و حبه»

اما دواى خلاً دل مؤمن، با عرفان، محبت، معرفت و عشق به پروردگار پر می شود. هر چه معرفت دینی و عمل مؤمن بالا می رود، هر چه عشق و محبت مؤمن به پروردگار اضافه می شود، به علاج، درمان و سلامتی نزدیک تر می شود. تا دلی پیدا می کند که به تعبیر امام صادق علیه السلام امام و ولی وجود او است، آن دل کارگردان همه ظاهر و باطنش می شود.

دلالت دل با ایمان به عمل صالح «1»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«بالصالحات يستدلّ على الايمان» «2».

به ایمان بر اعمال شایسته استدلال می شود.

(1) - بحار الأنوار: 71/64، حدیث 37؛ «و مِنْهُ، قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ تَرْكِ مَا أَمَرَ أَنْ يَتْرَكَ.» وسائل الشيعة: 124/1، حدیث 315؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) قَالَ أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَ اللَّهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِلَيْنَا.»

(2) - نهج البلاغة: خطبه 155 خاطب به اهل البصرة.

عرفان در سوره یوسف، ص: 193

همه زیباییها، خوبیها و اعمال مؤمن در آن دل ریشه دارد.

«و دواء العارف لقاءه» «1» او از کلاس معرفت و محبت گذشته است، خلأ او فقط با لقای محبوبش پر می شود. باید جمال معشوق را در همین دنیا با چشم دل ببیند و تا نبیند، نمی میرد.

مشاهده جمال الهی

«نوف بکالی» «2» به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا علی! آیا شما خدا را دیده ای؟ حضرت جوابی دادند:

«مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» «3» خدایی را که نبینم، عبادت نمی کنم. هر چه عبادت کرده ام، در حضور بوده است. بعد فرمود: می دانی با چه چشمی خدا را دیده ام؟ با چشم دل.

لقا و دیدار محبوب چه لحظه ای است! آن لحظه ای که به انسان توفیق دهند تا جمال ازل و ابد محبوب را حس کند و ببیند.

حسن آن دارد که یوسف آفرید

حسن یوسف را به عالم کس ندید

زنان مصر، زلیخا را خیلی سرزنش کردند: بدبخت بیچاره! شنیدیم گرفتار عشق

(1) - المواعظ العددية: 180 - 181.

(2) - نوف بن فضالة بن دعمی بن غوث بن سعد بکالی حمیری، تابعی. از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام مکنی به ابویزید یا ابورشید. پیشوای اهل دمشق در عصر خود بود، از رجال حدیث و مطلعین به اخبار و قصص. وفات یا شهادت او را بین 90 تا 100 هجری ثبت کرده‌اند. (اعلام زرکلی و اعیان الشیعة) وی با محمد بن مروان در صافیة به قتل رسید. (معارف و معاریف: 247 / 10)

(3) - الکافی: 98 / 1، باب فی ابطال الرؤیة، حدیث 6.

عرفان در سوره یوسف، ص: 194

غلام کنعانی شده‌ای، کسی که معلوم نیست از کجا در این مملکت آورده‌اند،

«يَثْمَنُ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» «1»

فروختند. خدا در قرآن می‌فرماید: مرتب زلیخا را سرزنش کرده، به شخصیتش هجوم کردند. تمام زنان دریاری و پولدار اطراف را به سالی دعوت کرد، میوه گذاشت و کارد تیزی نیز به دست آنان داد. دو درب سالن را باز کرد. به حضرت یوسف علیه السلام گفت: از این در بیا و از آن در برو.

حضرت یوسف علیه السلام فقط آمد رد شد و رفت، اما خدا در قرآن می‌فرماید: زنان به جای بریدن میوه داشتند دست خود را می‌بریدند و نمی‌فهمیدند؛ «2» یعنی چنان مسحور این جمال شده بودند که از حواس خود درآمده بودند و نمی‌فهمیدند که کارد دارد دست آنها را می‌برد. این جمال انسان، این گونه آنان را متحیر، واله و مدهوش کرد. حضرت یوسف علیه السلام نقاشی بود، برو نقاش را ببین که چه خبر است.

تلاش و نتیجه آن

اما زحمات منافقین:

«و قرية المنافق في دركة الشقاوة و المطبوع عليها اللعنة»

«قریة» یعنی طاعت، عبادت، نماز و روزه، به لباس خوبان درآمدن و خود را پنهان کردن. این‌ها خیلی هزینه ندارد. تمام زحمات منافقین در پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مرحله است. خدا مهر لعنت خود را به آنها زده است.

(1) - یوسف (12): 20؛ «او را به بهایی ناچیز، درمی چند فروختند.»

(2) - «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْنَ عَلَيْنَهُنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» «یوسف: 31».

عرفان در سوره یوسف، ص: 195

«و المؤمن في درجة السلامة»

اما مؤمنی که دل خود را با معرفت و محبت علاج کرده، تمام اعمالش سالم است.

«و المختوم عليها السعادة»

هنگام مردن، خدا به پرونده‌اش مهری می‌زند که تو دائم خوشبخت هستی.

«و العارف في درجة الولاية المختوم بالرؤية و الكرامة»

به عارف این درجه را می‌دهند و می‌گویند: در حدّ عرفانت، اجازه تصرف، تغییر و تحول می‌دهیم.

وابستگی و تعلق خطرناک به دنیا

علامه امینی - صاحب کتاب «الغدير» - نقل می‌کند: کسی خیلی با انگشت خود بازی می‌کرد، جابر جعفی - عارف عاشق و شاگرد امام ششم علیه السلام - به او گفت: چرا این قدر با این انگشت بازی می‌کنی؟ گفت: چون خیلی قیمتی است، آن را دوست دارم و به آن وابسته هستم. «1» جابر «2» گفت: انگشت را بده تا ببینم. انگشتش را درآورد و به جابر داد. او

(1) - بحار الأنوار: 271/66، باب 7؛ «... جَاءَ الْعَلَاءُ بْنُ شَرِيكِ بْنِ جُلٍّ مِنْ جُعْفِيِّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ جَابِرٍ لَمَّا طَلَبَهُ هِشَامٌ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّوَادِ... ثُمَّ أَقْبَلْتُ فَلَمَّا صِرْتُ عَلَى جِسْرِ الْكُوفَةِ نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ مَعَهُ خَاتَمٌ يَأْفُوتُ فَقَالَ لَهُ يَا فُلَانُ خَاتَمُكَ هَذَا الْبَرَاءُ قَالَ أَرْنِيهِ قَالَ فَخَلَعَهُ فَأَعْطَاهُ فَلَمَّا صَارَ فِي يَدِهِ رَمَى بِهِ فِي الْفُرَاتِ قَالَ الْآخَرُ مَا صَنَعْتَ قَالَ نُحِبُّ أَنْ نَأْخُذَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَاءِ فَأَقْبَلَ الْمَاءُ يَغْلُو بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى إِذَا قَرُبَ تَنَاوَلَهُ وَ أَخَذَهُ.»

(2) - جابر بن یزید، جعفری کوفی از فضلا و بزرگان و شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. وی در میان اصحاب آن دو بزرگوار مقامی بس شامخ و ارجمند داشته که وی رازدار علوم سرّیه حضرات معصومین بوده چنانکه خود گوید: نود هزار حدیث از امام باقر علیه السلام شنیدم که هیچیک آنها را اجازه نداشتیم به کسی بازگو کنیم، وقتی به امام عرض کردم: یابن رسول الله باری گران بدوش دارم و بسا شود که از سنگینی آن نزدیک است حالت جنون به من دست دهد. حضرت فرمود: چون تو را این حالت دست داد به صحرا برو و چاهی بجوی و سر در چاه کن و بگو: محمد بن علی به من چنین و چنان گفت.

جابر در سال 127 یا 128 از جهان دیده بریست. (معارف و معاریف: 38/4)

عرفان در سوره یوسف، ص: 196

نگاهی کرد، بعد به وسط دجله پرت کرد. ناله صاحب انگشت در آمد و داد کشید.

جابر گفت: چه شد؟ گفت: قلبم را به باد دادی، برای چه انگشت قیمتی را دور انداختی؟

گفت: این همه داد و بی داد و رنج ندارد. کنار پل دجله بیا. به دجله نگاهی کرد و گفت: انگشت این بدبخت را به او بده. آب تا روی پل بالا آمد و انگشت از آب بیرون آمد. جابر گفت: بردار و این همه ناله نکن، دنیا و آخرت را به ما داده اند، در ما اثر نگذاشته است و ما را به خود وابسته نکرده، آن گاه تو به يك انگشت این همه وابسته هستی؟ خانه، پول، مقام، صندلی، چرا حال تو را به هم زده است؟

دل پر از خدا

همه دل عارف به این خوش است که با وجود در کنار خانواده، دوستان و مردم بودن، همیشه در حضور است. همه چیز دنیا در چشم او کوچک و معمولی است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام کفش خود را وصله می‌زد، به ابن عباس فرمود: این کفش چند می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: ای پسر عباس! والله! این حکومت نزد من از این

عرفان در سوره یوسف، ص: 197

کفش کم قیمت‌تر است؛ «1» چون دل حضرت از خدا پر است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - الحیاة با ترجمه احمد آرام: 365 / 2؛ «الامام علي عليه السلام - عند خروجه لقتال أهل البصرة؛ قال عبد الله بن عباس: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام بذي قار و هو يخصف نعله فقال لي: «ما قيمة هذا النعل؟» فقلت: لا قيمة لها. فقال عليه السلام: «و الله لهي أحب إليّ من إمرتكم، إلّا أن أقيم حقًا أو أدفع باطلا»، ثم خرج فخطب الناس.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 198

10 یکی شدن با خیر

لزوم فراگیری ذکر علمی و عملی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 201

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

بخشی از مبحث ذکر، بخش علمی است، که این بخش در فرهنگ حق، بخش کامل و جامعی است و آن عبارت است از کتاب خدا، قرآن کریم و معارف پاک الهی و ملکوتی اهل بیت علیهم السلام که پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله آنها را همسنگ و هم وزن قرآن کریم دانسته است.

آگاهی به این بخش علمی لازم و واجب است و لزوم و وجوب آن هم عینی است. از این آگاهی و دانایی نسبت به ذکر علمی، به معرفت دینی تعبیر شده است.

در قرآن مجید می‌فرماید: گروهی این معرفت و فقه دینی را باید بیاموزند و بعد به جامعه برگردند و به مردم بیاموزند. «1» بعد از این آگاهی، آموزش و معرفت، واجب است که این ذکر علمی به ذکر عملی تبدیل شود. در زبان، قلب، نفس، روح، سر و آشکار، تا با تبدیل شدن این ذکر علمی به عملی، انسان اهل ذکر شود و یا در نهایت خود ذکر شود؛ یعنی آنقدر در عمل و علم با این ذکر اتحاد پیدا کند که ذکر الله شود و این برای همه شدنی

(1) - «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» «توبه: 122».

عرفان در سوره یوسف، ص: 202

است و راه آن برای همه باز است. چرا که از جانب پروردگار نسبت به بندگان بخشی وجود ندارد، غیر از مقام نبوت و امامت خاصه، برای همه عباد خدا میسر است که به این مقام عظمی برسند.

کیمیای فرهنگ الهی

همه شما دانشی را به نام دانش کیمیا شنیده‌اید. روزگاری کیمیا در بین گروهی از مردم ارزش والایی داشت. البته دانش محدودی بود که امروزه به نام شیمی، خیلی گسترده شده است، اما در قدیم علم کیمیا می‌گفتند.

هدف کیمیایران این بود که مس را طلا کنند. می‌گفتند: ما وقتی به گوهری به نام کیمیا دست پیدا کنیم و مس را با کیمیا تماس دهیم، به طلا تبدیل می‌شود.

اهل دل و حقیقت می‌فرمایند: علم به قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام کیمیا است و تماس عملی با این علم، کشیدن مس وجود به گوهر کیمیاست که نتیجه این کار نیز طلا شدن، قیمت و ارزش پیدا کردن مس وجود است.

تبدیل مس وجود به طلا با عمل

ما از آیات قرآن و روایات استفاده می‌کنیم که بدون علم و عمل، طلا شدن مس وجود امکان ندارد و انسان در مرتبه حیوانی باقی می‌ماند، گرچه عمری طولانی پیدا کند. طول عمر برای حیوان کاری نمی‌کند و حیوان همیشه حیوان است، چه يك ساله باشد یا صدساله. تحول و تغییر در انسان در جهت طلای ناب شدن، با آگاهی از ذکر علمی و سلوك براساس آن میسر است.

آیات قرآنی جاری در زندگی اهل خدا

بخش اندکی از این ذکر علمی از ناحیه قرآن و اهل بیت علیهم السلام را برای شما تبیین

عرفان در سوره یوسف، ص: 203

می‌کنم. اولیای خدا و آگاهان به قرآن حالاً و عملاً با چهار آیه زندگی می‌کنند. با زندگی کردن با این چهار آیه، اصلاً مهم نیست که شب چگونه به صبح و صبح چگونه به شب می‌رسد؛ چون این چهار آیه راه، حال، اخلاق، حیات و ممات ماست.

1- بازکننده درهای خیر

آیه اول:

«ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ وَ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «1»

ترکیب آیه خیلی عجیب است. به خصوص عزیز و حکیمش که کاملاً در ارتباط با مطالب آیه است. «بفتح» در اینجا یعنی خدا درب هر چه خیر را به روی مردم باز کند.

حرف این است که درب خیر را چه وقت باز می‌کند؟ دو کلید برای باز کردن درب خیر در قرآن مجید نشان داده شده است. اگر این دو کلید در دست ما نباشد، درهای خیر خدایی به روی ما باز نمی‌شود. نه خیر مادی و زمینی و نه خیر معنوی.

فکر خود را از خیر زمینی بیرون ببرید؛ زیرا خیر زمینی را خدا می‌فرماید: خیر عام است:

«مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» «2»

(1) - فاطر (35): 2؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده‌ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

(2) - نازعات (79): 33؛ «تا مایه بهره‌وری شما و دام‌هایتان باشد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 204

ویژه انسان نیست، شما در خیر مادی با هر چه چهارپا روی زمین هست، شریک هستید. این مهم نیست. نتیجه‌اش هم پر شدن کیسه شهوت و بعد هم فشار این کیسه بر انسان که مرا از این فشار نجات دهد، حال یا با ازدواج مشروع خود را نشان می‌دهند و یا آتھایی که از خدا بریده محض هستند، با گناهان کبیره و روابط نامشروع.

کلیدهای بازکننده درهای خیر

الف: تقوا

این خیر مادی، خیر عام است. صحبت پروردگار درباره خیری است که دنیا و آخرت مردم را آباد کند و برای آنها گشایش‌های باطنی بیاورد. این خیر، دو کلید دارد که در قرآن به طور خیلی صریح بیان شده است:

کلید اول تقواست؛ «1» به این معنا که هر گناهی آمد که زلفش را به زلف زندگی شما گره بزند، قبول نکن؛ چرا که پروردگار گناه را در ردیف آتش می‌داند و طبع گناه، دوزخی است. اگر زلف گناه به زلف شما گره بخورد و با توبه باز نشود، در قیامت همان طبع گناه شما را به دوزخ می‌کشاند.

(1) - مستدرک الوسائل: 11/ 265، حدیث 12953؛ «وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَنْسَاءَ بِلَا أَنْيْسٍ وَ غَنَاءَ بِلَا مَالٍ وَ عِزًّا بِلَا سُلْطَانٍ.»

نهج البلاغه: خطبه 189، الوصیه بالتقوی؛ «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ وَ بِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ وَ إِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ وَ نَحْوُهُ فَصَدُّ سَبِيلِكُمْ وَ إِلَيْهِ مَرَامِي مُفْرَعِكُمْ 000 فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوعِهَا وَ اخْلُوتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاكُمِهَا وَ أَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 205

ب: ایمان

کلید دوم نیز ایمان است. سند این مطلب در این آیه آمده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «1»

تمام خیرهای آسمان و زمین. اما خیر زمین؛ لقمه‌ای به شما می‌دهند که پاک و حلال باشد، که وقتی این لقمه را می‌خورید، به جای این که به شما فشار بیاورد و با گناه، فشار را بکاهید، آن لقمه به عبادت و نور تبدیل می‌شود و به خدا برمی‌گردد.

من به «رضوان الله» تبدیلیش می‌کنم و به خودتان برمی‌گردانم. این خیر زمینی است. اما خیر آسمانی؛ فیوضات و جاذبه‌های دریاوار من است که شما را از زمینی بودن، به ملکوتی بودن می‌کشاند؛ یعنی میل به عالم ملکوت در شما پدیدار می‌شود. همیشه می‌خواهید که به جانب پروردگار حرکت کنید. جستجوگر مقام قرب، لقا و مشاهده هستید. این خیر چه خیری است؟ آیا ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است؟ نه.

ایمان و تقوا، مقدمه مقام حضور و شهادت

شخص قصّابی به نام منهال قصّاب، «2» خدمت وجود مبارک امام صادق علیه السلام آمد

(1) - اعراف (7): 96؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم.»

(2) - مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي: 516 / 7 - 515، شماره 15264؛ «منهال القصاب: من أصحاب الصادق عليه السلام. عد مجهولا، لكن يستفاد حسنه وكماله مما رواه العياشي عنه، كما في المحاسن 418 / 2. ذكره الصدوق في مشيخة الفقيه في المعتمدين. روی كتابه الحسن بن محبوب، عنه.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 206

و عرض کرد: یا بن رسول الله!

«ادع الله أن يرزقنا الشهادة» «1» دعای شما مستجاب است، دعا کنید که خدا شهادت را نصیب من کند. فرمود:

هیچ نیازی به دعا کردن نیست. دعا کنم شهید شوید؟ عرض کرد: نمی‌خواهید دعا کنید که من شهید شوم؟ فرمود: نه. عرض کرد: چرا؟ حضرت فرمودند:

«المؤمن شهيد»

شهید یعنی کسی که با کشته شدن به حضور حضرت حق می‌رود و مقام حضور پیدا می‌کند. شهادت؛ یعنی مقام حضور. مؤمن شهید است؛ یعنی در مقام حضور است.

بعد فرمودند: مگر این آیه سوره حدید را نخوانده‌ای؟

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» «2»

اهل ایمان در پیشگاه پروردگار صدیق و شهید هستند، گرچه در دنیا زندگی می‌کنند. چه شهادتی از این بالاتر که با تقوا و ایمان حرکت کنید و به محضر وجود

(1) - بحار الأنوار: 141 / 65، باب 18، حدیث 85؛ «عَنْ مِنْهَالِ الْقَصَّابِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ادْعُ

اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ شَهِيدٌ ثُمَّ تَلَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.»

(2) - حدید (57): 19؛ «و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 207

مقدس حضرت حق برسید؟

عجز قدرت‌ها در برابر خدا

وقتی که تمام درهای خیر را باز کنند:

«مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» «1»

به خاطر لیاقت و شایستگی مردم، هیچ قدرتی در عالم نیست که درهای خیر مرا - چه خیر مادی و چه خیر آسمانی - به روی مردم ببندد.

«فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «2»

من توانای شکست‌ناپذیر هستم، کسی در مقابل کار من نسبت به بندهام نمی‌تواند بایستد و من خدای حکیم هستم.

وقتی کلید تقوا و ایمان را در دست بندهام ببینم، تمام درهای خیر را به روی او باز می‌کنم. این آیه‌ای است که عرفا می‌گویند: ما با این آیه زندگی می‌کنیم. تمام درهای خیر دست اوست و کلیدش که ایمان و تقواست را به دست آوردم، اکنون غرق در خیر هستیم.

باز شدن درهای خیر با تحقق عملی ذکر

ببینید هم ذکر علمی است و هم عملی، وقتی با ایمان و تقوا تحقق عملی پیدا می‌کند، انسان بعد از باز شدن تمام درهای خیر چه می‌خواهد؟

(1) - فاطر (35): 2؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست.»

(2) - فاطر (35): 2؛ «و چون بازدارد، بعد از او فرستنده‌ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 208

«لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «1»

شکرگزاری در همه حال

وجود مبارك حضرت ابی عبدالله علیه السلام چه احساسی می‌کرد که شب عاشورا به پروردگار اصرار داشت که:

«فاجعلنا من الشاکرین» «2» ما را جزء بندگان شاکرت قرار ده؛ چون هیچ‌کس در کره زمین اندازه ما دارایی ندارد. امام علیه السلام طبق این آیه می‌بیند که تمام درهای خیر دنیایی و آخرتی به روی ایشان باز است.

قبل از این دعا عرض کرد:

«جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئدة» «3» خدایا! به ما گوش، چشم و قلب داده‌ای، همه این‌ها را به دست کلید تقوا و ایمان دادی. تمام درهای خیر دنیا و آخرت را با این دو کلید باز کردی، پس ما را جزء شاکران قرار ده که ما خیلی داریم.

اما دشمنان به آنها می‌گفتند: «لا خیر لکم» هیچ خیری در شما نیست. ابن زیاد چند وعده غذای آنان را تأمین کرده است که گاو و گوسفند و شتر نیز می‌خورند، شما چه امتیازی دارید؟ اکنون دنیا، دنیای خوبی است؟ جز برای اهل ایمان و تقوا،

(1) - اعراف (7): 96؛ «یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم.»

(2) - بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

(3) - بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

عرفان در سوره یوسف، ص: 209

چه خیری در این دنیا هست؟ بقیه مردم در شرّ محض هستند و نمی‌دانند.

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «1»

خیال می‌کنند در زندگی خوبی هستند و کار و عملکردشان خوب است، درحالی که این گونه نیست.

2- اراده خدا بر بندگان

آیه دوم که اهل دل می‌گویند: ما با این آیه داریم زندگی می‌کنیم:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» «2»

خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. حبیب من! وقتی که برای تو خیر عظیمی بخواهم، کسی نمی‌تواند جلوی رساندن خیر من به تو را بگیرد. این خیرم را برای عبادم قرار دادم و من تمام بندگان واقعیم را می‌آمرزم و عاقبت آنان را غرق در رحمت می‌کنم. «3»

(1) - کهف (18): 104. در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند.

(2) - یونس (10): 107؛ «و اگر خدا آگزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده‌ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده‌ای نیست؛ خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(3) - البرهان في تفسير القرآن: 584 / 4؛ «عن صفوان بن يحيى قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: أخبرني عن الإرادة من الله و من الخلق؟ قال: فقال: الإرادة من الخلق الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل و اما من الله فإرادته أحداثه لا غير ذلك لأنه لا يروى و لا يهيم و لا يتفكر و هذه الصفات منفية عنه و هي صفات الخلق، فارادة الله الفعل لا غير ذلك «يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» بلا لفظ و لا نطق بلسان، و لا همة و لا تفكر، و لا كيف لذلك كما أنه لا كيف له.»

- قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: «لما صعد موسى عليه السلام إلى الطور فناجى ربه عز و جل، قال: رب، أرني خزائنك، فقال: يا موسى، إنما خزائني إذا أردت شيئاً أن أقول له: كن، فيكون.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 210

3- کفالت روزی بندگان

اما آیه سومی که فرموده‌اند:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» «1»

هیچ جنبه‌ای در زمین نیست، مگر این که روزی معنوی و مادی او بر عهده من است. خدا بر خود واجب کرده است، «2» پس برای چه به حرام متوسل شوم و غم کم و زیادش را بخورم؟ مهمان دار ما خیلی کریم است. من طلبی از او ندارم، تازه او از من طلبکار است. مشکل برای افراد بی‌خداست.

4- مشکل گشای واقعی

اما آیه چهارم:

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» «3»

(1) - هود (11): 6؛ «و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست.»

(2) - بحار الأنوار: 145 / 5 - 147؛ «[قرب الإسناد] عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ الرِّزْقَ لَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى عَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُدِّرَ لَهَا وَ لَكِنَّ لِلَّهِ فَضْلٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.»

«عَنِ ابْنِ الْهَدَّادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ أَفْضَلَ فَضْلاً كَبِيراً لَمْ يُقَسِّمْهُ بَيْنَ أَحَدٍ قَالِ اللَّهُ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.»

اعلام‌الدين: 161؛ «و قال أمير المؤمنين صلى الله عليه و آله الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك فإن لم تأته أذاك.»

(3) - طلاق (65): 7؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 211

سین در «سَيَجْعَلُ» یعنی به شتاب، به سرعت، زود: من خیلی زود مشکل شما را به آسانی تبدیل می کنم. من خدایی هستم که برای بندگانم سختی را خیلی زود به آسانی تبدیل می کنم. «1» قرآن شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه دارد، اگر با همه آنها زندگی کند، در قیامت و بهشت، تختش را کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می گذارند.

اولیای خدا فکر، اندیشه، عمل و امید به حل مشکل و خوردن حلال خود را، از این چهار آیه می گیرند.

چهار نکته در زندگی

1- عبادت به قدر حاجت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: به شما چهار نکته، علم و آگاهی یاد می دهم که با آن زندگی کنید. اول:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ» «2»

(1) - مستدرک الوسائل: 422 / 2، حدیث 2349؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ هُوَ مُبْتَلَى بِبَلَاءٍ مُنْتَظَرٍ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ فَإِنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلِيَّةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا عَاقَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي يَنْتَظِرُ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَصْبِرْ وَ جَزِعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظَرِ أَبَدًا حَتَّى يُحْسِنَ صَبْرَهُ وَ عَزَاءَهُ.»

بحار الأنوار: 195/92، باب 106، ذیل حدیث 24؛ «وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَتْ فِي وَرْطَةٍ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَصْرِفُ بِهَا مَا يَشَاءُ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.»

(2) - مجموعه ورام: 37/2، الجزء الثاني؛ «سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن العلم فقال عليه السلام أربع كلمات أن تعبد الله بقدر حاجتك إليه و أن تعصيه بقدر صبرك على النار و أن تعمل لدنياك بقدر عمرك فيها و أن تعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 212

به اندازه‌ای که به خدا نیاز داری، خدا را عبادت کن. چقدر و تا چه وقت به خدا نیاز داری؟ نیاز ما به خدا هر لحظه و هر نفس است، پس دائم در عبادت باش. بخش مهمی از عبادت، غیر از نماز و روزه است؛ خدمت به خلق خدا، یاد خدا، نفس کشیدن، نگاه کردن و خندیدن برای خدا.

چقدر حرف سعدی زیباست:

«هر نفسی که فرو می‌رود، ممدّ حیات است و چون بر می‌آید، مفرّج ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است - یکی نعمت ادامه حیات و دیگری نعمت راحت شدن از فشار - و در هر نعمتی، شکری واجب» پس چقدر خدا را عبادت کنیم؟ جواب: دائم در عبادت باش؛ یعنی دیگر جایی برای گناه نمی‌ماند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله عابدترین مردم

چه عبادتی بالاتر از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعریف می‌کند، می‌فرماید: «أعبد الناس» عابدترین انسان‌ها در عبادت بوده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله دائم که در نماز نبود، در جبهه، نزد خانواده، مسجد و در سفر نیز بود، ولی «أعبد» بود؛ یعنی تمام نفس‌های حضرت نیز عبادت بود.

آن وقت بلند بلند گریه می‌کردند و می‌فرمودند:

«ما عبدناك حقَّ عبادتك» «1» چه کسی می تواند سزاوار تو، تو را عبادت کند؟ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می دید، بدنی که با آن عبادت می کند، ملک خدا و حال و زبانی که با آن عبادت می کند، از توفیق

(1) - بحار الأنوار: 23 / 68؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا عَبْدَنَّاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.»

بحار الأنوار: 26 / 68؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَه بِلُغَةٍ طَيِّبَةٍ يَا مُحَمَّدُ مَا أَنْزَلْنَا الْآيَةَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 213

خداست و از خودش هیچ چیزی مایه نگذاشته، بلکه همه مایه گذاری ها از خداست. با این حال گفته است: به خاطر عبادت به شما بهشت و نعمت ابدی می دهم، بی این که کمترین مایه ای بگذاری.

اوایل دعای عرفه «1» می فرماید: اگر عمر همه روزگار را به من حسین بن علی علیهما السلام بدهی که یک نعمت تو را شکر کنم، نمی توانم؛ چون برای آن نعمت، وقتی الهی شکرگزاری کند، خود توفیق این شکرگزاری نیز نعمتی است که برای آن نیز باید شکر کند، برای شکر دوم نیز باید شکر سومی بگوید و همین طور تا آخر.

پس چه وقت شکر خدا را بجا بیاورد؟

ما در احاطه لطف و نعمت های خدا هستیم و هیچ چیزی از خود نداریم. هر چه را که خرج گناه هم می کنیم، از کیسه او خرج می کنیم، نه از کیسه خودمان. اگر بدن را در گناه می بریم، آن بدن نیز برای خداست.

2- معصیت به قدر طاقت عذاب

نکته دومی که امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می آموزند که با آن زندگی کنیم این است که فرمودند:

«وَأَنْ تَعْصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ»

(1) - إقبال الأعمال: 341، ادعیه یوم عرفه؛ بحار الأنوار: 317 / 94؛ «لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْمَارِ وَ الْأَخْفَافِ لَوْ عَمَرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ بَعْضَ شُكْرِ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ فَمَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ الْمُوجِبِ بِهِ عَلَيَّ شُكْرًا آيْنًا

جَدِيداً أَوْ ثَنَاءً طَارِقاً عَتِيداً أَجَلَ وَ لَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَ الْعَادُّونَ مِنْ أَنَامِكَ أَنَّ تُحْصِيَ شَيْئاً مِنْ إِنْعَامِكَ سَالِفَةً وَ آتِفَةً مَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا وَ لَا أَحْصَيْنَاهُ أَبَدًا هَيْهَاتَ أَتَى ذَلِكَ وَ أَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ الصَّادِقِ وَ النَّبِيُّ الصَّادِقِ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا صَدَقَ كِتَابُكَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 214

به اندازه‌ای که طاق‌ عذاب جهنم را داری، گناه کن. «1» چقدر طاق‌ داری؟ دوزخی که در دعای کمیل می‌فرماید:

«هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» «2» آسمان‌ها و زمین طاق‌ مقاومت در برابر آن را ندارند. ما انگشت را نزدیک شعله کبریت می‌گیریم، در خود شعله هم نبریم، باز طاق‌ این مقدار حرارت را نداریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: چقدر طاق‌ عذاب جهنم را دارید؟ به همان مقدار گناه کنید. طاق‌ طبقه اول را داری؟ طاق‌ مار و عقرب، شعله‌ها و عصبانیت مأموران جهنم را داری؟

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» «3»

(1) - بحار الأنوار: 200 / 75، باب 23، حدیث 27؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَ أَلَزَمُهَا أَنْ لَا تَنْسَى رَبَّكَ وَ أَنْ تَذْكُرَهُ دَائِماً وَ لَا تَعْصِيَهُ وَ تَعْبُدَهُ قَاعِداً وَ قَائِماً وَ لَا تَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَ اشْكُرْهُ أَبَدًا وَ لَا تُخْرِجَ مِنْ تَحْتِ أَسْتَارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ فَتَضِلَّ وَ تَفْعَ فِي مِيدَانِ الْهَلَاكِ وَ إِنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَ الضَّرُّ وَ أَخْرَقَتْكَ نِيرَانُ الْمِحْنِ وَ اعْلَمْ أَنَّ بَلَايَاهُ مَخْشَوْهُ بِكَرَامَاتِهِ الْأَبَدِيَّةِ وَ مَحْنَةُ مُورِثَةِ رِضَاهُ وَ قُرْبَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ فَيَا هَآ مِنْ مَعْنَمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَ وَفَّقَ لِذَلِكَ.»

نَهج البلاغة: حکمت 25؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَآخِذْهُ.»

(2) - البلد الأمين: 189؛ «و هو بلاء تطول مدته و يدوم مقامه و لا يخفف عن أهله لأنه لا يكون إلا عن غضبك و انتقامك و سخطك وهذا ما لا تقوم له السماوات و الأرض يا سيدي فكيف بي و أنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين.»

(3) - تحريم (66): 6؛ «بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده‌اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 215

به اندازه طاقت خود گناه کن. این ذکر علمی است که باید به ذکر حالی تبدیل شود.

3- تلاش دنیایی به قدر ماندن در دنیا

نکته سوم:

«و أن تعمل لدنياك بقدر عمرک فیها»

به قدر و اندازه‌ای برای دنیا جان بکن که می‌خواهی بمانی. اگر هزار سال می‌خواهی بمانی، بر مبنای هزار سال، حساب زندگی را بگیر.

حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام به عابدی گفت: خانه تو کجاست؟ عرض کرد: من خانه‌ای ندارم. گفت: سنّ شما چند سال است؟ عرض کرد: از صد بالاتر است.

گفت: پس چرا خانه‌ای نساختی؟ عرض کرد: با این عمر کوتاه، برای چه خانه بسازم؟ دو روز دیگر جنازه ما را بیرون می‌برند. فرزندی نیز به ما عنایت نکرده است که برای او بگذاریم.

گفت: آیا چیزی می‌خواهی؟ عرض کرد: دلم می‌خواهد خدا عمری خیلی طولانی و حال بندگی به من بدهد تا همه عمر را به يك سجده تمام کنم؛ چون این عمری که خدا به ما داده، خیلی کوتاه است. برای دنیای خود به اندازه‌ای کار کن و زحمت بکش که می‌خواهی بمانی.

4- تلاش آخرتی برای زندگی ابدی «1»

نکته چهارم این که:

(1) - تحریر المواعظ العددية: 187، الفصل الرابع؛ «قول أمير المؤمنين عليه السلام: كلّ ما استغفرت الله منه فهو منك، و كلّ ما حمدت الله تعالى عليه فهو منه. واعجبا لمن يعمل للدنيا و هو يرزق فيها بغير عمل، و لا يعمل للآخرة و هو لا يرزق فيها إلا بالعمل!»

عرفان در سوره یوسف، ص: 216

«وَأَنْ تَعْمَلَ لآخرتك بقدر بقائك فيها»

زمینه زندگی آخرت خود را به اندازه‌ای که می‌خواهی آنجا بمانی فراهم کن. آنجا می‌خواهی برای ابد بمانی. هم فهم ذکر علمی واجب است و هم عمل به ذکر؛ یعنی در به عمل درآوردن واجب، انسان اهل ذکر می‌شود. وقتی مقداری جلوتر برود، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام خود ذکر می‌شود.

حضرت این مطلب را به حجر بن عدی «1» فرمودند که ای حجر، تو خود خیر شدی، نه اهل خیر؛ یعنی تمام وجود، اخلاق، عمل، منش و کردار تو خود خیر

(1) - حجر بن عدی بن معاویه بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویه الاکرمین الکندی، معروف بحجر بن الادبر و حجر الخیر.

ابن سعد و مصعب زیبری به روایت حاکم چنین آورده‌اند که حجر و برادرش هانی بن عدی به وفادت به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و حجر بن عدی قادسیه را دریافت و سپس جمل و صفین را نیز در میان شیعه علی علیه السلام بود، و به امر معاویه در مرج عذراء کشته شد، حجر خود آنجا را فتح کرده بود و به غدر او را کشتند.

حجر از نخبه عبّاد و زهاد عصر خود بود، و کسی که چون خبر شهادتش (به دستور معاویه) شایع گشت شخصیت‌های سرشناس آن زمان هر يك به نوبه خود عکس العملی نشان دادند و این عمل را فاجعه‌ای بزرگ در عالم اسلام دانستند.

وی که در آغاز جوانی خود در سلك یاران پیغمبر اسلام درآمده در عین حال او را در شمار بزرگان و فضایی اصحاب آن حضرت ذکر کرده‌اند.

حجر در جنگ صفین بر قبیله کنده فرماندهی می‌کرد و در نهروان بر میسر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام گماشته شده بود و در جنگ جمل نیز در رکاب آن حضرت بوده.

او مردی ارجمند و شجاع و از فدائیان به نام دین اسلام است و عمر خود را در این راه صرف نموده تا عاقبت در راه طرفداریش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مبارزه و مخالفت با حکومت فاسد بنی امیه به امر معاویه توسط نماینده‌اش در عراق زیاد بن ابیه دستگیر و او و یارانش را به شام اعزام و در آنجا به شهادت رساندند. (معارف و معاریف: 402 / 4)

عرفان در سوره یوسف، ص: 217

شده است.

«یا حجر الخیر» «1» ای همه خیر، خوبی، درستی، راستی و کرامت.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 290 / 42، باب 127.

عرفان در سوره یوسف، ص: 218

11 روزی ظاهری و باطنی

تکمیل نعمات ظاهری و باطنی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 221

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

پایه و اساس بحث ما، آیه‌ای از سوره مبارکه لقمان است که وجود مبارك حضرت حق در این آیه به همه خطاب می‌کنند؛ یعنی این لطف و محبت را در حق همه دارند که همه را مورد خطاب قرار داده‌اند:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» «1»

«علیکم»؛ یعنی به همه و تک تک شما خطاب می کند. «أسبغ» به معنای «اکمل» است؛ نعمت های خود را بر شما در دو سفره ظاهری و باطنی کامل و تمام کردم.

سفره مادی و معنوی. کلام ما در نعمت باطنی است.

نواحی چهارگانه روزی مادی و معنوی

این نعمت های باطنی که می فرماید: روزی وجود مقدس او به انسان، برای چهار ناحیه است: روزی معنوی اعضا، جوارح، نفس، قلب و روح. هر چهار ناحیه نیز در آیات کتاب خدا مطرح است:

(1) - لقمان (31): 20؛ «و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 222

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» «1».

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ» «2».

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» «3».

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا» «4»

روح هم در آیات مطرح است:

«و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «5»

قلب نیز در آیات مطرح است:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» «6».

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» «7».

«بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» «8»

(1) - مائده (5): 105؛ «ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش‌های معنوی] خود باشید.»

(2) - فصلت (41): 53؛ «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است.»

(3) - آل عمران (3): 185؛ «هر کسی مرگ را می‌چشد.»

(4) - یوسف (12): 18؛ «چنین نیست که می‌گویید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود].»

(5) - حجر (15): 29؛ «و از روح خود در او بدمم.»

(6) - بقره (2): 10؛ «در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.»

(7) - شعراء (26): 88-89؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباثت] به پیشگاه خدا بیاورد.»

(8) - ق (50): 33؛ «و دلی رجوع‌کننده [به سوی خدا] آورده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 223

بدن، اعضا و جوارح نیز در آیات مطرح است:

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» «1».

«أَلَمْ نجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ» «2».

«وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» «3».

«إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» «4».

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» «5».

«أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» «6».

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ» «7».

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» «8»

ببینید همه اعضای بدن مطرح است.

روزی اعضای بدن

1- چشم

با توجه به مطرح بودن این چهار ناحیه و فضای معنوی آن که در صریح قرآن

(1) - انبیاء (21): 8. و آنان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم.

(2) - بلد (90): 8- 9؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و يك زبان و دو لب؟»

(3) - نحل (16): 78؛ «و خدا برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.»

(4) - نساء (4): 10؛ «فقط در شکم‌های خود آتش می‌خورند.»

(5) - نازعات (79): 40؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است.»

(6) - مریم (19): 59؛ «که غار را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند.»

(7) - مائده (5): 6؛ «صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید.»

(8) - اسراء (17): 37؛ «و در زمین، با تکبر و سرمستی راه مرو.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 224

کتریم آمده است، روزی‌های معنوی از جانب پروردگار، برای اعضای بدن، نفس، قلب و روح قرار داده شده است. حال روزی‌های يك به يك را بررسی کنیم که چیست؟

به ترتیب عنایت کنید. اما روزی اعضای بدن: مانند چشم، چه مقدار در قرآن مسأله نظر و رؤیت مطرح است؟ پروردگار برای چشم و نظر روزی قرار داده است.

نظر در قرآن

نظر یعنی چه؟ یعنی نگاه به كَمْكَ عقل.

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «1»

شما بندگان من! چرا به ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنید؟ یعنی چرا به دنبال فرمانروای واقعی هستی نمی‌گردید؟ آیا تمام این چرخ‌ها و رفت و آمدها خود به خود است؟ صاحب، مالک، کارگردان و گرداننده‌ای ندارند؟ نظر؛ یعنی نگاه همراه با اندیشه، تعقل تا به این نتیجه برسد که:

هست با گردنده گرداننده‌ای «2»

چون نمی‌داند دل داندندای

وحده لا اله الا هو «3»

که یکی هست و نیست جز او

(1) - اعراف (7): 185؛ «آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته‌اند؟»

(2) - مولوی.

(3) - هاتف اصفهانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 225

بصیرت و نظر حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام با این نظر، خدا را در سن نوجوانی پیدا کرد. نظر کرد و در نهایت به اینجا رسید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «1»

من با نظر به این نتیجه رسیدم که دست به دامن غیر خدا نزّم؛ چون غیر خدا در این عالم هیچ کاره است. این معنای:

«حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

است.

علم، روزی معنوی دیگر چشم

روزی دیگر چشم، علم است. «2» علم، امری معنوی است. حال این علم را از

(1) - انعام (6): 79؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

(2) - الکافی: 31 / 1، باب فرض العلم، حدیث 7؛ «مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَى فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا.»

الکافی: 32 / 1، باب صفة العلم، حدیث 3؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ.»

الکافی: 35 / 1، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا.»

الکافی: 35 / 1، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 6؛ «عَنْ حَقِصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 226

طریق مطالعه دفتر آفرینش به دست بیاورم، یا از طریق مطالعه کتابهای علمی.

«افْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * افْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»
«1»

اگر همین را گوش دهید، سرمایه معنوی زیادی نصیب شما می شود. اولین حرف قرآن این بود؛ یعنی اولین باری که در روز بیست و هفتم رجب رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را به شکل اصلی دیدند، قرآن را می خواست نازل کند، این ابتدای قرآن بوده است. عرض کرد:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

بخوان! بنویس! هر دو با چشم میسر است. باید ببیند تا بنویسد.

اشک، روزی معنوی چشم مؤمن

روزی دیگر چشم که در قرآن مطرح شده است:

«تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» «2»

هنگامی که عباد من به من معرفت پیدا می کنند، حق را در همه شؤونش

(1) - علق (96): 1- 5؛ «به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده؛ [همان که] انسان را از علق به وجود آورد.* بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است.* همان که به وسیله قلم آموخت، [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.»

(2) - مائده (5): 83؛ «دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 227

می شناسند، به قدری تحت تأثیر قرار می گیرند که چشم های آنها چشمه وار گریه می کند. «1» گریه، روزی چشم است و خیلی قیمت دارد.

امام چهارم علیه السلام می فرمایند: دو قطره در قیامت در پیشگاه خدا از ارزش والایی برخوردار است: یکی قطره خون شهید است و دیگری قطره اشک عباد صالح است. این هم روزی چشم است. «2»

روزی نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی دیگر چشم که ما فعلاً از آن تا قیامت محروم هستیم و روزی خیلی عظیمی است، نگاه به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام است. «3» این روزی چشم را

(1) - الکافی: 2/ 482، باب البكاء، حدیث 3- 4؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ خَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُّ بِهَا غَيْرُهُ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ غُصَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.»

(2) - بحار الأنوار: 152 / 75، باب 21؛ تحف العقول: 219؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ خُطْوَتَيْنِ خُطْوَةٍ يَسُدُّ بِهَا صَقًّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ خُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ يَصِلُهَا وَ مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةٍ غَيْظٍ يَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ يَحْلِمُ وَ جُرْعَةٍ جَزَعٍ يَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَطْرَةٍ دَمْعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.»

(3) - بحار الأنوار: 204 / 1، باب 4؛ «دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرُ إِلَى الْبَيْتِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرُ إِلَى الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ وَ النَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ.»

أَمَامِي الصَّدُوقُ: 138، المجلس الثامن والعشرون؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّظَرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَا يَقْبَلُ إِيْمَانُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 228

پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان کردند و دانشمندان و بزرگان اهل سنت نیز نوشته‌اند. این هم روزی چشم است.

نظر به نعمت‌های بهشتی

نعمت‌های بهشت نیز روزی دیگر چشم است:

«و تَلَدُّ الْأَعْيُنُ» «1»

چشم که خوراکی نمی‌خورد و کار آن نگاه است. منظره‌هایی که جلوی چشم است را نگاه می‌کند و در اوج لذت قرار می‌گیرد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در مناظر هشت طبقه بهشت، زیباترین منظره برای چشم که انسان را در نهایت لذت معنوی قرار می‌دهد، چیست؟ فرمود: نگاه به صورت جدم حسین علیه السلام.

چشم روزی‌های دیگری نیز دارد که بعضی‌ها از آن روزی محروم هستند، اما جوان‌ها محروم نیستند و آن دیدن رخ پدر و مادر از روی محبت است. حرف با محبت بزند که خیلی مهم است، ولی همین نگاه کردن به پدر و مادر، قرآن، کعبه و عالم ربانی، اینها روزی‌های الهی است.

2- زبان

قول حسن در قرآن

اما روزی زبان:

(1) - زخرف (43): 71؛ «و چشم‌ها از آن لذت می‌برد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 229

«و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» «1»

حرف خوب، زیبا، منطقی، مستقیم، هدایت کننده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حرف زدن، امر به معروف، نهی از منکر، اقرار به توحید، همگی روزی زبان است. «2» آثار این روزی‌ها نیز باید بررسی شود که آثار دنیایی و قیامتی این روزی‌ها چیست؟ روزی زبان، حرف حق است. کلمه حق گفتن:

آتش به جهانی زند ار سوخته جانی
بر در گه معبود برد دست دعا

دعا، روزی دیگر زبان

دعا، روزی زبان است. «3» در جلد دهم کتاب شریف و پرقیمت «کافی»، متن

(1) - بقره (2): 83؛ «و با مردم با خوش زبانی سخن گوید.»

(2) - الکافی: 165 / 2، بَابُ الْإِهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، حدیث 9 - 10

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ لَا تَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا حَتَّى تَعْلَمُوا مَا هُوَ.»

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ.»

مستدرک الوسائل: 315 / 8، حدیث 9533؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ وَ خَالِطُوا النَّاسَ وَ أَتَوْهُمْ وَ أَعِينُوهُمْ وَ لَا تُجَانِبُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.»

بحار الأنوار: 152 / 65؛ «سُلَيْمَانُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ هُوَ يَقُولُ مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ كُفُّوا عَنِ الْمُضُولِ وَ قُبْحِ الْقَوْلِ.»

(3) - الكافي: 468 / 2، بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، حدیث 2؛ «وَ يَحْذَرُ الْإِسْنَادُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيِّ وَ قَلْبِ تَقِيٍّ وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَرْغُ فَإِلَى اللَّهِ الْمَفْرَغُ.»

الكافي: 468 / 2، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ ثَرَسُ الْمُؤْمِنِ وَ مَتَى تُكْثِرَ قَرَعَ الْبَابِ يُفْتَحُ لَكَ.»

الكافي: 468 / 2، حدیث 5؛ «عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ فَقِيلَ وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 230

زیبایی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. کتاب کافی در عصر غیبت صغری نوشته شده است؛ یعنی هنوز مردم به واسطه چهار نایب خاصه امام دوازدهم علیه السلام با ایشان در ارتباط بودند.

مشهور است که وقتی یکی از نواب اربعه تألیف این کتاب را به امام زمان علیه السلام خبر داد، امام علیه السلام با خوشحالی فرمودند:

«الکافی کاف لشیعتنا» **1** شیعیان ما اگر بخواهند آبادی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، این کتاب برای آنان کافی است.

امام ششم علیه السلام می‌فرمایند: شیطانی از عبادت عابدی سخت به ناراحتی افتاد. با خود گفت: من باید ساختمان عبادتش را تخریب و هلاکش کنم.

ما حسود و بخیل خیلی داریم. امروزه دنیا نسبت به شیعه شدن شما بخیل است. این شیطان به کنار این عابد آمد و خیلی بهتر، بالاتر، شاداب‌تر و بیشتر شروع به عبادت کرد. عابد هرچه می‌خواست از او بپرسد که ملاک عبادت تو چه بوده است، باز به عبادت وصل می‌شد.

عابد را حسابی تشنه سؤال کرد. بعد مهلت چند لحظه‌ای به او داد که حرف بزند. عابد گفت: چه شد که به اینجا رسیدی؟ گفت: با يك گناه. این را قرآن

(1) - مستدرک سفینه البحار: 9/ 182.

عرفان در سوره یوسف، ص: 231

«تسویل»؛ فریب کاری می‌نامد. مگر کسی با گناه به خدا می‌رسد و شوق به عبادتش بیشتر می‌شود؟ چه ضمانتی هست که در هنگام گناه، جان ما را نگیرند و عمر تمام نشود؟

گفت: چه گناهی؟ رابطه نامشروع. چند بار؟ يك بار. من چه کار کنم؟ گفت: من به تو آدرس خانه زن بدکاره‌ای را می‌دهم. برو يك بار زنا کن، بعد می‌بینی که عبادت بعد از آن گناه و پشیمانی چگونه می‌شود.

با آن چهره به درب خانه این زن آمد و در زد. زن بدکاره آمد، دید چنین مشتری تاکنون نداشته است.

زن گفت: با چه کسی کار داری؟ گفت: با شما. گفت: چه کار داری؟ به او گفت.

گفت: آقا! فریب نخوردی؟ اشتباه نیامدی؟ تو اگر با من زنا کنی و در حین زنا عمرت تمام شود، چه کار می‌کنی؟ شما می‌شود برگردی و ببینی آن عابد هست یا نه؟ اگر بود، بیا، اما اگر نبود، بدان که شیطان بوده، آمده تا سر تو را کلاه بگذارد. عابد برگشت.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: شب آن زن از دنیا رفت و عمرش تمام شد. خدا به پیغمبر زمان او وحی کرد: امت و مؤمنین را بردار و ببر فلان خانم را غسل دهند، کفنش کنند و در قبرستان مؤمنان دفن کنند. این زن دیشب با زبان خود بنده مرا نجات داد، من هم همه گناهانش را بخشیدم. «1»

(1) - الکافی: 386 / 8، حدیث العابد، حدیث 584؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَابِدٌ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُعَارَفْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا شَيْئاً فَتَخَرَّ إِبْلِيسُ نَحْرَهُ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ جُنُودُهُ فَقَالَ مَنْ لِي بِفُلَانٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَا لَهُ فَقَالَ مَنْ أَتَيْتِهِ فَقَالَ مِنْ نَاحِيَةِ النِّسَاءِ قَالَ لَسْتُ لَهُ لَمْ يُجَرِّبِ النِّسَاءَ فَقَالَ لَهُ آخِرُ فَأَنَا لَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَتَيْتِهِ قَالَ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّرَابِ وَ اللَّذَاتِ قَالَ لَسْتُ لَهُ لَيْسَ هَذَا بِهَذَا قَالَ آخِرُ فَأَنَا لَهُ قَالَ مَنْ أَتَيْتِهِ قَالَ مِنْ نَاحِيَةِ الْبِرِّ قَالَ انْطَلِقْ فَأَنْتَ صَاحِبُهُ فَانْطَلَقَ إِلَى مَوْضِعِ الرَّجُلِ فَأَقَامَ حِذَاهُ يُصَلِّي قَالَ وَ كَانَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ الشَّيْطَانُ لَا يَنَامُ وَ يَسْتَرِيحُ وَ الشَّيْطَانُ لَا يَسْتَرِيحُ فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ وَ قَدْ تَقَاصَرَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ اسْتَصْعَرَ عَمَلُهُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِأَيِّ شَيْءٍ قَوِيَتْ عَلَى.

هَذِهِ الصَّلَاةُ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَذْنَبْتُ ذَنْباً وَ أَنَا تَائِبٌ مِنْهُ فَإِذَا ذَكَرْتُ الذَّنْبَ قَوِيْتُ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ فَأَخْبَرَنِي بِذَنْبِكَ حَتَّى أَعْمَلَهُ وَ أَتُوبَ فَإِذَا فَعَلْتُهُ قَوِيْتُ عَلَى الصَّلَاةِ قَالَ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ فَسَلْ عَنْ فُلَانَةَ الْبَغِيَّةِ فَأَعْطِهَا دِرْهَمَيْنِ وَ نَلْ مِنْهَا قَالَ وَ مِنْ أَتَيْنِ لِي دِرْهَمَيْنِ مَا أَذْرِي مَا الدَّرْهَمَيْنِ فَتَنَاوَلَ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَيْنِ فَنَاولَهُ إِتَاهُمَا فَمَقَامَ فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ بِجَلَابِيهِ يَسْأَلُ عَنْ مَنْزِلِ فُلَانَةَ الْبَغِيَّةِ فَأَرْشَدَهُ النَّاسُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ جَاءَ يَعْطُهَا فَأَرْشَدُوهُ فَجَاءَ إِلَيْهَا فَرَمَى إِلَيْهَا بِالدَّرْهَمَيْنِ وَ قَالَ قَوْمِي فَقَامَتْ فَدَخَلَتْ مَنْزِلَهَا وَ قَالَتْ ادْخُلْ وَ قَالَتْ إِنَّكَ جِئْتَنِي فِي هَيْئَةٍ لَيْسَ يُؤْتَى مِثْلِي فِي مِثْلِهَا فَأَخْبَرَنِي بِخَبْرِكَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَى مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَجَدَهَا وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ هَذَا شَيْطَاناً مُثَلَّ لَكَ فَانْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَرَى شَيْئاً فَانْصَرَفَ وَ مَاتَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا فَأَصْبَحَتْ إِذَا عَلَى بَاطِنِهَا مَكْتُوبٌ احْضَرُوا فُلَانَةَ فَإِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَارْتَابَ النَّاسُ فَمَكَّثُوا ثَلَاثاً لَمْ يَدْفُئُوها اِزْتِيَاباً فِي أَمْرِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَتَتْ فُلَانَةَ فَصَلَّ عَلَيَّهَا وَ مَرَّ النَّاسُ أَنْ يُصَلُّوا عَلَيْهَا فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهَا وَ أَوْجَبْتُ لَهَا الْجَنَّةَ بِشَيْطَانِهَا عَبْدِي فُلَاناً عَنْ مَعْصِيَتِي.

عرفان در سوره یوسف، ص: 232

روزی زبان در قرآن

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» «1».

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» «2».

«وَقُلْ هُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» «3».

(1) - بقره (2): 83؛ «و با مردم با خوش زبانی سخن گوید.»

(2) - آل عمران (3): 110؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت باز می‌دارید.»

(3) - اسراء (17): 23؛ «و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 233

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» «1»

این‌ها دیگر لقمه نیست، روزی زبان است.

3- روزی دست

اما روزی دست: یکی از روزی‌های دست وضو است:

«الوضوء نور» «2» در محور عظمت، اهمیت، معنویت و امر خدا به وضو، «3» سخن بسیار است، این که هر کس شب فقط وضو بگیرد و بخوابد تا برای نماز صبح بیدار شود، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خدا به فرشتگان نویسنده نامه‌اش می‌گوید: این بنده من که امشب با وضو خوابید، ثواب احیای آن شب را در پرونده‌اش بنویسید. «4» به قدری مهم است که امام حسین علیه السلام شب عاشورا به یارانش فرمود: می‌توانید

(1) - طه (20): 44؛ «پس با گفتاری نرم به او بگوید.»

(2) - من لا یحضره الفقیه: 41 / 1، حدیث 82.

(3) - الکافی: 3/ 70 - 72، باب النوادر؛ «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وَضُوُّهُ ذَلِكَ كَقَارَةِ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي نَهَارِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ كَانَ وَضُوُّهُ ذَلِكَ كَقَارَةِ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ.»

«عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ.»

(4) - وسائل الشیعة: 1/ 378، حدیث 1001؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضُوءٍ فَتَيَمَّمَ مِنْ دِئَارِهِ كَأَنَّمَا مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ.»

وسائل الشیعة: 1/ 379، حدیث 1002؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّ سَلْمَانَ رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 234

مقداری آب برای وضو بیاورید؟ تا امشب را با تیمم تا صبح نباشیم، بلکه با وضو باشیم؟ «1»

اکرام یتیم با نوازش

روزی دیگر دست این است که دست با محبت به سر یتیم کشیده شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی دست شما روی سر یتیم کشیده می شود، به تعداد مویی که از زیر دست رد می شود، خدا حسنه در پرونده شما می نویسد. اکرام یتیم اهمیت دارد، «2» «كَأَنَّ بَلًا لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» «3»

خدا می فرماید: چرا به ایتم اکرام نمی کنید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه می رفتند. بچه ها بازی می کردند. عرب یتیم را تحقیر می کرد. فرهنگش هنوز بالا نیامده بود. بچه کوچکی ایستاده بود و با حسرت بازی بچه ها را تماشا می کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمدند، پرسیدند: چرا تو بازی نمی کنی؟

گفت: چون من یتیم هستم، مرا راه نمی دهند. فرمود: پدرت کیست؟ گفت: رفاعة که

(1) - بحار الأنوار: 316 / 44، باب 37؛ «وَأَرْسَلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَ عِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ وَ هُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ 000 ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَ تَوَضَّؤُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لِيَتَكُونَ أَكْفَانُكُمْ ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ.»

(2) - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: 199؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرْحُمًا لَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ يَدُهُ عَلَيْهَا حَسَنَةً.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحْمَةً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

(3) - فجر (89): 17؛ «این چنین نیست که می‌پندارید، بلکه [زبونی، خواری و دور شدن شما از رحمت خدا برای این است که] یتیم را گرامی نمی‌دارید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 235

شهید شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن بچه را در آغوش گرفت و نزد حضرت فاطمه علیها السلام آورد، فرمود:

فاطمه جان! این بچه مانند برادر توست. حضرت فاطمه علیها السلام او را تمیز کرد، پیراهنش را عوض کرد، لباس نوی امام حسن علیه السلام را به او پوشاند. فرمود: تو برادر من هستی.

در امت اسلام، یتیم برادر حضرت فاطمه علیها السلام و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بغل کرد و کنار بچه‌ها آورد، به بچه‌ها گفت: چه کسی گفته است که این بچه یتیم است؟ من پدر او هستم و حضرت فاطمه علیها السلام خواهر اوست. «1» این

(1) - کشف الأسرار و عدة الأبرار: 595 / 1؛ «انس مالک گفت: روزی مصطفی صلی الله علیه و آله در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تطاولی جسته، آن یکی میگفت - پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می‌گریست، و در خاک می‌غلطید. رسول خدا چون آن کودک را چنان دید، بر وی

بیخشود، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر رفاعه انصاری‌ام، پدرم روز احد کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی‌نوا! و ازین صعب‌تر مرا سرزنش این کودکان است! مصطفی از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشتند من که محمدم پدر توام، و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که - ای کودکان، اکنون مرا سرزنش مکنید و جواب خود شنوید - «ان ابی خیر من آبائکم! و امی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آن‌گه مصطفی دست وی گرفت، و بخانه فاطمه برد، گفت یا فاطمه! این فرزند ما است و برادر تو، فاطمه برخاست، و او را بنواخت و خرما پیش وی بنهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید، و همچنین وی را بحجره‌های مادران مؤمنان بگردانید. فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فوضع التراب علی رأسه، و نادى «وا ابتاه! الیوم بقیت یتیمًا» فابکی عیون المهاجرین و الانصار، فاخذہ ابو بکر. و هو یقول یا بنی مصیبۃ دخلت علی المسلمین اذا احتلس محمد من بین اظہرہم، انا ابوک یا بنی! فکان مع ابی بکر حتی قبضہ اللہ عز و جل.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 236

روزی دست است.

انفاق، «1» روزی دیگر دست

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: یکی از بالاترین روزی‌های دست این است که پول به درب خانه مستمندان و فقیران ببری، طوری که تو را نشناسند و نفهمند. روزی دیگر دست که بالاترین روزی و از خون شهدا بالاتر است، نوشتن و پخش کردن فرهنگ خدا بین مردم است. «2»

(1) - الکافی: 43 / 4، بَابُ الْإِنْفَاقِ، حَدِيثُ 4؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي كَلَامٍ لَهُ وَ مَنْ يَبْسُطُ يَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا وَجَدَهُ يُخْلِفُ اللَّهُ لَهُ مَا أَنْفَقَ فِي دُنْيَاهُ وَ يُضَاعِفَ لَهُ فِي آخِرَتِهِ.»

الکافی: 43 / 4، حَدِيثُ 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَيْدِي ثَلَاثَةٌ سَائِلَةٌ وَ مُنْفِقَةٌ وَ مُمَسِّكَةٌ وَ خَيْرُ الْأَيْدِي الْمُنْفِقَةُ.»

الکافی: 43 / 4، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ يَا حُسَيْنُ أَنْفِقْ وَ أَيْقِنْ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخُلْ عَبْدٌ وَلَا أُمَّةٌ بِنَفَقَةٍ فِيمَا يُرْضِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يُسْخِطُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.»

(2) - من لا يحضره الفقيه: 399 / 4، حدیث 5853؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَ وُضِعَتِ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيُرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ.»

غررالحکم: 49:

حدیث 88؛ «عقول الفضلاء في أطراف أفلامها.»

حدیث 291؛ «الكتب بساتين العلماء [الكتاب].»

حدیث 292؛ «الكتاب أحد المحدثين.»

حدیث 294؛ «نعم المحدث الكتاب.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 237

4- روزی شکم

اما روزی شکم،

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» «1»

لقمه الهی، پاک و ملکوتی، روزی شکم است. این روزی مادی شد؟ نه، این ظاهرش مادی است، اما وقتی لقمه حلال در بدن هضم شود، به نور، عشق، حال و عمل پاک تبدیل می شود.

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام همین لقمه حلال را نخورد و از آن مقداری مغز متفکر شد، که گوشه ای از آن «نهج البلاغه» شد و مقداری نطفه پاک امام حسن، امام حسین و قمر بنی هاشم علیهم السلام و بقیه نیز عبادت شد. عبادت هایی که از انرژی لقمه پاک بود.

میل به عبادت، با لقمه پاک

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: روزی دربِ اتاق پدرم - حضرت زین العابدین علیه السلام - را آهسته باز کردم و دیدم در حال عبادت هستند. من جوان بیست ساله‌ای بودم، گوشه‌ای نشستم و ایشان عبادت می‌کرد. من به گریه افتادم. وقتی عبادت پدرم تمام شد، آرام به من فرمود: عزیز دلم! چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: دلم برای شما می‌سوزد. آخر چقدر عبادت می‌کنید؟

فرمودند: عزیز دلم! بر این طاقچه کتابی هست، آن را بیاور. کتاب را به خدمت پدر آوردم. فرمودند: آن را باز کن، در این کتاب، عبادات جدم علی علیه السلام را نوشته‌اند، بخوان. بین او عبادت می‌کرده یا من؟ چه کسی طاقت عبادت علی علیه السلام را دارد؟ «2»

(1) - مؤمنون (23): 51؛ «ای پیامبران! از خوردن‌های پاکیزه بخورید.»

(2) - کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: 118؛ «وَكَانَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ يَدْعُو بِصَحِيفَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَزِمِي بِهَا كَالْمُتَضَجِّرِ وَ يَقُولُ أَنِّي لِي بِعِبَادَةِ عَلِيٍّ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 238

این همان لقمه حلال و روزی شکم است.

5- روزی شهوت

اما روزی شهوت، ازدواج است. خدا می‌داند که نتیجه ازدواج صحیح در دنیا چیست؟ آیت الله العظمی بروجردی قدس سره نتیجه همین شهوت حلال پدر و مادر است، شهوتِ پاک. امام، اولیای خدا، بزرگان، اهل دل. روزی پاک همین است که برای استفاده از مجلس خدا برود، به خاطر خدا، برای شنیدن برنامه‌های او و معارف اهل بیت علیهم السلام، این کشش معنوی به خاطر نطفه پاک بوده که روزی قدم شما شده است. عجب روزی! که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: وقتی از خانه در می‌آیید، اگر به آن مجلس علمی که در نظر دارید، نرسید و وسط راه از دنیا بروید، طالب علم «1» محسوب می‌شوید که «مات شهیداً» شهید مرده است.

(1) - الکافی: 30/1، بَابُ فَرَضِ الْعِلْمِ وَ وَجُوبِ طَلَبِهِ وَ الْحَثُّ عَلَيْهِ، حَدِيثُ 4؛ «حَدَّثَهُ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ ااعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ

مَفْسُومٌ مَّضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَحْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ
فَاطْلُبُوهُ.»

غیرالحکم صلی الله علیه و آله: 47، الفصل الثالث في العالم مجلس العلم و العلماء، حدیث 223- 226

- جالس العلماء تسعد.

- جالس العلماء تزدد علما.

- مجلس الحکمة غرس الفضلاء.

- مجالس العلم غنیمة [مجالسة العلماء غنیمة].

عرفان در سوره یوسف، ص: 239

6- روزی نفس، قلب و روح

اما روزی نفس، که فوق بدن است: اخلاق حمیده، مهر، محبت، دل بی کینه، صاف، با گذشت و مهربان بودن است. اما روزی قلب که بالاتر از نفس است: ورع، تقوا، صدق، ایمان، یقین، زهد، توکل، تسلیم و رضا است. روزی روح که بالاتر از قلب است؛ یعنی مرتبه نهایی، روح است: مکاشفه، مشاهده، ولایت به معنی اجازه تصرف در تکوین و بقای بالله است.

نمونه‌ای از ولایت‌داران

من نمونه‌ای از ولایت و مکاشفه را ذکر کنم. اما ولایت؛ چند جلسه به خدمت نبیره وجود مبارک حاج ملاهادی سبزواری قدس سره حکیم و عارف الهی رسیدم. ایشان برای من گفت: هنگامی که حاجی از سفر حج برمی گشت، به کرمان آمد. به دلایلی سه سال در کرمان ماند. این سه سال با این عظمت علمی، استادی و حکمت؛ چون آن وقت کسی ایشان را نمی شناخت و کتاب نیز زیاد پخش نمی شد و سفرها کم بود، لذا سه سال در مدرسه طلبه‌ها به طور ناشناس به خادم مدرسه کمک می کرد، در این سه سال نیز حتی يك بار نیز به کسی نگفت من چه کسی هستم.

روزی یکی از چهره‌های معروف کرمان به آن مدرسه آمد تا طلبه‌ها را برای شام دعوت کند. خادم به حاجی گفت: درب حجره‌ها را بزن و آدرس بده، بگو: برای صرف شام بروند.

آخایی که اهل سرّ هستند، اگر آنها را قطعه قطعه کنند، ساکت هستند؛ چون سرّ برای آنان مانند گوهر است، در همان سکوت و صبر است که دنباله فیض را می‌گیرند.

طلبه‌ای بود که به سن بالا رسیده بود و ازدواج نکرده بود، وضع مادی خوبی

عرفان در سوره یوسف، ص: 240

نداشت، در حجره مانده بود و گاهی درس اخلاق می‌گفت. حاجی آمد درب حجره او را زد، گفت: امشب جایی دعوت داریم، همه می‌روند، شما نیز تشریف می‌آورید؟ گفت: نه. اما اگر بیرون رفتی، نانی برای من بگیر و بیاور.

طلبه‌ها به میهمانی رفتند و شام خوردند و برگشتند. حاجی نیز بیرون رفت و برگشت، دیر وقت بود. پیرمرد به حاجی گفت: نان خریدی؟ گفت: مرا ببخش.

یادم رفت. گفت: شام خوردی؟ گفت: بله.

ولایت روزی روح است. گفت: آیا سیری؟ گفت: بله. گفت: پس سیر از گرسنه خبر ندارد. من پیرمردم، با يك نان تمام زندگی دنیای من اداره می‌شود. بعضی‌ها با کل دنیا اداره نمی‌شوند. گفت: چگونه انسان فقیر گرسنه را از یاد بردی؟ تو می‌دانی درد گرسنگی چیست؟ به حاجی گفت: الان گرسنه شو، بین درد گرسنگی یعنی چه؟

حاجی ناگهان به شدت گرسنه شد، به قدری به او فشار آمد که هر خوراکی در حجره بود، خورد، دید درد گرسنگی برطرف نمی‌شود، آخر به طرف خوردن حصیر زیرپا آمد، دل پیرمرد سوخت. گفت: حال از گرسنگی دریا. حاجی درآمد.

این ولایت است؛ یعنی حق تصرف در اشیاء.

قرآن و اهل بیت علیهم السلام روزی دهنده مادی و معنوی

به آیه قرآن برگردیم:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» «1»

تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی را کامل کردم. تمام اعضای شما روزی معنوی دارند، نفس، قلب و روح شما نیز روزی دارند. این رزق ما کجاست؟ در دو سفره:

(1) - لقمان (31): 20؛ «و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 241

قرآن و اهل بیت علیهم السلام. «1» تمام روزی‌های معنوی اعضا، نفس، قلب و روح ما در قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. اگر کسی روزی خور خالص این دو سفره شود و واقعاً این دو را رها نکند، بعد از چهل روز از اولیای خدا می‌شود.

نمونه‌ای از مکاشفه و مشاهده روح

اما مکاشفه و مشاهده روح: این جریان در تفسیر «المیزان» آمده است. نقل کننده‌اش نیز علامه طباطبایی است و مکاشفه‌اش نیز از آن خودش است.

علامه می‌فرماید: هر سال از ایران مسافر می‌آمد و پدرم خرجی مرا با مسافران به نجف می‌فرستاد.

یکی از سالها، اوضاع عراق درهم بود، ظاهراً ایران نیز مشکل داشت و مسافر کم می‌آمد. آنهایی که از تبریز آمدند، برای من چیزی نیاوردند. در مضیقه مالی افتادم.

در حال مطالعه از فشار اقتصادی و خوردن نان خالی چنان ناراحت شدم که کتاب‌ها را بستم و به فکر فرو رفتم. سرم را روی دستم گذاشتم و با خود می‌گفتم: چگونه

(1) - الکافی: 1/ 295، باب الإشارة و النص علی أميرالمؤمنین علیه السلام؛ وسائل الشیعة: 27/ 66، حدیث

33215؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّى اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمَرَ النَّاسِ إِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ.»

الكافي: 1/ 213، بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حَدِيثُ 3؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 242

خدا وعده داده است که روزی اهل علم را می‌رسانم؟ من نشسته بودم، در زدند. به نظرم آمد که رفته‌ام در را باز کرده‌ام، در حالی که نرفته و نشسته بودم.

در همان حال دیدم چهره‌ای نورانی و الهی گفت: اسم من شاه حسین ولیّ است.

خدا به تو پیغام داده است که من کدام وقت تو را یادم رفته که دست از درس کشیدی و به فکر شکم خود هستی. من خدا در این هجده سال طلبگی حتی يك وعده غذای تو را لنگ گذاشتم؟

این‌ها را گفت و رفت. سرم را از روی دستم بلند کردم. با خود گفتم: من که درب را باز نکردم. شاه حسین ولیّ کیست؟ چرا هجده سال؟ من که بیست سال است که از طلبگی می‌گذرد. خوب فکر کردم، دیدم از روزی که معمم شدم و در لباس روحانیت رفتم، هجده سال کامل گذشته است.

گذشت، تا نامه‌ای از پدرم آمد که امسال به تبریز بیا. تابستان درس تعطیل بود، رفتم. روزی به قبرستان کهنه تبریز به قبری رسیدم که سنگ کهنه‌ای داشت. نشستم، روی سنگ را تمیز کردم، دیدم نوشته است: قبر شاه حسین ولی که سیصد سال قبل وفات یافته است.

این مکاشفه است؛ یعنی روح این روزی را دارد که اگر به دست بیاورد، گوشه پرده را کنار می‌زنند و کسی که سال‌ها قبل مرده است را مأمور می‌کنند که برو به علامه بگو: ما خدای تو هستیم و تو را از یاد نبرده‌ایم، برای چه غصه می‌خوری؟

خوشا آن دل که مأوی تو باشد	بلند آن سر که در پای تو باشد
فرو ناید به ملک هر دو عالم	هر آن سر را که سودای تو باشد
غبار دل به آب دیده شویم	کنم پاکیزه تا جای تو باشد
سراپای دلم شیدای آن است	که شیدای سراپای تو باشد
دلم با غیر تو کی گیرد آرام	مگر مستی که شیدای تو باشد
خوشی در عالم امکان ندیدم	مگر در قاف عنقای تو باشد

عرفان در سوره یوسف، ص: 243

نمی خواهد دلم گلگشت صحرا	مگر گلگشت صحرای تو باشد
زهجرات به جان آمد دل فیض	وصالش ده اگر رای تو باشد»1«

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - فیض کاشانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 244

وجوب نماز در صدر اسلام

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 247

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

وجوب نماز در آیین پاک اسلام، همزمان با بعثت پیامبر مکرم الهی صلی الله علیه و آله اعلام شد. روزهای اول بعثت، سه سوره به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد: علق، مدثر و مزمل.

وقتی در سوره مزمل و مدثر دقت کنید، می بینید سخن از نماز و بی نماز به میان آمده است.

بعد از اعلان وجوب نماز، رسول اسلام صلی الله علیه و آله نماز جماعت تشکیل دادند و خودشان امام جماعت بودند. يك نفر مرد به حضرت اقتدا می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و يك خانم که حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود. این نماز جماعت چند سال با همین سه نفر تشکیل می شد.

تشریع رکعات نمازهای واجب

سیزده سال در مکه و بیش از يك سال نیز بعد از هجرت، تمام نمازهای واجب شبانه روز دو رکعت بود. هنگامی که شب پانزدهم ماه مبارک رمضان، وجود مبارک حضرت حق، امام مجتبی علیه السلام را به خاندان نبوت عنایت کرد، به شکرانه ولادت ایشان، همان وقت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خود و به تدبیر و طرح خودشان، دو رکعت به نماز ظهر و عصر اضافه کردند که تا روز قیامت این نمازهای چهار رکعتی به

عرفان در سوره یوسف، ص: 248

شکرانه این باشد که خدا به جامعه انسانی، رهبر الهی، امام معصوم و هادی راه عنایت کرد. «1»

تخفیف خدا در نماز مسافر

البته پروردگار نیز این چهار رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کردند، امضا کرد. فقط کنار این چهار رکعت، خدا دستوری داد که اگر مردم در سفر کمتر از ده روز بودند و یا از حد ترخص شرعی خارج شدند، این دو رکعت حذف شود و فقط «فريضة الله» بماند، اما آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله واجب فرمود، در غیر سفر بر مردم واجب باشد.

پس این نمازی که خدا در ابتدای بعثت واجب کرد، نمازی بود که به شکرانه وجود مبارك امام مجتبی علیه السلام در مدینه واجب شد و جایگاه این نماز در قرآن کریم و روایات اصیل را باید از برکت وجود مبارك حضرت مجتبی علیه السلام با هم تماشا کنیم.

تعاریفی از نماز در روایات

1- معراج مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

(1) - من لا يحضره الفقيه: 1/ 454، حدیث 1317؛ تهذیب الأحكام: 2/ 113، باب 8؛ «سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ صَارَتْ الْمَغْرِبُ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ وَ أَرْبَعًا بَعْدَهَا لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ فِي حَضَرٍ وَ لَا سَفَرٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كُلِّ صَلَاةٍ رُكْعَتَيْنِ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِكُلِّ صَلَاةٍ رُكْعَتَيْنِ فِي الْحَضَرِ وَ قَصَرَ فِيهَا فِي السَّفَرِ إِلَّا الْمَغْرِبَ وَ الْعَدَاةَ فَلَمَّا صَلَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ بَلَغَهُ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رُكْعَةً شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَضَافَ إِلَيْهَا رُكْعَتَيْنِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَتَرَكَهَا عَلَى حَالِهَا فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 249

«الصلاة معراج المؤمن» «1» کلمه نماز، معراج و مؤمن؛ یعنی مؤمن است که نماز واقعی می خواند و برای او معراج است. پس این نماز برای منافق معراج نیست، بلکه برای حيله گران و آلودگان، بازی و تقلب است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای چه به معراج برده شد؟ خود حضرت حق علتش را می داند:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» «2»

ما او را بردیم تا شگفتی های «ماسوی الله» را ببیند.

«الصلاة معراج المؤمن»

یعنی اگر می خواهی به جایی برسی که بتوانی شگفتی های عالم معنا را ببینی، با نماز حرکت و پرواز کن.

معراجیت نماز برای مؤمنین

ولی «معراج المؤمن» است، نه «معراج الناس». مؤمن کیست؟ خدا در قرآن می فرماید: مؤمن کسی است که قلبش به پنج حقیقت گره بخورد: خدا، قیامت، فرشتگان، انبیا و قرآن.

(1) - مستدرک سفينة البحار: 343 / 6.

(2) - اسراء (17): 1؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شی بندهاش [محمد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 250

«وَلَكِنَّ الْإِبْرَءِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ» «1»

این پنج حقیقت را قلباً باور دارد.

حقیقت مؤمن در کلام پیامبر و ائمه علیهم السلام

او چگونه در جامعه زندگی می کند؟ امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند:

«من ائتمنه المؤمنون علی أنفسهم و أموالهم» **«2»** اگر هر چه ثروت در دنیا است را نزد مؤمن بگذارند و مؤمن در احتیاج کامل باشد، محال است به این مجموعه ثروت گوشه چشمی بیاندازد. خیلی شگفت آور است که ایشان می فرمایند: مؤمن کسی است که کسی از دست او به ناحق رنج نبیند و اگر کسی امین مال و جان مردم نباشد، دین ندارد.

وقتی امیرالمؤمنین یا امام مجتبی علیهما السلام مؤمن را تعریف می کنند، می فرمایند:

مؤمن به کسی می گویند که نسبت به دینش در کمال بخل باشد. اگر میلیون ها کانال ماهواره ای به او هجوم کنند، بگوید: من دینم را نمی فروشم و نسبت به دینم بخیل هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: حرف مؤمن این است که جانم را می خواهید،

(1) - بقره (2): 177؛ «بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.»

(2) - الکافی: 235 / 2، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث 19؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ مَنْ ائْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 251

بگیرید، اما دینم را حاضر نیستم بدهم.

«اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسكم دون دينكم» «1» این مؤمن است. آن وقت این مؤمن با این دل و حالی که در جامعه دارد، به نماز نیز وصل شود؟!

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم «2»

مؤمن وقتی با نماز حرکت کند، در نماز می بیند، آنچه را که باید ببیند. من کسانی که از طریق نماز چیزهایی را دیده اند، دیده ام.

کسی که خیلی اهل نماز بود، با گریه به من گفت: در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام نماز واجبم را خواندم. در رکوع خودم نفهمیدم، عیبی بود که همان روز در رکوعم پیدا شد. خودم نیز توجه و فکر نکردم که عیب است.

گفت: شب در عالم خواب دیدم که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. پیغمبر صلی الله علیه و آله با لبخند به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان، ایشان امروز در رکوعش عیب بود. اگر نماز برای ما چشم و گوش حقیقی نیاورد، چه ارزشی است؟

(1) - الکافی: 216 / 2، باب سلامة الدين، حديث 2؛ «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةٍ فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبُ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا فُقَرَ بَعْدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا غَى بَعْدَ النَّارِ لَا يُفْلَكُ أَسِيرُهَا وَ لَا يُبْرَأُ ضَرِيرُهَا.»

(2) - حافظ شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 252

2- نماز، مایه تقرّب متقین

امام هشتم علیه السلام در روایتی دارند:

«الصلاة قربان کل تقی» «1» نماز قدرت دارد که هر اجتناب کننده از گناهی را به خدا برساند و تمام فاصله عبد و معبود را بردارد. خدا در قرآن می فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» «2»

و بالاترین عمل، «حی علی خیر العمل» همین نماز است. خیلی ها آرزو داشتند که در نماز بمیرند. می دانستند مرگ در نماز یعنی مرگ در معراج و مقام قرب.

حال بزرگان در نماز

دو استاد داشتم که در قم، حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن هستند. یکی از آنان را که شب جمعه به خدمتش می رفتم، وقتی حرف می زد، به پهنای صورتش اشک می ریخت. آن دیگری که صبح جمعه به خدمتش می رفتم، درون خود را مراقبت می کرد که حسد، کبر، غرور و رذیله ای در ایشان نماند.

صبح جمعه ها و شب جمعه های پاک کننده و حال سازی بود. هر دوی آنها سازنده بودند و چه سازندگانی. آنها شب جمعه ها با ملائکه زندگی می کردند. چه

(1) - الکافی: 3/ 265، باب فضل الصلاة، حدیث 6.

(2) - کشف (18): 110؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 253

نمازی می خواندند. تمام وجود آنان در نماز، فریاد بود.

لیک زنان به جستجوییت «1»

احرام گرفته ام به کویت

همه فریاد بود.

در نماز خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد»2«

وقتی رو به قبله می ایستادند، می شنیدند که همه سلول های بدن آنان می گویند:

کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود
حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست»3«

چند سال است که رو به دیوار ایستاده ایم و در نماز دیوار را نگاه کرده ایم؟

نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی «4»

یکی از علما می فرمود: از جمران پیاده برگشتم، ظهر از کنار خانه استادم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رد شدم، با خود گفتم: من که تا اینجا آمدم، نماز ظهر را بروم به او اقتدا کنم؛ چون نمازهای ما نسبت به نماز او، مانند سر کبریت نسبت به خورشید است.

در زدم. گفتم: آقا کجاست؟ گفتند: تازه برای نماز به اتاق خود رفته اند. من وضو داشتم، گفتم: می خواهم بیایم تا نماز را به ایشان اقتدا کنم. گفتند: بفرمایید. آمدم و پشت سر ایشان ایستادم، ایشان نیز نگاه نکرد؛ چون در حال بود و اینجا نبود.

دستهایش در کنار گوشش بود. داشت این آیه را می خواند که قبل از نماز

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - ناصرالدین شاه.

(4) - شرح حال میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 17 آمده است.

عرفان در سوره یوسف، ص: 254

مستحب است:

«إِيَّيْ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «1»

«وَجْهِي» یعنی همه ذات و وجودم. من از پشت سر می دیدم که تمام وجود ایشان به نور پیچیده شده است. «الله اکبر» را گفت، گویا صدای این «الله اکبر» در تمام عالم پیچید؛ یعنی همه چیز را پشت سر ریختم که فقط تو بمانی و من. بعد روی جانماز افتاد و از دنیا رفت.

3- نماز، نور مؤمن

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر می فرماید:

«الصلاة نور المؤمن» «2» نماز برای مؤمن منبع نور و روشنایی است. این نور قابل انتقال است، ولی به مؤمن. هر بار که مؤمن در نماز می رود، نور به او افاضه می شود. خود مؤمن نور دارد، وقتی که نماز می خواند «نُورٌ عَلَى نُورٍ» می شود.

خدا در سوره حدید می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» «3»

(1) - انعام (6): 79؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

(2) - مستدرک الوسائل: 3/ 92، باب 29، ذیل حدیث 3098.

(3) - حدید (57): 12؛ « [این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می‌کند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 255

در قیامت وقتی وارد محشر می‌شود، نماز شما را به بهشت می‌رساند. این نور است.

خصوصیت خاص و ویژه نماز

نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این است که نماز هم قبولی بالذات دارد، هم قبولی بالغیر، ولی عبادات دیگر این صفت را ندارند. روزه، حج و شهادت در جبهه فقط خودشان هستند، کاری به پرونده ندارند. اما نماز فقط خودش نیست، بلکه زلفش به بقیه عبادات گره دارد:

«الصلاة عمود الدين» «1» «فإن قبلت قبل ما سواها»

نماز ستون دین است، اگر مقبولیت خودش و غیرش نباشد، خیمه دین خوابیده است، اگر در قیامت نماز را قبول کنند، خدا می‌گوید: به هیچ عمل دیگری از بنده‌ام نگاه نکنید، اگر روزه، حج و هر چیز دیگرش عیب دارد، چون نمازش قبول شده، تمام اعمالش را قبول کنید،

«و ان ردّت ردّ ما سواها» «2»

(1) - بحار الأنوار: 218 / 79، باب 1، فضل الصلاة و عقاب تاركها، حدیث 36؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْأَوْتَادُ وَ الْأُتُنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدَّ وَ لَا طُنْبُ.»

(2) - فلاح السائل: 127، ذکر المعنى الثالث في الاستخارة؛ «و روی عن النبي صلی الله علیه و آله قال أول ما يحاسب العبد الصلاة فإن قبلت قبل ما سواها و إن ردت رد ما سواها.»

من لا يحضره الفقيه: 1/ 208، باب فضل الصلاة، حديث 626؛ «وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ إِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 256

اما اگر نماز را رد کنند، هر چه بگویند: خدایا! روزه و حج و سایر اعمالم درست است، می گویند: آنها نیز قبول نمی شوند.

امام معصوم به ما فرموده است: اگر در تمام عمر، در قیامت، دو رکعت نماز شما را قبول کنند، خدا می گوید: به احترام این دو رکعت، تمام پرونده عمرش را قبول کنید. «1» مگر نماز چقدر مهم است؟ نمی دانیم. چقدر سعدی زیبا می گوید:

که کریم است و رحیم است و غفور است و

ودود

دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

هیچ خواهنده نرفت از در او بی مقصود «2»

کرمش نامتناهی، نعمش بی پایان

اهمیت نماز نمازگزاران واقعی

نماز چقدر مهم است که به حضرت موسی بن عمران علیه السلام که اهل نماز بود و در شریعت و دینش نماز داشت - البته انبیای قبل و بعد نیز نماز داشتند - خطاب رسید:

ای موسی! من رفیق بسیار صمیمی دارم که هفتاد سال است مرا عبادت می کند. به

قال عليه السلام هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهنّ و حافظ عليهنّ على مواقيتهنّ لقي الله يوم القيمة و له عنده عهد يدخل به الجنة و من لم يصلهنّ لمواقيتهنّ و لم يحافظ عليهنّ فذلك لله ان شاء غفر له و ان شاء عذبه و صلوة فريضة خير من عشرين حجة....

(2) - سعدی شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 257

او بگو: در این هفتاد سال فقط عبادت کردی و چیزی از من نخواستی. من دوست دارم از من بخواهند.

کلیم الله آمد و او را دید. پیغام را داد. او خیلی گریه کرد و گفت: یا موسی! من لیاقت این که چیزی از او بخواهم را ندارم. این ظرف آب و این مقدار نان و پنیری که به من می دهد، از روی کرم او است، اما وقتی من می خورم، خیلی خجالت می کشم.

اما چون خودش پیغام داده که چیزی بخواهم، فقط به احترام او می خواهم.

با همان اشك چشم گفت: الهی! روزی که می خواهی مرا از دنیا ببری، در سجده نماز بمیران. این صورتم روی خاك باشد و در کمال تواضع نسبت به تو باشم. بعد گفت: ای موسی! اگر دیگر حرفی نداری، می خواهم نماز بخوانم، دلم برای نماز تنگ است. گفت: برو. در سجده آخر بود که از دنیا رفت.

این دو رکعت نماز را سعی کنید دو رکعت قابل قبول بخوانید. با آن بسازید و بخوانید؛ یعنی زکات و خمس و دین بدهکار نباشید. زبان شما از غیبت و تهمت بسته باشد. دل شما از حسد، بخل، کینه و ریا خالی باشد. لقمه ای که می خورید، پاک باشد. از همه این هواها عبور کنید و بعد دو رکعت نماز بخوانید. ببینید در دنیا همان دو رکعت برای شما چه کار می کند.

استعانت از نماز، توصیه قرآن

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» «1»

در این آیه نمی گوید از من کمک بگیرید، می گوید: از نماز کمک بگیرید، من همه

(1) - بقره (2): 45؛ «از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 258

یاری هایم را در نماز ریخته ام. راه یاری بین من و تو، نماز است. من یاریم را بی واسطه به تو نمی رسانم، بلکه یاری من از راه نماز است. «1»

ارزش نماز در پیشگاه امام حسین علیه السلام

وقتی جارچی لشکر کوفه عصر تاسوعا گفت: همین حالا حمله کنید و مردان را بکشید، خیمه ها را آتش بزنید و اثاث ها را جمع کنید. حضرت زینب کبری علیها السلام نزد حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفت، عرض کرد: این ها چه می گویند؟ فرمود: خواهر! به قمر بنی هاشم بگو بیاید. فرمود: عباس من:

«ارجع اليهم فان استطعت أن تؤخرهم إلى غدٍ وتدفعهم عنا العشيّة لعنّا نصلّي لربّنا» «2» نزد عمر سعد و یارانش برو و بگو: اگر برای شما امکان دارد، این جنگ را به فردا بیندازید. برای این که می خواهم امشب در دنیا بمانم و نماز بخوانم. می خواهم به رکوع و سجود بروم و امشب صورتم را روی خاک بگذارم. چقدر عاشق نماز بود که

(1) - بحار الأنوار: 341/88، باب 2؛ «وَرُوي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيَدْخُلَ الْمَسْجِدَ فَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ يَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَوْ مَا سَمِعَتِ اللَّهُ يَقُولُ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ.»

بحار الأنوار: 348/88، باب 2، حدیث 10؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مَسْمُوعُ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ فَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ فَيَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَوْ مَا سَمِعَتِ اللَّهُ يَقُولُ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ.»

بحار الأنوار: 383/88، باب 4، ذیل حدیث 10؛ «وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ نُعِيَ إِلَيْهِ أَخُوهُ فُتِمَ وَ هُوَ فِي سَفَرٍ فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ تَنَحَّى عَنِ الطَّرِيقِ فَأَنَاحَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ أَطَالَ فِيهِمَا الْجُلُوسَ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي إِلَى رَاحِلَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا لِكَبِيرَةٍ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.»

(2) - بحار الأنوار: 391/44، باب 37، ما جرى عليه بعد بيعة الناس.

عرفان در سوره يوسف، ص: 259

حساب کرد يك شب هم يك شب است، بگذار بمانیم و برای پروردگار نماز بخوانیم.

تشریع نماز به برکت قدوم اهل بیت علیهم السلام

آیه‌ای نیز از قرآن بشنوید تا بحث نماز را کامل کند:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» «1»

نماز بخوانید، هنگامی که آفتاب می‌خواهد از نصف النهار رد شود - نماز ظهر و عصر - و شب که در تاریکی فرو رفت، باز نماز بخوانید - مغرب و عشاء - ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست، دو رکعت نیز برای پیغمبر و امام حسن علیهما السلام.

نماز مغرب سه رکعت است، دو رکعت برای خداست، يك رکعت برای حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام. این را در سفر نیز حق ندارید حذف کنید. يك رکعت حسینم باید همه جا سر جای خود بماند.

نماز عشاء چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست و دو رکعت برای حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام؛ چون سالی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدا این سه رکعت را اضافه کرد و فرمود دو رکعت عشاء در سفر حذف شود، اما آن يك رکعت به خاطر حسینم، برای همیشه بماند؛ یعنی اگر در نماز به حسین من نرسید، نماز نیست.

خدا می‌گوید: در نماز شما من و پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام باید باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ

(1) - اسراء (17): 78؛ «نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروع ظهر شرعی است] تا نهایت تاریکی شب بر پا دار.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 260

مِنْكُمْ «1»

عجایب نماز صبح

این از عجایب قرآن است که اسم دو رکعت نماز صبح را «قُرْآنَ الْفَجْرِ» گذاشته است؛ یعنی دو رکعت نماز صبح را با قرآن همدوش کرده است:

«وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» «2»

فقط نماز صبح است که مشهود است؟ یعنی ملائکه شب شاهد نماز شما هستند و در پرونده شما می نویسند و اول طلوع فجر باید بروند و جای خود را به ملائکه روز بدهند، آنها نیز نماز شما را می نویسند، پس نماز صبح شما دوبار ثبت می شود.

ناله زمین از خواب دم صبح

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَّا رِهَا عَزَّوَجَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ»

کره زمین در خانه خدا ناله ای نکرد، مگر از دست سه نفر: یکی از آن سه نفر:

(1) - نساء (4): 59؛ «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید.»

(2) - اسراء (17): 78؛ «و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن] که نماز صبح مورد مشاهده [فرشتگان شب و فرشتگان روز] است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 261

«النوم علیها قبل طلوع الشمس» «1» کسی که وقت نماز صبح «2» بخوابد و بر نخیزد تا آفتاب بزند. زمین در پیشگاه خدا ناله می‌کند که این کیست که روی من است؟ چرا دهان مرا باز نمی‌کنید که او را پایین ببرم؟ این شخصی که در نعمت تو غرق است، مگر دو رکعت نماز صبح که چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد، چقدر سخت است که مانند مرده‌ها در رختخواب خواب است و بلند نمی‌شود؟

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - من لا یحضره الفقیه: 20 / 4، باب ما جاء فی الزنا، حدیث 4979؛ «و قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا عَزَّ وَ جَلَّ كَعَجِجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُشْفَقُ عَلَیْهَا أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنًی أَوْ النَّوْمِ عَلَیْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.»

(2) - الکافی: 477 / 2، باب الأوقات و الحالات التي ترجی فیها الإجابة، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلٍ يَعْثُوبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي وَ قَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحَرِ.»

وسائل الشیعة: 69 / 7، حدیث 8747؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ دَعَاءٍ فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فِي السَّحَرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ تُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَ تُقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ.»

مستدرک الوسائل: 146 / 12، باب 93، حدیث 13743؛ «و رُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ جِبْرِئِيلَ عَنْ أَفْضَلِ الْأَوْقَاتِ قَالَ لَا أَعْلَمُ إِلَّا أَنَّ الْعَرْشَ يَهْتَرُ فِي الْأَسْحَارِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 262

13 ارزش و درجه نماز

افضل اعمال بعد از ایمان به خدا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 264

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

حقایق بسیار مهمی که قرآن کریم، انبیا و ائمه طاهیرین علیهم السلام و اولیای الهی درباره نماز دارند، در ارتباط با هیچ عبادتی ندارند. در روایت می‌فرماید:

«انّ افضل الاعمال بعد الايمان الصلاة» «1» ما اگر بخواهیم وزن معنوی ایمان را بسنجیم، باید به متعلّق ایمان نظر بیاندازیم.

شما وقتی در قرآن مجید دقت می‌کنید، می‌بینید در اکثر آیات متعلّق ایمان، خداست.

«آمَنَ بِاللَّهِ» «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ».

وزن ایمان را با توجه به متعلّقش باید محاسبه کرد. آن وقت در این گفتار می‌بینید که نماز برترین حرکت و فعل انسان، بعد از ایمان است.

وزن سنگین نماز در قیامت

به نظر می‌رسد رسول خدا صلی الله علیه و آله وزن نماز را می‌خواستند نشان دهند. نماز وزن

(1) - المبسوط، سرخسی: 258 / 30.

عرفان در سوره یوسف، ص: 266

و جرمی ندارد. وزن نماز معنوی است. وقتی ایمان را در ترازوی ارزیابی معنوی بگذارند، بعد از ایمان چیزی وزین تر و سنگین تر از نماز نخواهد بود. به تناسب وزن نماز، نمازگزار نیز در قیامت وزن دارد؛ یعنی بیشترین وزن در قیامت، از آن نمازگزاران است. آن سنگینی و وزانت معنوی، به نمازگزاران مربوط است.

ارزش نماز اول وقت

در روایتی آمده:

«الصلاة في أول الوقت رضوان الله و في آخره عفو الله» «1» کسی که نمازش را در اول وقت بخواند، به رضوان حضرت حق وصل شده است. اگر به تأخیر بیاورد و در آخر وقت بخواند، به قدری نماز مهم است که نماز آخر وقت نیز سبب اتصال انسان به آمرزش گناهان است.

سنجیدن اعمال با نماز

باز در روایتی آمده است که:

«الصلاة ميزان» «2» نماز ترازوی خدا در قیامت است. خدا در قرآن می‌فرماید: اعمال شما را وزن می‌کنم. با چه ترازوی وزن می‌کنند؟ حضرت می‌فرمایند: با نماز. همه اعمال را نگه می‌دارند که ببینند آیا نماز بنده مقبول است؟ بقیه اعمال را نیز نمره قبولی می‌دهند، اما اگر مردود است، بقیه را نیز رد می‌کنند.

(1) - عوالی الآلی: 195 / 1، الفصل التاسع، حدیث 1.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 207 / 1، باب فضل الصلاة، حدیث 622.

عرفان در سوره یوسف، ص: 267

نماز، نشانه اسلام

باز در روایتی، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«علم الاسلام الصلاة» «1» نشانه دین خدا، نماز است. این روایت خیلی عجیب است؛ یعنی هر کس بی‌نماز است، در واقع بی‌دین است. در روایت دیگری می‌فرمایند:

«لکلّ شیء آفة و آفة الدین ترک الصلاة» «2» هر چیزی مایه فساد دارد و آن چیزی که دین را فاسد و نابود می‌کند، «3» بی‌نمازی است. اگر بی‌نماز دین داشته باشد، به خاطر بی‌نمازی، دینش رو به نابودی و هلاکت می‌رود و خانه دینش با نداشتن نماز تخریب می‌شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام و امتحانی سخت

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام که در سنّ نود و نه سالگی بچه‌دار شد، سنّی که از بچه دار شدن گذشته بود، اما خدا خواست که این لطف را به او داشته باشد، لذا حضرت اسماعیل علیه السلام را به او عنایت کرد. پدری که در اوج شادی قلبی، نشاط و گرم شدن خانه خود بود، حال خدا به او دستور داد که این خانواده را از این جای بسیار خوش آب و هوا بردارد و هر جا گفت، پیاده شود.

(1) - الاستیعاب: 971 / 3.

(2) - اسرار الصلاة، میرزا حسین تهرانی: 27.

(3) - بحار الأنوار 202 / 79، باب 1 حدیث 1؛ جامع الأخبار: 73؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ وَ مَنْ تَرَكَ أَوقَاتَهَا يَدْخُلُ الْوَيْلَ وَ الْوَيْلُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 268

از آنجا به بدترین نقطه آب و هوایی آمد، کجا؟ این دزهای که مسجد الحرام و کعبه در آن است. در اطراف، کوه‌های سخت و بلند و هوای بسیار گرم زمین قطره‌ای آب و سر سبزی ندارد. به آنجا رسیدند، خداوند فرمود: این مادر و بچه را بگذار و خودت برو. گفت: چشم.

هر کس که این طوری چشم بگوید، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم نشدن به خاطر چشم نگفتن است، اما ابراهیم شدن به این است که من با سازنده خود اختلاف نداشته باشم. اما من در چیزهای آسان حاضر نیستم چشم بگویم، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام سنگین‌ترین حکم را پذیرفت و هیچ نگرانی نداشت؛ چون محبوبش را حکیم، رازق و حافظ می‌داند و یقین دارد.

گفت: چشم. نقطه کمال در همین چشم گفتن در مقابل پروردگار است:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» «1»

خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: تسلیم من باش، شد.

هموار شدن سختی‌ها بر حضرت ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام رو به پروردگار کرد. چگونه و با چه چیز این برنامه بسیار سنگین را به خود هموار کرد؟ خدا به او وعده‌ای داد؟ نه. آینده این مادر و بچه را برایش گفت؟

نه. فقط گفت: این‌ها را بگذار و برو. هیچ چیز دیگری نگفت.

اما حضرت ابراهیم علیه السلام فراق این کودک و مادر را با چه چیزی در وجود خود هموار کرد؟ به پروردگار رو کرد:

«رب» چقدر زیبا حرف را شروع کرد: ای مالک من! من که در مقابل تو

(1) - بقره (2): 131؛ «[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 269

اختیاری ندارم. همه ما از تو و مملوک تو هستیم.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» «1»

تو گفتی: همسر و فرزندان را در این بیابان بی‌آب و علف بگذار و برو، گفتم:

چشم.

نماز، هموارکننده سختی امتحان بر حضرت ابراهیم علیه السلام

بعد عرض کرد: خدایا! همه دلخوشی من و این که بار این فراق را که برای انسان با عاطفه از کوه‌ها سنگین‌تر است، تحمل می‌کنم؛ چون:

«رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» «2»

همه دلخوشی من به نماز است که این خانواده در آینده، نماز تو را در اینجا زنده کنند.

از روزی که این خانواده در آن منطقه وارد شدند، تا کنون، نماز در آنجا قطع نشده است. میلیاردها رکعت نمازی که در آن منطقه خوانده شده، از انبیا و ائمه علیهم السلام تا اولیای خدا که فقط امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیست و پنج بار از مدینه با پای برهنه، پیاده تا مسجد الحرام آمدند و نماز خواندند، این خانواده در ثواب تمام آن نمازها شریک هستند. چه تجارتی شده است.

شما هنرمندانه نماز را به فرزندان خود منتقل کنید با هنر، شیرینی، اخلاق،

(1) - ابراهیم (14): 37؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه‌ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

(2) - ابراهیم (14): 37؛ «پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 270

جایزه و سفر بردن. و هر چه می‌توانید برای انتقال نماز به دیگران هزینه کنید.

درخواست اقامه نماز تا روز قیامت

اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام است، کعبه را به کمک حضرت اسماعیل علیه السلام ساخته است، می‌خواهد در کنار «حرم الله» دعا کند، هزار نوع دعا و درخواست را می‌توانست مطرح کند. دعای ابوحمزه، کمیل، مشلول، سمات، ندبه و عرفه حضرت ابی عبدالله علیه السلام همه دعا هستند، چقدر درخواست دارند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دریای علم خود گشت و مهم‌ترین دعا را پیدا کرد و به زبان آورد که در قرآن آمده است. اکنون او صد و ده سال دارد:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» «1»

خدایا! من و نسلم را تا روز قیامت از نمازگزاران کن. این‌ها از نماز چه دیده‌اند؟

پشت پرده نماز چیست؟ صورت قیامتی نماز را چگونه دیده‌اند؟ نمی‌دانم. پیغمبر اولوالعزم، پدر انبیای بعد از خود، با محاسن سفید، آخر عمر، به در خانه خدا بیاید، اشک بریزد که خدایا! من و نسلم را نمازگزار قرار بده. «2»

(1) - ابراهیم (14): 40؛ «پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده].»

(2) - وسائل الشیعة: 20 / 4، حدیث 4401؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسٍ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعٍ سِنِينَ.»

وسائل الشیعة: 20 / 4، حدیث 4403؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يُتْرَكُ الْغُلَامُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ قِيلَ لَهُ اغْسِلْ وَجْهَكَ وَكَفَّيَكَ فَإِذَا غَسَلْتُمَا قِيلَ لَهُ صَلِّ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عُلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَ أُمِرَ بِالصَّلَاةِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لَوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 271

امر کردن خانواده به نماز

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا* وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» «1»

حبیب من! یکی از کارها حضرت اسماعیل علیه السلام در خانواده اش این بود که خانواده اش را به نماز وادار می کرد. «يَأْمُرُ»؛ یعنی وادار کردن.

حضرت عیسی علیه السلام تازه به دنیا آمده بود. در گهواره فریاد زد؛

«وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» «2»

خدا به من در مورد نماز سفارش کرد. در قرآن می فرماید:

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ» «3»

دو طرف روز، صبح و ظهر و بخشی از شب را نیز نماز بخوان؛ نماز مغرب و عشا. چرا؟ چون حبیب من!

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ».

(1) - مریم (19): 54-55؛ «و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفاکننده به عهد و فرستاده‌ای

پیامبر بود* و همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

(2) - مریم (19): 31؛ «و مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.»

(3) - هود (11): 114؛ «و نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب برپا دار، که یقیناً نیکی‌ها، بدی‌ها را از

میان می‌برند، این برای یادکنندگان تذکر و یاد آوری است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 272

اگر نماز، نماز واقعی باشد، چنان وجود انسان را پاکسازی می‌کند «1» که بعد از مدتی این نمازخوان دیگر بخل، حرص،

کبر، ریا، کینه، بدخلقی و رذیله‌ای ندارد:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»

این وعده خدا درباره نماز است.

قرین بودن نماز با قرآن

آیه دیگر که از عجایب آیات قرآن است:

«أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» «2»

حبیب من! قرآن بخوان. مخصوصاً در ماه مبارك رمضان که وقتی قرآن مجید را

(1) - مستدرک الوسائل: 114 / 4، باب 5، نوادر ما يتعلق بأبواب أفعال الصلاة، حديث 4267؛ «فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى ائْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ قَالَ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ الصَّلَاةَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً.»

بحار الأنوار: 198 / 79، باب 1، فضل الصلاة و عقاب تارکها؛ «و عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ وَ طَاعَةَ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.»

- وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ فُلَاناً يُصَلِّي بِالنَّهَارِ وَ يَسْرِقُ بِاللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ لَتَزِدُّهُ. - وَ رَوَى أَصْحَابُنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَ قُبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَيَقْدِرْ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ.

(2) - عنكبوت (29): 45؛ «آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد؛ و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند. 9

عرفان در سوره یوسف، ص: 273

باز می‌کنیم، اولین سوره، سوره حمد است و شروع می‌کنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

نوزده حرف بر زبان شما جاری شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر مقدار در ماه مبارک قرآن بخوانید، «1» هر حرفی که از زبان شما عبور کند، ثواب کامل ختم قرآن را در نامه اعمال شما می‌نویسند.

حبیب من! این کتابی که به تو وحی شده است را بخوان، قرائت کن. وزن نماز چه اندازه است که نماز را با قرآن در عرض هم قرار داده است:

«ائْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»

حبیب! قرآن و نماز را در برنامه خود قرار ده؛ یعنی نماز از نظر ارزش، طبق رده‌بندی این آیه، بعد از قرآن است؛ یعنی اگر قرآن را در ترازو بگذارند، بعد از قرآن، وزن نماز سنگین‌ترین است؛ چون بخشی از نماز، قرآن است.

طبیعت نماز، بازداشتن نمازگزار از گناهان کبیره پنهان و آشکار است و این نماز وقتی ادامه پیدا می کند، وجود انسان از یاد خدا پر می شود.

این هم رده بندی دیگر قرآن است.

سیر نماز تا قیامت

خدا در قرآن می فرماید:

(1) - إقبال الأعمال: 2، فصل في تعظيم شهر رمضان؛ المصباح للكفعمي: 633، الفصل الثاني في ثواب تفتير الصيام؛ «وَمَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ.»

الکافی: 630 / 2، باب النوادر، حدیث 10؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ رِبْعٌ وَ رِبْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 274

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» «1».

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» «2»

نماز بخوانید تا یاد من وجود شما را پر کند، که این یاد، بزرگ ترین است.

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» «3»

ذکر خدا آرامش می دهد، وقتی به شما آرامش داد، لحظه ای که می خواهید بمیرید، می گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي» «4»

این سیر نماز است.

عظمت و ارزش نماز و اجزای آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی رو به قبله ایستادید و با اخلاص نیت کردید، به محض این که می گوید: «الله اکبر».

«إذا قام العبد للصلاة فكان هواه وقلبه الى الله تعالى انصرف كيوم ولدته أمه» «5»

(1) - طه (20): 14؛ «و نماز را برای یاد من برپا دار.»

(2) - عنكبوت (29): 45؛ «و همانا ذکر خدا بزرگتر است.»

(3) - رعد (13): 28؛ «همانا با یاد خدا دلها آرام می شود.»

(4) - فجر (89): 27 - 30؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشتم وارد شو.»

(5) - مستدرک الوسائل: 3/ 59، باب 16، حدیث 3017.

عرفان در سوره یوسف، ص: 275

گناهانت مانند روزی که از مادر به دنیا آمدی، پاک می شود. این اثر نماز است. «1» چون خدا در قرآن می فرماید: در هنگام قرآن خواندن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوئید، بعد از «الله اکبر»، قبل از ورود به سوره حمد نماز، خوب است که انسان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفتی و خدا تو را در پناه خود راه داد، به تعداد موهایی که در بدن داری، ثواب یک سال عبادت در پیونده اعمال تو ثبت می شود. «2» حافظ می فرماید:

(1) - مستدرک الوسائل: 3/ 59، باب 16، حدیث 3017.

(2) - الکافی: 265 / 3، باب فضل الصلاة حديث 4 و 5؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّي إِلَى الصَّلَاةِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَعْنَانِ الْأَرْضِ وَ حَقَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ نَادَاهُ مَلَكٌ لَوْ يَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّي مَا فِي الصَّلَاةِ مَا انْقَتَلَ.»

- «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصَرِفَ وَ أَظَلَّتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِكَةُ تَحُمُّهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا قَائِمًا عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ لَهُ أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ مَنْ تُنَاجِي مَا التَفَتَ وَ لَازِلَتْ مِنْ مَوْضِعِكَ أَبَدًا. مستدرک الوسائل: 388 / 3، باب 30، حديث 3856؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَدْخُلِ الْمَسَاجِدَ إِلَّا بِالطَّهَارَةِ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا دَخَلَ الْعَبْدُ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ قَالَ أَوْهَ كَسَرَ ظَهْرِي وَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عِبَادَةً سَنَةً وَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ يَقُولُ مِثْلَ ذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَسَةٍ.»

من لا يحضره الفقيه: 272 / 2، باب ما يستحب للمسافر من الدعاء، حديث 2417؛ «وَرَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَابِ دَارِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ بِمَا عَادَتْ مِنْهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ وَ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ شَرِّ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ السَّبَاحِ وَ الْهَوَامِّ وَ مِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا أُجِيرَ نَفْسِي بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرِّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ وَ كَفَّاهُ الْمُهِمَّ وَ حَجَزَهُ عَنِ السُّوءِ وَ عَصَمَهُ مِنَ الشَّرِّ.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 276

ما کجاییم و ملامت گر بی کار کجاست «1»

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

بعد از تمام شدن حمد و سوره، پروردگار ثواب يك حج و عمره قبول شده در نامه اعمال تو می نویسد. وقتی وارد رکوع می شوی، ثواب انفاق طلای سرخ به اندازه وزن بدنت در راه خدا را به تو می دهند و به اندازه ای که همه صد و چهارده کتاب خدا را قرائت کنی، به تو ثواب می دهند.

ثواب اذکار نماز

وقتی از رکوع بلند می شوی و می گویی: «سمع الله لمن حمده» اینجا خدا به تو نظر رحمت می کند. وقتی به سجده می روی و «سبحان ربی الاعلی و بحمده» می گویی، خدا می فرماید: ای ملائکه! ثوابی مانند ثواب انبیا علیهم السلام را برای او بنویسید.

وقتی تشهد را می خوانی، ثواب صابران در راه خدا را در نامه عملت می نویسند و وقتی «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» می گویند، خدا می فرماید: تمام درهای بهشت را به روی او باز کنید، روز قیامت از هر دری که می خواهد، برود. این ثواب و پاداش دو رکعت نماز است. شما که تمام عمر نماز خواندید، می دانید چه پاداشی در خزانه خدا برای شما ذخیره شده است؟ «2»

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - جامع الأخبار: 77، الفصل السادس و الثلاثون فی صلاة الجماعة؛ «عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ أَهْدَى إِلَيْكَ هَدِيَّتَيْنِ لَمْ يُهْدِيَهُمَا إِلَى نَبِيٍّ قَبْلَكَ قَالَ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا الْهُدَيَّتَانِ قَالَ الصَّلَوَاتُ الْحُمُسُ فِي الْجُمَاعَةِ قُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا الْأُمْتِي فِي الْجُمَاعَةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا كَانَا اثْنَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ مِائَةً وَ خَمْسِينَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ مِائَةً وَ خَمْسِينَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفًا وَ مِائَتَيْنِ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ أَلْفًا وَ ثَلَاثِمِائَةَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا سِتَّةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفَيْنِ وَ أَرْبَعِمِائَةَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا سَبْعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ رَكْعَةٍ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ وَ ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا ثَمَانِيَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ تِسْعِمِائَةَ أَلْفٍ وَ تِسْعَةَ أَلْفٍ وَ سِتِّمِائَةَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا تِسْعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ صَلَاةً وَ إِذَا كَانُوا عَشْرَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رَكْعَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ أَلْفَيْنِ وَ ثَمَانِمِائَةَ صَلَاةً وَ إِذَا زَادَ عَلَى الْعَشْرَةِ فَلَوْ صَارَ بِحَارُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ كُلُّهَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَ الثَّقَلَانِ وَ الْمَلَائِكَةُ كُتُبًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتُبُوا ثَوَابَ رَكْعَةٍ وَاحِدَةٍ يَا مُحَمَّدُ تَكْبِيرُهُ يُدْرِكُهُ الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ حِجَّةً وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ سِوَى الْفَرِيضَةِ يَا مُحَمَّدُ رَكْعَةٌ يُصَلِّيَهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ مِائَةَ أَلْفِ دِينَارٍ عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ سَجْدَةٌ يَسْجُدُهَا مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَ رَكْعَةٌ يَرْكَعُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ مِائَتَيْنِ رَقْبَةٍ يُعْتِقُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ

لَيْسَ عَلَى مَنْ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ عَذَابُ الْقَبْرِ وَ لَا شِدَّةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَحَبَّ الْجَمَاعَةَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ أَجْمَعِينَ [أَجْمَعُونَ].»

عرفان در سوره یوسف، ص: 277

اهتمام عاشقان نماز

حضرت سیدالشهدا علیه السلام جمله‌ای دارند:

«إِنِّي أَحَبُّ الصَّلَاةِ» «1» من عاشق نمازم.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: من و حسین علیهما السلام کوچک بودیم، شب مادر به ما شام می‌داد و ما را می‌خواباند، تا صبح هر بار بیدار می‌شدیم، می‌دیدم مادر ما در محراب عبادت است، چه نمازی می‌خواند و چه می‌کرد. به قدری شب‌ها مادر ما روی پا ایستاده بود که هر دو پایش ورم کرده بود. تا این حد حضرت زهرا علیها السلام عاشق

(1) - اللهوف: 89، المسلك الثاني في وصف القتال

عرفان در سوره یوسف، ص: 278

نماز بود. «1» حضرت سکینه علیها السلام می‌فرماید: عمه‌ام همه ما را جمع می‌کرد، اما خودش نمی‌دانستیم کجا رفته است؟ من این طرف و آن طرف گشتم، بالاخره او را در تاریکی پیدا کردم، دیدم نماز شب می‌خواند. چقدر عاشق نماز بودند. عمه هر شب نماز را ایستاده می‌خواند، اما آنجا نشسته در حال نماز بود. «2»

(1) - وسائل الشيعة: 112 / 7، باب 42، حديث 8884؛ بحار الأنوار: 81 / 43، باب 4؛ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ قَالَ رَأَيْتُ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا لَيْلَةً جُمِعَتْهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى انْصَحَ عُمُودُ الصُّبْحِ

و سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكْثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهُ لِمَ لَا تَدْعُونَنِي لِنَفْسِي كَمَا تَدْعُونَنِي لِعَبْرِكَ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.»

بحار الأنوار: 84/43، باب 4؛ «الحسن البصري ما كان في هذه الأمة أعبد من فاطمة كانت تقوم حتى تورم قدماهما.»

(2) - وفيات الأئمة - من علماء البحرين والقطيف: 440-441؛ «و أما عبادتها: فهي تالية أمها الزهراء عليها السلام و كانت تقضي عامة لياليها بالتهجد وتلاوة القرآن، ففي (مثير الأحزان) للعلامة الشيخ شريف الجواهري (قدس سره): قالت فاطمة بنت الحسين عليها السلام وأما عمتي زينب فإنها لم تنزل قائمة في تلك الليلة أي العاشرة من المحرم في محرابها، تستغيث إلى ربها، فما هدأت لنا عين ولا سكنت لنا رنة. وعن الفاضل النائي البرجدي: أن الحسين لما ودع أخته زينب وداعه الأخير قال لها: يا أختاه لا تنسيني في نافلة الليل، وهذا الخبر رواه هذا الفاضل عن بعض المقاتل المعتمدة. وقال بعض ذوي الفضل: أنها (صلوات الله عليها) ما تركت تهجدها لله تعالى طول دهرها حتى ليلة الحادي عشر من المحرم. وروي عن زين العابدين عليه السلام أنه قال: رأيتها تلك الليلة تصلي من جلوس، وروى بعض المتبعين عن الإمام زين العابدين عليه السلام أنه قال: إن عمتي زينب كانت تؤدي صلواتها من الفرائض والنوافل عند سير القوم بنا من الكوفة إلى الشام من قیام، وفي بعض المنازل كانت تصلي من جلوس فسألتها عن سبب ذلك فقالت: أصلي من جلوس لشدة الجوع والضعف منذ ثلاث ليال، لأنها كانت تقسم ما يصيبها من الطعام على الأطفال لان القوم كانوا يدفعون لكل واحد منا رغيفا واحدا من الخبز في اليوم والليل.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 279

گر دو جهان خرمی است، ما و غم روی

دوست

آب حیات من است، خاک سرکوی دوست

فتنه در آفاق نیست، جز خم ابروی دوست

ولوله در شهر نیست، جز شکن زلف یار

مرهم عشاق چیست؟ زخم ز بازوی دوست

داروی مشتاق چیست؟ زهر ز دست نگار

گوش من و تا به حشر، حلقه هندوی دوست

دوست به هندوی خود گر بپذیرد مرا

گر شب هجران مرا، تاختن آرد اجل
روز قیامت زخم، خیمه به پهلوی دوست

گر متفرق شود، خاک من اندر جهان
باد نیارد ربود، گرد من از کوی دوست «1»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 282

14 تاج کرامت خدایی بر سر انسان

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 283

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

درجاتی که خداوند در عالم معنا - در دنیا و آخرت - برای ما قرار داده است، یقیناً در طول درجات انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است. این اکرامی که به ما کرده است را در قرآن نیز اشاره فرموده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» «1»

این اوج اکرام انسان است. به ما نیز ختم شده است؛ یعنی ما خاتم مکرمین هستیم. بعد از ما دیگر موجود زنده‌ای در عرض ما نیست. این درجات و اکرام، به ما ختم می‌شود و به ما پایان می‌پذیرد. چیزی که هست، رده اول این اکرام و

درجات، ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است. شما مقام نبوت و امامت - به معنی الخاص - را جدا کنید؛ چون که خداوند بنا ندارد این دو مقام را بعد از آنها به کسی عنایت کند. البته نیازی نیست که به کسی عنایت کند؛ چون ظرف آن در مرحله نبوت و امامت پر

(1) - اسراء (17): 70؛ «به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 284

شده است.

منهای مقام نبوت و امامت، هر چه مقام و درجه در قرآن کریم می‌بینیم، انسان‌ها شایستگی به دست آوردن آنها را دارند. برای رسیدن به این درجات و مقامات، منازل را باید طی کرد که پس از طی آن منازل، ضرورتاً صورت دنیایی و آخرتی آن درجات و مقامات در همین دنیا ظهور می‌کند، الا این که خیلی از آنها را ما نمی‌بینیم، ولی ظهورش قطعی است.

گلایه‌های خدا از بندگان

1- در طی منازل

این معانی در آیات و روایات زیاد ذکر شده‌اند. خداوند در قرآن مجید از بسیاری از مردم سخت گلایه می‌کند که به نظر اهل دل: این گلایه‌ها، گلایه محبتی است، نه گلایه خشم و غضب. برای نمونه در قرآن مجید می‌خوانید:

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ* فَكُ رَقَبَةً* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ* يَتِيمًا ذَا مَقَرَّةٍ* أَوْ مِنْكِ بَلْعَةً* أَوْ مِنْكِ كَلْبَةً* أَوْ مِنْكِ نَجَسَةً* أَوْ مِنْكِ جَلَسَةً* أَوْ مِنْكِ كَلْبَةً* أَوْ مِنْكِ نَجَسَةً* أَوْ مِنْكِ جَلَسَةً* أَوْ مِنْكِ كَلْبَةً* أَوْ مِنْكِ نَجَسَةً* أَوْ مِنْكِ جَلَسَةً*»

«1»

چرا انسان‌ها از این گردنه بسیار مفید، که گردنه تکلیف و وظیفه است، بالا نمی‌آیند. اهل دل درست می‌گویند، لحن این گلایه، لحن محبتی است.

می‌خواهد عظمت این گردنه را بفهماید. سپس بیان می‌کند که منظورم از این گردنه و بالا رفتن از آن، این است که این تکالیف جنبه رفعت دارند که به عقبه تعبیر شده است.

(1) - بلد (90): 11-16؛ «پس شتابان و با شدت به آن گردنه سخت وارد نشد؛* و تو چه می‌دانی آن گردنه سخت چیست؟* آزاد کردن برده،* یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی،* به یتیمی خویشاوند،* یا مستمندی خاک‌نشین.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 285

آزاد کردن انسان، یکی از نتایج این تکلیف است. نهایت این آزادی نیز آزادی خود انسان است. پس چرا به این تکلیف عمل نمی‌کنید؟ چرا از خودیت خود، از اسارت هوای نفس، شیطان، شهوات، مال و مقام خود را آزاد نمی‌کنید؟ نمی‌خواهد بفهماید: چرا مال، مقام و شهوت دارید؟ بلکه می‌خواهد بفهماید: چرا آنها خادم تو نیستند و تو خادم آنها هستی؟

2- در كمك به گرفتاران

چرا خود را آزاد نمی‌کنید؟ این اسارت برای چیست؟ چرا جا مانده‌اید؟

«أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ».

چرا برای روز سختی، مشکل، رنج و نداری قیامت، به مشکل داران در زندگی كمك نمی‌کنید. تو اسیر مال نیستی؟ «1»

3- در یتیم نوازی

بعد می‌فرماید:

«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ* أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» «2»

(1) - الکافی: 201/2، باب إطعام المؤمن، حدیث 5 و 6؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَذَرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَأَمْلِكُ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّعْبَانَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ.»»

(2) - بلد (90): 11-16؛ «طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی،* به یتیمی خویشاوند،* یا مستمندی خاکنشین.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 286

چرا به یتیم خاکنشین «1» - که کنایه از این است که از ابزار زندگی محروم است - کمک نمی کنید؟ این معنی گردنه و تکلیف است.

گلایه می کند: من که تمام زمینه های رسیدن به درجات و منازل الهی را برای شما فراهم کرده ام، شما چرا برای به دست آوردن آن درجات، قدم بر نمی دارید؟ این مقدمه بحث است.

کسانی که در این دنیا، در همین مدت کوتاه عمر، به این درجات عالی معنوی رسیدند که ثمره آن را در آخرت خواهند دید، با طیبی منازلی که خود پروردگار قرار داده بود، به این درجات دنیایی و آخرتی رسیدند.

سالکان منازل دهگانه

حضرت یوسف علیه السلام یکی از آنهاست. بحث ما در آیات انتخابی این سوره است.

حضرت یوسف علیه السلام چرا یوسف شد؟ در آیات قرآن نزدیک به بیست مقام ملکوتی برای این پیامبر خدا شمرده شده که اگر هر مقامش را به تمام اهل دنیا بخش کنند، تمام باطن آنها را فرا می گیرد.

این منازل کدام است؟ این که می گویند: این شخص سالک و اهل سلوک است، در مکتب اهل بیت علیهم السلام سالک به چنین انسانی می گویند. سلوک به چنین حقیقتی می گویند که پروردگار در ده منزل شمرده است. در آیه سی و پنج سوره مبارکه

(1) - وسائل الشیعة: 338 / 16، باب 19، حدیث 21705؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَّ عِيسَى ابْنُ مَرْثَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَزْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلٍ وَ هُوَ يُعَذَّبُ وَ مَرَزْتُ بِهِ الْعَامَ وَ هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ قَدْ أَذْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقاً وَ آوَى يَتِيماً فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ.»

بحار الأنوار: 72 / 3، باب 31، حدیث 4؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَفَلَ يَتِيماً وَ كَفَلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 287

احزاب آمده است که:

این ده منزل نیز دارای دو مقام، کمال و درجه می باشد، البته درجات به این دو حقیقت منحصر نیست، بلکه خداوند نمونه ارائه داده است.

منازل دهگانه در قرآن

ابتدای آیه می فرماید:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» «1»

این ده منزل است که ما باید طی کنیم. به تعبیر خود پروردگار در قرآن:

«تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» «2»

ناتمامان جهان را کند این ده تمام

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» «3»

(1) - احزاب (33): 35؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکپا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آموزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

(2) - بقره (2): 196؛ «این ده روز کامل است [و قابل کم و زیاد شدن نیست].»

(3) - اعراف (7): 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 288

«وَالْفَجْرِ* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ» «1»

عدد ده در قرآن مجید ویژگی دارد، خصوصیت دارد. «2»

پاداش طی کنندگان منازل دهگانه

دو درجه را هم در پایان آیه بیان می کند.

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً»

می‌فرماید: من برای شما که این ده منزل را طی می‌کنید، دو درجه آماده کردم. به آنچه که آماده کردم وصل شوید و برسید.

وقتی خدا بفرماید: عظیم، دیگر باید بدانید یعنی چه؟ گویا کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! خدا، این عالم با عظمت را خلق کرد، با میلیون‌ها ستاره، خورشید، ماه، کهکشان، فلک، بروج و سحابی، اما خودش به این صنعت نگاه می‌کند، چه چیز به نظرش می‌آید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مجموعه در دید پروردگار مانند بال مگس است. آن وقت برای کسی که این ده منزل را طی کند، بفرماید: «وَأَجْرًا عَظِيمًا» خودش این اجر را چگونه دیده است که می‌فرماید: عظیم است؟ اینجا فهم همه ما قاصر است. «3»

(1) - فجر (89): 1- 2؛ «سوگند به سپیده دم* و به شب‌های ده گانه.»

(2) - المناقب: 281/1؛ «جابر الجعفی عنه علیه السلام فی تفسیر قوله وَ الْفَجْرِ وَ لَیْلِ عَشْرِ یا جابر وَ الْفَجْرِ جَدِی وَ لَیْلِ عَشْرِ عَشْرَةِ أُمَّةٍ وَ الشَّفْعِ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْوُثْرِ اسم القائم.»

(3) - بحار الأنوار: 17/55، حدیث 10؛ «عَنْ أَبِي دَرٍّ قَالَ سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الْكُرْسِيِّ فَقَالَ يَا أَبَا دَرٍّ مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ عِنْدَ الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةٍ مُلْقَاةٍ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ وَ إِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَةِ.»

بحار الأنوار: 18/55، حدیث 16؛ «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَا يَقْدِرُ قَدْرُ الْعَرْشِ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَ إِنَّ السَّمَاوَاتِ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِثْلُ قُبَّةٍ فِي صَحْرَاءَ.»

بحار الأنوار: 18/55، حدیث 17؛ «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ مَا أَخَذَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْعَرْشِ إِلَّا كَمَا تَأْخُذُ الْحَلْقَةُ مِنَ الْأَرْضِ الْفَلَاةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 289

این پاداشی است که برای هیچ کس تعریف نکرده و به چشم هیچ کس درنیاورده است. در قرآن می‌فرماید:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1»

چیزی را برای این‌ها قرار داده‌ام که مقدار آن را در این عالم به هیچ کس، حتی به پیغمبر و امامی نیز خبر نداده‌ام.

باز این غیر از آن چیزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند. وقتی می‌پرسند:

این‌ها کجا هستند؟ «2» می‌فرماید:

(1) - سجده (32): 17؛ «پس هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می‌داده‌اند، برای آنان پنهان داشته‌اند.»

(2) - الجواهر السنية، کلیات حدیث قدسی: 385، الباب الحادي عشر؛ «یاأحمد، هل تعرف ما للزاهدين عندي؟ قال: لا يا رب، قال: يبعث الخلق و يناقشون للحساب و هم من ذلك آمنون. إن أدنى ما اعطي الزاهدين في الآخرة أن اعطيهم مفاتيح الجنان كلها حتى يفتحوا أي باب شاءوا، و لا أحجب عنهم وجهي و لأنعمهم بألوان التلذذ من كلامي و لأجلسنهم (في مقعد صدق) و اذكرهم ما صنعوا و تعبوا في دار الدنيا، و افتح لهم أربعة أبواب: باب تدخل عليهم الهدايا بكرة و عشا من عندي، و باب ينظرون منه إلى كيف شاءوا بلا صعوبة، و باب يطلعون منه إلى النار فينظرون للظالمين كيف يعذبون، و باب يدخل عليهم منه الوصائف و الحور العين.»

البرهان في تفسير القرآن: 522/5، سورة القمر (54) الآيات 48 الى 55، حديث: 10285؛ «جابر بن عبد الله (رضي الله عنه)، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي عليه السلام: [يا علي] من أحبك و تولاك أسكنه الله معنا في الجنة». ثم تلا رسول الله صلى الله عليه و آله «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

عرفان در سوره يوسف، ص: 290

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» «1»

باز این غیر از آن چیزی است که می‌فرماید:

«وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» «2»

نه آن هشت بهشت، بلکه بهشت ویژه خودم که امام می فرمود: این «جَنَّتِي» برای ما روشن نیست که چیست، جنات «3» را می فهمیم که خدا هشت بهشت با همه نعمت ها دارد، اما «جَنَّتِي» بهشت خاص و ویژه خودم را، که آیا بهشت تجلی است؟

یا بهشت ذات است؟ نمی فهمیم.

حیف نیست مردم عمری را در جاده ها و منازل دیگر بروند و سلوك و سیر دیگری داشته باشند؟ و هنگام مردن چشم باز کنند که همه درجات را نشان دهند و بگویند: تو خود را از این ها محروم کردی.

ارزش واقعی اسلام

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ».

اسلام در اینجا یعنی چه؟ جریان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که در سوره بقره ذکر شده اند، وقتی کعبه را بنا کردند و هر دو به دیوار کعبه تکیه دادند، در حالی

(1) - قمر (54): 55؛ «در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.»

(2) - فجر (89): 30؛ «و در بهشتم وارد شو.»

(3) - بحار الأنوار: 14 / 295، باب 21؛ «يَا عِيسَى إِنَّ الْمَلِكَ لِي وَ بِيَدِي وَ أَنَا الْمَلِكُ فَإِنْ تُطْعِنِي أَدْخُلْتُكَ جَنَّتِي فِي جَوَارِ الصَّالِحِينَ.»

بحار الأنوار: 8 / 187، باب 23، حدیث 157؛ «عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَامٍ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ سُمِّيَتْ الْجَنَّةُ جَنَّةً قَالَ لِأَنَّهَا جَنِينَةٌ خَيْرَةٌ نَفِيَّةٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرْضِيَّةٌ.»

که حضرت ابراهیم علیه السلام از صد سال گذشته بود و حضرت اسماعیل علیه السلام نیز نوجوان بود، هر دو با گریه دست بلند کردند؛ چون دعای انبیا به این شکل بوده است:

«هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنِكَ الدَّمُوعَ» **«1»** ای موسی! هر وقت به در خانه من می آیی و می خواهی دعا کنی، با دل خاشع، بدن خاکسار و دو چشم پرگریه بیا. این حال انبیا علیهم السلام بود. این پدر و پسر نیز با این حال به پروردگار گفتند:

«رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ دُرَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» «2»

یعنی به ما توفیق بده که «اشهد ان لا اله الا الله» بگوییم تا تازه مسلمان شویم. این اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام از خدا می خواهند، چه اسلامی است؟

مفهوم و مصادیق اسلام واقعی

این اسلام را اهل تحقیق این گونه معنا کرده اند: تسلیم باطن به تمام خواسته های خدا و تسلیم کردن بدن به تمام عبادات.

این داستان عجیب را جبرئیل می گوید. ظاهراً برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف می کند:

من جریان حضرت یوسف علیه السلام را دنبال کردم، تا وقتی که پادشاه مملکت شد. از دامن پدر تا فراق، عمق چاه تاریک، گرفتار شدن به دست کاروان، فروخته شدن با قیمت کم، دچار شدن به آن زن مصری، نه سال به زندان افتادن، بعد وزیر دارایی شدن و بعد نیز پادشاه شدن.

(1) - وسائل الشیعة: 78 / 7، باب 30، حدیث 8778.

(2) - بقره (2): 128؛ «پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر.»

گفت: روزی که حضرت یوسف علیه السلام را بر سر تخت نشاندند و تاج شاهی بر سر ایشان گذاشتند، من آن روز را نیز نگاه کردم، تا شب شد و به نیمه رسید. دیدم لباس سلطنت را درآورد و لباس کهنه پارهای پوشید. به دور از چشم مأموران از کاخ و شهر درآمد و به بیابان رفت، گودالی پیدا کرد، با تمام بدن روی خاک افتاد، صورتش را روی خاک گذاشت، بلند بلند گریه کرد و گفت:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «1»

این حکومتی که امروز به دست من سپردی، حکومت کوچکی است. در ادبیات عرب «من» در «مِنَ الْمُلْكِ» تبعیضیه است؛ یعنی گوشه کوچکی از حکومت را در اختیار من گذاشته‌ای. علم رؤیا را نیز تو به من تعلیم دادی، امشب در این بیابان تك و تنها با گریه از تو می‌خواهم: «2» «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَحْفِنِي بِالصَّالِحِينَ» «3»

(1) - یوسف (12): 101؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خوابها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمانها و زمین!»

(2) - تفسیر العیاشی: 199/2؛ بحار الأنوار: 320/12، باب 9، حدیث 148؛ «عَنْ عَبَّاسِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَالِسٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ إِذْ قَالَ أَحَبُّ يُوسُفُ أَنْ يَسْتَوِثِقَ لِنَفْسِهِ قَالَ فَقِيلَ بِمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا عَزَلَ لَهُ عَزِيزُ مِصْرَ عَنْ مِصْرَ لَبَسَ ثَوْبَيْنِ جَدِيدَيْنِ أَوْ قَالَ لَطِيفَيْنِ وَ خَرَجَ إِلَى فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالَ فَهَبْطُ إِلَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَحْفِنِي بِالصَّالِحِينَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَشِيَ الْفَقْنَ.»

(3) - یوسف (12): 101؛ «در حالی که تسلیم [فرمانهای تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 293

روزی که ملك الموت را می‌فرستی تا مرا ببرد، من نسبت به تو حالت تسلیم داشته باشم. عیبی در من نباشد.

مردن در حال اسلام

قبل از انقلاب، دوازدهم رجب، زمستان بود، به مشهد رفتم. به آیت الله العظمی میلانی «1» عشق می‌ورزیدم. اهل خدا، حال، دل و عرفان بود. رفتم، دیدم تنها نشسته‌اند و مشغول مطالعه هستند. سلام کردم. چند دقیقه نشستیم، دیگر به خودم اجازه ندادم بیشتر بنشینم. گفتم: اجازه می‌دهید بروم؟ پرسیدند: کجا می‌روی؟

(1) - آیه الله العظمی آقای حاج سید محمدهادی حسینی میلانی بن العلامة الحجة آية الله آقا سیدجعفر بن العلامة الورع آية الله آقا سیداحمد حسینی میلانی از مراجع تقلید بزرگ و آیات عظام معاصر است در مشهد مقدس؛ معظم له در شب هفتم ماه محرم هزار و سیصد و سیزده قمری در خاندان بزرگ علمی در نجف اشرف متولد شد و در مهد تربیت والد ماجدش که داماد گرامی علامه فقیه آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسن مامقانی بوده پرورش یافته است والد ماجدش مرحوم آیه الله آقا سیدجعفر حسینی از علماء جلیل القدر نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی آقا شیخ حسن مامقانی به شمار می‌رفت و مردی بود که در زمان خود به علم و تقوا شهرتی داشت قبل از اینکه مردم از فضائل اخلاقی و مقامات علمی آن بزرگوار برخوردار گردند در سن جوانی از دنیا رحلت نمود و در رواق شمالی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر و جواد الائمه علیه السلام دفن شد.

وی فرزند مرحوم آیه الله سیداحمد حسینی میلانی که از شاگردان آیه الله العظمی آقاشیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهر و در آذربایجان مرجع تقلید و پناهگاه مسلمانان بود.

مرحوم آقا سیداحمد فرزند حجة الاسلام آقا سیدمرتضی بن رکن الاسلام آقا سیدعلی اکبر که مورد علاقه مردم بودند بوده و او فرزند آقا سید اسد الله حسینی بود و این دو بزرگوار ساکن قصبه میلان بودند و پدران بزرگوار آنان از شرفاء سادات مدینه طيبة محسوب می‌شد. پدر بزرگوار آقا سید اسدالله به حسب تقاضای اهالی آذربایجان متوجه به آن سامان شده و در آنجا از دنیا رفت. مرقد او هم اکنون زیارتگاه عموم می‌باشند.

عرفان در سوره یوسف، ص: 294

گفتم: مسافرخانه. فرمودند: به مسافرخانه نرو. گفتم: چشم. هر کجا شما بفرمایید، من می‌روم.

فرمود: ما که مقیم مشهدیم، خیلی حرف ما نزد حضرت رضا علیه السلام خریدار ندارد، اما شما که مسافر هستید و از راه دور آمدید، حرف شما را زودتر گوش می‌دهد. در زیارتش می‌خوانید:

«اللهم اليك صمدت من ارضي و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبي و لا تردني بغير قضاء حوائجي» «1» خدایا من از راه دور آمده‌ام، مرا ناامید و دست خالی رد نکن. فرمود: به نیت و نیابت من از اینجا به حرم برو، برای خودت برو. همین جا نیت کن، بگو: خدایا! من از این اتاق به نیابت محمد هادی میلانی به حرم حضرت رضا علیه السلام می‌روم. برو زیارت بخوان، بعد از زیارت، دعا مستجاب است. وقتی زیارت تمام شد، فقط يك دعا کن، بعد به مسافرخانه برو. بگو: یابن رسول الله! نزد خدا شفاعت کنید که محمد هادی میلانی مسلمان بمیرد. همین.

معنای مسلمان مردن

من که مانند کوه برایم سنگین بود. معنی این مسلمان را آن وقت نمی‌فهمیدم یعنی چه؟ یعنی هنگام مردن دل از خدا برندارند و چشم به پول، فرزند، همسر، مقام و چیزهای دیگر ببندد و بعد بگوید: چرا مرا می‌بری؟ تسلیم خدا بمیرم.

ناله‌های هنگام مردن بعضی‌ها گاهی چقدر زیباست. همین ناله:

(1) - کامل زیارات: 311، الباب الثاني و المائة؛ «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَ قَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَ لَا تُرَدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءِ حَوَائِجِي وَ ارْحَمْ تَقْلِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 295

«فزت و ربّ الكعبة» «1» ناله دیگری نیز که همیشه در گوش ما باقی و آشناست:

«الهي رضا بقضاءك صبراً على بلائك» «2» این مسلمانی و معنی تسلیم است.

من به تهران برگشتم و شنیدم که ایشان مرحوم شده‌اند. در فکرم گذشت، وقتی دوباره به مشهد رفتم، از خانواده ایشان پرسیم که ایشان با آن حرصی که نسبت به مردن سالم داشت، چگونه رحلت کردند؟ به منزل ایشان رفتم و به فرزند ایشان گفتم: چگونه رحلت ایشان را برای من بگویید. ایشان گریه کرد و گفت: سه روز در بیهوشی بود و چشمش را باز نمی‌کرد. آن روزی که چشمش را باز کرد، ما نمی‌دانستیم که روز رحلت ایشان است؛ چون مانند انسان سالم شد. ما را نگاه کرد و به من فرمود: محمد علی! جلو بیا. کنار بستر ایشان نشستم. فرمود: روضه گودال قتلگاه را بخوان. گفتم: چشم آقا.

این من و این ناله‌های زنبم
این من و این ذکر یارب یاربم
این تن عریان میان خاک و خون
این من و این ساریان این شمر دون

وقتی خواندم، به پهنای صورتش اشک ریخت و از دنیا رفت. این مرگ مسلمانی است:

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» «3»

(1) - بحار الأنوار: 239 / 42، باب 127.

(2) - الفضائل و الرذائل: 104.

(3) - یوسف (12): 101؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم رای بگیر.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 296

تسلیم کامل فرامین خدا

1- در عبادات

این حرف حضرت یوسف علیه السلام است:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» «1»

این تازه منزل اول؛ یعنی تسلیم بودن باطن به اوامر و نواهی پروردگار است که ای محبوبم! همه اوامر تو را قبول دارم؛ نماز می‌خوانم؛ چون نماز مناجات، عشق، راز و نیاز و دست زدن به دامن لطف تو است. می‌بینی که روزه می‌گیرم. اعمال من قابلی ندارد، اما ارزش آن برای این است که امر تو اطاعت می‌شود.

وقتی انسان روزه می‌گیرد و گرسنه می‌شود، خدا به او می‌گوید: اگر به تو در معیشت سخت گرفتم، به مصلحت و علتی است، پس گلايه نکن؛ چون می‌توانی بخوری، اما اگر يك وعده غذا نباشد، برای تو مهم نیست.

(1) - احزاب (33): 35؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان حفظ‌کننده خود از پلیدی‌های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، آموزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 297

2- در مال و جان

باید خمس بدهید؛ چون پول برای شما نیست:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «1»

مالك تو هستی، ما نیز امین تو هستیم. مقداری مال در مقابل ما گذاشته‌ای که در مقابل ثروت دنیا، پر کاهی نمی‌شود، حال می‌گویی ذره‌ای از آن را به عنوان خمس بده، تو تمامش را بخواه، پول چیست؟

این متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد

جان‌ش چه باشد که نثار قدم یار کنم

جان و مال چیست که دلم را بگیرد و بگویم: برای چه و برای که بدهم؟ به قول حافظ؛

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم «2»

رهاشدگان از بند اسارت شکم

«و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» «3»

زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، يك سال تمام، به دل ایشان افتاده بود که جگر گوسفندی را بخرد و بخورد. هر روز به شکم می گفت: ما که با هم رفیق هستیم، هر وقت شد، جگر می گیریم و به تو می دهیم، اگر نه، تو ما را اذیت نمی کنی. این

(1) - آل عمران (3): 189؛ «و مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین فقط در سیطره خداست.»

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - انسان (76): 9؛ « [و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 298

شکم هایی که صاحبانش را اذیت می کنند؛ چون صاحب آنها در اسارت شکم هستند. اگر کسی در بند شکم نباشد، اذیت نمی شود.

بعد از يك سال، امام مجتبی علیه السلام را صدا کردند و فرمودند: حسن جان! من يك سال است که هوس جگر کرده ام، برو بحر و بیاور. خواهران و برادران می خواستند جشن بگیرند؛ چون بعد از سالها علی علیه السلام می خواست غذای خوشمزه ای بخورد.

جگر را خریدند، پختند و آوردند و مقابل حضرت گذاشتند. همه آن طرف ایستاده و نگاه می کنند که پدر می خواهد جگر بخورد. تکه ای از نان را بالا گرفت و جگر را نگاه کرد و نان را روی آن گذاشت، فرمود: حسن جان! در این محل کسی هست که نتواند جگر بخرد؟ عرض کرد: بله، فرمود: پس این جگر را بردار و به آنها بده. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - تفسیر نمونه: 21/ 348؛ داستان از سفینه البحار: 2/ 454؛ «ان امیر المؤمنین علیه السلام اشتهی کبدا مشویة علی خبز لینه فاقام حولاً یشتهیها، ذکر ذلك للحسن علیه السلام و هو صائم یوما من الايام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه، فوقف سائل بالباب، فقال: یا بنی! احملها الیه، لا تقرأ صحیفتنا غدا: أَذْهَبْتُمْ طَبَّائِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 300

15 نتایج سیر الی الله

شروط طی منازل دهگانه

تهران، حسینیة همدانی ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 301

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کتاب خدا برای سلوک، ده منزل را بیان می کند که از ابتدای زندگی انسان در کره خاک تا کنون، با توجه به این که فرهنگ حضرت حق، فرهنگ واحدی بوده است، هر انسانی، مرد یا زن با طی این منازل به درجات بالای معنوی، الهی و انسانی رسیده است.

وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام در روایتی، حضرت ابراهیم علیه السلام و کمالات ایشان را در تفسیر آیه؛

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» «1»

تعریف فرموده‌اند و این ده مورد را به عنوان کلمات خدا و آزمایش‌های الهی بیان فرموده‌اند. «2»

(1) - بقره (2): 124؛ «و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.»

(2) - تفسیر القرآن العظيم (ابن کثیر): 285 / 1؛ «عن ابن عباس أنه كان يقول في تفسير هذه الآية (البقره: 124): «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» قال: عشر، ست في الإنسان، و أربع في المشاعر، فأما التي في الإنسان خلق العانة، و نتف الإبط و الختان، و كان ابن هبيرة يقول: هؤلاء الثلاثة واحدة، و تقليم الأظفار و قص الشارب و السواك و غسل يوم الجمعة، و الأربعة التي في المشاعر: الطواف و السعي بين الصفا و المروة و رمي الجمار و الإفاضة. و قال داود بن أبي هند عن عكرمة عن ابن عباس أنه قال: ما ابتلي بهذا الدين أحد فقام به كله إلا إبراهيم، قال الله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قلت له: و ما الكلمات التي ابتلي الله إبراهيم بهن فأتمهن؟ قال: الإسلام ثلاثون سهما منها عشر آيات في براءة التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ (التوبة: 211) إلى آخر الآية، و عشر آيات في أول سورة: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (المؤمنون: 1) و سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (المعارج: 1) و عشر آيات في الأحزاب: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ (الأحزاب: 53) إلى آخر الآية فأتمهن كلهن فكتبت له براءة، قال الله: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (النجم: 7).»

عرفان در سوره یوسف، ص: 302

در حقیقت می‌خواهند بفرمایند: این کمالات، ارزش‌ها و درجات اختصاصی نیستند. هر کسی در هر دوره‌ای این منازل را طی کرده باشد، به این درجات و کمالات می‌رسد. در دنیا به کیفیتی و در آخرت نیز به کیفیتی دیگر به آن درجات خواهد رسید.

منزل اول: اسلام

اولین منزل؛ منزل اسلام است. همه ده منزل در آیه سی و پنج سوره مبارکه احزاب آمده است که این اسلامی که در این آیه مطرح شده، عبارت است از تسلیم قلب به همه خواسته‌های حضرت حق و آماده کردن بدن برای اجرای خواسته‌های او. منظور از این اسلام، گفتن شهادتین نیست، که کافر و مشرک نیز مسلمان می‌شوند.

وقتی امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: حضرت ابراهیم علیه السلام با طیّ این ده منزل، ابراهیم خلیل شد. نوه با کرامت او؛ حضرت یوسف علیه السلام نیز با طیّ همین ده منزل، برابر با

عرفان در سوره یوسف، ص: 303

ظرفیت، استعداد و سعه وجودی خود، یوسف شد. البته به تعبیر قرآن مجید، برای تسلیم شدن قلب، عرفان به خواسته‌های حضرت حق باید با مطالعه یا شنیدن تحصیل شود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» «1»

امثال سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، از راه شنیدن، انصاف دادن، دل دادن به خواسته‌های خدا، بدن‌ها را برای اجرای خواسته‌های خدا آماده کردند و قرآن مجید این اسلام را در ارتباط با حضرت یوسف علیه السلام اعلام کرده است که او از چنین اسلامی کامل و جامع برخوردار است.

منزل دوم: ایمان

منزل دوم؛ منزل ایمان است. اینجا اهل تحقیق و خدا، مطالب بسیار با ارزشی دارند. می‌فرمایند: مؤمن؛ یعنی انسانی که از راه درک قرآن، تفکر در صنعت و آفرینش خدا به باور رسیده است. اول باید او خود را به باور برساند و نسبت به حقایق شك نداشته باشد.

در سوره حجرات می‌خوانیم:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَوَاتَبُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» «2»

- (1) - ق (50): 37؛ «بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.»
- (2) - حجرات (49): 15؛ «مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شك ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 304

باوری ریشه ای و حقیقی است. عالی ترین و مفیدترین منبعی که به انسان این باور را می دهد، قرآن است. با قلب خود این آیه قرآن را دقت کنید، نه با گوش. قرآن، وحی خداست.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» «1»

درمان شك و تردید در منزل دوم

اگر کسی در وحی بودن قرآن تردید و شك دارد، به خود می گوید: شاید این قرآن وحی نباشد و ساخت بشر باشد، این شك و تردید در اولین مرحله، نه گناه دارد و نه معصیت. عیبی ندارد، بلکه این تردید و شك خوب است؛ چون پله ای برای عبور و رسیدن به یقین است.

کافی است شما شك و تردید را با همین آیه معالجه کنید. «2» آیه ای است که در

- (1) - بقره (2): 285؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند]: ما میان هیچ يك از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

(2) - الکافی: 600/2، کتاب فَضْلِ الْقُرْآنِ، حدیث 5، 6، 7؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارٌ مُهْدَى وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَرُهُ وَ يَفْتَحْ لِلضِّيَاءِ نَظَرَهُ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَتِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ.»

«عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابُهُ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةٍ.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَكََا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَا فِي صَدْرِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 305

هزار و چهار صد سال، در پیشانی قرآن می درخشد. سلمان، ابوذر و مقداد نیز یقین و ایمان را از همین جا آورده اند:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» «1»

به تمام انسان ها و جتیان علی اعلام کن:

اگر همه جمع شوید، تا مانند این قرآن را بیاورید، نمی توانید.

اگر تردید کردید که این قرآن کار خدا نیست بلکه کار بشری است که هزار و چهارصد سال قبل نه دانشگاه، نه سواد و نه هنر قرآن آوردن داشت، اما اکنون که کل جهان را دانشگاه، هنر و علم پر کرده است، به اعماق دریا، ماه، مریخ و بالاتر از آن رفته اید، همه ابزارها در اختیار شما هست؛ کامپیوترها، سایتها، اینترنتها، این الف تا یاء را که بیست و هشت حرف است، به هر دستگاهی که می خواهید بدهید، تا این حروف را ترکیب کند و مانند قرآن را بیاورد، نمی توانید مانند آن را بیاورید حتی اگر همه شما در این زمینه، پشتیبان همدیگر باشید نمی توانید مانند قرآن را بیاورید، وحی بودن قرآن ثابت می شود. حال که وحی بودن قرآن ثابت شد، پروردگار خود، قیامت، فرشتگان، انبیا علیهم السلام و احکام حلال و حرام آن را در آیات زیادی بیان می کند، در نتیجه انسان به این ها یقین پیدا می کند. برای اطمینان دل به حقایق، چه منبعی بالاتر از قرآن وجود دارد؟

(1) - اسراء (17): 88؛ «بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند؛ «که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند. نمی توانند که مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 306

تجلی خدا در قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: چون خدا بی نهایت است، ماده و جسم نیست و با چشم دیده نمی شود، ولی چون به بندگانش علاقه داشت که او را ببینند:

«تُجَلَّى بِالتَّنْزِيلِ» «1» در قرآن جلوه کرد. وقتی قرآن را می بینید، خدا، قیامت، خواسته ها و حلال و حرام خدا را دیده اید. برای ایمان، چه منبعی بالاتر از قرآن هست؟

یافتن خدا با تفکر در طبیعت

وقتی طبیعت را می بینید، ایمان پیدا کنید و ببینید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «2»

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «3».

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِّي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ

(1) - نهج البلاغة: 150، و من خطبة له عليه السلام يومي فيها إلى الملاحم و يصف فئة من أهل الضلال؛ «وَأَخَذُوا يَمِيناً وَ شِمَالاً ظَعْنًا فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ وَ تَزَكَّاءَ لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ وَ لَا تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْعُدُ فَكُمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَذْرَكُهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ وَ مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ عَذَابٍ... تُجَلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ يُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يُعْبَثُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ».

(2) - آل عمران (3): 190؛ «یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است».

(3) - غاشیه (88): 17؛ «آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟»

عرفان در سوره یوسف، ص: 307

بُطُونُهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» «1»

می‌فرماید: زنبور «2» را ببینید! قدرت مرا خواهید دید که در این حیوان کوچک چه کارخانه‌ای گذاشته‌ام که شیرهای گل را به عالی‌ترین ماده غذایی عالم تبدیل می‌کند. یا کرم ابریشم را بین، برگ سبز تلخ درخت توت را می‌خورد، پيله سپید ابریشم را که بهترین نخ در عالم است، «3» تحویل شما می‌دهد. این کارخانه ابریشم سازی و رنگریزی در کجای وجود این کرم است؟ وقتی که برگ سبز می‌خورد، باید نخ سبز بیرون دهد، اما ابریشم سفید از کجا سفید است؟ این رنگریزی از کجاست؟

(1) - نخل (16): 68-69؛ «و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه‌ها و درختان و آنچه [از دار بست‌هایی] که [مردم] بر می‌افرازند، برای خود خانه‌هایی برگزیر. * آن گاه از همه محصولات و میوه‌ها بخور، پس در راه‌های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو؛ از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می‌اندیشند».

(2) - وسائل الشیعة: 11/ 483، باب 10، کراهة ضرب الدابة علی وجهها، حدیث 15319؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ ضَرْبِ وُجُوهِ الْبَهَائِمِ وَ نَهَى عَنْ قَتْلِ النَّحْلِ وَ نَهَى عَنِ الْوَسْمِ فِي وُجُوهِ الْبَهَائِمِ.»

بحار الأنوار: 61/ 234، باب 10؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الدُّبَابُ كُلُّهُ فِي النَّارِ إِلَّا النَّحْلَ.»

بحار الأنوار: 61/ 238، باب 10؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْمُؤْمِنُ كَالنَّحْلَةِ تَأْكُلُ طَيْبًا وَ تَصْنَعُ طَيْبًا وَفَعَتْ فَلَمْ تَكْسِرْ وَ لَمْ تَفْسُدْ.»

(3) - مجموعة ورام: 1/ 140؛ «قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إنما الدنيا ستة أشياء مطعوم و مشروب و ملبوس و مركوب و منكوح و مشموم فأشرف المطعومات العسل و هي مذقة ذبابة و أشرف المشروبات الماء يستوي فيه البر و الفاجر و أشرف الملبوسات الحرير و هو نسج دودة و أشرف المركوبات الخيل.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 308

یا عنكبوت را ببینید که وقتی با لعاب دهانش تار می‌تند، «1» تارش از موی بدن شما نازک‌تر است، ولی همان تار نازک، از پانصد تار تنیده شده به وجود آمده است.

این کارخانه ریسندگی در کجای بدن عنكبوت است؟ آیا باز به من ایمان ندارید؟

پس این‌ها را چه کسی درست کرده است؟

خودشناسی مقدمه خداشناسی

چرا خودت را نمی‌بینی که روزی نطفه بدبوی نجس بودی که از دستگاه پست بدن پدر وارد دستگاه پست بدن مادر شد و من آن نطفه را به انسانی مانند تو تبدیل کردم. انسانی زیبا، آراسته، معتدل و تصفیه شده. با این همه صنعتی که در وجود تو به کار برده‌ام، از نطفه بوده که من ظهور داده‌ام.

ایمان؛ یعنی باور. به قدری حضرت یوسف علیه السلام خدا را زیبا باور داشت که مناجات در دل چاه در سنّ دوازده سالگی، به قدری زیباست که در قرآن آمده است.

وقتی مناجات ایشان تمام شد، خدا با حضرت یوسف علیه السلام حرف زد و گفت: «2» در آینده به تو تمکّن می‌دهم و روزی برادرهای تو را ذلیل می‌کنم که تو را نشناسند.

بعدها پرده را برمی‌دارم.

آن قدر باور داشت که از مردن، تنهایی، در به دری و گم شدن، نترسید و نا امید

(1) - بحار الأنوار: 79 / 61، باب 1، عموم أحوال الحيوان و أصنافها؛ «قال الدميري: العنكبوت دويبة تنسج في الهواء و جمعها عنكب و الذكر عنكب و وزنه فعللوت و هي قصار الأرجل كبار العيون للواحد ثمانية أرجل و ست أعين فإذا أراد صيد الذباب لطأ بالأرض و سكن إلى أطرافه و جمع نفسه ثم وثب على الذباب فلا يخطئه. قال أفلاطون أحرص الأشياء الذباب و أقنع الأشياء العنكبوت فجعل الله رزق أقنع الأشياء أحرص الأشياء.»

(2) - «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (يوسف: 21)

عرفان در سوره یوسف، ص: 309

و دل‌سرد نشد.

یابندگان حقیقت و باورکنندگان حقیقی

گاهی ایمان قوی می‌شود و قدرت ایمان پرده‌ها را در حدّ خود کنار می‌زند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، به مردم رو کرده، جوانی را دیدند که حالی غیر از حال دیگران دارد، فرمودند:

«کیف أصبحت»

حال تو چگونه است؟ عرض کرد:

«أصبحْتُ يا رسول الله موقناً»

در نقطه باور واقعی قرار گرفته‌ام. تا این را گفتم، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: نشانه آن چیست؟ عرض کرد: نزد من طلا با سنگ‌ریزه مساوی است. به این دنیا دل نداده‌ام و راحت هستم.

بهترین علامت یقین من این که صدای شادی اهل بهشت و ناله اهل جهنم را می‌شنوم. نگفتم: می‌بینم. شاید منظورش این بوده است که در بین صدای مردم تشخیص می‌دهم که کدام صدا بهشتی است و کدام جهنمی. باز هم بگویم؟
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، از این بیشتر نگو.

چون دنیا جای آبروداری است و هیچ کس حق ندارد آبروی کسی را ببرد. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم رو کردند و فرمودند:

«هذا عبدٌ نور الله قلبه بالإيمان» «1»

(1) - الکافی: 53/2، باب حقيقة الإيمان و اليقين، حديث 2؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى النَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفِراً لَوْنُهُ قَدْ خَفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ أَشْهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِدَلِيلِكَ وَ أَنَا فِيهِمْ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُزَوِّقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غُرَوَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.»

ایمان با درون گرایی میسر می شود؛ یعنی باید قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را به درون وجود کشید.

مفهوم درون گرایی و برون گرایی

هر چه اشتغال به این درون گرایی زیاد شود، اشتغال به برون گرایی کم می شود. تا کجا کم می شود؟ تا جایی که انسان نسبت به بدن، لباس، مسکن، خوراک، مرکب و شهوت، به نقطه قناعت می رسد. عکس آن نیز هست. برون گرایی نسبت به طبیعت و ابزار مادی هر چه اضافه تر شود، از درون گرایی کاسته خواهد شد.

اگر برون گرایی موج پیدا کند، انسان شروع به فاصله گرفتن از کنار حق و انسانیت می کند. برای ما نیز تجربه شده است. حال، گریه و شوق عبادت کم می شود و کسالت در عبادت زیاد می شود. انس نسبت به خدا کم می شود.

اگر موج این برون گرایی و دوری زیاد شود، فاصله پیدا کرده، رابطه قطع می شود.

با فاصله گرفتن از درون گرایی و دوری از خدا و انسانیت، به طرف حیوانیت می رود

عرفان در سوره یوسف، ص: 311

و به آنجایی می رسد که خدا می فرماید:

«هَمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هَمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هَمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» «1»

اما وقتی برون گرا نیست، درون او درونی است که به خدا عشق می ورزد. غرق در باور، یقین و قناعت است؛ یعنی اگر فراوان ترین ثروت را در کمال نیاز به او ارائه کنند، می گوید: «برو این دام بر مرغ دگر نه». گردن ما، گردن افسار انداختن تو نیست، بلکه:

می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

رشته ای بر گردنم افکنده دوست

درون گرایی حضرت یوسف علیه السلام

به حضرت یوسف علیه السلام گفت: یا کام دل مرا برآور یا تو را در زندان می اندازم. تا اسم زندان را برد، اشک حضرت یوسف علیه السلام ریخت و به پروردگار رو کرد، عرضه داشت:

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «2»

خدایا! زندان برای من از دعوت این زن محبوب تر است. در زندان را باز کن که در زندان با تو بودن، بهشت است، اما در این کاخ، بی تو بودن دوزخ. این درون گرایی

(1) - اعراف (3): 179؛ « [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.»

(2) - یوسف (12): 32؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 312

است که از برون قطع می شود. و به هیچ حرامی آلوده نمی شود.

یافتن تمام خیر در معبود واقعی

حضرت یوسف علیه السلام درون گرای عظیمی بود که از همه نواحی افق وجودش خدا طلوع داشت. وقتی در زندان با زندانیان بحث کرد، گفت:

«أَأَرْيَاكَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» «1»

در غیر خدا چه خیری هست که من به او رو کنم؟

حضرت ابراهیم علیه السلام به تمام نمروندان گفت: در معبودهای شما چه خیری هست، بگوئید تا من به این معبودها رو کنم.

«من أين لی الخیر و لا یوجد الا من عندک و من أين لی النجاة فلا تستطاع الا بک» «2»

شرح حالی از شیخ علی اکبر الهیان

این قضیه مقداری باورش مشکل است، اما قبری در قم است که من صاحب آن را ندیده‌ام، ولی خواهرزاده‌هایش را می‌شناختم. یکی از خواهرزاده‌هایش وجود مبارک مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی «3» بود که شصت سال در مشهد محور علم بود و یکی از عظیم‌ترین کتاب‌های معارف قرآن را در شش جلد نوشت.

آن مرد دایی حاج شیخ مجتبی بود. نمی‌دانم از او چه تعبیری کنم. مرحوم آیت

(1) - یوسف (12): 39؛ «آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟»

(2) - بحار الأنوار: 39/95، فصل فیما نذکره مما یختص بالیوم الرابع عشر.

(3) - شرح حال آیت الله شیخ مجتبی قزوینی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه 16 آمده است.

عرفان در سوره یوسف، ص: 313

الله حاج شیخ علی اکبر الهیان «1» نام داشت. خدا می‌داند نسبت به درون‌گرایی، این مرد در چه افقی بود. خیلی کم دعوت کسی را قبول می‌کرد. دعوتی را قبول می‌کرد، که ساده‌ترین سفره‌ها را می‌انداختند سینی گوشت با نان را روی سفره گذاشته بودند، ایشان «بسم الله» را گفت، تکه نانی برداشت و دست خود را طرف گوشت دراز کرد، بعد نان را انداخت و نخورد. گفتند: چرا نمی‌خورید؟ گفت: از لای گوشت صدا بلند شد: اکبر! ذبح شرعی نشده است، حرام است، نخور.

جان گرفتن ملك الموت از كافر

در تفسیر «روح البیان» دیدم که شاهدان و حاضران در محضر الهی بیان کرده‌اند که پروردگار، ملك الموت را مأمور گرفتن جان سلطان کردند. «2» آن روز سلطان گفت: می‌خواهم به گردش بروم. بهترین لباس و مرکب بیاورید. انواع لباس و اسب را آوردند تا یکی را پسندید. با غرور و تکبر سوار شد. خیال می‌کرد مالک عالم است.

(1) - شرح حال آیت الله شیخ علی اکبر الهیان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه 16 آمده است.

(2) - تفسیر روح البیان: 345 / 9 سورة المنافقون (63): آیه 11؛ الغزالی رحمه الله عن عبد الله المزني انه قال: جمع رجل من بني إسرائيل مالا كثيرا فلما أشرف على الموت قال لبنیه ائتوني بأصناف أموالی فأتى بشيء كثير من الخيل و الإبل و الدقيق و غيره فلما نظر إليها بكى عليها تحسرا فأراه ملك الموت و هو يبکی فقال ما يبکیک فو الذي حولک ما حولک ما أنا بخارج من منزلک حتی أفرق بين روحک و بدنک قال فالمهلة حتى أفرقها قال هيهاة انقطع عنک المهلة فهلا كان ذلك قبل حضور أجلك فقبض روحه قال السلطان ولد قدس سره:

وین دم که همی زنی بفرمان تو نیست

بگذار جهان را که جهان آن تو نیست

ور تکیه بجان کنی جان آن تو نیست

گر مال جهان جمع کنی شاد مشو

عرفان در سوره یوسف، ص: 314

خدا نکند کسی خیالاتی شود. مؤمن خیالاتی نمی‌شود. علی علیه السلام در اوج ایمان می‌فرمود:

«أنا عبدك الضعيف الدليل المسكين المستكين» «1» کسی به حضرت علیه السلام عرض کرد: دوست دارم با شما رفیق شوم. حضرت فرمودند: به شرط این که از من تعریف نکنید؛ «2» چون هر چه تعریف هست، برای خداست، نه من.

با آن غرور و کبر حرکت کرد. وسط راه دید کسی آمد و دهنه اسب را گرفت. داد کشید: تو که هستی؟ کنار برو. گفت: صدايت را پايين بياور. دهنه اسب را رها نمی کنم. کاری دارم. گفت: بگو. گفت: سر خود را پايين بياور، زیر گوشت بگويم.

اعلی حضرت سر را پايين آورد. آهسته گفت: من مأمور حضرت حق، ملك الموت هستم. عمر تو تمام است. بند از بندش گسيخت. گفت: مهلت بده برگردم، يكبار ديگر خانواده ام را ببينم و خداحافظی كنم و كارهايم را درست كنم. گفت: هيچ مهلتی نيست. دوزخ منتظر است. جان او را گرفت.ديدند از بالای اسب افتاد.

رفاقت عمیق خدا با مؤمنان

خطاب رسید: ای ملك الموت! رفيق من نیز عمرش تمام شده است. چقدر خوب است كه يك بار به کسی بگويد: رفيقم. در دعای جوشن کبیر آمده است: «يا رفيق من لا رفيق له» «3»

(1) - مصباح المتعجد: 847، دعا آخر و هو دعا الخضر عليه السلام (دعای کمیل).

(2) - تحف العقول: 104، آدابہ علیہ السلام لأصحابہ و هي أربع مائة باب؛ «لا تجالسوا لنا عائباً و لا تمدحونا معلنين عند عدونا فتظهروا حبنا و تذلووا أنفسكم عند سلطانكم الزموا الصدق فإنه منجاة ارغبوا فيما عند الله.»

تحف العقول: 10؛ «لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَنْشِطُ إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّاسِ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ الْأُمُور.»

(3) - المصباح للكفعمي: 353، الفصل الثاني و الثلاثون في الأسماء، دعای جوشن کبیر؛ «يا رافد من استرفده يا راعي من استرعاه يا ركن من لا ركن له يا رفيق من لا رفيق له يا رائش كل قانع يا راد ما قد فات يا رامي أصحاب الفيل بالسجيل يا رابط على قلوب أهل الكهف بقدرته يا راج الأرض بعظمته يا رغبة العابدين يا رجاء المتوكلين أن تصلي على محمد و آله و افعل بي و بجميع المؤمنين ما أنت أهله يا أرحم الراحمين.»

پروردگار به او نشانه داد. به مسافرت می‌رفت. آمد رو به روی مؤمن - در این متن دارد: مؤمن - گفت: سر خود را پایین بیاور، مطلبی آهسته به تو بگویم، گفت: من ملك الموت هستم. مؤمن گفت: فدایت بشوم. هیچ محبوی به اندازه تو فراقش برای من طولانی نبوده است. چقدر مشتاق بودم که تو را ببینم.

گفت: به من اجازه داده‌اند که به تو مهلت دهم، می‌خواهی نزد خانواده‌ات بروی و خدا حافظی کنی؟ یا کار نیمه تمامی داری؟ گفت: نه. هیچ جا نمی‌خواهم بروم.

مرا زودتر برای لقای محبوب ببر. گفت: آماده‌ای من جان تو را بگیرم؟ گفت: آری.

گفت: چیزی از من بخواه. گفت: قدرتش را به تو داده‌اند که چیزی از تو بخواهم؟

ملك الموت گفت: آری. گفت: پس به من مهلت بده تا وضو بگیرم، رو به قبله بایستم، در برابر حضرت حق، تو مواظب باش، وقتی به سجده رفتم، جانم را بگیر.

بہشت جاودان مأوی‌شان بی «1»

خوشا آنانکه دائم در نمازند

سرمایه مؤمن در هنگام مرگ

یکی از بهترین شعرهایی که در دوره عمرم دیده‌ام، این يك خط شعر است:

روز اول کامدم این درس تا آخر گرفتم

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم

حافظ غزل خیلی زیبایی دارد، می‌گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

(1) - باباطاهر عریان.

عرفان در سوره یوسف، ص: 316

ساکنان حرم سرّ عفاف و ملکوت

با من خاکنشین باده مستانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند»1«

این بیت اول را این پیرمرد کهنه‌پوش به حافظ می‌گوید:

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند»2«

این در تاکنون بسته نبوده است.

ز هر چه غیر یار استغفرالله

ز بود مستعار استغفرالله

زبان، کان تر به ذکر دوست نبود

ز شرش الحذار استغفرالله

سر آمد عمر و يك ساعت ز غفلت

نگشتم هوشیار استغفرالله

نکردم يك سجودى در همه عمر	كآيد آن به كار استغفرالله
جوانى رفت و پيرى هم سرآمد	نکردم هيچ كار استغفرالله
ز كردار بدم صديار توبه	ز گفتم هزار استغفرالله«3»

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - فیض کاشانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 318

16 حضور ذاكران حقیقی

ده منزل سلوك به سوى پروردگار

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 319

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك پروردگار برای سلوك انسان به سوی خود، در سوره مبارکه احزاب، ده منزل را مطرح کرده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه می‌فرمایند: از سی منزلی که حضرت ابراهیم علیه السلام طی کردند تا خلیل شدند، ده منزلش همین منزلی است که در این آیه شریفه آمده است. «1»

(1) - روح المعاني في تفسير القرآن العظيم: 373 / 1

و قال عكرمة رواية عنه أيضا: لم يتل أحد بهذا الدين فأقامه كله إلا إبراهيم، ابتلاه الله تعالى بثلاثين خصلة من خصال الإسلام، عشر منها في سورة براءة، التَّائِيُونَ (التوبة: 211) إلخ، و عشر في (الأحزاب: 52) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ إلخ، و عشر في المؤمنين و سَأَلْ سَائِلٌ إِلَى وَ الَّذِي هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (المعارج: 1- 42) و في رواية الحاكم في مستدرکه أنها ثلاثون، وعد السور الثلاثة الأول و لم يعد السورة الأخيرة، فالذي في براءة، التوبة و العبادة و الحمد و السباحة و الركوع، و السجود. و الأمر بالمعروف. و النهي عن المنكر. و الحفظ لحدود الله تعالى. و الإيمان المستفاد من وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ أو من إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (التوبة: 111) في الأحزاب، الإسلام. و الإيمان. و القنوت. و الصدق. و الصبر. و الخشوع. و التصديق. و الصيام. و الحفظ للفروج و الذكر، و الذي في المؤمنين الإيمان و الخشوع و الاعراض عن اللغو و الزكاة و الحفظ للفروج إلا على الأزواج أو الإمام ثلاثة و الرعاية للعهد. و الأمانة اثنين و المحافظة على الصلاة، و هذا مبني على أن لزوم التكرار في بعض الخصال بعد جمع العشرات المذكورة كالإيمان.

عرفان در سوره يوسف، ص: 320

آیه با ترتیب زیبایی - منزل به منزل، تا آخرین منزلی که منزل پر شدن از یاد خداست که عرفا به منزل حضور تعبیر می‌کنند - بیان شده است؛ یعنی پرده غیبت بین عبد و مولا کنار می‌رود و عبد به خاطر طی این منازل از مرحله غایب شدن از حضرت حق بیرون می‌رود و به خاطر همین، با کمال اشتیاق همه آداب حضور از طرف عبد رعایت می‌شود.

حیات پریار و الهی اولیای خدا این حضور را نشان می‌دهد. هر پیغمبری را که پروردگار در قرآن مجید بیان کرده است، اعمال، اخلاق، برخوردهای آنان نشان می‌دهد که در حضور او قرار گرفته، این حضور نیز به حضوری دائم تبدیل شده است.

حضور حضرت یوسف علیه السلام در تمام زندگی

یکی از آنها وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام است که این منازل را به سرعت طی کرد. در قرآن می خوانیم:

«سَارِعُوا» یا در روایات می خوانیم: «سابقوا» چون وقت زیادی نداریم که این منازل را طی کنیم.

اگر این حضور نبود، پس آن خواب چه معنایی داشت؟ غایب که چیزی نمی بیند. حاضر در مقام مشاهده است، چه مشاهده با چشم، چه با قلب.

در ابتدای این حضور ایشان مشاهده قلبی داشت که برای پدر بیان کرد:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» «1»

(1) - یوسف (12): 4. پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!

عرفان در سوره یوسف، ص: 321

و همین مشاهده در چهل سال بعد به مشاهده عینی تبدیل شد و به پدر گفت:

«وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» «1»

حضور او در اوج بلا، از عمق چاه شروع شد. این خیلی عجیب است که در اوج امنیت و شادی یا در اوج بلا، انسان در محضر محبوب باشد و شادی و بلا پرده غیبت نشوند.

همین حضور را نسبت به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نیز می بینید. شب عاشورا، شب شروع اوج بلایی است که تاریخ عالم به عمر خودش ندیده و نمی بیند، ولی ایشان میان یاران خود می فرمایند:

«أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» «2» بر همه خوشی ها و بلاهایی که در آن قرار دارم و بر من وارد خواهد شد، محبوبم را ستایش می کنم.

برای اولیای خدا نه خوشی، پرده غیبت است که محبوب دیده نشود و نه بلا.

حضور قوی تر حضرت یوسف علیه السلام در کاخ

وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام در کاخ عزیز مصر این حضور را قوی تر بروز دادند، آنجایی که جاذبه عشوه‌گری‌ها، طنازی‌ها، غمزه‌ها، و در خلوت کاخ، طلب کاجویی کردن از کسی که در اوج جوانی و قلّه شهوت است، اما در مقابل این‌ها فقط بگوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» «3»

(1) - یوسف (12): 100؛ «گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق داد.»

(2) - بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

(3) - یوسف: 23.

عرفان در سوره یوسف، ص: 322

«عوذ»؛ یعنی پناه، یعنی من در آغوش محبوبم هستم. تو اشتباه گرفته‌ای. من از اوج حضور معشوق پایین بیام و در پرده فساد قرار گیرم؟

آن شخصی که در حضور قرار می‌گیرد، این حرف‌ها را درک می‌کند. خیلی مهم است که جوانی در قلّه جوانی، به زیباترین بانوی کاخ بگوید: من در آغوش معنویت معشوق ازل و ابد هستم، آن گاه او را با این بدن تو، آن هم برای چند دقیقه شهوت حرام معامله کنم؟

سعدی می‌گوید:

دوستان عیب‌کنندم که چرا دل به تو بستم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی «1»

حضرت یوسف علیه السلام را عیب می‌کنند که جوان به این زیبایی، در خلوت کاخ،

ای که گفتی مرو اندر بی خوبان زمانه ما کجاییم در این بحر تفکر، تو کجایی

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت همه سهل است، تحمل نکنم بار جدایی «2»

هر بلایی می‌خواهد بیاید، نمی‌گذارم که این بلا پرده فاصله بین من و تو شود که من از تو غایب شوم.

بروز اثرات حضور از زندان تا پادشاهی

در زندان نیز این حضور را چقدر زیبا داشت:

(1) - یوسف: 23.

(2) - سعدی شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 323

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «1»

روزی که پادشاه کشور متمدن قدیمی مصر می‌شود، باز این حضور را داشت که:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» «2»

آنجا نیز می‌بینید که اخلاق هیچ شاهی را پیدا نمی‌کند. در اوج حکومت، اخلاق او اخلاق خدایی است. در محبوب و معشوق فانی است. کسی که سال‌ها شاه مملکت باشد، اما به تعبیر قرآن: در مقام «مُخْلِصِينَ» قرار داشته باشد. این همه مال و ثروت، لشکر و مکنّت و قدرت دارد، ولی دائم در حضور محبوب باشد و این‌ها کمترین تأثیری روی اخلاق، روش و منش او نگذارند. بعد در اوج قدرت، برادران بیایند و نفهمند که او حضرت یوسف علیه السلام است. در سفر سوم یوسف کتک خورده، فراق کشیده، زندان رفته، از دامن پدر جدا شده، با زبانی نرم بفرماید:

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُوْسُفَ وَ أَخِيهِ» «3»

و آنها تازه بفهمند که این شخص حضرت یوسف علیه السلام است. قبل از این که رنگ آنان پیرد و بدنشان بلرزد، در کمال قدرت بفرماید:

«قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» «4»

هیچ گناهی را بر دوش شما بار نمی‌کنم.

(1) - یوسف (12): 32؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.»

(2) - یوسف (12): 101؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی.»

(3) - یوسف (12): 89؛ «گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

(4) - یوسف (12): 92؛ «گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 324

پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار و مشرکین اهل مکه فرمود:

«اذهبوا انتم الطلقاء» «1» شما آزاد هستید. این اوج حضور است.

تسلط بر شهوات با طی کردن هشت منزل

این منازل دهگانه: منزل اسلام به معنای اوج مطلب، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم، حفظ شهوت و ذکر است. آن منازل قبلی باید طی شود تا شخص بر دیو و گرگ شهوت مسلط شود. تا در این منازل ساخته نشود، این آتش فروکش نمی‌کند.

دستور نداریم که شهوت را خاموش کنیم. فقط دستور داریم که آن را کنترل کنیم، ولی با آن هشت منزل قابل کنترل است. تا آنها خوب طی نشوند، این منازل آخر را نمی‌توان داشت.

حقیقت یافتگان محضر حضرت حق

1- حضرت زهرا علیها السلام

منزل ذکر، منزل خیلی عجیبی است. اینجاست که محبوب، همه سلول‌های وجود انسان را می‌گیرد. من دو نمونه‌اش را بیان کنم. مورد اول خانم هجده ساله‌ای است که تمام این ده منزل را طی کرد.

این خانم به همسر باکرامت و باعظمت خود می‌گوید:

من دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم. معلوم می‌شود این همه اذانی که بعد

(1) - بحار الأنوار: 59/97، باب 9، حدیث 6.

عرفان در سوره یوسف، ص: 325

از پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بودند، اصلاً گوش نداده بود؛ چون تمام آنها از حضرت حق غایب بودند. «أشهد أن لا اله الا الله» و «الله اکبر» دروغ. گوش حضرت زهرا علیها السلام خیلی بالاتر از این است که به جملات بسیار زیبایی که به دروغ پیچیده شده است، گوش دهد. این آلودگان، این «الله اکبر» های دروغ، کمر اسلام را شکست و حضرت علی علیه السلام را خانه‌نشین کرد. سر دین را با دین بریدند. **«1»** حضرت ابی عبدالله علیه السلام به زهرا نامه داد: که شما چهره‌هایی دین‌نما، وسیله پذیرش حکومت بنی‌امیه شدید. این‌ها پشت شما و پینه پیشانی، محاسن بلند، نماز خواندن‌های شما پنهان شدند. قاتل اصلی مادرم، پدرم و برادرم شما هستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: با شمشیر گردن این پیشانی پینه بسته‌ها را بزنید، در نصف روز هفت هزار نفر از این‌ها را در نهران کشت. **«2»** يك نفر در این مدینه «الله اکبر» بگوید، تا من گوش دهم.

از هزاران اندکی زین صوفیند

باقیان در دولت او می‌زیند **«3»**

(1) - بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام: 206؛ «فقد روى مالك و غيره ان المؤذن جاء الى عمر بن الخطاب فوجده نائما فقال الصلاة خير من النوم فأمره عمر ان يجعله في نداء صلاة الصبح و اما إسقاط حي على خير العمل قال الفاضل القوشجي في شرحه على تجريد المولى العلامة الطوسي (قدس سره) نقلا عن عمر قال ثلاث كن على عهد رسول الله و انا أنهى و احرمهن و أعاقب عليهن متعة النساء و متعة الحج وحي على خير العمل.»

(2) - مستدرک الصحيحين: 147 / 2؛ «روى بسنده عن أنس بن مالك إن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: سيكون في أمتي اختلاف و فرقة قوم يحسنون القيل و يسيئون الفعل، يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم، يمرقون من الدين مروق السهم من الرمية، لا يرجع حتى يرد السهم على فوقه و هم شرار الخلق و الخليفة، طوبى لمن قتلهم و قتلوه، يدعون إلى كتاب الله و ليسوا منه في شيء من قاتلهم كان أولى بالله منهم، قالوا: يا رسول الله ما سيماهم؟ قال: التحليق.»

(3) - مولوی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 326

اذان الهی بلال

گفت: دختر پیامبر! اکنون می روم و به بلال می گویم. بلال نبود. از راه رسید. گریه می کرد. عرض کرد: علی جان! با من کاری دارید؟ فرمود: کجا بودی؟ عرض کرد: با این اوضاع فتنه و فساد با کمال سختی از مدینه و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله دل کندم، آرزو می کردم نباشم که این اوضاع را ببینم.

عرض کرد: من خیلی راه رفته ام و غصّه می خورم. شب را در بیابان خواب بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم. خیلی غصّه دار بود. عرض کردم: یا رسول الله! چه شده است؟ فرمود: ای بلال! فاطمه اذان می خواهد.

ببینید چه چیز به چه چیز و کجا به کجا وصل است؟ دل حضرت فاطمه علیها السلام اذان می‌خواهد، در عالم برزخ به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: به خواب بلال برو، امر کن برو و برای حبیبه من اذان بگوید. حضور از این بالاتر؟ حضرت فاطمه علیها السلام اذان بخواند، خدا بگوید: اذان بگویند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به بلال بگوید و بلال از این همه راه برگردد تا دستور حضرت را انجام دهد. «1»

(1) - من لا یحضره الفقیه: 1/ 297، باب الأذان و الإقامة، حدیث 907؛ «و رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اَمْتَنَعَ بِلَالٌ مِنَ الْأَذَانِ وَ قَالَ لَا أُؤَدِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَ مُؤَدِّنِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَذَانِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ذَكَرْتُ أَبَاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَيَّامَهُ فَلَمْ تَتِمَّ لَكَ مِنَ الْبُكَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ شَهِقَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَهَقَةً وَ سَقَطَتْ لَوَجْهِهَا وَ غَشِيَ عَلَيْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ أَمْسِكْ يَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتْ ابْنَتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَعَ أَذَانَهُ وَ لَمْ يُتِمَّهُ فَأَفَاقَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يُتِمَّ الْأَذَانَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ قَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ إِنِّي أَخَشَى عَلَيْكَ بِمَا تُنْزِلِينَهُ بِنَفْسِكَ إِذَا سَمِعْتَ صَوْتِي بِالْأَذَانِ فَأَعْفُتُهُ عَنْ ذَلِكَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 327

تو شور این نمکدان را چه دانی؟

تو دست افشانی را چه دانی؟

قماش گلعداران را چه دانی؟ «1»

تو را با اطلس مخمل بود کار

مناجات خدا با بندگان

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: کار این‌ها به جایی می‌رسد که دیگر پروردگار عالم صبر نمی‌کند که این‌ها با او حرف بزنند، بلکه به نقطه‌ای می‌رسند که خدا با آنها حرف می‌زند، می‌گوید: بنده من! تو صدای مرا گوش بده:

«ناجاهم فی فکرهم وکَلَمَهُمْ فی ذات عقولهم» «2»

حال حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن اذان بلال

امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمد، گفت: یا فاطمه! بلال آماده اذان است. فرمود:

حسن جان! در و پنجره را باز کن. پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاور. حسین جان! تو نیز بیا کنار من بنشین. سه معصوم می خواهند به استقبال اذان بروند. این چه اذانی است؟

بلال چقدر حضور داشت؟ ای سپیدترین سپیدرویان عالم! ای زیباترین دل های عالم!

یافتن حضور از درگاه اهل بیت علیهم السلام

روحانی با ادب و درس خوانده از ایران به نجف رفته تا در درس خاتم المجتهدین، شیخ انصاری شرکت کند، اما درس را نمی فهمد. بار علمی درس خیلی بالاست. چند روزی رفت و نفهمید. با خود گفت:

(1) - صائب تبریزی.

(2) - نهج البلاغة: خطبة 113، قاله عند تلاوته «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ...».

عرفان در سوره یوسف، ص: 328

که در شیشه برآرد اربعینی «1»

کای صوفی شراب آنکه شود صاف

چهل روز می‌رویم، باز نفهمید. گفت: من نمی‌فهمم و مریضم، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نمی‌تواند کاری کند که من بفهمم؟ به حرم رفت. عرض کرد: یا علی! من که درس را برای دنیا نمی‌خواهم، می‌خواهم بفهمم که بروم مردم را هدایت کنم، اما نمی‌فهمم. خیلی گریه کرد. دید خبری نشد.

چرا خبری نمی‌شود؟ چند شب می‌آید و گریه می‌کند. هزار مرتبه «یا الله» می‌گوید، پیراهنش از اشک خیس می‌شود. خدا پیغام داده است که گاهی با چند شب مشکل درست نمی‌شود، اما بنده من! همان شب اول که می‌آیی و چند «یا الله» می‌گویی، اگر کار تو را اصلاح کنم، می‌روی و دیگر نمی‌آیی، پس معطل می‌کنم، چون می‌خواهم که هر شب صدای تو را بشنوم.

ما در حضور نیستیم، او در حضور است. ما غایبیم، او غایب نیست و هیچ وقت نیز غایب نبوده است.

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را «2»

چند شب در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد، اما خبری نشد. بالاخره به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام راه پیدا کرد. حضرت فرمودند: چه شده است؟ عرض کرد: درس را نمی‌فهمم. حضرت فرمود: بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». گفت: فرمود: برو! تمام است.

صبح سر درس آمد. دید دریای دانش شیخ به او منتقل می‌شود. شاد و با نشاط،

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - فروغی بسطامی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 329

به درس اشکال کرد، باز هم اشکال و اشکال کرد و جواب گرفت. دیگر درس داشت به هم می‌ریخت. شیخ جواب داد: وقتی درس تمام شد، بیا.

آخر درس که دیگر هیچ کس نبود، شیخ آمد و گفت: ای بزرگوار! آن کسی که برای تو «بِسْمِ اللَّهِ» خواند، تا «وَلَا الضَّالِّينَ» را برای من خوانده است. کمی آرام باش.

در و پنجره را باز کردند. بلال گفت: «الله اکبر»، فرمود:

«الله اکبر أن یوصف»

حضور را می بینید؟ بلال گفت: «أشهد أن لا اله الا الله» فرمود: تمام وجودم شاهد وحدانیت او است؛ یعنی جایی را در حیات، ذات، ظاهر و باطن من پیدا نمی کنید که از خدا خالی باشد.

2- حضرت سجاد علیه السلام

اما دومین نفر. به یزید گفت: روی این چوبها بروم؟ منبر را چوب گفت؛ چون این منبر اهل ظلم بود. هر چیزی که برای اهل غایب است، جماد است و هر چیزی که برای اهل حاضر است، زنده است. وقتی غایب می میرد، روح از بدنش جدا می شود، اما حاضر از حیات طبیعی به حیات الهی انتقال پیدا می کند و نمی میرد.

اگر این انتقال صورت نمی گرفت، پس این آیه چه می گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي* وَادْخُلِي جَنَّتِي» «1»

اینجا اصلاً بحث جدایی مطرح نیست، غایب بین بدن و روحش جدایی حاصل می شود. حاضر، حاضر است و جدایی معنا ندارد.

(1)- فجر (89): 27- 30؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!» به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد* پس در میان بندگانم درآی* و در بهشتم وارد شو.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 330

کار سخنرانیش به جایی رسید که یزید مجبور شد سخنرانی او را قطع کند. به مؤذن گفت: اذان بگو. وقتی گفت: «أشهد أن لا اله الا الله» فرمود: تمام وجود و ذات من شاهد خداست. «1»

اثرات منزل ایمان

هر کس در منزل ایمان و باور قرار می‌گیرد، به وسیله خود او، قلب به عقل ربط قوی پیدا می‌کند؛ چون قلبی که از عقل بریده باشد، قلب متوقف است و عقل فقط طرح مادی می‌دهد و هیچ طرح معنوی برایش امکان ندارد که ارائه بدهد. تمام دانشمندان اروپا و آمریکا عقل دارند، اما قلب ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

(1) - بحار الأنوار: 137/45، باب 39؛ «وَقَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَغَيْرُهُ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِمَنْبَرٍ وَخَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا فَعَلَا فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِي تَقْرِيطِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوُّا مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَ هُؤُلَاءِ الْجُلَسَاءُ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لَهُ فَلْيَصْعِدِ الْمَنْبَرَ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ... ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ خَشِيَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيُّ لِأَشْيَاءٍ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْيِي وَ دَمِي فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ التَّفَّتَ مِنْ فَوْقِ الْمَنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلَمْ تَقُلْتَ عِزَّتَهُ قَالَ وَ فَرَعَ الْمُؤَدِّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ تَقَدَّمَ يَزِيدُ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 331

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ» «1» عقل کار می‌کند، اما قلب بی‌کار است. مهر، محبت، ایمان، ارتباط با خدا، گریه، رحم و لطف ندارند. فقط علم دارند، اما این علم نیز علم مادی است.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» «2»

مراحل بعدی در طی منازل دهگانه

در منزل ایمان، دست اراده او قلب را با عقل وصل می‌کند. عقل معلومات مادی و معنوی را دریافت می‌کند، به قلب می‌دهد، قلب می‌یابد و می‌پزد. غذای پخته‌ای در می‌آورد و به اعضا و جوارح پخش می‌کند که آنها نیز ایمانی شوند. گوش، چشم، زبان، شهوت و همه وجود او با ایمان می‌شود.

پروردگار بعد از این اتصال، مؤمن را به سوی دانش تأمین کننده خیر دنیا و آخرت حرکت می‌دهد. بعد او را به فهم این دانش می‌کشاند و بعد از فهم دانش:

«نور الله قلبه»

خودش در دل جلوه می‌کند و مؤمن اهل توحید ناب می‌شود.

وقتی این منازل را طی کرد، وارد منزل سوم، یعنی قنوت می‌شود. منزل عبادت همه جانبه غالبی و قلبی و تداوم عبادت تا وقت مرگ. این مؤمنی است که امیرالمؤمنین علیه السلام با هفت واقعیت او را معرفی می‌کند.

(1) - نهج البلاغة: خطبه 86 فی بیان صفات المتقین وصفات الفساق ...

(2) - روم (30): 7؛ «تنها» ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 332

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده‌ایم «1»

دهه آخر ماه مبارك، دهه‌ای است که تمام امید پیامبر صلی الله علیه و آله به آن بود. برخلاف ما که دهه آخر برای ما معمولی است. دهه آخر بود که دیگر اشك پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر تمام شدن ماه رمضان بند نمی‌آمد و خیلی

گریه می کرد. او چهره الهی و حضور در رمضان را می دید، لذا طاقت نمی آورد که از این ماه جدا شود. «2» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - مستدرک الوسائل: 559 / 7، باب 1، حدیث 8883؛ «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَفَاكُمْ اللَّهُ عَذَابَكُمْ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَوَعَدَكُمْ الْإِجَابَةَ فَقَالَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ تَعَالَى بِكُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ سَبْعَةَ أَمْلَاقٍ فَلَيْسَ بِمَحْلُولٍ حَتَّى يَنْقُضِي شَهْرَكُمْ هَذَا إِلَّا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفْتَحَةٌ مِنْ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى آخِرِ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَّا وَ الدُّعَاءُ فِيهِ مَقْبُولٌ ثُمَّ شَمَّرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَ بَرَزَ مِنْ بَيْتِهِ وَ اعْتَكَفَهُنَّ وَ أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ وَ كَانَ يَغْتَسِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 334

17 رابطه حقیقی با خدا

خصوصیات شب نوزدهم ماه رمضان

تهران، حسینیة همدانی ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 335

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

امشب - شب نوزدهم ماه مبارک رمضان - دارای چهار خصوصیت است.

خصوصیت اول این که شب قدر است و خداوند متعال در قرآن کریم شب قدر را از هزار ماه؛ یعنی سی هزار شب و یا حدود هشتاد و دو سال بهتر دانسته است.

خصوصیت دوم این که امشب شب دعاست. دعایی که قرآن مجید می‌فرماید:

هر کسی از آن تکبّر کند، اهل دوزخ خواهد بود. خصوصیت دیگر این که امشب، شب جمعه است که تمام درهای رحمت حضرت حق به روی بندگانش باز است و خصوصیت چهارم این که شب زیارتی مخصوص وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. زیارتی که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر کس هر شب جمعه جدم حسین علیه السلام را زیارت کند، به مانند این است که در عرش، خدا را زیارت کرده است. «1»

(1) - وسائل الشیعة: 14/ 479 - 480، باب 57، تأکد استحباب زیارة الحسین علیه السلام، حدیث 19646 و 19647

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ وَ لَمْ يُخْرِجْ مِنَ الدُّنْيَا وَ فِي نَفْسِهِ حَسْرَةً مِنْهَا وَ كَانَ مَسْكَنُهُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا دَاوُدُ مَنْ لَا يَسُرُّهُ أَنْ يَكُونَ فِي الْجَنَّةِ جَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قُلْتُ مَنْ لَا أَفْلَحَ.

- عَنْ صَفْوَانَ الْجُمَالِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ تُدْرِكُ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْ ذَلِكَ يُكْتَبَ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ.

بحار الأنوار: 97/ 119، باب 2، حدیث 15؛ «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ قَالَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 336

با توجه به این خصوصیات، حقایق و ویژگی چهارگانه، باید به این معنا توجه کرد که امشب چه انسانی به حرم مبارک حضرت حق راه پیدا می‌کند و آیا با این چهار ویژگی هر کسی را راه می‌دهند و قبول می‌کنند؟ جواب این سؤال را باید پیدا کرد.

دشمنان سه گانه انسان

در معارف اسلامی فرموده‌اند:

«أعداء الإنسان ثلاثة: دنياه و شيطانه و نفسه» **«1»** دشمنان اسلام سه دسته هستند: نفس، شیطان و دنیا.

براساس آیات و روایات منظور از نفس، مجموعه خواسته‌های بی‌مهار انسان است. خواسته‌هایی که با خواسته‌های پروردگار ضدّ و ناهماهنگ است و این خواسته‌ها در خیمه حیات انسان رخ نشان می‌دهد تا انسان را به گناه، معصیت و برنامه‌هایی که خدا نمی‌پسندد، بکشاند.

(1) - المحجة البيضاء: 116 / 5؛ «أعداء الإنسان ثلاثة: دنياه و شيطانه و نفسه فاحترس من الدّنيا بالزّهد فيها، و من الشيطان بمخالفته، و من النفس بترك الشهوات.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 337

دشمن اول: نفس

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك» **«1»** پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواهند بفرمایند: این خواسته‌های بی‌مهار، در کشش‌های مادی و شهوات انسان ریشه دارد که از این مجموعه به دشمن‌ترین دشمنان تعبیر کردند. **«2»** این خواسته‌ها دائم جولان می‌دهند و فقط می‌گویند: می‌خواهیم. تابع هیچ قانون، حلال و حرام خدا و قوانین شریعت نیستند. مال را می‌خواهند، از هر کجا که می‌خواهد باشد؛ ربا، رشوه، غضب، دزدی، خوردن حقّ مردم. مقام را می‌خواهد،

(1) - بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 1.

(2) - بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 3؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ عَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَلَمْ يَمُتْ خَيْرٌ لَهُ.»

بحار الأنوار: 65/67، باب 45، حدیث 7؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْعَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ.»

بحار الأنوار: 69/67، باب 45، حدیث 16؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَلَا أُنبِئُكُمْ بِأَكْيَسِ الْكَيْسِيِّنَ وَ أَحَقِّ الْحُمَقَاءِ وَ أَحَقِّ النَّفْسِ هَوَاهُ وَ تَمَّتْ عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَ اللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْتَنِيَتْهُ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ أَ ذَكَرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمَدْتَهُ أَ قَضَيْتَ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ...»

عرفان در سوره یوسف، ص: 338

از هر راه و هر ناحیه‌ای که باشد. کاری به این ندارد که انسان لایق و شایسته این مقام هست یا نه؟ فقط مقام و ریاست را می‌خواهد.

معنای خواسته‌های بی‌مهار

یکی از افراد اهل دل می‌گوید: من معنای

«أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»

را نمی‌فهمیدم، تا شبی در مجلسی دیدم اهل خدایی حرف می‌زند. در ضمن صحبت خود گفت: هر گرسنه‌ای را که غذا بدهی، سیر می‌شود، هر دشمنی آرام می‌شود، الا این خواسته‌های بی‌مهار که هر چه تغذیه شوند، گرسنه‌تر می‌شوند. هر چه به حرف آنها بیشتر گوش دهی، دژنده‌تر می‌شوند. آن شب فهمیدم که معنای فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد دشمن‌ترین دشمنان و خواسته‌های بی‌مهار چیست.

تمام فتنه‌ها و فسادهایی که در جهان هست، محصول همین خواسته‌های بی‌مهار است که گاهی در وجود فرد خودنمایی می‌کند، گاهی در وجود خانواده، دولت، حزب، یا ملت.

وقتی خواسته‌های بی‌مهار، میدان دار زندگی باشند، درخت زندگی جز میوه تلخ فتنه، فساد، ناامنی، بی‌ادبی، غارت‌گری و پامال کردن حقوق خود و دیگران نخواهد داشت و این طبیعی است. این يك دشمن.

دشمن دوم: شیطان

دشمن دوم شیطان است. «1» شیطان کیست؟ از نظر قرآن مجید، شیطان موجود

(1) - «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر: 6)

البرهان في تفسير القرآن: 557/4؛ «قال الصادق عليه السلام: لا يتمكن الشيطان بالوسوسة من العبد إلا و قد أعرض عن ذكر الله تعالى، و استهان و سكن إلى نهيهِ، و نسي اطلاعه على سرهِ، فالوسوسة ما تكون من خارج القلب بإشارة معرفة العقل و مجاورة الطبع، و أما إذا تمكن في القلب فذلك غي و ضلالة و كفر، و الله عز و جل دعا عباده بلطف دعوتِهِ و عرفهم عداوة إبليس، فقال تعالى: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 339

متکبر، متمرد و عصیان‌گر بی‌دینی است که هدفی جز ضربه زدن به ارزش‌ها، دین، دنیا و آخرت انسان ندارد.

قرآن مجید شیاطین را بر دو دسته تقسیم می‌کند:

«مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «1»

شیاطینی هستند که نامرئی و بعضی قابل رؤیت هستند. آن شیاطین قابل رؤیت، انسان‌های ضالّ، گمراه، متمرد و عصیان‌گر هستند که مخترع هر نوع فتنه و فساد هستند. ابزارهای امروز شیاطین نیز ابزار نوینی است؛ ماهواره‌ها، سینماها، رسانه‌ها، چنانکه در دنیای زمان ما درصد بالایی از ماهواره‌ها، خانه‌های فیلم و رسانه‌های گروهی در اختیار صهیونیسم بین الملل است. این‌ها شیاطین زمان ما هستند.

به فرموده امام زین العابدین علیه السلام: شیاطین، خاموش شدن چراغ دین شما را می‌خواهند. شیاطین نمی‌خواهند فرهنگ خدا و اهل بیت علیهم السلام در زندگی شما حاکم باشد. نمی‌خواهند که شما در صراط مستقیم خدا و مرتبط با عالمان ربّانی و واجد شرایط باشید. شیاطین نمی‌خواهند قانون زندگی شما طبق قرآن باشد. «2»

(1) - هود (11): 119؛ «دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] بر خواهم کرد.»

(2) - بحار الأنوار: 92 / 70، باب 122، حدیث 69؛ «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزَائِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسَرَاتٍ وَ اللَّهُ مَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ إِلَّا كَكَفَّتِي الْمِيزَانِ فَأَيُّهُمَا رَجَحَ ذَهَبَ بِالْآخِرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ... الدُّنْيَا فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا رَاحَةً وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ يُؤْخِسُ إِلَى ابْنِ آدَمَ أَنَّ لَهُ فِي جَمْعِ ذَلِكَ رَاحَةً وَ إِنَّمَا يَسُوْقُهُ إِلَى التَّعَبِ فِي الدُّنْيَا وَ الْحِسَابِ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّا مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا بَلَّ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ مَنْ اهْتَمَّ لِرِزْقِهِ كُتِبَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا.»

الکافی: 315 / 2، باب حب الدنيا و الحرص عليها، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا أَعْيَاهُ جَنَّمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 340

دشمن سوّم: دنیا

اما دشمن سوم: دنیاست. دنیا نه به معنای خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان. دنیا در زبان قرآن و روایات به معنای ابزارها، ثروت‌ها و امور مادی بیرون از فضای حلال پروردگار است. «1»

راه مبارزه با دشمنان

بعد به ما راهنمایی کرده‌اند که:

با تمام خواسته‌های غلط، بی‌قید، بی‌مهار و خواسته‌هایی که ضدّ خواسته‌های پروردگار است، با اسلحه مخالفت، بجنگید؛ یعنی وقتی خواسته‌ای در درون شما رخ نشان داد و فهمیدید که ضدّ خداست، یا نفهمیدی و اهل خدا به شما گفتند که خواسته باطل است، با آن خواسته مخالفت کن و با اسلحه یاد خدا، قیامت،

(1) - الکافی: 315 / 2، بَابُ حُبِّ الدُّنْيَا وَ الْحِرْصِ عَلَيْهَا، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا.»

الکافی: 318 / 2، حدیث 10؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا ذُنُوبَانِ ضَارِيَانِ فِي عَنَمٍ قَدْ فَارَقَتْهَا رِعَاؤُهَا وَاحِدٌ فِي أَوَّلِهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ.»

الکافی: 320 / 2، حدیث 17؛ «عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ حِصَالٍ هُمْ لَا يَنْقُي وَ أَمَلٍ لَا يَذَرُكَ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 341

دادگاه‌های الهی و محاکمات پروردگار وارد جنگ شو.

وقتی شیطان تو را دعوت کرد، بدانید در صورت اطاعت او در قیامت به محاکمه کشیده خواهید شد.

حسابرسی دقیق قیامت

در قرآن مجید می‌فرماید:

«و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» «1»

ما ترازوهای روز قیامت خود را به عدالت و انصاف برپا می‌کنیم.

«و لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» «2»

و به احدی ذره‌ای ستم روا نمی‌داریم، اما:

«وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» «3»

اگر عمل شما به وزن دانه ارزن باشد، در آن ترازو حاضر می‌کنیم:

«وَكُفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ»

برای شما بس باشد که در قیامت حسابگر شما خود من باشم. این حرف قرآن است. «4»

(1) - انبیاء (21): 47؛ «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهمیم.»

(2) - مریم (19): 60؛ «و ذره‌ای مورد ستم قرار نمی گیرند.»

(3) - انبیاء (21): 47؛ «و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

(4) - تفسیر نور الثقلین: 430 / 3؛ «هو يقول: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كُفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ اعلموا عباد الله ان أهل الشرك لا تنصب لهم الموازين و لا تنصب لهم الدواوين، و انما يحشرون الى جهنم. و انما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام فاتقوا الله عباد الله.»

الکافی: 11 / 1، کتاب العقل و الجهل، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.»

بحار الأنوار: 261 / 7، حدیث 10؛ «نَوَادِرُ الرَّوَّانِدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 342

مبارزه با اسلحه‌های ذکر و قناعت

با اسلحه یاد خدا و قیامت به جنگ شیطان برو و با اسلحه قناعت به جنگ دنیا برو؛ یعنی در تمام برنامه‌های مادی، به حلال خدا قناعت کن. بدان اگر درهمی از حرام خدا را وارد زندگی کنی، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تا زمانی که آن درهم حرام در زندگی شما هست، خدا به آن خانه نظر رحمت نخواهد کرد. «1»

نیت جدی و خالص برای رابطه با خدا

چنین شی، شب دعا، قدر، شب جمعه و شب زیارتی حضرت ابی عبدالله علیه السلام است، اگر انسانی دستش در دست این سه دشمن باشد؛ یعنی اهل خواسته‌های بی‌مهار و اهل اقتدای به شیاطین زمان و حرام‌های دنیوی باشد، به حریم پروردگار راهی ندارد، مگر رابطه‌اش را با خواسته‌های نفسانی و شیطانی و دنیایی قطع کند.

اگر رابطه‌ام را با شیاطین و اقتدای به آنها و هر حرامی قطع کنم و نیت جدی کنم؛ یعنی صادقانه خود را به پروردگار عرضه کنم، مرا قبول می‌کنند؛ چون پروردگار

(1) - بحار الأنوار: 120/100، باب 5، حدیث 27؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَكَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ نَارَ جَهَنَّمَ يَقْدِرُ مَا أَكَلَ فَإِنْ كَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ وَ لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَ مَلَأَتْ كُتُبُهُ مَا دَامَ مَعَهُ قِيرَاطٌ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 343

عالم، عالم به نهان و آشکار تمام موجودات است. با تقلّب و نیت ناخالص نمی‌شود کسی خود را به خدا عرضه کند و خدا نیز او را قبول کند. باید خود را به خدای خبیر، علیم و عالم به غیب عرضه کنید.

نمونه‌هایی از رد نیت‌های ناخالص

1- اسلام تنها، نه ایمان

در این زمینه چند نکته بسیار مهم را عنایت کنید. اول از قرآن، کسانی که غیرصادقانه خود را به خدا عرضه کردند و خدا آنان را رد کرده و فرموده است: شما را نمی‌خواهم؛ چون خود را به دروغ به من عرضه می‌کنید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» «1»

گروهی از بادیه‌نشینان عرب به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ما خدا را باور و قبول کرده‌ایم. خدا به پیغمبرش فرمود:

«وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» «2»

زبان شما می‌گوید: ما مؤمن هستیم، اما دل شما می‌گوید: ما ایمان نداریم. لذا شما را نمی‌پذیرند و قبول نمی‌کنند. «3»

(1) - حجات (49): 14؛ «بادیه‌نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم.»

(2) - حجات (49): 14؛ «بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.»

(3) - تفسیر نور الثقلین: 101/5، حدیث: 101؛ «عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: الإسلام لا يشرك الايمان، و الايمان يشرك الإسلام، و هما في القول و الفعل يجتمعان كما صارت الكعبة في المسجد و المسجد ليس في الكعبة، و كذلك الايمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الايمان، و قد قال الله عز و جل: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» فقول الله اصدق القول.»

تفسیر نور الثقلین: 101/5، حدیث: 102؛ «عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال ابو جعفر علیه السلام: يا سلمان أتدري من المسلم؟ قلت: جعلت فداك أنت اعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده، ثم قال: و تدري من المؤمن؟ قال: قلت: أنت اعلم، قال: المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام على المسلم ان يخذله أو يظلمه أو يدفعه دفعة تعنته.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 344

2- تقلب و نفاق

شخصی متقلب و منافق که اهل مدینه بود، مرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به علتی پیراهن خود را فرستادند و به خانوادهاش پیغام دادند که این میّت را در پیراهن مخصوص من کفن کنید.

به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: آقا! این میت، شخص ناباب، نادرست و غیرصادق بود. چرا پیراهن خود را برای او فرستادید؟ حضرت فرمودند: این پیراهن من ذره‌ای از عذاب خدا را از او برطرف نمی‌کند.

وقتی آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کردند که برود بر او نماز بخواند، پروردگار با این که ارحم الراحمین است، اما - در سوره توبه - به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا» «1»

هرگز به جنازه افراد غیرصادق و دروغگو، نماز نخوان و سر قبر آنان نرو.

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» «2»

(1) - توبه (9): 84؛ «و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز نخوان.»

(2) - توبه (9): 80؛ «برای آنان [که عیب جویان مسخره کننده‌اند] چه آمرزش بخواهی چه نخواهی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 345

از من طلب مغفرت بکنی یا نکنی، هفتاد بار نیز از من طلب آمرزش کنی، هرگز آنها را نمی‌آمرزم. متقلّب، دروغگو، غیرصادق، رابطه‌دار با هوای نفس و با شیطان و دنیا را قبول نمی‌کنم. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - تفسیر نور الثقلین: 251/2، حدیث 266؛ «روی انه صلی الله علیه و آله صلی علی عبد الله بن ابی و ألبسه قمیصه قبل ان ینهی عن الصلوة علی المنافقین عن ابن عباس و جابر و قتادة، و قیل: انه أراد ان یصلی علیه فأخذ جبرئیل بثوبه و تلی علیه: وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ.»

و قیل: انه قیل لرسول الله صلی الله علیه و آله: لم وجهت بقمیصک الیه یکفن فیہ و هو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئاً، و انی أؤمل من الله ان یدخل بهذا السبب فی الإسلام خلق کثیر، فروی انه أسلم الف من الخرج لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب رسول الله صلی الله علیه و آله، ذکره الزجاج، قال: و الأكثر فی الروایة انه لم یصل علیه.»

تفسیر نور الثقلین: 250 / 2، حدیث 264؛ «فی تفسیر العیاشی عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: ان النبي صلى الله عليه و آله قال لابن عبد الله بن ابي: إذا فرغت من أهلك فأعلمني، و قد كان توفي فأتاه فأعلمه فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله نعليه للقيام فقال له عمر: أليس قد قال الله: «و لا تُصَلَّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ»؟ فقال له: ويحك - أو ويلك - انما أقول: اللهم إملأ قبره نارا و إملأ جوفه نارا و أصله يوم القيمة نارا.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 346

18 میزان و ترازوی معنوی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 349

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام برای مؤمن هفت خصلت بیان فرمودند که این هفت خصلت برای همه ما جنبه معیار، میزان و ترازو دارد که میزانی معنوی و ملکوتی است. پاکترین و سالم‌ترین میزان است، برای این که ما خود را با این میزان و معیار بسنجیم. حداقل این است که از وضع خود آگاه می‌شویم. خود این آگاهی ارزش دارد.

ارزش آگاهی در کنار اعمال

وجود مبارك شيخ صدوق نقل می‌کنند که علمای بزرگ ما وقتی اعمال شب احیا را بررسی می‌کنند، به ما اعلام می‌کنند که بالاترین و با فضیلت‌ترین عمل در این شب، تحصیل علم، معرفت و آگاهی است. به همین خاطر بزرگان دین ما از قدیم در شب‌های احیا به قرآن سرگرفتن قناعت نکردند، بلکه قبل از قرآن سرگرفتن، برای مردم سخن گفتند، دین را تبلیغ کردند، تفسیر قرآن گفتند که به این عمل برتر و بافضیلت‌تر رسیده باشند و قیمت مراسم احیای آنان از درجه بالایی

عرفان در سوره یوسف، ص: 350

برخوردار شود. «1»

بی‌ارزشی انسان جاهل

همه این جهش‌ها در دنیا به نقطه آگاهی مربوط است؛ چون در جهل هیچ حرکتی غیر از شکم نیست. در فضای جهل، بقیه وجود نیز کارگر و بنده شکم هستند. چشم می‌بیند، گوش می‌شنود، پا قدم برمی‌دارد اما برای شکم. کشش‌ها، محور، معبود و کارگردان زندگی جاهلان، همگی در شکم ریشه دارند. بخورند و لذت ببرند. این آیه:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»

حبیب من! تمام عمر آنها مانند حیوان در خوردن و لذت بردن است. آیه عاقبت این‌ها را بیان می‌کند:

«وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ» «2»

این شکم، غیر از تولید حرارت چه کار می‌کند؟ شکمی که صاحبش ناآگاه است، کارش ایجاد حرارت در بدن و دنیا و آتش در قیامت است.

(1) - الأُمَامِي لِلصَّدُوقِ: 649، المجلس الثالث و التسعون؛ بحار الأنوار: 10/ 400، باب 25؛ «و من أحياء هاتين الليلتين بمذاكرة العلم فهو أفضل.»

مستدرک الوسائل: 9/ 152، باب 145، حدیث 10529؛ «عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةِ صِيَامٍ نَهَارُهَا وَ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ.»

(2) - محمد (47): 12؛ «و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیایند و می‌خورند، همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 351

سنجش مادی و معنوی خود

قرآن مجید آیه‌ای دارد که یکی از زیباترین آیات کتاب خداست. اغلب افراد جامعه اسلامی از این آیه غافلند، خداوند می‌فرماید:

«وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» «1»

اگر بنای وزن دارید، با ترازوی درست و مستقیم بسنجید. چه ترازویی از محصول معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر است؟ کدام ترازو از فرمایش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیم‌تر است؟ شما همین قطعه کلام ایشان را که ترازوی خداست، عنایت کنید و ببینید حداقل سود این قطعه، آگاهی به خویش‌شناسی است. وقتی آگاهی بیاید، حرکت هم خواهد آمد.

خواستن مقدمه حرکت

بالاخره این آگاهی روزی سود خود را به شما مردم مؤمن خواهد داد. چرا؟ چون به فرموده قرآن، مایه خواستن در وجود شما هست که آن مایه عالی‌ترین دستیار آگاهی، برای به محصول نشستن است:

«لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» «2»

خدا به خواستن ما خیلی احترام گذاشته است. کسی که بخواهد راه را برای او باز و عناصر خلقت را یار او می‌کند. وقتی بخواهد، آگاهی نیز می‌یابد.

(1) - اسراء (17): 35؛ «و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید.»

(2) - تکویر (81): 28؛ «برای هرکس از شما که بخواد [در همه شؤون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم پیماید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 352

ثواب و عقاب خداوند در دنیا

اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما مسأله را زیبا تحلیل کرده است. ایشان می‌فرماید:

«لم يرضها ثواباً لأولياءه»

خدا تمام این دنیا را به عنوان پاداش کار خوب اولیای خود نپسندیده است. اگر همه دنیا را به عنوان پاداش پسندیده بود که همه آن را به یکی از خوبان می‌داد:

«و لا عقاباً لأعدائه»¹ خداوند دنیا را به عنوان پاداش برای اولیانش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید.

تمام دنیا را جریمه دشمنانش نیز نپسندید که دشمنش را گرسنه، بی‌آبرو و بدبخت نگهدارد. جلوی آب و نان او را بگیرد. نه چیزی است که به شما ندهد و نه چیزی است که از دشمنش پس بگیرد. در دو طرف هیچ چیزی نیست.²

(1) - نهج البلاغه: حکمت 415؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الدُّنْيَا تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَاعِقَاباً لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرُكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.»

(2) - بحار الأنوار: 127/70، حدیث 130، باب 122، حب الدنيا و ذمها؛ «عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَ يُبْغِضُ وَ لَا يُعْطِي دِينَهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ.»

بحار الأنوار: 126/70، حدیث 124، باب 122 - حب الدنيا و ذمها؛ «عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَابِرُ أَنْزِلِ الدُّنْيَا مِنْكَ كَمَنْزِلِ نَزَلَتْهُ ثُمَّ أَرَدْتَ التَّحَرُّكَ مِنْهُ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ أَوْ كَمَالِ اكْتَسَبَتْهُ فِي مَمَامِكَ وَ اسْتَيْقَظْتَ فَلَيْسَ

فِي يَدِكَ مِنْهُ شَيْءٌ وَإِذَا كُنْتَ فِي جَنَازَةٍ فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلٌ مَنْ عَاشَ فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلُ الظِّلِّ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 353

حساب دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

شما زندگی مادی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید. او هرگز نمی خواست از رهبری خود حقوق بگیرد و الا بیت المال در دست او بود.

زمانی که می خواست از مدینه بیرون بیاید، چهل درخت خرماي خود را سپرد که وقتی سال به سال خرما می دهد، در مدینه بفروشند، پول آن را به کوفه بفرستند.

وقتی پول را می آوردند، اول می شمرد، بعد حساب زندگی سالش را تعیین کرده، آن را برای يك سال نظام می داد. گاهی هم وسط سال اگر اتفاقی می افتاد، مجبور می شد چیزی را از خانه بردارد و بفروشد تا کم نیاورد. با این که بیت المال در دستش بود.

روزی به بازار آمد، شمشیر خود را بلند کرد و فرمود: فروشی است. در حالی که همان زمان از استان بصره هشتاد شتر مالیات، گندم، جو، پارچه، طلا و نقره از بصره به کوفه رسیده بود.

مدیر آن کاروان در بازار امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده، عرض کرد: آقا! این ها مالیات بصره است. فرمود: ببر به علی بن ابی رافع تحویل بده. وقتی رفت، دوباره شمشیرش را بلند کرد و فرمود: این شمشیر فروشی است.

کسی عرض کرد: آقا! برای چه شمشیر خود را می فروشی؟ فرمود: گوش خود را نزدیک بیاور. پیراهن ندارم که بپوشم. آمدم این را بفروشم که پیراهن دو درهمی بخرم. عرض کرد: جناب حاکم! اکنون که هشتاد شتر بار از جلوی چشم شما رد شد، دو درهمش را بردار و برو پیراهن بگیر. فرمود: من از آن پول نخواستم. پرسید:

آیا حرام است؟ فرمود: نه. «1»

(1) - بحار الأنوار: 312 / 76، باب 109؛ مکارم الأخلاق: 114؛ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْبَصْرَةِ وَحَمَلَ الْمَالَ وَدَخَلَ الْكُوفَةَ وَجَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا فِي السُّوقِ وَهُوَ يُنَادِي بِنَفْسِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَصْبَنَاهُ بَعْدَ يَوْمِنَا يَبِيعُ الْجُرِّيَّ وَالطَّائِنَ وَالْمَارْمَاهِيَّ عَلَوْنَاهُ بِدِرَّتِنَا هَذِهِ وَكَانَ يُقَالُ لِدِرَّتِهِ السَّبِيئَةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا فَعَلَ الْمَالُ فَقُلْتُ هَا هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَحَمَلْتُهُ إِلَيْهِ فَقَرَّبَنِي وَرَحَّبَ بِي ثُمَّ أَتَاهُ مُنَادٍ وَمَعَهُ سَيْفُهُ يُنَادِي عَلَيْهِ بِسَبْعَةِ دَرَاهِمٍ فَقَالَ لَوْ كَانَ لِي فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ ثَمْنُ سِوَاكِ أَرَاكَ مَا بَعْتُهُ فَبَاعَهُ وَاشْتَرَى قَمِيصًا بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ لَهُ وَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمَيْنِ وَ أَضَافَنِي بِدِرْهَمٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ شَرِيكِ قَالَ أَخْرَجَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ سَيْفَهُ فَقَالَ مَنْ يَبْتَاعُ مِنِّي سَيْفِي هَذَا فَلَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمْنُ إِزَارٍ مَا بَعْتُهُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 354

عرض کرد: بین شما و حضرت آدم علیه السلام چه فرقی است؟ فرمود: به او گفتند گندم نخور، رفت و خورد. به من گفتند: گندم بر تو حلال است، بخور، من جز نان جو نخوردم.

رحمت خدا در عمق مصایب

پروردگار تمام دنیا را چیزی نمی داند که پاداش خوبی های خوبان قرار دهد. هیچ چیز دنیا را رضایت نداده است که پاداش یا جریمه قرار بگیرد. پروردگار دیده است که پرونده ما نمره کم دارد و در قیامت لنگ می زند، حادثه و مصیبت را به وجود می آورد که نمره پرونده ما را اضافه کند: «1»

(1) - بحار الأنوار: 236 - 237، باب 12، شدة ابتلاء المؤمن و علة؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعُدَّ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَ الرَّخَاءَ حِثَّةً لِأَنَّ بَلَاءَ الدُّنْيَا نِعْمَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ رَخَاءُ الدُّنْيَا حِثَّةٌ فِي الْآخِرَةِ.

- وَ رُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ.

- وَ قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بُنَيَّ مَنْ كَتَمَ بَلَاءً ابْتُلِيَ بِهِ مِنَ النَّاسِ وَ شَكََا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَافِيَهُ مِنْ ذَلِكَ الْبَلَاءِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْتَلَى الْمَرْءُ عَلَى قَدَرِ حُبِّهِ.

- وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مِنْ عَبْدٍ أُريدُ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ إِلَّا ابْتَلَيْتُهُ فِي جَسَدِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَ إِلَّا ضَبَّيْتُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَ إِلَّا شَدَّدْتُ عَلَيْهِ الْمَوْتَ حَتَّى يَأْتِيَنِي وَ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ أُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أُريدُ أَنْ أُدْخِلَهُ النَّارَ إِلَّا صَحَّحْتُ جِسْمَهُ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ وَ إِلَّا أَمَنْتُ [أَمَنْتُ خَوْفَهُ] لَهُ وَ عَنْ سُلْطَانِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ وَ إِلَّا هَوَّنْتُ عَلَيْهِ الْمَوْتَ حَتَّى يَأْتِيَنِي وَ لَا حَسَنَةَ لَهُ ثُمَّ أُدْخِلُهُ النَّارَ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 355

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَخِرُونَ»
«1»

چه کسی گفته است که پروردگار همه چیز را برای ما نگهدارد. مگر نزد او ارزش دارد که به عنوان پاداش بپردازد؟ یا به عنوان عقاب، جلوی آن را بگیرد؟

ارزش داشته‌های مؤمن

خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و منبع عظیمی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید که به شما عنایت کرده‌اند. مگر همه قلب‌ها به خدا محبت دارند؟ مگر همه دل‌ها با اهل بیت علیهم السلام آشناسند؟ پاداش شما محفوظ است، اما نه با پول و دنیا. چگونه نماز شما را با پول بسنجد؟ مگر نماز شما چند میلیون می‌ارزد که می‌خواهید با پول تسویه حساب کنید؟ شما هم بخواهید، او حاضر نیست.

تفضل خدا بر بندگان

این حریم، حریم عجیبی است. خداوند به ملائکه شب می‌فرماید: بندهام در بستر بیماری، درد زیادی دارد، گوش به زنگ باشید. او در ناله کردن‌ها اوقاتش تلخ

(1) - بقره (2): 156-157؛ «همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوکِ خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 356

می شود و به من می گوید: ای خدا! این چه وضعی است؟ مگر قدرت نداری که مرا شفا دهی؟ این چه کارگردانی است؟ اگر بنده ام نسبت به من در میان تحمل درد، حرفی نالایق زد، در نامه عمل او تسبیح بنویسید؛ چون بنده من درد دارد و من خدایی نیستم که وقتی بندگام در عصبانیت حرف نامربوط بزنند، آنان را چوب بزنم، بلکه می گویم: برای او تسبیح بنویسند.

شما این گونه مرا نگاه کنید. نه این که چرا فلانی در تصادف مرد؟ شما این را ببینید که در قیامت خدا به آن بچه شما که در تصادف از بین رفته است می گوید: به خاطر معصومیتی که داری و در پرونده خود نیز گناهی نداری، این بهشت پاداش تو است. آن گاه آن بچه تا درب بهشت می آید، می ایستد. می گوید: چرا نمی روی؟

می گویند: من دامان پرمهر مادر و پدرم را ندیدم، آنها را کم دیده ام. خطاب می رسد:

آنها را صدا کن و با خود به بهشت ببر. «1» این فضل خدا را ببین و از خدا گلایه نکن. اگر در امور مالی کارد به استخوانت می رسد، نگو: پس این همه عبادت و گریه من چه شد؟ مگر قیمت گریه تو را با پول می شود سنجید؟ تا آخر عمر درب گلایه از خدا را ببندیم.

(1) - بحار الأنوار: 118/79، باب 17، أجر المصائب، حدیث 11؛ «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ اللَّيْثِيِّ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ خَرَجَ وَلَدَانِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْجَنَّةِ بِأَيْدِيهِمُ الشَّرَابُ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمُ النَّاسُ اسْقُونَا اسْقُونَا فَيَقُولُونَ أَبَوَيْنَا قَالَ حَتَّى السَّقَطُ مُحْبِطاً [عَلَى] بَابِ الْجَنَّةِ يَقُولُ لَا أَذْخُلُ حَتَّى يَدْخُلَ أَبَوَايَ وَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ فِي أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ أَخْرُجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ فَيَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ ثُمَّ يُنَادَى فِيهِمْ أَنْ امْضُوا إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا فَيَقُولُونَ رَبَّنَا وَ الْوَالِدَيْنَا مَعَنَا فَيَقُولُ فِي الثَّالِثَةِ وَ الْوَالِدَيْنَا مَعَكُمْ فَيَنْبُ كُلُّ طِفْلٍ إِلَى أَبَوَيْهِ فَيَأْخُذُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَيَدْخُلُونَ بِهِمُ الْجَنَّةَ فَهُمْ أَعْرَفُ بِآبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ أَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ فِي بُيُوتِهِمْ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 357

توجه به ارزش ارتباط با خدا

ارتباط با خدا چقدر ارزش دارد. خدا نفرموده در مصیبت گریه نکن. راه خوبی برای ما باز کرده است. می‌دید ما هر وقت برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم، برای ما درجه است، حال این راه مصیبت را باز کرد که گریه کنیم و درجه بگیریم. همه اینها کانال رسیدن به رحمت خدا است. «1» در مال و آبرو نیز همین طور است. اگر چند نفر در زندگی شما نزد دیگران آبروی شما را بردند، شما غصه نخور؛ چون نزد پروردگار که آبروی شما را نبرده‌اند؟ سعی شما بر این باشد که در پیشگاه او لطمه نخورید.

نود سال در خطبه‌های نماز جمعه واجب کرده بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت کنند. آیا ایشان لعنت شد؟ آیا نمره حضرت نزد خدا کم شد؟ نه. وقتی خطیب نماز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت می‌کرد، دری از جهنم را به روی خود باز می‌کرد و درجه حضرت به خاطر این لعنت بالا می‌رفت.

(1) - الکافی: 481/2 - 482، بَابُ الْبُكَاءِ حَدِيثُ 1، 2، 3؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِئُ بَحَارًا مِنْ نَارٍ فَإِذَا اغْرُورِقَتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا لَمْ يَرْهَقْ وَجْهًا قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمُوا.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرُورِقَتْ عَيْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ وَ لَا فَاضَتْ عَلَى خَدِّهِ فَرِهَقَ ذَلِكَ الْوَجْهَ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعَةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُطْفِئُ بِالنَّارِ مِنْهَا الْبَحَارَ مِنْ النَّارِ فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.»

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ خَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُّ بِهَا غَيْرُهُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 358

«وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» «1»

خدا در قرآن می‌فرماید: جرم پاکان و مؤمنین، پاکی و ایمان آنان است. جرم دیگری ندارند.

خواسته‌های ارزشمند اولیای خدا

از خدای متعال بخواهید، که این خواستن شما بسیار با ارزش است. بخواهم که توبه کنم. با گریه نماز بخوانم. روزه بگیرم. اهل خدا باشم و با شهادت و در نماز بمیرم. بخواهم که وقتی می‌میرم، سرم در دامن حضرت ابی عبدالله علیه السلام باشد. همه این‌ها خواستن است و این خواسته‌ها، قیمت عجیبی دارد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَمَّا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» «2» خواسته‌های شما را مانند نوری که تا عرش می‌زند، می‌بیند؛ چون تمام این خواسته‌ها نوری است.

«الصَّلَاةُ نُورٌ مِنَ اللَّهِ» «3» وقتی من نماز می‌خوانم، از دلم نور بیرون می‌زند. وضو، عشق خدا و اهل بیت علیهم السلام نور هستند. آن وقت اگر زلف این خواستن به زلف آگاهی گره بخورد، بالاخره روزی این دو در باطن با هم می‌سازند و شما را به خدا که نور مطلق است

(1) - بروج (85): 8؛ «و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی‌داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست‌ناپذیر و ستوده.»

(2) - بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، ذیل حدیث 21.

(3) - مستدرک الوسائل: 92 / 3، باب 29، ذیل حدیث 3098.

عرفان در سوره یوسف، ص: 359

می‌رسانند. تمام آگاهان با همین خواسته‌ها به مقام قرب رسیده‌اند.

ارزش سنجش خود با ترازوی معنوی

حداقل کار این ترازوهای معنوی این است که ما را به خودمان آگاه می کند که اگر از این هفت مورد، پنج موردش را کم داریم؛ جاهل بودیم، نفهمیدیم، زندگی ما در هم بود، اقلاً دو مورد را داریم. چون ما می خواهیم آگاه شویم، روزی این آگاهی با این خواسته ما و این دو خصلتی که داریم، برای ما نور و قرب ایجاد می کند.

سنجش، راه ترقی اولیای خدا

همه اولیا همین گونه به مقام قرب رسیدند و الا کسی يك شبه به این مقام نرسیده است. حضرت یوسف علیه السلام سی سال دويد تا او را روی تخت حکومت مصر نشانند. نگفتند چون چهره زیبایی داری ما اعلی حضرت را می کشیم، دولت را ساقط می کنیم و فردا حکومت را به تو می دهیم.

هفت سال درگیر شهوت جنسی بود، نه سال در زندان رفت، اما خدا را می خواست، آگاه بود و آلوده نشد.

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «1»

هیچ چیزی از او کم نشد، بلکه اضافه شد. آمدند درب زندان را باز کردند و گفتند: پادشاه تو را می خواهد. سی سال طول کشید تا این خواستن و آگاهی او را به این نقطه عظمت رساند. «2»

(1) - یوسف (12): 32؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

(2) - البرهان فی تفسیر القرآن: 3/ 168، حدیث 5261؛ «علي بن محمد بن الجهم، فقال: يا بن رسول الله، أتقول بعصمة الأنبياء؟ قال: «نعم». فقال له: فما تقول في قوله عز وجل يا يوسف. وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا؟

فقال عليه السلام: أما قوله تعالى في يوسف عليه السلام: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا فَأَنهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ**، و هم يوسف بقتلها إن أجبرته، لعظم ما تداخله، فصرف الله عنه قتلها و الفاحشة، و هو قوله عز و جل: **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** و السوء: القتل، و الفحشاء: الزنا.»

البرهان في تفسير القرآن: 3/ 169، حديث 5264؛ «عن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال في قول الله تعالى: **لَوْ لَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**»

قال: قامت امرأة العزيز إلى الصنم فألقت عليه ثوبا، فقال لها يوسف: ما هذا؟ فقال: أستحي من الصنم أن يرانا. فقال لها يوسف: **أستحى ممن لا يسمع و لا يبصر و لا يفقه و لا يأكل و لا يشرب، و لا أستحي أنا ممن خلق الإنسان و علمه؟! فذلك قوله عز و جل: لَوْ لَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**»

عرفان در سوره يوسف، ص: 360

خصایل هفت گانه مؤمن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می فرماید:

«المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليفته وصحت سريره و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من كلامه و كفى الناس من شرّه و أنصف الناس من نفسه» **«1»** سراپای کسب و معیشت پولی مؤمن، پاک؛ تمام نیت ها و خواسته هایش، سالم و همه حالات اخلاقیش الهی است. اضافه مالی را که نیاز ندارد، در چرخ انفاق می ریزد. اضافه سخنش را می کاهد و نمی گذارد احدی از ناحیه او ضرر ببیند و از جانب خودش به همه انصاف می دهد. این کلام، میزان و ترازوی معنوی و ملکوتی ماست.

و گر شوری کنم، یکجا بسوزم

اگر آهی کشم، دریا بسوزم

(1) - بحار الأنوار: 293 / 64، باب 14، حدیث 16.

عرفان در سوره یوسف، ص: 361

کنم هرچند پنهان آتش جان	میان انجمن پیدا بسوزم
بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم	اگر پیدا و گر پنهان بسوزم
تو را خواهم، مراگر تو نخواهی	تجلی بیش تر کن تا بسوزم
نه من ماند نه ما ماند چو آپی	بیا تا بی من و بی ما بسوزم
ز سوز جان اگر حرق نویسم	ورق را سر به سر يك جا بسوزم»1

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - ملامحسن فیض کاشانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 362

19 وعده و وعید خدا

عاقبت طی کردن منازل دهگانه

تهران، حسینیه همدانی‌ها

عرفان در سوره یوسف، ص: 365

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

قرآن مجید در سوره مبارکه احزاب ده منزل را بیان می کند که طحّ این منازل برای همه انسانها میسر است، چرا که در هر بخشی از این بخش های دهگانه به مردان و زنان اشاره دارد:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» ¹

(1) - احزاب (33): 35؛ «مسلمانان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آموزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 366

وعده مغفرت و اجر عظیم

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»

این محصول طحّ این ده منزل است: مغفرت نسبت به کل دوران عمر و اجر عظیم.

این مغفرت، وقتی شامل حال مردان و زنان طیّ کننده این منازل باشد، در قیامت شرمندگی، اندوه، تأسف، فشار روانی و خجالت زدگی ندارند. اجر عظیم هم که حیات ابد آخرت آنهاست.

مصادیق مغفرت و اجر عظیم

گوشه‌هایی از این اجر عظیم در بعضی از سوره‌های قرآن کریم بیان شده است.

این آیات کوتاه در مکه نازل شده، بیان بخش اندکی از آن اجر عظیم است.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» «1»

چهره‌های آنها در قیامت شاداب، تازه، شکفته و جوان است. هیچ گونه آثار ضعف، شکستگی، رنج، اندوه و خستگی در آن چهره‌ها دیده نمی‌شود. چرا؟ خود حضرت حق، علت این شادابی آنان را بیان می‌کند:

«لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ» «2»

چون پرونده دوره عمر دنیایی خود را می‌بینند و نسبت به تمام سعی، تلاش و اعمال دوره عمر خود شاد و راضی هستند. راضی هستند که این عمر کوتاه را در

(1) - غاشیه (88): 8؛ «در آن روز چهره‌هایی شاداب و باطراوت‌اند.»

(2) - غاشیه (88): 9؛ «از تلاش و کوشش خود خشنودند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 367

دو کار مصرف کردند؛ عبادت ربّ، خدمت به خلق.

اگر در این دوره عمر لغزش‌هایی نیز این طیّ کنندگان ده منزل داشتند:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً»

آمرزیده و بخشیده شده و از آنها گذشت می‌شود.

ارائه شبهه و جواب آن

گاهی مطالبی راجع به پروردگار بیان می‌شود که نه با آیات موافق است، نه با روایات و نه با اوصاف وجود مقدس او، هیچ موافقتی ندارند. فرض کنید نقل می‌کنند که کسی جرمی را مرتکب شده است و خداوند متعال به خاطر آن جرم، صد سال او را گرفتار عذاب کرده است، آیا این خلاف عدالت و رحمت واسعه پروردگار نیست؟

در ارائه برنامه‌های الهی، چه برنامه‌های دینی و چه برخوردها، اگر آیات قرآن، روایات و صفات خودش لحاظ نشود، به حضرت او تهمت و افترا خواهند بست.

هرگز پروردگار عالم جرمه غیرمتناسب با جرم ندارد و هرگز بر جرمه اصرار ندارد، بلکه بر پاداش اصرار دارد.

معنای وعده و وعید خدا

به همین خاطر از نظر علمی می‌گویند: تمام پاداش‌های خدا در دایره وعده است و تمام جرمه‌های او در دایره وعید. وعده به چه چیزی می‌گویند؟ به همین که در آخر ده منزل آمده است:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً».

مغفرت و اجر عظیم خود را آماده کرده است. یعنی ده منزل را بیا، مغفرت و اجر

عرفان در سوره یوسف، ص: 368

عظیم را بگیر.

اما اگر گناهایی را در قرآن مطرح کند و بگوید: بر این گناه، گناهکار را عذاب خواهم کرد. چون وعید است، یقیناً تغییر پذیر می‌باشد. «1»

نمونه‌ای از وعید خدا در قرآن

اول سوره توبه «بسم الله» ندارد؛ یعنی می‌خواهم حرف‌هایی بزنم که با رحمانیت و رحیمیت من تناسبی ندارد. در این برخوردی که می‌خواهم با اهل مکه بکنم، نه پای رحمانیت باید در کار باشد و نه پای رحیمیت. عصبانی و خشمگین هستم. سخط و نفرت دارم. دیگر جای رحمانیت و رحیمیت نیست. معنی ندارد که پروردگار اینجا بگوید: ای اهل مکه! شما را خیلی دوست دارم، اما چنان شما را

(1) - کتاب العین: 222 / 2 وعد: [الوعد و العدة یكونان مصدرا و اسما. فأما العدة فتجمع: عدات، و الوعد لا یجمع] و الوعيد من التهديد. أوعده ضریا و نحوه، و یكون وعده أيضا من الشر.

قال الله عز و جل: حج 72 (التَّائِرُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِي كَفَرُوا) و وعید الفحل إذا هم أن یصول.

مجمع البحرين: 161 / 3، (وعد) قوله تعالى: اعراف 142 (وَاعْزَظْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ) في التفسير كان موسى عليه السلام وعد بني إسرائيل بمصر أن أهلك الله عدوهم أتاها بكتاب من عند الله فيه بيان ما يأتون و ما يذرون، فلما هلك فرعون سأل موسى ربه الكتاب فأمر بصوم ثلاثين يوما و هو شهر ذي القعدة، ثم أنزل عليه التوراة في العشر ذي الحجة و كلمة فيها قيل كان الموعد أربعين ليلة فأجمل في سورة البقرة و فصل هاهنا.

(و لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ) آل عمران 152؛ أي وعد إظهار الدين و كون العاقبة للمتقين. و في الدعاء يا من إذا وعد وفي و إذا تعد عفا.

الوعيد في الاشتقاق اللغوي: كالوعد إلا أنهم خصوا الوعد بالخير و الوعيد بالشر للفرق بين المعنيين، و ربما استعمل الوعد فيهما للازدواج و الاتباع.

مستدرک الوسائل: 205 / 18، باب 1، حدیث 22499؛ «عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ فِي جَهَنَّمَ وَادِيًّا يُقَالُ لَهُ سَعِيرٌ إِذَا فُتِحَ ذَلِكَ الْوَادِي ضَجَّتِ النَّيِّرَانِ مِنْهُ أَعَدَّهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَتَالَيْنِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 369

عذاب می‌کنم که در تاریخ بنویسند. محبت که با غضب همراه نیست.

خشم و غضب خدا در سخن با کفار

آن وقت حرف را با همین حالت خشم و غضب شروع می کند:

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» «1»

از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به مشرکین اعلام بیزاری می شود؛ یعنی من و پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را این گونه نمی خواهیم. بعد هم تمام تعهداتی که با پیغمبر بستید و تعهداتی که پیغمبر به دستور خودم با شما بست، چون اجرا نکردید، يك طرفه اعلام لغو پیمان می کند.

باز با غضب، خشم، سخط و در اوج غضب، در آیه شریفه ادامه می دهد، می فرماید: چهار ماه به این ها آتش بس بده. چهار ماه حرام را بکنجید، درگیر نشوید و برای همدیگر مشکل ایجاد نکنید و آنها را آزاد بگذارید:

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» «2»

هر جا می خواهند بروند، جلوی آنان را نگیرید. بعد، وقتی چهارماه تمام شد، دوباره نهایت غضب و خشم خود را نشان می دهد.

توبه، گرداننده وعید خدا

سپس به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مردم می فرماید: اگر توبه کردند، توبه آنان را می پذیرم؛ «3»

(1) - توبه (9): 1؛ «این [اعلام] بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش است.»

(2) - توبه (9): 2؛ «بنابراین، چهار ماه حرام را [در کمال آزادی و امنیت] در زمین گردش کنید.»

(3) - «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: 3)

عرفان در سوره یوسف، ص: 370

یعنی آنان را عذاب نمی‌کنم و خشم، غضب و سخط بر آنان روا نمی‌دارم.

پس بین وعده و وعید خدا فرق است. شما وقتی قرآن می‌خوانید، اگر دیدید وعید متوجه شماست، بدانید آن را با توبه می‌شود حل کرد.

اول می‌فرماید: داری می‌میری، نابود و شایسته عذاب می‌شوی و به جهنم می‌روی، اما در پایان این غضب می‌فرماید: بیا دارو مصرف کن، آشتی کن، نماز بخوان، با پیغمبرم با محبت باش، من گذشت می‌کنم و می‌گذرم.

برادران حضرت یوسف علیه السلام و وعید خدا

برادران حضرت یوسف علیه السلام در جریان برخورد با او هجده گناه را در يك روز، آن هم در خانه پیغمبر و در کنار او مرتکب شدند که تمام آن گناهان را در آیات اول سوره بیان کرده است. آثار دو یا سه گناه از این هجده گناه، سی سال بر خانه حضرت یعقوب علیه السلام حاکم بود. اما وقتی که بعد از سی سال همگی به مصر آمدند، آن ده برادر به پدر عرض کردند: ما در گذشته اشتباه کردیم، ما خجالت می‌کشیم که به خدا بگوییم از ما بگذرد. شما به خدا بگو:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» «1»

حضرت یعقوب علیه السلام نیز با کمال میل پذیرفت و به آنان گفت:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» «2»

به زودی پرونده شما را نزد خدا پاک می‌کنم. خدا نیز نگفت: آنها را رها کن، بگذار به جهنم بروند.

(1) - یوسف (12): 97؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه.»

(2) - یوسف (12): 98؛ «گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وقتی به فرزندان گفت: به همین زودی برای شما طلب مغفرت می‌کنم، این به همین زودی، سحر شب جمعه بود که حضرت یعقوب علیه السلام می‌دانست که وقت سحر، آن هم شب جمعه، دعا مستجاب است. «1» آن وقت بود که گفت: خدایا! فرزندان مرا بیامرز. خدا نیز همه آنها را آمرزید؛ چون خدا، خدای صلح، سلم، مهر و محبت است.

معرفی واقعی خدا به دیگران

شما در معرفی خدا نزد دیگران خیلی دقت کنید. همان چیزی را که خدا در قرآن و ائمه علیهم السلام می‌گویند، بگویید. چیزی نگویید که با صفات، آیات خدا و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام وفق ندهد. خدا خیلی عظیم است. امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: ای خدایی که دعای دشمن‌ترین دشمنان را حتی وقتی که او به در خانه تو نیامد که از تو درخواست کند، مستجاب کردی.

(1) - الکافی: 477 / 2، باب الأوقات و الحالات التي ترجى فيه، حديث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي وَ قَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ.»

من لا يحضره الفقيه: 422 / 1، باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت، حديث 1242؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ لِنَبِيِّهِ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي قَالَ أَخْرَهَا إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.»

بحار الأنوار: 279 / 86، باب 3، أعمال ليلة الجمعة و صلاتها.

«وَعَنْ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ أَمَرَ اللَّهُ مَلَكًا يُنَادِي مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ وَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ غَيْرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مِنْ ثُلُثِ اللَّيْلِ الْآخِرِ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأُتُوبَ إِلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِر.»

«وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَبْدًا مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ وَ هِيَ مِنْ حِينَ تُزُولُ الشَّمْسُ إِلَى حِينَ يُنَادَى بِالصَّلَاةِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 372

نگفتی: تا ابد به حرف تو گوش نمی دهم.

عطوفت خدا با دشمنان

یکی از دشمن ترین دشمنان نیز همان کسی بود که به او گفتی: رجیم، ملعون، منفور و مذموم، اما تا به تو گفت:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»¹

چه وقت این حرف را گفت؟ زمانی که حضرت آدم علیه السلام آفریده شد و او بعد از این که سجده نکرد، این حرف را زد.

من در مجلات علمی خواندم: جمجمه هایی را که از قبرهای قدیم هند به آزمایشگاه های اروپا بردند، اندازه گیری علمی کردند، نظر دادند که صاحبان این جمجمه ها در پانزده میلیون سال قبل مرده اند، چه وقت انسان به کره زمین آمده، ما تاریخ دقیقش را نداریم؟ فرض کنید همان زمان ها ابلیس به خاطر حضرت آدم علیه السلام با خدا درگیر شد و به خدا گفت:

خدایا! به ملك الموت بگو تا روز قیامت جان مرا نگیرد. به من عمری تا روز قیامت بدهد. خدا فوری به او گفت:

«قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»²

باشد، دعای تو مستجاب است.

(1) - حجر (15): 36؛ «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که [همگان] برانگیخته می شوند، مهلت ده.»

(2) - اعراف (7): 15؛ «خدا فرمود: البته تو از مهلت یافتگانی.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 373

معامله خدا با بندگان

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: تو که دعای دشمن ترین دشمنان را مستجاب کردی، اگر من که دوست تو هستم، بگویم: به من عنایت کن، نه می گویی؟

دوبار در دعای کمیل آمده است:

«ما هکذا الظنّ بك»

اصلاً چنین گمانی به تو نمی رود که دردمند بیاید و درد خود را به تو بگوید، تو بگویی: دوا نداریم، برو.

خدا را همان گونه که هست، معرفی کنید تا دل کسی از خدا زده نشود. به بچه دوازده ساله نگو: اگر نماز نخوانی، در قیامت فرشته های وحشتناکی دور تو را می گیرند و بعد تو را به جهنم می برند، هم می زنند و هم می سوزانند.

نهایت شفقت خدا بر بندگان

کسانی را در اسلام داشتیم که حتی يك رکعت نماز نخواندند، يك روزه هم نگرفتند، اما به بهشت رفتند.

شیخ طوسی نقل می کنند: پیامبر با چند نفر در بیابان های مدینه می رفتند، فرمودند: چه می بینید؟ گفتند: هُرم گرما، که به این ریگ ها، سنگ ها و رمل ها می زند و هُرم ایجاد کرده است. چیز دیگری نمی بینیم.

فرمود: شتر سواری را می بینم که شش شبانه روز است راه می آید و از چادر نشینان بیابان است، می خواهد به مدینه بیاید تا مرا ببیند. سوار رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوی او را گرفت، فرمود: کجا می روی؟ عرض کرد: مدینه. فرمود: برای چه می روی؟ عرض کرد: شنیدم پیغمبری هست که حرف های خوبی می زند،

می‌خواهم بروم او را ببینم. حضرت فرمود: آن پیامبر منم.

عرض کرد: پس یکی از آن حرف‌ها را بزن، فرمود: آیا بت پرستی؟ عرض کرد:

آری، فرمود: اگر در زندگی به مشکل بر بخوری، بت مشکل تو را حل می‌کند؟

عرض کرد: نه. فرمود: آیا مریض تو را شفا و درد تو را دوا می‌کند؟ عرض کرد: نه.

فرمود: پس بت را رها کن و بیا دست به دامن کسی بزن که:

«يَكْشِفُ السُّوءَ إِذَا دَعَاهُ وَ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»

درد را دوا، فقیر را غنی و مرده را زنده می‌کند. گیاه را می‌رویاند. عرض کرد:

چگونه دست در دست خدا بگذارم؟ فرمود: فعلاً با دو کلمه:

«شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»

او نیز این جملات را گفت. از شتر آمد بیافتد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را نگهدارید.

او شش شبانه روز است که غذا نخورده و اکنون مرده است. آرام او را پایین بگذارید.

بعد فرمود: بروید آب بیاورید و او را غسل دهید. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله این بدن را غسل داد، نماز خواند و

دفن کرد. این شأن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «1»

عرض کردند: آقا! کفن بیاوریم؟ فرمود: نمی‌خواهد، با پیراهن خودم او را کفن می‌کنم. قبری بکنید. خود حضرت وارد قبر

شدند، فرمودند: بدن او را به من بدهید.

جنازه را درون قبر، رو به قبله خواباند، صورت روی صورت میّت گذاشت و فرمود:

چقدر راحت به بهشت رفتی. این خداست.

(1) - انبیاء (21): 107؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 375

پیغام به خدا از طریق حضرت موسی علیه السلام

گوینده این شعر یکی از اعظم علمای شیعه، وجود مبارک ملا احمد نراقی است:

دبید موسی کافری اندر رهی	پیر گبری، کافری و گمراهی
گفت ای موسی از این ره تا کجا	می روی و با که داری مدعا
گفت موسی می روم تا کوه طور	می روم تا جلّه دریای نور
می روم تا راز گویم با خدا	عذر خواهم از گناهان شما

چون خدا به انبیا گفته است که اینها اگر توبه نکردند، شما به جای اینها توبه کنید تا من آنها را بیمارزم.

گفت ای موسی توانی يك پیام	با خدای خود زمن گویی تمام
گفت موسی گو پیامت را که چیست	گفت از من با خدای خود بگو
گو فلان گوید که چندین گیر و دار	هست من را از خدایی تو عار
نی خدایی تو نه من هم بنده ام	نی ز بار روزیت شرمندهام

گر تو روزی می دهی هرگز مده

من نخواهم روزیت منت میار

اول به او بگو: از این که تو خدای من هستی، ننگم می آید. بعد به او بگو: نه من بنده تو هستم، مرا به خود نچسبان، نه تو خدای منی، من هم تو را به خودم بند نمی کنم. اگر روزی مرا تو می دهی، می خواهم ندهی. من روزی تو را می خواهم چه کنم؟

زین سخن آمد دل موسی به جوش

گفت با خود من چه گویم حق خموش

حق این است که چیزی نگویم.

شد روان تا طور با حق راز گفت

راز با یزدان بی انباز گفت

اندر آن خلوت به جز او کس ندید

با خدایش رازها گفت و شنید

چون که فارغ شد در آن خلوت ز راز

خواست تا گردد به سوی شهر باز

رو به شهر کرد و پشت بر کوه هم

گفت حق کو آن پیام بندهام»1«

جواب خدا به پیرمرد گبر

مگر بنده من به من پیغام نداده بود. چرا نمی گویی؟

گفت حق کو آن پیام بندهام

گفت موسی من از آن شرمندهام

شرم دارم تا بگویم آن پیام

چون تو دانایی تو می دانی تمام

ای موسی! ادب اقتضا می کند که من پیام او را جواب بدهم.

گفت رو از من بر آن تند خو

پس ز من او را سلامی باز گو

پس بگو گفتت خدای دلخراش

گر تو را عار است از من عار باش

من ندارم از تو عار و ننگ و نیز

نیست ما را با تو جنگ و هم ستیز

گر نخواهی روزم، من می دهم

روزیت از سفره فضل و کرم

فیض او عام است و فضل او عمیق

جود او بی انتها لطفش قدم «2»

او از من خیلی عصبانی است. این ادب کلام است: وقتی به او رسیدی، بگو خدا به تو سلام رسانده است. من به حرف تو گوش نمی دهم که می گویی نمی خواهم، تو نخواه، ولی من روزی تو را می دهم. من همه این ابرها، بارانها، برفها، چشمهها، رودخانهها و زمینهای زراعتی را برای تو درست کرده‌ام.

(1) - ملا احمد نراقی.

(2) - ملا احمد نراقی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 377

تشبیه امثال پیرمرد گیر به بچه شیرخوار

ای موسی! می دانی داستان این پیرمرد گبر چیست؟ داستان بچه شیرخواره است:

کودکان گاهی به خشم و گه به ناز از دهان پستان بیندازند باز

دارد شیر می خورد، اما یکباره رها می کند و سرش را برمی گرداند.

دایه پستان چون گذارد در دهن	هین مکن ناز ای انیس جان من
رخ مگردان خود تو پستانم بگیر	جوشد از پستان من بھر تو شیر
خلق طفلانند و باشد دایه او	دایه ای بس مهربان و نرخیو»1«

توبه پیرمرد گبر

چون که موسی باز گشت از کوه طور	طور نی، بل قُلزم زخّار نور
گفت: کافر با کلیم اندر ایاب	گو پیامم را اگر داری جواب
گفت: موسی آنچه حق فرموده بود	زنگ کفر از باطن کافر زدود
بود گمراهی ز راه افتاده پس	آن جوابش بود آواز جرس
سر به زیر انداخت لختی شرمگین	آستین بر چشم و چشمش بر زمین
سر برآورد آن گهی با چشم تر	با دلی پر خون و جانی پر شرر

گفت: ای موسی دهانم دوختی

از پشیمانی تو جانم سوختی

من چه گفتم ای که روی من سیاه

تا ابد از گفت خود افغان و آه

ای موسی! من نفهم بودم و خدا را نشناختم. اگر کسی به من گفته بود که خدا

(1) - ملا احمد نراقی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 378

کیست، من این گونه نمی گفتم.

موسیا ایمان بر من عرضه کن

کودکم من بر دهانم نه سخن

موسیا ایمان مرا بر یاد ده

ای خدا یا جان من بر باد ده

موسی او را يك سخن تعلیم کرد

آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای نراقی هان و هان تا چند صبر

یادگیر ایمان خود زان پیر گبر

گرچه گفتار تو ایمان پرور است

این سخن هایت همه نغز تر است

ليك زایمان تو دارد عار و ننگ

کافر بتخانه ترسای فرنگ «1»

نراقی خود را نصیحت می کند: این چه مسلمانی است که تو داری، که گبر و بت خانه ای از تو عار دارند.

عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد	دیوانه بُدم عشق تو دیوانه ترم کرد
وصل تو ز فردوس مرا کرد حکایت	شب‌های فراق تو ز دوزخ خبرم کرد
من خوردم اگر آنچه خدا نمی از آن کرد	این معصیتی بُد که اول پدرم کرد
صیّاد گرم در قفس انداخت ننالم	فریاد از آن است که بی بال و پرم کرد
گفتی که تو را یار طلب کرده صفایی	این است اگر هست که آه سحرم کرد»2

برای نماز خواندن بچه يك هزارى به او بده و بگو، این مال نماز نیست، این به خاطر این است که دلم را شاد کردی، مزد نماز را او باید بدهد. اما بابا یادت باشد که اگر رابطه مان با او برقرار نشود، این نعمتها کم می شود.

اگر امشب کسی بیاید پای منبر، حرف‌های خدا و اهل بیت را گوش بدهد، خوب دقت کند، زن هم ندارد و بچه هم ندارد، وارث هم ندارد، فقط گوش بدهد،

(1) - ملا احمد نراقی.

(2) - صفایی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 379

بعد در خودش بجوشد، عجب، خدای به این خوبی ما 40 سال است که يك رکعت نماز نخواندیم، يك روزه نگرفتیم. ما چقدر بد هستیم. ناراحت بشود، گریه بکند، بعد هم در آن خلوت قلبش واقعاً بگوید به خودت قسم آشتی کردم، از امشب به بعد هم نمازهای نخوانده و هم روزه‌های نگرفته را شروع می کنم، از جلسه رفت بیرون و افتاد و مرد. زن و بچه و پدر هم ندارد، هیچ کس از گذشته اش خبر ندارد، این 40 سال نماز و روزه اش چه می شود؟ کلش بخشیده می شود، چون نیت کرد بخواند، عمرش کفاف نداد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

عرفان در سوره یوسف، ص: 380

20 تقوای مالی مؤمن

ابزار بودن مال دنیا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 382

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بخش اول گفتار مبارکشان فرمودند:

«المؤمن من طاب مکسبه» «1» مؤمن آن انسانی است که کسبش تا آخر عمر پاک است. اهل فریب خوردن و مغرور شدن از طریق مال دنیا نیست و مال دنیا را به صورت نعمت خدا و ابزار حضرت حق نگاه می‌کند که این نعمت و ابزار برای عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا در اختیار او قرار داده شده است.

کشف مبهمات سوره مبارکه حدید

ائمہ علیهم السلام معتقد بودند که آیات اول سوره حدید را آیندگان می‌فهمند و به خصوص در فرمایش‌های خود به عالمان ایران اشاره داشتند. اتفاق افتاده که آمدند از پیغمبر یا از ائمہ علیهم السلام آیات بسیار مشکل توحیدی یا کیهانی قرآن را سؤال کردند.

اگر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، ایشان روی سلمان دست گذاشته، فرمودند:

(1) - بحار الأنوار: 293 / 64، باب 14، حدیث 16.

عرفان در سوره یوسف، ص: 383

همشهری‌های آینده او متوجه می‌شوند چیست. «1» اگر از امام زین العابدین علیه السلام می‌پرسیدند، می‌فرمودند: ظرف زمان شما قابلیت درک این آیات را ندارد، در آینده می‌فهمند.

وقتی خدا در قرآن مجید می‌فرماید:

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَخْرِجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ» «2»

آنچه در زمین فرو می‌رود، یا بیرون می‌آید و آنچه از عالم بالا به طرف زمین می‌آید یا از زمین به طرف آسمان بالا می‌رود، وزن، عدد، کمیت و کیفیت همگی را خدا می‌داند، ولی امام علیه السلام فرمودند: آیندگان به دست می‌آورند که این یعنی چه.

این‌ها در کتاب‌های علمی بحث شده است. به قدری خواندنش لذت دارد که حساب ندارد. در عین این که قدرت، علم، حکمت و عدل خدا را نسبت به هر ذره‌ای که از بالا به زمین می‌آید و از زمین به بالا می‌رود، نشان می‌دهد.

(1) - تفسیر نور الثقلین: 323 / 5، حدیث 22؛ «روی ان النبي صلى الله عليه و آله قرأ هذه الآية «و آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» [سورة الجمعة، الآية 3] فقليل له: من هؤلاء؟ فوضع يده على كتف سلمان و قال: لو كان الايمان في الشريا لنالته رجال من هؤلاء.

الجواهر الثمين في تفسير الكتاب المبين: 412 / 6 سورة الجمعة (62): الآيات 1 الى 11؛ «و روي أن النبي صلى الله عليه و آله قرأ (الآية 3، سورة الجمعة) فقليل من هؤلاء فوضع يده على كتف سلمان و قال لو كان العلم في الشريا لنالته رجال من هؤلاء.»

(2) - سبأ (34): 2؛ « [خدا] آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آن بالا می‌رود عالم و آگاه است؛ و او مهربان و بسیار آمرزنده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 384

خلیفه خدا در امور مالی

در سوره حدید می‌فرماید: هر کسی که مال پاک در اختیار دارد، چه کم و چه زیاد، دارنده مال، مالک آن نیست، بلکه خلیفه من در تصرف مال است. خدا چه احترام عجیبی به انسان صاحب ثروت می‌گذارد. می‌فرماید: دارنده مال «خلیفه الله» است. نمی‌گوید دارنده علم، دارنده فکر. بحث آیه فقط روی محور مال است.

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» «1»

اول آیه نیز می‌فرماید: حق ندارید مال را نگهدارید و حبس کنید. من خدا به تو مال داده‌ام و تو را جانشین خودم در کنار این مال قرار داده‌ام. جانشین من باید مانند من باشد: دست و دل باز، جواد، سخی، کریم و معطی؛ یعنی جانشین من باید افق طلوع جود، سخا، عطا و رزاقیت من باشد. و در غیر این صورت در کنار مال، او را از جانشینی می‌اندازم و او برادر شیطان می‌شود. علاوه بر این که مال سگویی اوج انسان به طرف مقام خداست، سگویی سقوط انسان به دامن شیطان نیز هست.

رسم پاسداری از مقام خلیفه الهی

پولدار این احترام را باید حفظ کند و نباید پول خود را در محور خیمه حیات خود و خانواده‌اش خرج کند، بلکه باید مانند چشمه اول بهار و ابر باران‌زا باشد.

باید مانند رودخانه در جریان باشد که تشنگان، گرسنگان، عریان‌ها و مشکل داران را سیراب کند و مشکل آنان را حل کند. «2»

(1) - حدید (57): 7؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

(2) - الکافی: 265 / 2، باب فضل فقراء المسلمين، حدیث 20؛ «عَنْ مُبَارَكٍ غُلَامِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْعَبْدَ لِكِرَامَةٍ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ هَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَعْيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَعْيَاءُ الْجَنَّةَ.»

الکافی: 174 / 2، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، حدیث 13 و 14؛ «أَبَانٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجِئِي أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدُهُ فِي كَبْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِينَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا شَيْءَ إِذَا قُلْتُ فَالْهَلَاكُ إِذَا فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ.»

«مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ سَبْعُونَ حَقًّا لَا أُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعَةٍ فَإِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَخْشَى أَلَّا تَحْتَمِلَ فَقُلْتُ بَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَعْزَى وَ تَكُونُ دَلِيلُهُ وَ قَمِيصُهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِيَتَمَهَّدَ فِرَاشُهُ وَ تَسْعَى فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَنَكَّ بَوْلَانَتَنَا وَ وَلَا يَتَنَّا بَوْلَانِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 385

این ارزش انسان مال دار است که به خلافت انتخاب شده است، اما این مقام قابل برطرف شدن است؛ یعنی وقتی پروردگار ببیند که جانشینش مطابق اخلاق او رفتار نمی کند، او را از جانشینی حذف می کند و به او می گوید:

«إِنَّ الْمُبْدَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» «1»

خلیفه من بودی، اما اکنون برادر شیطان هستی. اگر این برادری ادامه پیدا کند و زلف دارنده مال به زلف شیطان گره بخورد، پروردگار به خودش قسم خورده است:

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» «2»

من جهنم را از وجود تو و هر کس که زلفش به تو گره خورده باشد، پر می کنم.

(1) - اسراء (17): 27؛ «بِی تَرْدِيدِ اسْرَافِ كُنْدِگَانِ وَ وَلُخْرَجَانِ، بَرَادِرَانِ شِیَاطِینِ اَنْدِ، وَ شِیْطَانِ هُمَوَارِهِ نَسَبَتْ بِهٖ پَرُورْدِگَارِشِ بَسِیَارِ نَاسِیَاسِ اَسْتُ.»

(2) - ص (38): 85؛ «که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 386

ارج نهادن خدا به خلیفه شایسته

خیلی از افراد مسلمان و شیعه، در ایران، یا خارج از کشور، از نظر ثروت خیلی فوق العاده هستند و ثروت‌های آنان نیز از طریق علم، دانش، کار و تجارت به دست آمده است. آنها نیز باید بدانند که در مال، اولاً و بالذات «خلیفه الله» انتخاب شده‌اند، این مقام خلافت در صورتی تداوم پیدا می‌کند که وجود آنها افق طلوع جود، سخا و عطای حضرت حق باشد، اما اگر این افق نور از او طلوع نکند، او را از خلافت می‌اندازند و هم زلف شیطان می‌شود:

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» «1»

پرداخت بجا، نورانیت می‌آورد و باعث آمرزش گناهان می‌شود، و لو این که شخص نسبت به گناهان گذشته، بین خود و خدا توبه نکند و نگوید: اشتباه کردم، مرا ببخش.

همین که پرداخت می‌کند، گناهایش بخشوده می‌شود. ما در قرآن مجید نداریم که هر کس فقط توبه کند، او را می‌بخشند، بلکه در قرآن داریم که کسانی هستند که در مسیر خوبی‌ها قرار می‌گیرند، به خاطر خوبی‌ها بخشیده می‌شوند، نه به خاطر توبه.

توبه نکرده، ولی خوبی‌ها، آن گناهان را پاک کرده است: «2»

(1) - مجادله (58): 19؛ «شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب

شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان‌کارانند!»

(2) - «وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه 82)

تفسیر نور الثقلین: 204 / 2 سوره هود (11): 114، حدیث 238 و 239؛ «عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل يقول فيه: و ان الله تعالى يكفر بكل حسنة سيئة، قال الله عز و جل: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ»».

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يغرك الناس من نفسك فان الأمر يصل إليك من دونهم، و لا تقطع النهار بكذا و كذا فان معك من يحفظ عليك، و لم أر شيئا قط أشد طلبا و لا أسرع دركا من الحسنة المحدثه للذنب القديم، و لا تصغر شيئا من الخير فانك تراه غدا حيث يسرك و لا تصغر شيئا من الشر فانك تراه غدا حيث يسوءك ان الله عز و جل يقول: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ» هود: 114.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 387

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» «1»

بازخواست خدا از پول داران

دید مؤمن به مال دید خلیفه الهی است؛ چون مؤمن اهل قرآن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مؤمن، یعنی انسان بزرگواری که خدا، قیامت، حرام و حلال را قبول کرده، تن به عبادت داده و در حدّ خودش قرآن را شناخته، دیدش در کنار مال نسبت به خودش، دید خلیفه الهی است، از این مقام لذت می برد که میان شش میلیارد جمعیت، خدا او را انتخاب کرده است.

آنهايي که نفت، طلا و معادن ملت ها را غارت می کنند، رباخوران که خون مردم را در شیشه می کنند، گنه کارانی که مال مردم را اختلاس می کنند، دزدهایی که می دزدند، رشوه بگیران که جیب مردم را خالی می کنند تا کاری انجام دهند، از میان این همه دزد، غارتگر، لامذهب، ظالم، ستمکار و رباخور، توی مؤمن را کنار مال انتخاب کردیم که خلیفه ما باشی. این خیلی مقام است.

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» «2»

(1) - هود (11): 114؛ «که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند.»

(2) - حدید (57): 7؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 388

ببینید این آیه، صریح قرآن است و این دید مؤمن نسبت به خودش است.

عظمت مقام انفاق کننده

به خدا اگر او را قطعه قطعه کنند، این مقام را از دست نمی دهد؛ چون این مقام انبیا است.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «1»

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» «2»

و حضرت آدم علیه السلام را ساخت. ای پولداری که پولت پاک است! می دانی که تو به مقامی انتخاب شده ای که در امتداد مقام انبیا در بخش مال است؟

دنیا را به بیداران بدهند و بگویند: تمام جهان برای شما، ساعتی از این مقام خلافت استعفا بده و الا تو را می کشیم، می گوید: شهادت را قبول می کنم، دنیا برای خودتان؛ چون من نزد منوب عنه خودم می روم، همان کسی که مرا جانشین خودش قرار داده است. چرا نزد شما بمانم؟

امانت داری مؤمن در اموال خدا

دید مؤمن نسبت به پول، دید ابزاری است. هیچ وقت به پول عشق نمی ورزد و اصلاً دل او ارتباطی به پول ندارد. می گوید: این ها ابزار است. هیچ وقت مکانیک عاشق آچار و ابزار خود نمی شود. آنها را می گیرد تا با آن مکانیکی کند. نگاه ثروتمند

(1) - بقره (2): 30؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

(2) - ص (38): 26؛ «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 389

به ثروت نیز باید به عنوان ابزار باشد. اگر به پول احترام می‌کند، برای این است که می‌گوید: تو از نزد محبوب من برای خدمت به من آمده‌ای، من نوکر تو نیستم.

تو را به من داده‌اند که خرج کنم. خانه، مرکب، لباس و خوراک، در حد شأن؛ البته شأن، مال خود خداست، ولی به من اجازه داده که از مال برای خود وسایلی به اندازه شأن و موقعیتم تهیه کنم. برای این که زندگی داشته باشم، بتوانم فرزندان خوبی تربیت کنم و خانواده‌ام را خوب اداره کنم.

همچنین بتوانم در این خانه نماز بخوانم، روزه بگیرم، قرآن یاد بگیرم و یاد دهم، نیمه شب در نماز گریه کنم. این يك بخش استفاده از مال است و بخش دیگر نیز این است که بدانم مال را به من داده‌اند تا به عباد خدا خدمت کنم.

در جلسه‌ای می‌روم و می‌بینم دوستی حالش گرفته است، او را صدا می‌کنم و می‌گویم: چرا هر شب که تو را پای منبر می‌بینم، کسل و ناراحتی؟ می‌گوید: شب عید غدیر عروسی دختر من است، اما هنوز جهیزه‌اش را نتوانستم بگیرم. بگو: این که غصه ندارد، به همسرت بگو صورت جهیزه را بنویسد، این هم آدرس و شماره تلفن من است.

چند روز بعد تمام مایحتاج او را می‌دادم و می‌گفتم: من خلیفه خدا در مال هستم و مال نیز ابزار است که خدا به من داده است تا به نیازمندان بدهم. بعد که اجناس مورد نیاز او را دادم، دست او را بگیر و ببوس؛ چون به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند: چرا شما وقتی به فقیر پول می‌دهید، دست او را می‌بوسید؟ فرمود: چون دست فقیر، دست خداست. ما که خدا را نمی‌بینیم تا دستش را ببوسیم، دست فقیر را می‌بوسیم، گویا دست خدا را ببوسیده‌ایم. «1»

(1) - وسائل الشیعة: 434/9، باب 29، حدیث 12416؛ «كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَبِّلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ.»

وسائل الشیعة: 434-435، باب 29، حدیث 12420 و 12421؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ تَعَالَى.»

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أُعْطِيَ السَّائِلَ قَبْلَ يَدِ السَّائِلِ فَقِيلَ لَهُ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 390

خلیفه الله بودن اموال

وقتی انسان ثروتمند خود را خلیفه الله و مال را ابزار ببیند، و روزه‌ای برای ورود مال حرام به زندگی خود باز کند، از خلافت می‌افتد؛ چون این مال دیگر ابزار خدا نیست. مال حرام، مال شیطان است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» «1»

او دشمن پنهان شما نیست، کسی است که شما را به حرام مالی دعوت می‌کند تا نماز، روزه و عبادت شما را نادرست کند. او دشمن آشکار شماست. اما مؤمن قبول نمی‌کند، نمی‌پذیرد، نمی‌خورد، میل و علاقه‌ای نیز به این اموال پیدا نمی‌کند. این یکی از نشانه‌های مؤمن و منزل دوم «سلوک الی الله» است.

پرهیز مؤمن از حرام و موارد شبهه‌ناک

اما این مؤمن چه کسی است؟ کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نشان می‌دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواندند. وقتی بیرون آمدند که به خانه بروند. قصاب محل او را صدا کرد. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مقداری

(1) - بقره (2): 168؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از

گام‌های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 391

گوشت مانده است، می خواهم بروم، آیا آن را برای شما مهیا کنم؟ فرمود: نه. پولی که از نخل هایم در مدینه برای من می فرستند را برای تمام سال تنظیم کرده ام، اکنون پول این گوشت را ندارم.

عرض کرد: نسیه ببرید. هر وقت داشتید بپردازید. فرمود: آن وقت من در گرو این نسیه می مانم تا زمانی که پول تو را بدهم، هر وقت از کنار مغازات عبور می کنم، وقتی سلام می کنیم، نگاه تو در سلام کردن این معنی را می دهد که چرا پول مرا نمی آوری بدهی؟ یعنی ما اخلاقاً با هم درگیر می شویم و رفاقت ما مانند سابق نخواهد بود، اما من با شکم خود رفیق تر هستم، شکم من در اختیار من است، نه من در اختیار شکم. «1»

تواضع و عظمت اخلاقی علامه لاهیجانی

روزگار مرحوم شیخ انصاری، روزگار اوج علم شیعه در عراق بود. بعد از شیخ انصاری دیگر آن اوج را تا کنون هیچ حوزه شیعه ای پیدا نکرده است. شاگردان شیخ، بسیار فوق العاده بودند. کتاب هایی که نزدیک به پانصد نفر از شاگردان او نوشته اند، مانند آخوند خراسانی، «2» میرزای شیرازی، «3» صاحب فتاوی معروف

(1) - بقره (2): 168؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

(2) - بقره (2): 168؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

(3) - بقره (2): 168؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 392

تنباکو، وجود مبارک سیدعلی شوشتری «1» که با چهار واسطه، استاد علامه طباطبائی «2» بود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی درجزینی، «3» سیداحمد کربلایی، «4»

(1) - إرشاد القلوب إلى الصواب: 119/1، الباب الرابع و الثلاثون في القناعة و مصلحتها؛ «و رُويَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام اجْتَنَزَ بِقَصَابٍ وَ عِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِينٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِينٌ اشْتَرِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَيْسَ الثَّمَنُ حَاضِرًا فَقَالَ أَنَا أَصْبِرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَصْبِرُ عَنِ اللَّحْمِ.»

(2) - آخوند ملاحمد کاظم خراسانی (قدس سره): در سال 1255 در مشهد در يك خانواده غير معروف متولد شد و در بيست و دو سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی تحصیل فلسفه کرد و سپس به نجف رفت. دو سال درس شيخ انصاری رحمه الله را درك کرده است اما بیشتر تحصیلات ایشان نزد ميرزای شیرازی بود. ميرزای شیرازی در سال 1291 سامرا را محل اقامت خود قرار داد ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلاً حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسين بسیار موفق است در حدود هزار و دويست شاگرد از محضرش استفاده می کرده اند و در حدود دويست نفر آنها خود مجتهد بوده اند. ایشان در سال 1329 (هـ. قمری) درگذشت.

مجموعه آثار شهيد مطهری: جلد 20، آشنایی با علوم اسلامی فقه.

(3) - شرح حال ایشان در کتاب حلال و حرام مالی جلسه 22 بیان شده است.

(4) - أعيان الشيعة: 472/2؛ «السيد أحمد ابن السيد إبراهيم الموسوي الطهراني الأصل الحائري المولد النجفي المسكن و المدفن المعروف بالسيد أحمد الكربلائي. توفي في 27 شوال سنة 1332.»

شيخنا و استأذنا قرأنا عليه في الفقه و الأصول في النجف سطحا و استفدنا من علمه و أخلاقه كان عالما فاضلا ورعا تقيا كاملا مرتاضا مهذب النفس من تلامذة ميرزا حسين قلي الهمداني النجفي المدفون بالحائر الأخلاقي الشهير تلمذه عليه في علم الأخلاق و غيره و من تلامذة الشيخ ملا كاظم الخراساني خرجنا من النجف الأشرف و هو حي ثم علمنا انه توفي بالتأريخ المذكور يروي عن الشيخ ميرزا حسين قلي المذكور و عن الميرزا حسين بن ميرزا خليل الطهراني النجفي و عن الشيخ علي بن الحسين الخيقاني النجفي كلهم عن الحاج ملا علي ابن الميرزا خليل الرازي بطرقه المعروفة و كانت احدي عيني المترجم قد ذهبت و له مؤلفات في الفقه و الأصول و له كتب بالفارسية أرسلها إلى اصدقائه في الأخلاق جمعت و طبعت باسم تذكرة المتقين.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 394

سید علی قاضی «1» و دیگران، خدا می‌داند که شیخ و شاگردان بعدی او چه انسان‌های کم نظیری بودند.

یکی از شاگردان شیخ علامه سید عبدالکریم لاهیجانی «2» است.

عزیمت علامه لاهیجانی از نجف به تهران

علامه لاهیجانی فارغ التحصیل بحث شیخ است، دریای علم و عبادت. از شدت فقر طاقتش برای ماندن در نجف تمام شد. نمی‌توانست دیگر بماند، فقر بی‌نهایت، اما در علم، دریا بود. با خود گفت: بروم و این علم را برای مملکت خود خرج کنم. به تهران آمد. جایی که در شأن او باشد، پیدا نکرد. هر محلی از تهران عالم بسیار مهمی داشت، لذا جایی پیدا نکرد.

با خود گفت: وجود مقدس پروردگار فعلاً در این شهر برای ما جای خالی نگذاشته است. به بازار برویم. این بازار زمان فتحعلی شاه بود. در بازار در حال رفتن بود، چشمش به مغازه‌دار افتاد که او را حاج ملا صدا می‌کردند. سواد نداشت، اما

(1) - شرح حال ایشان در جلسه 6 همین کتاب آمده است.

(2) - آیه الله آقا سید عبدالکریم لاهیجی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء و شاگردان شیخ انصاری بوده و در حدود 1323 وفات نموده است. (گنجینه دانشمندان: 13 / 7)

عرفان در سوره یوسف، ص: 395

چهره نورانی داشت.

شاگردی کردن علامه لاهیجانی در مغازه

وارد مغازه حاج ملا شد. آن وقت‌ها لباس بیشتر ایرانی‌ها عبا و عمامه بود، حتی بازاری‌ها و اداری‌ها. داخل مغازه شد و سلام کرد، گفت: حاج ملا! شاگرد احتیاج نداری؟

حال که محبوب ما برای ما جایی در اینجا نمی‌خواهد، ما هم که مالی نداریم، نمی‌خواهیم که از سهم امام استفاده کنیم، کرامت مؤمن به قدری زیاد است که نزد هیچ عالمی نفرت بگوید: من در نجف به علامه لاهیجانی معروف بودم، سهم امام به من بدهید. گفت: ما نان خود را با بازوی خود در می‌آوریم.

حاج ملا گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: اهل لاهیجان. گفت: نوشتن می‌دانی؟

گفت: مدادی روی کاغذ می‌آوریم. خیلی عجیب است که علامه فارغ التحصیل حوزه شیخ، به نظر این قدر کوچک می‌آید که او چنین سؤالاتی می‌کرد و علامه نمی‌گوید که من چقدر بزرگ هستم.

گفت: اتفاقاً من به دنبال شاگرد می‌گشتم؟ ببینم دین و ایمان داری؟ سر ما کلاه نمی‌گذاری؟ گفت: نه، کمی دین و ایمان داریم، به اندازه‌ای که ندزدیم و نربیم.

گفت: اسم تو چیست؟ گفت: عبدالکریم.

گفت: فعلاً جارو را بردار و مغازه را جارو کن، ببینم می‌توانی. مغازه را جارو کرد.

گفت: آستری را بردار و این در و دیوار را پاک کن. وقتی صبح آمدی، آفتابه را به مسجد می‌بری، آب می‌آوری و می‌پاشی که گرد و خاک بلند نکند، بعد جارو می‌کنی. يك قران نیز به تو مزد می‌دهم.

گفت: فعلاً محبوب ما دوست دارد که ما را این گونه ببیند، ما هم که با محبوب چون و چرایی نداریم، در این دنیا دو روز میهمان هستیم، او نخواسته است که ما

عرفان در سوره یوسف، ص: 396

علامه و آیت الله باشیم. امتحان ما نیز به این است که شاگرد حاج ملا باشیم.

گفت: حاج ملا! کارهای دیگر اگر داری، من انجام می‌دهم. گفت: آقا عبدالکریم! ما روز جمعه ده نفر میهمان داریم، آیا می‌روی اتاق‌ها را جارو کنی، سفره را پهن کنی و به آشپز کمک کنی؟ بعد هم ظرف‌ها را بشویی؟ گفت: چشم آقا.

شرکت علامه لاهیجانی در درس مرحوم ملا علی کنی

شش ماه تمام در مغازه حاج ملا بود. حاج ملا نیز بسیار متدین بود. روزی به او گفتم: عبدالکریم! چند استخاره می‌خواهم، می‌روی منزل آیت الله حاج ملا علی کنی، «1» این نامه را می‌گذاری و جواب استخاره را می‌آوری.

(1) - أعيان الشيعة: 302 / 8؛ «الشيخ ملا علی الكني. نسبة إلى كن بفتح الكاف و تشديد النون قرية علی فرسخين من طهران في سفح جبل هناك و سميت كن لتسترها بانخفاض محلها، كذا قال المترجم.

ولد سنة 1220 بقرية كن المذكورة و توفي يوم الخميس 27 المحرم سنة 1306 في طهران و دفن في مشهد عبد العظيم.

أخذ عن صاحب الجواهر في النجف و رجع بعد اجازته بالاجتهاد إلى طهران فرأس و نال ثروة عظيمة و جاها عند ناصر الدين شاه بعد ان كان فقيرا بعدما أيام تحصيله في النجف. صنف تحقيق الدلائل في شرح تلخيص المسائل في القضاء و الشهادات، كتاب البيع و الخيارات طبعا معا في طهران سنة 1304، توضيح المقال في الرجال طبع مع منتهى المقال (رجال أبي علي) قرأ عليه في الأصول الشيخ موسى آل شرارة العاملي و ترجم نفسه في آخر توضيح المقال فقال سميت بعلي و ولدت سنة 1220 في قرية كن و ذهبت إلى المعلم بسعي مني و التماس فاستغنيت عنه في مدة قليلة ثم كنت مصرا على الدخول في العلوم العربية الادبية و استمر على المنع إلى قرب عشرين سنة فوفقت عندها لذلك بدعوات و شفعاء إلى ان وفقت لمجاورة الروضات الساميات و العتبات العاليات فببركاتهم و شفاعاتهم شرعت في تصنيف الأصول فكتبت منها أكثر مسائل الأوامر و النواهي و المفاهيم و الاستصحاب سنة 1244 إلى أن وقع الطاعون العظيم في البلاد و خاصة في العراق فعاقني ذلك و غيره كغيري عن الاشتغال و صرنا مدة سنين في حل و ارتحال إلى ان وفقت ثانيا للمجاورة فاشتغلت بتصنيف الفقه و لم يكن عندي ما يحتاج اليه من الكتب و الأسباب مع شدة الفقر و معاكسة الدهر فكنت اكتب في كل موضع يتيسر لي ما يحتاج اليه في ذلك الموضوع بعد كد و جد فبرز مجلد في الطهارة و مجلد في الصلاة و مجلد في البيع و مجلدان في القضاء و الآن انا في ثالثهما، دخلها الفصل بهذه الرسالة بالتماس جمع من الطلبة مع المسافرة إلى زيارة الرضا عليه السلام و زيارة الوالد و ذلك سنة 1262.

هم درسی‌های علامه لاهیجانی به شیخ انصاری گفته بودند و ایشان با نامه‌ای به مرحوم حاج ملا علی کنی نوشته بود که یکی از بهترین شاگردان حوزه امیرالمؤمنین علیه السلام مجتهد جامع الشرایط، یعنی علامه لاهیجانی به تهران آمده است و لیاقت دارد که در رأس علمای این شهر باشد.

حاج ملا علی کنی خودش مرجع تقلید بود، نامه شیخ انصاری را بوسید و به چشم خود مالید که یعنی ما خطّ شیخ را به چشم خود بمالیم که در قیامت آبروی ما نرود. شش ماه گذشت، هر جایی می‌رفتند؛ مسجد، حوزه، غریبه‌ای را می‌دیدند، می‌پرسیدند: آقا! شما علامه لاهیجانی نیستید؟ بالاخره او را پیدا نمی‌کردند.

کاغذ استخاره را آورد، دید حاج ملا علی کنی مشغول درس است و دارد خارج فقه می‌گوید و عجب دریایی است. کنار کفش‌ها نشست و در وسط درس، اشکال علمی به نظرش آمد، دید حاج ملا علی اینجا را اشتباه می‌گوید. بالاخره درس علم است. از روی کفش‌ها گفت: استاد! به نظر می‌آید این مطلب این گونه باشد.

شناخته شدن علامه لاهیجانی

مرحوم حاج ملا علی نگاهی به او کرد، گفت: قدری جلوتر بیا و بار دیگر حرف خود را بگو. علامه لاهیجانی گفت. مرحوم حاج ملا علی دید که در او علم موج می‌زند، این مطلب در سطح مراجع باید مطرح شود، اما او پر از گرد و خاک عطّاری

عرفان در سوره یوسف، ص: 399

است. عجب شاگرد عطّاری.

اشکالی به علامه لاهیجانی کرد. علامه لاهیجانی دقیق جواب ایشان را داد، اشکال دیگر، جواب دیگر تا حاج ملا علی کنی از روی مسند درس کنار نشست و گفت: شما به اینجا بیا و درس بده. آمد و کنار حاج ملا علی نشست. پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفت: عبدالکریم لاهیجانی.

ناگهان حاج ملا علی تمام قد بلند شد. خم شد که دست او را ببوسد، گفت:

شش ماه قبل شیخ انصاری درباره شما به من نامه نوشت و من به دنبال شما می گشتم. به من گفته اند که حوزه علمیه تهران را به شما بدهم.

حاج ملا دید شاگردش دیر کرده است. جواب استخاره را نیاورد. بلند شد و به خانه حاج ملا علی آمد، دید شاگردش کنار آیت الله راحت نشسته است، گفت: آقا! بلند شو بیا، دیر شده است، برای چه نشسته ای؟ حاج ملا علی کنی گفت: حاج ملا! می دانی با چه کسی داری سخن می گویی؟ گفت: بله، این شاگرد من است.

گفت: حاج ملا! این شخص یکی از افرادی است که در رأس شاگردان شیخ انصاری است، او علامه لاهیجانی است. حاج ملا داشت سکت می کرد. آخر مؤمن هم این همه متواضع؟ مؤمن نمی تواند هر پولی را بخورد، می رود شاگردی می کند، نان و پنیر می خورد، اما از پول های شبهه ناک استفاده نمی کند؛ چون «المؤمن من طاب مکسبه».

ثمره ازدواج علامه لاهیجانی

آمد و جلوی حاج ملا علی کنی زانو زد، گفت: به این مرد الهی بگو که در این شش ماهی که شاگرد ما بودی، اولاً: ما را ببخشد که مانند شاگرد با او عمل کردیم، ثانیاً: من که نمی توانم زحمات این مرد را ارج بگذارم، اما دختری دارم که پر از کمالات است. حاجی ملا علی کنی! فقط ایشان را وادار کن که داماد من بشود.

عرفان در سوره یوسف، ص: 400

تا در نهایت من در قیامت نزد حضرت زهرا افتخار کنم که دخترم را به فرزند تو هدیه کردم.

حاج ملا علی کنی به او گفت و او قبول کرد و حاج ملا دختر خود را به علامه لاهیجانی داد. علامه لاهیجانی از این دختر فقط يك فرزند دختر به دست آورد که آن دختر را به آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی «1» شوهر داد، که یکی از پسران شیخ محمدرضا، دانشمند معروف و خطیب بی نظیر مرحوم آقای فلسفی است.

آیت الله العظمی حاج میرزا علی آقا فلسفی «2» که درس اصلی کلّ حوزه مشهد

(1) - مستدرکات أعيان الشيعة: 3/ 230؛ «الشيخ محمد رضا التنكابني. توفي بعد 1092. ولد في تنكابن و نشأ بها ثم

ذهب إلى أصفهان و أقام مدة بها ثم ذهب إلى قزوین و حضر بحث المولى خليل القزويني (المتوفى سنة 1089) - و بعد وفاة استاذہ اشتغل بالتدريس له حواشي متفرقة على بعض الكتب الحديثية.»

(2) - حجة الاسلام و المسلمين وقدوة العلماء و المجتهدين آقاى ميرزا على آقا بن آية الله حاج شيخ محمدرضا تنكابنى معروف به (فلسفى) از علماء اعلام و مدرسين عظام معاصر مشهوند.

ایشان در حدود 1342 ق در تهران چشم به جهان گشوده و در بیت علم و تقوى پرورش یافته و مقدمات و اولیات و سطوح را در تهران در خدمت والد علامه اش و اعلام دیگر به پایان رسانیده، آنگاه مهاجرت به نجف اشرف نموده و چند سالی از محضر مرحوم آیت الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی و بالاحص آیت الله العظمی خویی (مدّ ظله) و بعضی دیگر فقهاً و اصولاً استفاده نموده تا به مدارج عالیہ علم و کمال ارتقا یافته و پس از آن در سال 1370 قمری به طهران مراجعت و چند سالی در مسجد لرزاده به اقامه جماعت و تدریس و وظائف روحی اشتغال داشته تا سال 1388 قمری که عزیمت به مشهد مقدس نموده و در آنجا مورد توجه و استقبال گرم فضلاء مشهد قرار گرفته و حوزه تدریس خارج فقه و اصول قرار داده و در آن سامان به تدریس و انجام وظائف روحی و دینی از قبیل نماز جماعت و غیره اشتغال دارند. و ماه رمضان و شبهای شنبه و جمعه را در مسجدشان منبر رفته و با بیانی قاطع و جامع نشر معارف اسلامی نموده و صدها نفر از عموم طبقات و بالاحص اهل علم و طلاب از محضر و بیانشان استفاده می نمایند. (گنجینه دانشمندان: 153 / 7)

عرفان در سوره یوسف، ص: 401

با ایشان بود و بعضی ها ایشان را بر همه مراجع مقدم می دانستند، ولی ایشان به قدری زاهد و عارف بود که حاضر نشد از خودش فتوایی بگوید. وقتی از او مسأله می پرسیدند، می گفت: مقلّد چه کسی هستی؟ بعد در تهران از دنیا رفت، در قبرستان چهارده معصوم تهران تشییع جنازه شد و در آنجا دفنش کردند.

زیارت قبر علامه لاهیجانی توسط امام زمان علیه السلام

چند سال گذشت، در صحن حضرت عبدالعظیم، بزرگواری چشمش به جمال امام عصر علیه السلام روشن شد.

قال النبی صلی الله علیه و آله: «المؤمن ينظر بنور الله» «1» عرض کرد: یا بن رسول الله! فرمود: صبر کن من عبدالعظیم حسنی را زیارت کنم، بعد با هم بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. من - امام زمان - مرتب بر سر قبر او می روم.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق کُش عیار کجاست؟ «2»

چرا باید در میان این همه جمعیت، يك نفر شما را ببیند؟ چون چشم‌های ما کور است. کار و لقمه حرام ما را از دیدن ایشان محروم کرده است.

شب تاریک ره وادی ایمن در پیش	آتش طور کجا وعده دیدار کجاست
هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد	در خرابات بگویند که هشیار کجاست
باز پرسیم ز گیسوی شکن در شکنش	کین دل سرشده، گمگشته گرفتار کجاست
هر سر موی مرا با تو هزاران کار است	ما کجاییم و ملامت گر بیکار کجاست

(1) - بحار الأنوار: 323 / 7، باب 16.

(2) - حافظ شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 402

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی	عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج	فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست «1»

فرمودند: بیا بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. ایشان می گوید: با امام زمان علیه السلام آمدم، سر قبر رسیدم، قبر باز شد، علامه لاهیجانی بیرون آمد و سلام کرد و امام زمان علیه السلام جوابش را داد و احوالپرسی کرد. پرسید: در برزخ خوب و راحت هستی؟

اهل بیت علیهم السلام نه تنها مشکل دنیای ما را حل می کنند، بلکه مشکل برزخ، قیامت و پرونده ما را نیز برطرف می کنند.

بعد وقتی حرف علامه لاهیجانی با امام زمان علیه السلام تمام شد، به من رو کرد و گفت:

وقتی به تهران رفتم، سلام مرا به حاج شیخ مرتضی برسان. بگو: چرا بر سر قبر من نمی آیی؟ من منتظرم. امام زمان علیه السلام فرمودند: علامه لاهیجانی! شیخ مرتضی پیر شده، زانو درد گرفته و نمی تواند بیاید. من به جای او می آیم و به تو سر می زخم.

فرزند و عیال و خاتمان را چه کند

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

دیوانه کنی تو هر دو جهان را چه کند»2

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - مناجات خواجه عبدالله انصاری.

عرفان در سوره یوسف، ص: 404

21 اجر عظیم، در پیمودن منازل

تهران، حسینیه همدانی ها

عرفان در سوره یوسف، ص: 405

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

منازل دهگانه‌ای که برای سلوك انسان از جانب حضرت حق، مستقیماً تدوین، طرح و تدبیر شده است. در سوره مبارکه احزاب آمده است که همه انبیا، ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیای الهی این منازل را طی کرده‌اند.

پروردگار می‌فرماید: در پایان این سفر، مغفرت و اجر عظیم است:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا» «1»

مطلبی که در این زمینه واقعاً بخت‌آور است، این است که تدوین منازل به اراده حضرت حق صورت گرفته است.

توفیق طی منازل از جانب خدا

سالکی که می‌خواهد این منازل را طی کند، طبق آیات قرآن «يُؤْذِنُ اللَّهُ» «2»؛

(1) - احزاب (33): 35؛ «آمزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

(2) - فاطر (35): 32؛ «كُلُّمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ «سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترك عمل به کتاب] ستمکار بر خویش‌اند، و برخی از آنان میانه‌رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می‌گیرند، این است آن فضل بزرگ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 406

یعنی به توفیق خدا طی می‌کند. «1» توفیق، یعنی به هم پیوستن همه زمینه‌ها، استعدادها، مایه‌ها برای این که انسان بتواند این سلوک را انجام دهد. به هم پیوستن به این شکل که رغبتی در قلب و میلی در نفس و محبتی به طی این منازل ایجاد شود، عقل بپذیرد، بدن آمادگی داشته باشد و در طی این مسیر خسته نشود و وسوسه‌ها و کشش‌های باطل او را متوقف و منحرف نکند.

این مجموعه را توفیق یا «وفق دادن» می‌گویند که خود را با همه امور لازم وفق دهند. این وفق دادن نیز فقط کار خداست: «يَا ذَنْ اللَّهَ».*

همانطور که در آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید:

«يَا ذَنْ اللَّهَ»

یعنی به توفیق رب؛ یعنی خداوند بود که دم حضرت عیسی علیه السلام را با روح میّت و امور ظاهر و باطن گره می‌زد، تا مرده زنده می‌شد.

(1) - بحار الأنوار: 210/5، باب 7، الهداية و الإضلال و التوفيق، حديث 50؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كُلُّ مَنْ نَوَى شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ وَ لَا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَفَّقَ لَهُ وَ لَا كُلُّ مَنْ وَفَّقَ لَشَيْءٍ أَصَابَ لَهُ فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْإِصَابَةُ فَهُنَالِكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ.»

غررالحکم: 203، الفصل الأول في التوفيق، حديث 3989 - 3995 و 4005 - 4006؛ «التوفيق من جذبات الرب - التوفيق أول النعمة - التوفيق ممد العقل - التوفيق رأس السعادة - التوفيق رأس النجاح - التوفيق عناية الرحمن - التوفيق أفضل منقبة - كيف يتمتع بالعبادة من لم يعنه التوفيق - كما إن الجسم و الظل لا يفترقان كذلك الدين و التوفيق لا يفترقان.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 407

تفضل خدا بر سالکین منازل

تدوین منازل و توفیق با خود خدا و به عهده او است. تمام مجموعه مایه‌هایی که انسان بعد از تدوین و توفیق به کار می‌گیرد، همگی ملك اوست؛ چشمی که می‌بیند، زبان، گوش، قدم، حال و مفاصلی که می‌خواهند خرج شوند تا کاری صورت بگیرد، تماماً ملك اوست.

یعنی انسان در زمینه سلوك در این ده منزل، به اندازه ارزن از خودش مایه نمی‌گذارد، ولی با این وجود خدا بعد از پایان این ده منزل، می‌فرماید:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

واقعاً انسان شگفت‌زده می‌شود که من نه در تدوین این ده منزل که در سوره احزاب مطرح است و نه در سیر این ده منزل، از خودم کم‌ترین مایه‌ای نگذاشته‌ام، ولی وقتی راه تمام می‌شود، می‌فرماید: شما سالکین این ده منزل را به مغفرت ابد و اجر عظیم سرمدی خود وصل می‌کنم.

مگر من خودم این منازل را تدوین کرده‌ام؟ مگر من به توفیق خودم رفته‌ام؟ مگر بدن، چشم، گوش، زبان و حالی که در این ده منزل به کار گرفته می‌شده، ملك من بوده‌اند؟ برای چه به من مغفرت و اجر عظیم می‌دهد؟

امام زین العابدین علیه السلام در ابتدای زیارت امین الله و در بخش دوم می‌فرماید:

«اللهم انّ قلوب المختبئين اليك والهة» «1» دل وابستگان به تو، پر امید، دیوانه و سرگردان تو هستند. نمی‌توانیم بفهمیم یعنی چه؟

(1) - وسائل الشیعة: 395 / 14، باب 30، حدیث 19451.

عرفان در سوره یوسف، ص: 408

همه کارها را خودش می‌کند و بعد مزدش را به ما می‌دهد؛ تدوین، توفیق، سلوك.

قدرت تسلط بر بدن در منزل هشتم

منزل اول، اسلام، دوم ایمان، سوم قنوت؛ یعنی طاعت و عبادت مداوم. چهارم صدق، پنجم صبر، ششم خشوع، هفتم تصدق مالی، هشتم روزه جامع است؛ چون همه را با اسم فاعل ذکر می کند:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً» «1»

نمی گوید: آنهایی که روزه می گیرند، می گوید: آنهایی که در روزه قرار دارند. این منزل هشتم می خواهد بگوید: به قدری شهوت پرقدرت است که آن هفت منزل را باید طی کند تا بتواند بر آن مسلط شود. تا به «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ» برسد که به شهوات خود بتوانی مهار بزنی. شهوت در هشت منزل قبلی سالک را اذیت می کند.

اول اذان صبح بیدار می شود، این کار، کار شهوت است که می گوید: حالا چند دقیقه دیگر بخوابم، چرتی بزنم، ناگهان متوجه می شود که نمازش قضا شده است. این به

(1) - احزاب (33): 35؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آموزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 409

خاطر بدن، شهوت و لذت طلبی است. «1» بعد از طی هشت منزل، شهوت مهار بخورد. شهوت به معنی جامع کلمه، نه فقط منظور غریزه جنسی باشد. غریزه جنسی يك بُعد شهوت است.

ذکر، آخرین منزل سالک الی الله

آخرین منزل نیز پر شدن از خداست:

«وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ» «2»

وقتی به اینجا رسیدید:

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

در ره منزل لیلی که خطرهایست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی «3»

«من» را باید بیرون کرد؛ چون تمام کشش‌های باطل، شیاطین و شهوات در خیمه «من» هستند. این خیمه را باید خراب کرد و طناب‌هایش را برید.

طی کردن خالصانه منازل دهگانه

عالم بزرگواری می‌فرمود: وقتی به قم آمدم و درس خواندم، به این نیت بود که اهل حال شوم. خیلی درس خواندم. گفتم: این قدر زحمت هدایت مردم را می‌کشم تا به عالم اضافه شود. برای اهل حال شدن کم حرف می‌زدم، کم می‌خوردم، عادی لباس می‌پوشیدم، از غذاهایی که خیلی به آن علاقه داشتم، دوغ بود.

روزی دیدم شخص دوغ‌فروشی بساط خود را گسترده است، با خود گفتم: بروم دوغی بخورم. گفتم: آقا! يك لیوان دوغ بریز! تا لیوان را پر کرد، به خودم گفتم: تو در قم درس خواندی، در این شهر خدمت کردی، نماز خواندی تا اهل حال و عرفان شوی، آن وقت این درست است که با این لباس، در کوچه بایستی و دوغ بخوری؟

این شأن عرفان نیست.

دوغ را پس دادم و راه افتادم. به اولین مسجدی که رسیدم، رفتم تا دو رکعت نماز بخوانم. دیدم جوانی دست زیر سرش گذاشته و خوابیده است. او را نگاه کردم، دیدم جایی او را ندیده‌ام.

بالای سرش ایستادم، گفتم: آقا پسر، دراز کشیدن در مسجد، بی‌احترامی به مسجد است. چشم‌های خود را روی هم گذاشت. با نوك پا به پهلویش زدم و گفتم:

بی‌ادب! در خانه خدا نخواب.

او چشم خود را باز کرد و اسم مرا برد و گفت: تو برو دوغ بخور، بعد بیا. تو می خواهی دوغ نخوری که بگویند: آقا اهل حال است. تو هنوز اسیر دوغ نخوردنی، نه خوردن.

(1) - مستدرک الوسائل: 500 / 7، باب 1، حدیث 8742؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ أَيْ سِتْرٌ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَحِجَابٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزَى بِهِ فَالصَّوْمُ يُبَيِّتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الْحَيَوَانِيِّ وَ فِيهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ.»

مستدرک الوسائل: 43 / 3، باب 10، حدیث 2973؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ صِفَاتِ لُقْمَانَ وَ وصَايَاهُ لِابْنِهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ صُمْ صَوْمًا يَقْطَعُ شَهْوَتَكَ وَ لَا تَصُصْ صَوْمًا يَمْنَعُكَ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ الصَّلَاةَ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الصِّيَامِ الْحَبَر.»

عوالي الآلی: 289 / 3، باب النکاح، حدیث 44؛ «و قال عليه السلام معاشر الشباب من استطاع منكم الباءة فليتزوج و من لم يستطع فعليه بالصوم فإن الصوم له وجاء.»

(2) - احزاب (33): 35؛ «و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند.»

(3) - حافظ شیرازی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 411

برحذر باش که سر می شکنند دیوارش «1»

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری

همه چیز برای اوست و ما نیز ملک او هستیم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «2»

تدوین، توفیق، حرکت و تمام سرمایه‌های این حرکت از اوست، برای چه به ما مغفرت و اجر عظیم می‌دهد؟ مگر این که بگوییم:

«اللهم انّی اسئلك برحمتك الّتی وسعت کل شیء» «3»

معیشت پاك در منزل ایمان

منزل دوم، منزل ایمان است. وجود مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام برای اهل ایمان هفت خصلت بیان کرده‌اند. خصلت اول این است:

«المؤمن من طاب مکسبه» «4» معیشت، پول درآوردن، خوردن، پوشیدن و تمام اموالش پاك است. خدا در قرآن مجید مؤمن را دارای نور می‌داند:

«يَوْمَ تَرى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» «5»

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداييم و يقيناً به سوى او بازمی‌گردم.»

(3) - بحار الأنوار: 341/94، باب 2، حدیث 2، الدعاء عند دخول شهر رمضان.

(4) - بحار الأنوار: 293/64، باب 14، حدیث 16.

(5) - حدید (57): 12؛ «[این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می‌کند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 412

چه باید کرد؟ مؤمن می‌بیند و می‌فهمد، یا می‌پذیرد و یا رد می‌کند:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» «1»

با نور خود در میان مردم زندگی می کند.

تلاش مؤمن برای معیشت حلال

عالم معتبری می گفت: صاحب منزلی برای صرف ناهار مرا دعوت کرد که اهل حقیقت بود. وقتی رفتم، کسی با لباس کهنه آنجا نشسته بود و حرف هم نمی زد. من این شخص را نمی شناختم. با یقین صد در صد به صاحب خانه گفتم: خدا را شکر می کنم که امروز در اینجا لقمه حلال و پاکی نصیبم می شود.

آبگوشت داشتند. ساعت حدود یازده و نیم شد. پنج ریال به کسی داد، گفت:

آقا امروز لقمه پاک می خواهند، دو عدد نان سنگک بگیر و بیاور. زودتر بیا که نماز جماعت را در خانه بخوانیم.

ایشان برای خودم می گفت: او رفت نان بگیرد، ساعت دو برگشت؛ یعنی دو ساعت و نیم طول کشید. صاحبخانه به او گفت: سر کوچه پایینی نانواپی بود، پس کجا رفتی؟

گفت: از آنجا به خیابان دیگری رفتم که نانواپی سنگکی دیگری پیدا کنم، از آنجا همین طور رفتم تا نانواپی دیگری پیدا کردم که خمیر، خمیرگیر، شاطر و نان درآور آن همگی پاک بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می فرماید:

(1) - حدید (57): 12؛ « [این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند. »

عرفان در سوره یوسف، ص: 413

«المؤمن من طاب مكسبه»

رعایت انصاف در کسب حلال

بادام در بازار گران شده بود. تاجری صد گونی بادم خریدده بود، به دلال بازار گفت: این صد گونی بادم را برام بفروش. قبول کرد و رفت. در بازار دوری زد و آمد، گفت: به این قیمتی که تو گفته ای نمی فروشم. گفت: چرا؟ پول دلالی تو که خیلی خوب است.

گفت: من چند جا تحقیق کردم، وضع بازار بادم خوب نیست، من اگر بادم تو را به این قیمت بفروشم، عده ای مغازه دار و بادم فروش متضرر می شوند؛ چون آنها بادم را گران تر خریدده اند و اگر صد گونی بادم تو در این بازار پخش شود، ارزان بودن قیمت بادم تو به آنها ضرر می زند، من در قیامت جواب ضرر مردم را نمی توانم بدهم.

تاجر نیز دلال را بوسید و گفت: چه کار خوبی کردی که وضع بازار را به من خبر دادی. من امروز همه بادم را بار می کنم و به جایی می برم که بادم گران نیست، تا به کسی ضرر نخورد.

حکایت توبه از شکر نابجا

بازار بغداد آتش گرفته بود. یکی از مغازه ها، مغازه سقط فروش بود. به او گفتند:

بازار آتش گرفته است. به بازار آمد. دید آتش را خاموش کرده اند و مغازه او نسوخته است. گفت: الحمد لله.

بعد ناگهان به خود گفت: تو باید غم مردم را بخوری، آن وقت برای سالم بودن مغازه خودت، الحمد لله می گویی؟ همان روز همه جنس ها را فروخت و با خانوادهاش به مکه رفت و چهل سال در مکه روزها دستفروشی می کرد و شب ها تا

عرفان در سوره یوسف، ص: 414

صبح در مسجد الحرام می گفت: خدایا! به خاطر آن «الحمد لله» اشتباه، مرا بیامرز.

من اشتباه کردم.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«المؤمن ينظر بنور الله» «1» مؤمن در دنیا با کمک نور خدا نگاه می کند و می فهمد. هر چیزی را نمی خرد و نمی فروشد. معامله نمی کند. واقعاً «هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست».

ارزش دادن دین به مؤمنان حلال خور

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، «2» استاد مراجع دو

(1) - بحار الأنوار: 7 / 323، باب 16.

(2) - مستدرکات أعيان الشيعة: 6 / 266؛ «الشيخ محمد حسين الأصفهاني [الكمباني]، ولد سنة 1296 و توفي سنة 1361 في النجف.

درس في النجف على كل من الشيخ حسن التويسركاني و السيد محمد [الغشاركي] الفشاركي و الشيخ آغا رضا الهمداني و الشيخ محمد كاظم الخراساني و غيرهم. و تخرج في الفلسفة الإسلامية على الميرزا محمد باقر الإصطهباناتي.

و كان مشاركا في الكلام و التفسير و الحكمة و التاريخ و الأدب نثرا و نظما لا سيما في الأراجيز.

و بعد وفاة شيخه الخراساني استقل بالتدريس و غدا من أعلام النجف البارزين، و مع تعمقه في تدريس الفقه و الأصول كانت شهرته مستفيضة بتدريس الفلسفة الإسلامية.

ترك الكثير من المؤلفات، منها: نهاية الدراية في حاشية الكفاية في جزأين طبع الأول منهما و بقي الثاني مخطوطا، و حاشية المكاسب طبع منها جزء واحد كبير، منظومة في الفلسفة باسم «تحفة الحكيم»، عدة أراجيز فقهية، ديوان شعر فارسي في مدائح أهل البيت و [مراتبهم] مراثيهم، ديوان في الغزل العرفاني، الأنوار القدسية و هو مجموعة أراجيز عربية في تاريخ حياة النبي صلى الله عليه و آله و أعمامه و الأئمة الاثني عشر و أولادهم. طبع في النجف مع مقدمة و ترجمة مفصلة للنظام بقلم الشيخ محمد علي الأردوبادي. و غير ذلك من المؤلفات.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 415

دوره قبل ایران و عراق و دارای شاگردانی مانند آیت الله العظمی بروجردی، حکیم، خویی، شاهرودی، شیرازی برای یکی از علمای بزرگی که مفسر قرآن بودند، نقل کردند.

آن عالم در منزل خود از قول ایشان برای من نقل کردند. دو ساعت مرا نگهداشت تا این قضیه را برای من تعریف کند. گفتم: چرا اجازه نمی‌دهید که بروم.

گفت: برای این که این آخرین ملاقاتی است که در دنیا با هم داریم. سه ماه بعد، در دار الزهد حرم حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، نوه‌اش را دیدم، گفتم: حال آقا چطور است؟ گفت: جنازه‌اش در حرم دفن است.

ایشان می‌فرمودند: آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی برای خودم تعریف کرد: من نزد مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر اصطهباناتی «1» عرفان، فلسفه

(1) - أعيان الشيعة: 187/9؛ «الشيخ محمد باقر ابن الآخوند ملا محسن [الاصطهباناتي] الإصطهباناتي الشيرازي.

قتل غيلة في شيراز سنة 1326 و دفن في التربة الحافظية خارج شيراز. هو الأستاذ الفيلسوف قرأ في الفقه و الكلام أولا في شيراز و أصفهان و طهران على الحاج ملا علي الكني و تردد بين شيراز و أصفهان لخصومة بينه و بين حكام بلاده و خرج إلى العراق سنة 1303 فأقام في النجف مدة ثم في سامراء آخذا عن الميرزا الشيرازي إلى ان توفي سنة 1312 فعاد بعد ذلك بسنة واحدة إلى النجف و تجرد للتدريس في الفلسفة و الفقه و الأصول و اقبل عليه الطلاب من الفرس و كان يدرس في الفلسفة في الاسفار و شرح التجريد في تربة استاذ الشيرازي عند مدخل باب الطوسي و لكنه لم يرأس و لم يقلد و رجع لضيق حاله إلى شيراز فتصدر فيها و اقبل عليه أهلها و اتسعت حاله و كان كريم الأخلاق على نحو أخلاق أمثاله من الفلاسفة و هو من جملة العلماء الأحرار الذين انحازوا إلى جانب الأمة في مسألة الدستور الايراني و تعرض بذلك لانتقال آل القوام رؤساء شيراز الذين قتل كبيرهم في تلك الفتنة فقتل غيلة بالتأريخ المذكور و خلف عدة أولاد قاموا مقامه في شيراز و له مؤلفات في فنون مختلفة لم تخرج إلى المبيضة.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 416

و حکمت خواندم. مرحوم اصطهباناتی می‌گفت: هنوز به نجف نیامده بودم و در تهران درس می‌دادم، روزی طلبه‌ای ژنده‌پوش آمد و به من گفت: بحث کبرای منطق را به من درس بده. من هم گفتم: چشم.

یعنی به من که در رده استاد فلسفه و حکمت عالی؛ یعنی آخرین مرحله درس فلسفه بودم گفت: کتاب کلاس اول ابتدایی فلسفه را به من درس بده. بی اختیار گفتم:

چشم. از آنجا نزد شیخ یحیی تهرانی رفت، گفت: شیخ! کتاب شرایع محقق حلی در فقه را به من درس بده. شیخ یحیی نیز در رده مراجع بود، تا به او گفت، گفت: چشم.

بعد گفت: حجره‌ای به من بدهید. گفتم: از کجا بیاورم؟ گفت: حجره شانزدهم مدرسه خالی است، کلیدش را از خادم بگیر و به من بده. گفتم: چشم. آن حجره را دادند.

ما چیزهای عجیب و غریبی در چند ماه از این طلبه دیدیم. روزی گونی قندی می‌خواستیم برای مستوفی دولت بفرستیم که این گونی قند خوشایندی برای او باشد و مظلومی را سر کار بگذارد.

او گفت: شیخ محمدباقر! نفرست. گفتم: من قول داده‌ام. گفت: آن کار از کار گذشت. خادم را فرستادم که به مستوفی بگو: من گونی قندی می‌خواهم بفرستم، مستوفی گفت: نمی‌خواهد بفرستی، من آن کار را می‌خواستم برای آن بنده خدا انجام بدهم، اشتباهی برای کس دیگری انجام گرفت، فعلاً جا نداریم.

روزی به خادمم می‌گفتم: برو سیب زمینی بخر، گفت: شیخ محمد باقر! اسراف نکن. در مطبخ شما چند دانه دیگر سیب زمینی مانده است.

روزی من تا آمدم درس بدهم، گفت: تو دیشب مطالعه نکردی، اصلاً کتاب را

عرفان در سوره یوسف، ص: 417

پیدا نکردی، همسرت کتاب را زیر رختخواب پنهان کرد که تو زودتر بخوابی.

فاش شدن سر طلبه گمنام

من دستش را گرفتم و گفتم: تو این حرف‌ها را از کجا می‌گویی؟ تو چه کسی هستی؟ گفت: من از اهالی بین دامغان و شاهرود هستم. پدرم عالم بود و در آنجا برای مردم خیلی زحمت کشید و اکنون مرده است.

من درسی نخوانده بودم، اما مردم آمدند و مرا به جای پدرم گذاشتند. من هر چه مسأله می گفتم، اشتباه بود. نماز بی رمق می خواندم. مردم نیز از این طرف و آن طرف برای ما هدایا و خوراکی می آوردند. لقمه هایی که می خوردیم درست نبود. روزی به فکر رسید که این معیشت، تخریب آخرت من است.

روی منبر به مردم گفتم: من سواد، تقوا و لیاقت ندارم. حرفهای من اشتباه بوده و شما بی خود مرا اداره کردید. آن روستایی های ساده دل عصبانی شدند و مرا از منبر پایین کشیدند و تا می شد مرا زدند و با افتضاح مرا بیرون کردند.

از آنجا پیاده آمدم تا به سربالایی مسگرآباد رسیدم. گرسنه، تشنه، گریان، دل نالان، کسی به من گفت: ای شیخ! اگر جا نداری، امشب به خانه ما برویم. رفتیم.

آقای در آن خانه نشسته بود، او به من پولی داد، گفت: نزد اصطهباناتی می روی و کلید فلان حجره را می گیری و به او بگو تا کبرای منطق را به تو درس دهد. به شیخ یحیی تهرانی نیز بگو تا شرایع را به تو یاد دهد.

هر وقت پول می خواهی، من این واسطه را می فرستم تا پول بیاورد. هر وقت خواستی مرا ببینی، این طور می بینی. دیگر برای من نور خاصی پیدا شده است.

لیاقت حضور به محضر یار

مرحوم اصطهباناتی گفت: امروز واسطه را می بینی؟ گفت: آری. گفت: به آن

عرفان در سوره یوسف، ص: 418

واسطه بگو: آیا اجازه می دهی من پیام و از دور فقط يك بار شما را نگاه کنم؟ گفت:

باشد، او رفیق من است. به او می گویم.

شیخ باقر نیز زانوی غم به بغل گرفت و بلند بلند گریه کرد که چگونه به او توفیق داده اند که چهره مبارك امام دوازدهم علیه السلام را ببیند، از او پول بگیرد و محبت ببیند. ما در این چهل سال چه کردیم؟ چه منزلی را طی کردیم و کدام لقمه را خوردیم؟

او رفت و آمد. گفتیم: او را دیدی؟ گفت: بله. گفتیم: چه گفت؟ گفت: او گفت که هر وقت مناسب باشد، به تو خبر می‌دهم و رفت و دیگر نیامد.

تا پاکی معیشت درست نشود، روشنائی نمی‌تابد. فقط بدانید که تلخ‌تر و بدتر از لقمه حرام در این نظام هستی وجود ندارد. زلف همه کتک‌های به جانب گناه، به زلف لقمه حرام گره خورده است. «1»

کشتن امام، نتیجه حرام‌خوری

امام سجاد علیه السلام از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید: پدر! کار شما با مردم به کجا

(1) - بحار الأنوار: 12/100، باب 1، حدیث 52؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ.»

بحار الأنوار: 13/100، باب 1، حدیث 63؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالُ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ.»

بحار الأنوار: 14/100، باب 1، حدیث 67؛ «وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا حَرَامًا وَ يَصْدَقَ مِنْهُ فَيُوجَرَ عَلَيْهِ وَ لَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكَ لَهُ فِيهِ وَ لَا يَتَزَكَّهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ.»

بحار الأنوار: 16/100، باب 1، حدیث 72؛ «وَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ كُلِّ لَيْلَةٍ مَنْ أَكَلَ حَرَامًا مِمَّا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ الصَّرْفُ النَّافِلَةُ وَ الْعَدْلُ الْفَرِيضَةُ.»

بحار الأنوار: 16/100، باب 1، حدیث 73؛ «وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ وَ قِيلَ عَلَى الْمَاءِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 419

رسید؟ فرمود: عزیز دلم! به جنگ کشیده است.

عرض کرد: مردمی که نامه نوشتند که بیا میهمان ما باش، حال شمشیر کشیده‌اند؟ فرمود: آری پسر. غیر از من و تو مردی نمانده است. همه را کشته‌اند.

عرض کرد: چرا کار شما به جنگ کشید؟

چرا مردم قمر بنی‌هاشم، علی اکبر و حتی طفل شش ماهه ما را تیر زدند؟ فرمود:

فقط به يك علت و آن هم:

«ملئت بطونهم من الحرام» **«1»** شکم‌هایشان از پول حرام بنی‌امیه پر شده است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - بحار الأنوار: 8/45، بقية الباب 37؛ «قال لهم ويلكم ما عليكم أن تنصتوا إلي فتسمعوا قولي وإنما أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلِئْتُ بِطُغُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَلِكُمْ أَلَّا تُنْصِتُوا أَلَّا تَسْمَعُوا فَتَلَاوَمَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا أَنْصِتُوا لَهُ. فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ تَبَّ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 420

22 منازل سیر الى الله

طی کردن منازل سلوک در حد سعه وجودی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 422

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

کتاب خدا در سوره مبارکه احزاب، برای کسانی که علاقه‌مند هستند تا «سالك الى الله» باشند و به گونه‌ای در دنیا حرکت کنند که پایان حرکت - به فرموده قرآن کریم - در لقا و قرب حق باشد، ده منزل مقرر کرده است.

این ده منزلی است که انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام به اندازه سعه وجودی خود طی کردند و دیگران نیز در طول آنها قدرت طی کردن را دارند.

البته خداوند مهربان، براساس:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»¹

ظرفیت، مقدار عقل و شعور آنان را لحاظ می‌کند.

فضیلت متفاوت سالکین الى الله

خداوند متعال نمی‌خواهد که همه در زمینه سلوک این ده منزل، هم‌وزن همدیگر باشند. حتی انبیای خدا نیز در این زمینه هم وزن نبودند، بلکه در قرآن

(1) - بقره (2): 286؛ «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 424

مجید آمده است:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»¹

البته امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: از نظر معنوی، بالاترین وزن را وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. علتش این است که کسی در این عالم وجود، سعه قلب مبارک حضرت، جامعیت عقل، عظمت باطن و ظرفیت او

را نداشته و نخواهد داشت. مخصوصاً قلبی که محل نزول قرآن کریم بوده، معلوم است که گسترده‌ترین و وسیع‌ترین قلب است. «2» سرمایه‌ای که در باطن او بوده، باعث شد که خدا بفرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «3»

معلوم می‌شود که هم‌وزن این سرمایه، جای دیگری نبوده است.

اما همه این مسائل باعث این نیست که دیگران نتوانند این ده منزل را طی کنند، بلکه می‌توانند و هیچ عذری در قیامت، در پیشگاه مقدس پروردگار ندارند.

برشردن منازل سیر الی الله

این ده منزل به ترتیبی که خود قرآن بیان کرده است: منزل اسلام، ایمان، قنوت

(1) - بقره (2): 253؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

(2) - تفسیر نور الثقلین: 1/ 254، حدیث 1012؛ «عن علی بن موسی الرضا عن أبيه عن آبائه عن علی بن أبي طالب عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني: قال علی عليه السلام: فقلت: يا رسول الله أفأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال عليه السلام: يا علی ان الله تعالى فضل أنبيائه المرسلين علی ملئكة المقربين، وفضلني علی جميع النبيين و المرسلين، و الفضل بعدي لك يا علی و للائمة من بعدك، و ان الملئكة لخدامنا و خدام محبين.»

(3) - انبیاء (21): 107؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 425

- نه به معنای دست گرفتن در نماز، بلکه یعنی به اجرا گذاشتن دستورهای پروردگار و طاعت عملی است - منزل صدق، صبر، خشوع، تصدق - نه صدقه - یعنی پرداخت در سطح عالی، پرداخت یوسف وار که برادران به او گفتند:

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَكْنَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «1»

که این منزل نیز به همین تعبیر در قرآن آمده است.

هشتم، منزل صوم است - نه روزه معمولی - و نهم، منزل حفظ شهوت جنسی از حرام. پروردگار مخصوصاً به این شهوت، قید جنسی زده است و آخرین منزل نیز منزل ذکر است، البته به معنای گسترده‌اش که نورانیت ذکر شامل زبان، اعضای بدن، نفس، قلب، روح و عمق باطن است که هر کدام از این ذکرها در معارف الهی، به وسیله شخصیت‌های بزرگی مانند صدر المتألهین شیرازی، در تفاسیر قرآنی بیان و آثار هر ذکر نیز قید شده است. «2»

(1) - یوسف (12): 88؛ «پس هنگامی که بر یوسف وارد شدند، گفتند: عزیز! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده‌ایم، پس پیمان ما را کامل بده و بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.»

(2) - مستدرک الوسائل: 396/5، 43، باب نوادر ما يتعلق بأبواب الذكر، حدیث 6177؛ «عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الذِّكْرُ مَقْسُومٌ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءِ اللِّسَانِ وَ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ السِّرِّ وَ الْقَلْبِ وَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَحْتَاجُ إِلَى اسْتِقَامَةٍ فَاسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الْإِسْتِغْفَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الْإِعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الْإِفْتِخَارِ وَ اسْتِقَامَةُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَاءُ وَ ذِكْرُ السِّرِّ الرُّؤْيَةُ وَ اللَّقَاءُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 426

1- منزل اسلام

هر کدام از این ده منزل، قبل از این که وارد آن شویم، مقداری معرفت لازم دارد؛ که این اسلامی که در این آیه می‌فرماید، کدام اسلام است؟ یعنی اقرار به توحید و رسالت با زبان؟ نه.

ورود به این منزل اول به این نحو امکان دارد که انسان خودش را از قیود غیرملکوتی آزاد و تسلیم حضرت حق کند؛ یعنی اقرار باطنی کند که مولای رزاق و کریم من! من از دست همه فرار کرده، آزاد شده‌ام و به جانب تو گریخته‌ام، حال خودم را در اختیار تو می‌گذارم و این اقرار و گفته آنقدر باید راست باشد که زمینه جذب عنایت، نظر و فیض خدا فراهم شود.

یعنی وقتی می‌گویم: خودم را از دست غیر درآورده‌ام، پروردگار ببیند که من اسیر پول، چهره‌های غیرخدایی، نامحرمان، بیگانگان، صندلی مقام و شهوت نیستم و قبول کند.

ابراهیمی شدن تسلیم شوندگان

وقتی خدا تسلیم بودن مرا قبول کند، مرا در حدّ خودم، در مسیر ابراهیمی شدن می‌اندازد. مدرک این نکته در قرآن است. وقتی که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام حرف می‌زند، می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» ¹

من از او که آن وقت جوان بود، با الهام، وحی یا از طریق شریعت حضرت

(1) - بقره (2): 131؛ «و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 427

نوح علیه السلام، ابراهیم خلیل الرحمن ساختم، چون در قرآن می‌فرماید:

«وَ إِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» ¹

بالاخره از طریقی به او رساندم که تسلیم من باش. در عین تسلیم، آزاد بود؛ یعنی از محیط بابل که محیطی صد در صد بت‌پرستی بود، از محیط خانواده خودش، چون یتیم بود و زیر دست عمویش آزر که در قرآن اسم او آمده که کارخانه بت‌سازی داشت، آزاد بود.

یعنی حتی يك روز حاضر نشد به کارخانه عموی خود برود و شاگردی کند. يك بار نیز تیشه‌ای بلند نکرد که چوبی را به عنوان بت بتراشد. البته اگر مردم زمان او و قبل و بعد او بت می‌پرستیدند، خود بت، منظور پرستش نبود. این‌ها بت‌ها را نمودی از ارواحی در عالم غیب می‌دانستند که آن ارواح را نیز در فکر خودشان ساخته بودند و «رب النوع» می‌دانستند، می‌گفتند: روح باران، روح کشاورزی، روح تابش، روح بهار، روح زمستان.

این بت‌ها را به طرح خودشان، به شکل آن ارواحی که تصور کرده بودند می‌ساختند و جلوی بت‌ها خم و راست می‌شدند که آن ارواح ببینند که اینان پرستنده آنها هستند تا کاری برای آنها انجام دهند. «2»

(1) - صفات (37): 83؛ «و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود.»

(2) - تفسیر نمونه: 33 / 1 - 34؛ «مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می‌دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می‌کردند هر يك از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی‌دانستند!

حتی برای اموری همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می‌کردند که به پندار آنها بر فراز قله آلپ بزم خدایی دائر ساخته، و هر يك مظهر یکی از صفات آدمی بودند!.

در «کلده» پایتخت کشور «آشور» رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می‌نامیدند، و ما فوق همه اینها «ماردوک» را رب الارباب می‌شمردند.

در «روم» نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرك و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می‌کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی‌دادند. (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند!)

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر يك از این خدایان يك پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می‌کرد، تا آنجا که «در خانه» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر يك رب النوعی داشتند! به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها 30 هزار خدا داشته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آنها به

شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند! از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی، رب النوع آشپزخانه، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش، رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تانگ، رب النوع جنگل، رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام برد.

کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده.

در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً رب خود قرار می دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می دانستند. (توبه: 31).

عرفان در سوره یوسف، ص: 429

آزاد بودن حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود زمان و فساد آن، از بت پرستی، بت تراشی و ارتباط با بت آزاد بود:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ».

ما به او پیام دادیم که تسلیم ما شو؛ چون آزاد بود،

«قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

نگفت: «الله» گفت: «لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» چرا؟ چون ایشان می دانست که «رب» به معنای مالك واقعی است که در فضای ملکیتش، مملوك را تربیت می کند. یعنی قدری گوشت، پوست و استخوان جان دار را در این عالم به حضرت ابراهیم علیه السلام تبدیل می کند.

خداست که دانه‌ای را از زیر خاک به درخت سیب تبدیل می کند. مقداری بخار آب را به ابر، باران، تگرگ و برف تبدیل می کند. مقداری خاک را بعد از مدتی به عقیق، فیروزه یا درّ و یا به فلزی به نام طلا تبدیل می کند. اگر من خودم را به این طلاساز تسلیم کنم، با مس وجود من چه خواهد کرد؟ و الا قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام قدری گوشت و پوست بود. از مادر به دنیا آمد و زیر دست عمو نیز یتیم بار آمد، پس چه شد که خلیل الله شد؟

حضرت موسی علیه السلام در راه کلیم الله شدن

انسان تربیت شده‌ای در میان دربار فراعنه مصر، چگونه کلیم الله شد؟ موسی بن عمران علیه السلام به فرعون، دربار، ثروت دربار و پسرخوانده اعلی حضرت بودن، مقید نبود. از همه این قید و بندهای مخرب دنیا و آخرت آزاد بود. شما نمی دانید

عرفان در سوره یوسف، ص: 430

آزادی این‌ها در چه حدّی بود.

من گوشه‌ای از آزادی وجود حضرت موسی علیه السلام را از زبان مبارك موسی بن جعفر علیهما السلام بیان کنم. موسی علیه السلام وقتی که از مصر فرار کرد، خدا در قرآن می فرماید:

«خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» «1»

چون به دنبالش می گشتند که او را بکشند. چون برای آنان ثابت شده بود که حضرت موسی علیه السلام با فرهنگ آنها، اعلی حضرت، شهوت و دنیاپرستی همزنگ نیست:

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است «2»

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

بیست ساله بود، یعنی جوان و در اوج فعالیت شهوت جنسی بود. خدا انبیا و ائمه علیهم السلام را از نظر چهره و هیکل بسیار متناسب آفرید.

مقدمات کلیم الله شدن حضرت موسی علیه السلام

از ابن عباس نقل شده: مسیر مصر تا مدین را از کوهها و تپههایی که کسی او را نبیند، آمد. در این مسیر چیزی برای خوردن نمی یافت، به قدری علف سبز بیابان خورده بود که سبزی علف از پوست شکمش خود را نشان می داد. «3»

(1) - قصص (28): 18؛ «پس [موسی آن شب را] در آن شهر با حالت بیم و نگرانی صبح کرد.»

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - بحار الأنوار: 58/13، باب 2، أحوال موسی علیه السلام؛ «عن ابن عباس أنه خرج من مصر إلى مدین و بینهما مسیرة ثمان لیال و یقال نحو من کوفة إلى البصرة و لم یکن له طعام إلا ورق الشجر فما وصل إليها حتی وقع خف قدمیه و إن خضرة البقل تترأى من بطنه قالت العلماء لما انتهى موسی إلى أرض مدین فی ثمان لیال نزل فی أصل شجرة و إذا تحتها بئر و هی التي قال الله تعالى وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ أي تحبسان أغنامهما فقال لهما ما خطبکمما قالتا لا نسقي حتی یصدر الرعاء لأننا امرأتان ضعیفتان لا نقدر علی مزاحمة الرعاء فإذا سقوا مواشیهن سقینا أغنامنا من فضول حیاضهم وَ أَتُونَا شَيْخٌ کَبِيرٌ تعینان شعبیا. و عن ابن عباس قال اسم أب امرأة موسی الذي استأجره یثرون صاحب مدین ابن أخي شعيب علیه السلام و اسم إحدى الجاریتین لیا و یقال حنونا و اسم الأخری صفوراء و هی امرأة موسی فلما قالتا ذلك رحمهما و كان هناك بئر و علی رأسها صخرة و كان نفر من الرجال یجتمعون علیها حتی یرفعوها عن رأسها و قیل إن تلك البئر غیر البئر التي یسقي منها الرعاء قالوا فرفع موسی الصخرة عن رأسها و أخذ دلوا لهما فسقی لهما أغنامهما فرجعتا إلى أبیهما سريعا قبل الناس و تولى موسی إلى ظل الشجرة فقال رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. فقال ابن عباس لقد قال ذلك موسی علیه السلام و لو شاء إنسان أن ينظر إلى خضرة أمعائه من شدة الجوع لنظر ما یسأل الله تعالى إلا أكلة. و - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ قَالَهَا وَ إِنَّهُ لَمُحْتَاجٌ إِلَى شِقِّ تَمْرَةٍ - / قالوا فلما رجعتا إلى أبیهما قال لهما ما أعجلکمما قالتا وجدنا رجلا صالحا رحما فسقی لنا أغنامنا فقال لإحدهما فاذهی فادعیه إلی و هی التي تزوجها موسی فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرٌ مَا سَقَيْتَ لَنَا فقام موسی علیه السلام و تقدمته و هو يتبعها فهبت ریح فألزقت ثوب المرأة بردفها فقال لها امشي خلفي و

دَلِيْنِي عَلَى الطَّرِيقِ فَإِنْ أَخْطَأْتُ فَارْمِي قَدَامِي بِحَصَاةٍ فَإِنَّا بَنِي يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْمَارِ النِّسَاءِ فَنَعْتَنَ لَهُ الطَّرِيقَ إِلَى مَنْزَلِ أَبِيهَا وَ مَشَتْ خَلْفَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى شُعَيْبٍ فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَأَخْبَرَهُ قَالَ لَا تَخَفْ بَخَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ الرِّسُولَ إِلَى مُوسَى يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ وَ إِنَّمَا قَالَتْ الْقَوِيُّ لِأَنَّهُ أَزَالَ الْحَجَرَ الَّذِي كَانَ يَرْفَعُهُ ثَلَاثُونَ أَوْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَالَ لَهَا أَبُوهَا فَمَا عَلِمَكَ بِأَمَانَتِهِ فَأَخْبَرَتْ أَبَاهَا بِمَا أَمَرَهَا بِهِ مُوسَى مِنْ اسْتِدْبَارِهَا إِيَّاهُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 431

به بیرون شهر مدین رسید. قرآن از اینجا به بعد را می گوید. دید چوپانها دارند آب می کشند تا گوسفندها را آب دهند. صدای دو دختر نیز می آید که داشتند حرف می زدند. معلوم شد که چرخ سنگین است و اینها نمی توانند درون چاه بیاندازند، آمد از پشت سر گفت: کنار بروید، من آب می کشم.

آب کشید و دختران گوسفندها را آب دادند. دختران به حضرت شعیب علیه السلام

عرفان در سوره یوسف، ص: 432

گفتند: پدر! دیگر لازم نیست ما به صحرا و دنبال گوسفندها برویم؛ چون جوانی را آنجا دیدم که:

«قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» «1»

او را کارگر خود قرار بده، این شخص بهترین کسی است که می تواند در زندگی ما بیاید؛ چون دو صفت دارد: نخست این که خیلی پرقدرت است و دیگر این که امین است.

نظر قرآن در روابط اجتماعی مردان و زنان

حضرت شعیب علیه السلام به یکی از دختران خود گفت: برو او را صدا کن تا بیاید. خدا در قرآن می فرماید: این دختر جوان، نه با ناز راه می رفت، نه با غمزه، نه با طنازی و نه طوری که نظر نامحرمی را جلب کند، بلکه «تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ» «2» این دختر در کمال حیا به صحرا آمد. «3»

(1) - قصص (28): 26؛ «یکی از آن دو زن گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است].»

(2) - قصص (28): 25.

(3) - نور (24): 31؛ «و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لَا يَضْرِبْنَ خُمْرَهُنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِزَّةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الْطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ ثَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

البرهان في تفسير القرآن: 60 / 4؛ «عن أبي جعفر عليه السلام، في قوله: وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا

قال: «هي الثياب، و الكحل، و الخاتم، و خضاب الكف، و السوار و الزينة ثلاثة: زينة للناس، و زينة للمحرم، و زينة للزوج فأما زينة الناس، فقد ذكرناه، و أما زينة المحرم: فموضع القلادة فما فوقها، و الدمليج و ما دونه، و الخلخال و ما أسفل منه، و أما زينة الزوج: فالجسد كله.»

الكافي: 106 / 2، باب الحياء، حديث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ.»

غررالحکم: 256، حديث 5426؛ «من عف خف وزره و عظم عند الله قدره.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 433

یعنی دختران! جوانها! اگر مملکتی فاسد شود، تقصیر آن به گردن شهوت رهای شماست. آیه این را می خواهد بگوید و گر نه برای چه از دختری که چند هزار سال قبل بوده و مرده است، این گونه حرف می زند. برای چه کسی حرف می زند؟ به چه کسی دارد می گوید؟ به مردم دنیا می گوید: حضرت موسی علیه السلام در بیابان خلوت، بهترین جا برای رابطه نامشروع، هر دو در قله شهوت، هیچ کس نیست که ببیند، حضرت موسی علیه السلام با چهره و هیكل زیبا، هر دو می توانستند هر کاری بکنند، اما هر دو می دانستند که عالم حريم و محضر خداست و همه ما مردنی هستیم. فردا محاکمات شهوت، مال و مقام، محاکمات سنگینی است.

قرآن با تعریف کردن از این دختر می گوید: نابودی معنوی و فساد کشور به گردن جوانان، دختران و زنان بی حیاست و اگر این روابط نامشروع گسترده تر شود، در آینده ای نزدیک، چراغ دین در مملکت خاموش خواهد شد.

جزای ناشکری از نعمت دین

اگر چراغ اسلام و اهل بیت علیهم السلام در این مملکت خاموش شود، خدا این چراغ را در جای دیگری روشن می کند.

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» «1»

(1) - ابراهیم (14)؛ 19؛ «اگر بخواهد شما را از میان می برد، و خلقی جدید می آورد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 434

شما را رد می کنم و جامعه نوئی می آورم و چراغ دین و قرآن را به آنجا می برم. اگر شما نمی خواهید، از شما می گیرم. در سوره مائده می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» «1»

این آیه را همه، سنی و شیعه نوشتند که خطاب به اعراب است که اگر شما به دین پشت کنید و رابطه خود را با دین من قطع کنید، در آینده ای نه چندان دور، ملتی را می آورم که آنها را دوست دارم و آنها نیز عاشق من هستند.

که يك سر مهربونی درد سر بی «2»

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

این مهربانی نیز هر دو سر است.

«أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «3»

مشت آنان در مقابل کافران گره کرده است و پایین نمی آید؛ چون نمی ترسند. اما نسبت به مردم مؤمن کمال تواضع را دارند.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند، شخص عربی گفت: این قومی که خدا می گوید بعداً می آورم، چه قومی است؟ هم تفاسیر اهل سنت دارد و هم تفاسیر

(1) - مائده (5)؛ 54؛ «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی رساند] خدا به زودی گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.»

(2) - باباطاهر عریان.

(3) - مائده (5)؛ 54؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

عرفان در سوره یوسف، ص: 435

شیعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را روی شانه سلمان گذاشتند، فرمودند: از هم شهری های این مرد هستند. «1»

هشدار قرآن در ناشکری از نعمت دین

اما این آیه هنوز سر جای خود است و اگر ما نیز با دین قطع رابطه کنیم، خدا قوم دیگری را می آورد. مگر این کار را قبلاً نکرده است؟ چه بسا جوانانی که در خانه دینداران و یا جبهه بودند، اما در مقابل فساد سخت بی دین شدند و چه جوانانی از خانواده های بسیار بی دین بودند که سخت متدین شدند. اگر نمی خواهی، از تو می گیرد و به دیگری می دهد. برای خدا کاری ندارد.

منش زنان و مردان خدایی

این دختر با چه حیایی، کاملاً پوشیده، به يك شكلی راه می‌رود كه اصلاً نگاه کسی را جذب نکند.

«تَمَشِّي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» «2»

از پشت سر حضرت موسی علیه السلام آمد، گفت: پدرم با شما کار دارد. تشریف

(1) - تفسیر نور الثقلین: 642 / 1، حدیث 250؛ بحار الأنوار: 52 / 22، باب 37؛ سنن الترمذی: 60 / 5؛ «و روی ان النبي صلى الله عليه و آله سئل عن هذه الآية ف ضرب بيده على عاتق سلمان فقال هذا و ذوهه، ثم قال: لو كان الدين معلقا بالثريا لناله رجال من أبناء فارس، و قيل: هم أمير المؤمنين عليه السلام و أصحابه حين قاتل من قاتله من الناكثين و القاسطين و المارقين و روى ذلك عن عمار و حذيفة و ابن عباس، و هو المروي عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام، و يؤيده هذا القول ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم وصفه بهذه الصفات المذكورة في الآية فقال فيه و قد ندبه لفتح خيبر بعد ان رد عنها حامل الراية اليه مرة بعد اخرى و هو يجبن الناس و يجبنونه: لأعطين الراية غدا رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرازا غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله على يده ثم أعطاها إياه.»

(2) - قصص (28): 25؛ «در حالی كه با حالت شرم و حیا گام برمی داشت.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 436

بیاورید. گفت: باشد، شما پشت سر من قرار بگیرید و من از جلو می‌روم، لازم نیست با من حرف بزنید - جوان بیست ساله و در اوج شهوت - بلکه چند سنگریزه بردار، راه را با پراندن سنگریزه به من نشان بده.

خانه را نشان داد و وارد خانه شدند. دید مردی الهی و ملکوتی نشسته است.

وقت غذا بود. حضرت شعیب علیه السلام دارای گوسفند بود و موسایی كه دو ماه نان خالی هم ندیده بود، دید روی این سفره گوشت بزره، لبنیات، ماست، دوغ و نان تازه مهیاست.

سخاوت حضرت شعیب علیه السلام

حضرت شعیب علیه السلام وقتی چهره حضرت موسی علیه السلام را دید، فهمید كه او گرسنه است. لذا گفت:

جوان! بنشین غذا بخور. اما حضرت موسی علیه السلام اسیر شکم نبود، لذا گفت: من يك سطل آب را «الله» و «خالصاً لوجه الله» کشیدم و با او معامله کردم، اگر تمام دنیا را به من بدهی که این معامله را جابجا کنم، نمی کنم.

اشك حضرت شعیب علیه السلام ریخت. گفت: ای جوان! یقین داشته باش که من به خاطر این که برای دخترانم آب کشیدی، به تو غذا نمی دهم. اگر پرسی، به تو می گویند که درب این خانه از صبح باز است و این سفره هر روز افتاده است، به مردم شهر اعلام کرده ام که هر کس گرسنه است و ندارد، سر این سفره بیاید و بخورد.

هدایت حضرت موسی علیه السلام از قصر تا پیامبری

اگر حضرت موسی علیه السلام آزاد نبود که خدا او را از مصر هدایت نمی کرد که به جای فرعون، در آغوش پیغمبر قرار بگیرد.

عرفان در سوره یوسف، ص: 437

آن مدتی که در آنجا در آغوش فرعون بود، خدا فقط می خواست در آینده بگوید: چنان دشمنانم را کر و کور می کنم که نابودکننده را در آغوش خود بزرگ می کنند و با دست خود، نابودشان می کنم.

از بیست سال به بعد او نباید در دربار فرعون باشد، باید به آغوش پیغمبر بیاید تا بو، چشم و صدای پیغمبر به او بخورد. او نیز از خلوص، آزادی و آزادمنشی چه کرد که به درجاتی غیرقابل تصور رسید و کلیم الله شد.

رسیدن به منازل بعد از تسلیم

2- ایمان «1»

این منزل اول، منزل تسلیم است؛ یعنی محبوب من! مرا ببین؛ چون تو:

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» «2»

هستی، راست می گویم: از همه فرار کردم،

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» «3»

(1) - الکافی: 24 / 2، باب أن الإسلام يحقن به الدم و تؤدى، حدیث 2؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ.»

الکافی: 33 / 2، حدیث 3؛ «عَنْ سَلَامِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى.»

الکافی: 47 / 2، باب خصال المؤمن، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ لَهُ أَزْكَانُ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ. عَلَى اللَّهِ وَ تَقْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

(2) - ملك (67): 13؛ «مسلماً او به نیتات و اسرار سینہا داناست.»

(3) - ذاریات (51): 50؛ «پس به سوی خدا بگریزید [که] بی تردید من از سوی او بیم دهنده‌ای روشن‌گرم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 438

از همه بگریزید و به سوی من فرار کنید، لذا من تسلیم تو هستم. حال چه کار کنم؟ می‌گویید: در منزل دوم بیا و مؤمن شو. یعنی چه؟ «آمین» ریشه تمام مشتقات این کلمه است. یعنی از این به بعد در فضای باور کردن واقعی من، قیامت، دادگاه آخرت، بهشت و جهنم من قرار بگیر که از تصرفات شیاطین و هوای نفس ایمن شوی.

3- منزل قنوت

بعد چه کنم؟ وارد منزل بعد؛ یعنی قنوت شو. تن، روح، اعضا، جوارح و جوانح را در گردونه طاعت بیاور تا از من اطاعت کنند. «1» من راهنمایی می‌کنم که کجا را ببین، کجا را نبین.

(1) - الفتوحات (4 - ج): 29 / 2، (الأولیاء الخاشعون)؛ «و من الأولیاء أیضا الخاشعون و الخاشعات رضی الله عنهم تولاهم الله بالخشوع من ذل العبودية القائم بهم لتجلی سلطان الربوبية علی قلوبهم فی الدار الدنيا فینظرون إلى الحق سبحانه

مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ يوجده الله لهم في قلوبهم في هذه الحالة خفي عن إدراك كل مدرك إياه بل لا يشهد ذلك النظر منهم إلا الله فمن كانت حالته هذه في الدار الدنيا من رجل و امرأة فهو الخاشع و هي الخاشعة فيشبه القنوت من وجه إلا أن القنوت يشترط فيه الأمر الإلهي و الخشوع لا يشترط فيه إلا التجلي الذاتي و كلتا الصفتين تطلبهما العبودية فلا يتحقق بهما إلا عبد خالص العبودية و العبودة و له حال ظاهر في الجوارح التي لها الحركات و حال باطن في القلوب فيورث في الظاهر سكونا و يؤثر في الباطن ثبوتا و القنوت يورث في الظاهر بحسب ما ترد به الأوامر من حركة و سكون فإن كان القانت خاشعا فحركته في سكون و لا بد إن ورد الأمر بالتحرك فيورث القنوت في الباطن انتقالات أدق من الأنفاس متوالية مع الأوامر الإلهية الواردة عليه في عالم باطنه فالخاشع في قنوته في الباطن ثبوته على قبول تلك الأوامر الواردة عليه من غير أن يتخللها ما يخرجها عن أن تكون مشهودة لهذا الخاشع فالخاشع و القانت خشوعه و قنوته إخوان متفقان في الموفقين من عباد الله.»

عرفان در سوره يوسف، ص: 439

منزل سوم این است: چه بخور، چه نخور. چه بپوش، چه نپوش. با چه کسی برو، با چه کسی نرو.

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» 1

مگر خدا چند بنده مطیع دارد؟ خیلی حرف است. ربا، رشوه، دزدی، غصب، حقّ اعضای خانواده، حق پدر و مادر، حق یتیم را نخور، پس چه چیزی بخورم؟

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» 2

آن چیزی که از زحمت بازو یا فکر خود، از راه کار مثبت به چنگ می آوری را بخور. در منزل سوم، من به تو می گویم که شهوت را کجا خرج و کجا حفظ کنی.

عجب منزل پاکی است.

4- منزل صدق «3»

(1) - سبا (34): 13؛ «و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.»

(2) - بقره (2): 168؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید.»

(3) - وسائل الشیعة: 162/12، باب 108، باب وجوب الصدق، حدیث 15956 - 15957؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَدَّقَ لِسَانَهُ زَكَا عَمَلُهُ.»

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ يَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَإِذَا صَدَّقَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقَ وَ بَرَّ وَ إِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَبَ وَ فَجَر.» وسائل الشیعة: 163/12، باب 108، باب وجوب الصدق، حدیث 15960؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضِيلُ إِنَّ الصَّادِقَ أَوَّلُ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَ تُصَدِّقُهُ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ.»

وسائل الشیعة: 163/12، باب 108، باب وجوب الصدق، حدیث 15962؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي عَدَاً وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 440

اینجاست که چشم انسان باز می‌شود و وارد منزل چهارم که منزل صدق است می‌شود:

«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «1»

حال که وارد منزل قنوت و طاعت شدی، زلف طاعت خود را به زلف صدق گره بزنی. وقتی که برای نماز به خانه می‌آیی و می‌گویی:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «2»

زبان و نیت تو راست بگویند.

5- منزل صبر

منزل پنجم، منزل صبر است؛ یعنی تمام این‌هایی که به دست آوردی؛ اسلام، ایمان، قنوت و صدق را نگهدار.

«الصبر حبس النفس» «3» صبر در قرآن به معنی این است که خود را در مرزهای الهی نگهداری و استقامت

(1) - توبه (9): 119؛ «و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.]»

(2) - فاتحه (1): 2؛ «همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.»

(3) - بحار الأنوار: 68 / 68، باب 62، الصبر و اليسر بعد العسر؛ «قال المحقق الطوسي: قدس سره الصبر حبس النفس عن الجزع عند المكروه و هو يمنع الباطن عن الاضطراب و اللسان عن الشكاية و الأعضاء عن الحركات غير المعتادة.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 441

کنی. «1»

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکند کار تمام «2»

الهی دلی ده که جای تو باشد	زبانی که بر آن ثنای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی	که بینایش از ضیای تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش و قلبی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت	که هر کار کردم برای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم	که دائم سرم در هوای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را	که هم عاشق و هم گدای تو باشد «3»

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - الکافی: 87 / 2، باب الصبر، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ.»

الکافی: 89 / 2، باب الصبر، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ جَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَ شَهَوَاتَهَا دَخَلَ النَّارَ.»

(2) - قاسم انوار.

(3) - طوطی همدانی.

عرفان در سوره یوسف، ص: 442

23 اجر حالات و کوشش های مثبت

پاداش اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان 1373

عرفان در سوره یوسف، ص: 445

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

تمام حالات و کوشش های صحیح، هم دارای پاداش دنیوی و هم دارای پاداش اخروی است. خداوند در قرآن مجید کراراً وعده داده است که من عمل کنندگان و حالات مثبت درون بندگانم را ضایع نخواهم کرد.

این حالات مثبت و اعمال صالحه، شجره‌های طیبه‌ای هستند که با عنایت خود حضرت حق، در سرزمین ایمان مردم کاشته می‌شوند و ثمرات دنیایی و آخرتی خواهند داد، الا این که ثمرات دنیایی آن به خاطر اقامت انسان در دنیا محدود است و در آخرت ابدی و دائمی است:

«تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» «1»

در قرآن کراراً وعده داده است که لغزشهای این گونه مردم در دوره عمر، قابل آمرزش و مغفرت است. آیاتی از قرآن کریم را در زمینه این حالات مثبت و اعمال صحیح برای شما قرائت می‌کنم که در این آیات، خداوند متعال برای این حالات و اعمال، سه پاداش بسیار مهم قرار داده است و خیلی عجیب است که در این

(1) - ابراهیم (14): 25؛ «میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 446

آیات، در همین دنیا برای دارندگان حالات مثبت و اعمال پاک، سند نیز داده است.

در آیه شریفه می‌فرماید:

«يُسِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ» «1»

من در آیات خودم مردم را بشارت می‌دهم؛ یعنی بمانید، باشد که در آینده رحمت را شامل حال شما کنم.

گاهی خود پاداش را اسم می‌برد و با فعل مضارع که حالت وعده دارد، اعلام می‌کند که اینان در قیامت به این پاداش خواهند رسید.

تضمین پاداش اخروی در دنیا

از عجایب این آیه شریفه این است که پروردگار عالم، این سه پاداش را با جمله اسمیه که از جملات ادبی عرب است نقل می‌کند و عنوان ملکیت نیز به آن می‌دهد؛ هم جمله، جمله اسمیه است و هم عنوان، عنوان ملکیت.

البته به نظر می‌رسد بحث ادبی در آیات شریفه قرآن، گرچه از بار بسیار سنگین علمی برخوردار است، مردم قرآن مجید را در حدّ خودشان درك خواهند کرد، ولی چون مبحثی است که ممکن است مقداری خسته کننده باشد و به حوزه‌های علمیه اختصاص دارد، من از آن چشم‌پوشی می‌کنم.

فقط به همین دو کلمه قناعت می‌کنم که پاداش حالات و اعمال در این آیات که در سوره انفال است؛ انفال یعنی غنائم، چه غنائمی بالاتر از این سه پاداش که با جمله اسمیه و با «لام» ملکیت نقل شده است؛ یعنی به بندگاناش دارد می‌گوید:

من، اکنون که شما در دنیا و دارای حالات مثبت و اعمال پاك هستید، این پاداش‌ها

(1) - توبه (9): 21؛ «پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت‌هایی که برای آنان در آنها نعمت‌های پایدار است، مژده می‌دهد.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 447

را ملك شما كردم.

اطمینان‌کنندگان به وعده‌های خدا

شما صد در صد مطمئن باشید. اگر کسی در حدی از ایمان باشد که نسبت به خدا صد در صد مطمئن باشد؛ یعنی به آیات، وعده‌های خدا و اهل بیت علیهم السلام اعتقاد و اطمینان واقعی داشته باشد و با همه وجود و تمام سلول‌های بدن، خدا را به این اطمینان و اعتمادی که عنایت کرده است، شکر کند، سرمایه خیلی عظیمی است. «1» خدا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» «2»

شما نیز به خدا اعتماد کردید و روزه گرفتید. یا فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى

(1) - إرشاد القلوب إلى الصواب: 73/1، الباب الثامن عشر وصايا (لقمان) و حكم بليغة؛ «و عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ الْوُثُوقِ بِوَعْدِ اللَّهِ وَ اسْعَ فِيمَا فَرَضَ عَلَيْكَ وَ دَعْ السَّعْيَ فِيمَا ضَمِنَ لَكَ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ أَمْرٍ يَكْفِيكَ.»

غرر الحكم: 198، الفصل التاسع في الوثوق بالله، حديث: 3926 - 3931

- الثقة بالله أقوى أمل.

- أصل الرضا حسن الثقة بالله.

- أوثق سبب أخذت به سبب بينك و بين الله.

- من وثق بالله غني.

- من وثق بالله صان يقينه.

- ألقى نفسك في الأمور كلها إلى إلهك فإنك تلجؤها إلى كهف حريز.

(2) - بقره (2): 183؛ «ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 448

وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَافُتِ الْجُمُعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «1»

به خدا اعتماد کردید و سال به سال خمس مال خود را دادید. و با اعتماد به پروردگار و آیاتش قیامت را باور کردید.

ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا «2»

(1) - انفال (8): 41؛ «و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.»

(2) - الکافی: 42 / 2، باب درجات الإيمان، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَشْهُمٍ عَلَى الْبِرِّ وَ الصَّدَقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَشْهُمَ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمَيْنِ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى السَّبْعَةِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً فَتَبْهَضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّبْعَةِ.» الکافی: 45 / 2، حدیث 3؛ «عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنَازِلٍ مِنْهُمْ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَى سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبَتْ تَحْمِلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ اثْنَتَيْنِ لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ اثْنَتَيْنِ ثَلَاثًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ السَّتِّ سَبْعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى هَذِهِ الدَّرَجَاتِ.»

بحار الأنوار: 171 / 66، باب 32، درجات الإيمان و حقائقه، حدیث 13؛ «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بَنَسَ الْمَصِيرُ» فَقَالَ هُمْ الْأَئِمَّةُ وَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِمَوَالاتِهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ حَسَنَاتِهِمْ وَ يَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَا عَمَّارُ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ الْمَصِيرُ فَهُمْ وَ اللَّهُ الَّذِينَ جَحَدُوا حَقَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَقَّ الْأَئِمَّةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَبَاءُوا لِذَلِكَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ قَوْلَ اللَّهِ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ الدَّرَجَةُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 449

این حال، باور و اعتماد شما یقیناً در طول - نمی گویم در عرض؛ چون نمی شود گفت در عرض - اعتماد و اطمینان همه انبیاء و ائمه طاهرين عليهم السلام به پروردگار عالم است.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» «1»

دارد از باطن پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد. می فرماید: پیغمبر من تمام آیاتی را که در قرآن به او نازل کردیم باور کرد، مطمئن شد و اعتماد کرد.

«وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَأَتْهُ وَ كُتِبَ لَهُ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» «2»

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ چون مؤمنان به آیات خدا اعتماد و اطمینان دارند، که وحی از طرف خداست، اعلام کردند:

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانًا» «3»

خدایا! آیات تو را شنیدیم، باور کردیم و به کار گرفتیم؛ چون اگر کسی اعتماد نکند، به کار نمی گیرد. اگر چه بگوید: بله، خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده اند اما باور کرده ها و اطمینان کرده ها می گویند: ما شنیدیم و به کار گرفتیم.

(1) - بقره (2): 285؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده است.»

(2) - بقره (2): 285؛ «و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند]: ما میان هیچ يك از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

(3) - بقره (2): 285؛ «و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش را خواهانیم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 450

«وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ»

این آیه شما را می گوید. شمای که اعتماد کردید و روزه گرفتید، جهاد رفتید و به حج مشرف شدید، ربا نخوردید، غصب نکردید و رشوه نگرفتید.

اینها محصول اعتماد است که مولای من، حق است و حرف او نیز حق، پس بر من تکلیف است که به این حق عمل کنم.

پاداش تلاش پاکان

آن گاه ببینید خداوند مهربان، پاداش حالات و اعمال پاک شما را در این آیات سوره انفال، سند ملکی داده است؛ نمی گوید: بعداً می خواهم پاداش بدهم، بلکه اکنون آن پاداش ثابت، موجود و ملک شماست.

فقط بین شما و این پاداش، پرده دنیا و آخرت کشیده است. وقتی این پرده کنار برود و شما را به عالم بعد منتقل کنند.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: از لحظه اول انتقال، وارد ملک خود می شوید. نه این که شما را در بیابان، کویر در برزخ، آتش، تنهایی و ظلمت ببرند، بلکه به محض این که پرده را کنار زدند و گفتند: وارد شو، شما وارد ملک خود می شوید. «1»

(1) - البرهان فی تفسیر القرآن: 2/ 354، سورة الأعراف (7): الآيات 40 إلى 34، حدیث 3883؛ «الطبرسي: روي عن أبي جعفر الباقر عليهما السلام أنه قال: أما المؤمنون فترفع أعمالهم و أرواحهم إلى السماء، فتفتح لهم أبوابها، و أما الكافر فيصعد بعمله و روحه حتى إذا بلغ إلى السماء نادى مناد: اهبطوا به إلى سجين، و هو واد بحضر موت يقال له: برهوت.»

تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: 9/ 222، سورة المؤمنون (23): آية 100

عن أبي عبد الله عليه السلام - عن آبائه عليهم السلام - قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: - شرّ ماء على [وجه] الأرض ماء برهوت. و هو الذي بحضر موت. يردده هام الكفار.

عرفان در سوره یوسف، ص: 451

چهار سفارش برای رسیدن به پاداش قطعی

در ابتدای این آیات، وجود مقدس حضرت حق، با آن محبت، مهر، رحمت و لطف بی‌پایانی که به بندگان دارد، چهار سفارش دارد؛ اولین سفارش او:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ» «1»

چرا کلمه «تقوی» را در کنار «الله» گذاشته است؟ «فَاتَّقُوا» از نظر ادبی فعل و فاعل است و «الله» مفعول به. یعنی چه؟ یعنی از خدا بپرهیزید، احتیاط کنید، سر و کار شما با خدا نیافتد. عجب حرف و سفارشی است. برای ما چه کار کرده است! به خدا قسم، اگر کوه‌های عالم طاق این قرآن را داشته باشند:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» «2»

اگر قرآن را به کوه نازل کرده بودم، کوه را متلاشی کرده و روی زمین راه انداخته بود. بندگان من! در همه امور زندگی، مرا سپر خود بگیرید که هیچ فتنه، فساد و خطری به شما نرسد.

معنای تقوای مورد نظر پروردگار

عرب‌ها به سپر می‌گویند: تقوا. وقتی رزمنده‌ای می‌خواهد به جبهه برود،

(1) - انفال (8): 1؛ «از خدا پروا کنید.»

(2) - حشر (59): 21؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می‌دید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 452

می‌گویند: تقوا را از یاد نبر؛ یعنی سپرهای جنگی را یاد نبر. آن سپری که با جنگ‌های امروز مناسب است.

تقوا یعنی سپر بگیرید که وقتی شیاطین تیرباران کنند، به شما نخورد. ماهواره‌ها، سایت‌ها، قلم‌ها و فیلم‌ها دارند تیرباران می‌کنند، به ارزش‌های شما تیر نخورد.

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى* وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» «1»

به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: حبیب من! آیا تو یتیم نبودی؟ قبل از این که به دنیا بیایی، پدرت مرد، شش ساله بودی که مادرت نیز مرد. «2» کینه دارترین دشمنان یهود و مسیحیت زمان تو، دنبال موقعیتی می گشتند که تو را نابود کنند. من تو را زیر سپر خودم پناه ندادم که با این همه دشمن، حتی یک تلنگر به تو نخورد؟

(1) - ضحی (93): آیات 6- 8؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟ و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟»

(2) - الکافی: 1/ 439، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته؛ «تُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَحْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَمَاتَتْ أُمُّهُ أَمْنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَةً وَ هُوَ ابْنُ بَضْعٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً.»

تفسیر أحسن الحديث: 12/ 269؛ «شیعه اجماع دارند که وفات عبد الله بعد از تولد آن حضرت بوده است. دیگران گفته اند: که عبد الله بعد از یک سال از ولادت آن حضرت وفات یافت.»

حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، مقدمه: 1/ 565؛ «وفات حضرت عبد الله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله. سال 578 میلادی. (سپهر در ناسخ التواریخ).

ولادت با سعادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله (3921 سال بعد از طوفان). روز جمعه هفدهم ماه ربیع وفات آمنه مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله. 584 سال بعد از میلاد (محمد صلی الله علیه و آله شش ساله بوده سیره ابن هشام: 1/ 168).

عرفان در سوره یوسف، ص: 453

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ* وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» «1»

همه این‌ها ضمیر «نا» دارد. ما نبودیم که سینه گسترده را به تو دادیم؟ ما نبودیم که بارهای سنگین و رنج‌هایی که مردم به تو تحمیل می‌کردند، از روی دوش تو برداشتیم؟

خدا را سپر بگیرد. کدام اسلحه از این سپر می‌تواند رد شود و به قلب، ایمان، دین، ارزش‌ها و حجاب ناموس شما صدمه بزند؟

2- اصلاح و رفع اختلافات

دوم:

«وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» «2»

مفسد و اختلافات بین خود را اصلاح کنید و به داد همدیگر برسید. به همدیگر کمک بدهید تا به جهنم نروید و راه بهشت را باز کنید. اخلاق همدیگر را اصلاح کنید و نگذارید خانواده‌ها از هم بپاشد. «3»

(1) - انشراح (94): 1- 2؛ «آیا سینه‌ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردم؟ و بار گرانت را فرو نهادم؟»

(2) - انفال (8): 1؛ «و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید.»

(3) - نساء (4): 114؛ «قال تعالى: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.»

الكافي: 209 / 2، بَابُ الْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ، حديث: 1؛ «عَنْ حَبِيبِ الْأَحْوَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ صَدَقَةٌ يُجِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحَ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبَ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا.»

بحار الأنوار: 43 / 73، باب 101، الإصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ، حديث 1- 2

- عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا عَمِلَ امْرُؤٌ عَمَلًا بَعْدَ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ خَيْرًا مِنْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ يَقُولُ خَيْرًا وَ يُنْجِي خَيْرًا.

- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ.

عرفان در سوره یوسف، ص: 454

3- اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

سفارش سوم:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» «1»

از من که نسبت به شما کریم، رحیم، غفور، ودود، رزاق، ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین هستم و شما را دوست دارم و بهشت را برای شما قرار داده‌ام، اطاعت کنید. حرف‌های من و پیغمبرم را گوش دهید که او نسبت به شما:

«حَرِصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» «2»

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «3»

است. با تمام وجود حرص می‌زند که شما نلغزید. حرف او را گوش دهید:

«وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ».

ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله برای اطاعت از او

الف: کرم پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از اصحاب در جنگ عقب ماند و بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران او فاصله شد.

(1) - انفال (8): 1؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

(2) - توبه (9): 128؛ «پیامبری که اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

(3) - انبیاء (21): 107؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادم.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 455

یکی از شجاع‌ترین دشمنان جبهه مقابل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید، خیز برداشت و چنان به رسول خدا تنه زد که پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خاک افتادند. او روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست، خنجرش را کشید و گفت: چه کسی تو را نجات می‌دهد؟

حضرت خیلی آرام فرمودند: خدا. تا این را فرمود، پیشامدی برای آن مرد شد که روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بدنش سست شد و افتاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله روی سینه او نشست، فرمود: تو را چه کسی نجات می‌دهد؟ عرض کرد: کرم تو. پیامبر صلی الله علیه و آله از روی سینه او برخاستند. از حرف این پیغمبر اطاعت کنید که شما را دوست دارد. «1»

ب: فکر امت خود بودن در هنگام رحلت

خیلی عجیب است که هزاران فرشته در روز بیست و هشت صفر نازل شوند و بگویند: یا رسول الله! بهشت را زینت کرده‌اند، شما آمادگی خود را اعلان کنید تا شما را ببریم. فرمود: آماده رفتن نیستم. بلند بلند گریه کرد. ملائکه عرض کردند: تمام رحمت و بهشت خدا منتظر شماست، چرا آمادگی خود را اعلام نمی‌کنید؟ فرمود: برادرم جبرئیل کجاست؟ خدا به جبرئیل فرمود: به کنار بستر حبیبم برو، ببین چه کار دارد؟ آمد، عرض کرد: چرا آمادگی خود را اعلام نمی‌کنید؟ حضرت بلند بلند گریه

(1) - الکافی: 127/8، حدیث 97؛ «أَبَانُ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرَةٍ عَلَى شَفِيرِ وَادٍ فَأَقْبَلَ سَيْلٌ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَصْحَابِهِ فَرَأَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُسْلِمُونَ قِيَامًا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي يَنْتَظِرُونَ مَتَى يَنْقَطِعُ السَّيْلُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِقَوْمِهِ أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّدًا فَجَاءَ وَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّيْفِ ثُمَّ قَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَبِّي وَ رَبُّكَ فَنَسَفَهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ فَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا عَوْرْتُ فَقَالَ جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ فَتَرَكَهُ فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهُ لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 456

کردند و فرمودند: به خاطر اتم نگرانم. این آیه به جبرئیل نازل شد که: به حبیبم اعلام کن:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (1)

ناراحت نباش. من در قیامت تو را راضی می‌کنم؛ «2» از حرف این پیغمبر صلی الله علیه و آله

(1) - ضحی (93): 5؛ «و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.»

(2) - كشف الغمة: 19 / 1؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت النبي صلى الله عليه و آله الوفاة استأذن عليه رجل فخرج إليه علي عليه السلام فقال ما حاجتك قال أريد الدخول على رسول الله صلى الله عليه و آله فقال علي لست تصل إليه فما حاجتك فقال الرجل إنه لا بد من الدخول عليه فدخل علي فاستأذن النبي عليه السلام فأذن له فدخل فجلس عند رأس رسول الله ص ثم قال يا نبي الله إني رسول الله إليك قال و أي رسل الله أنت قال أنا ملك الموت أرسلني إليك نخبرك بين لقاءه و الرجوع إلى الدنيا فقال له النبي صلى الله عليه و آله فأمهلي حتى ينزل جبرئيل فأستشيره و نزل جبرئيل فقال يا رسول الله (لَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأُولَى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) لقاء الله خير لك فقال ع لقاء ربي خير لي فامض لما أمرت به فقال جبرئيل لملك الموت لا تعجل حتى أخرج إلى السماء [ربي] و أهبط قال ملك الموت عليه السلام لقد صارت نفسه في موضع لا أقدر على تأخيرها فعند ذلك قال جبرئيل يا محمد هذا آخر هبوطي إلى الدنيا إنما كنت أنت حاجتي فيها. و اختلف أهل بيته و أصحابه في دفنه.»

صحيح مسلم: 132 / 1؛ بيان المعاني: 154 / 1؛ «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و لما نزلت هذه الآية قال صلى الله عليه و آله لا أرضى و واحد من أمتي بالنار. و روى مسلم عن عبد الله بن عمرو بن العاص أنه صلى الله عليه و آله رفع يديه و قال اللهم أمتي أمتي و بكى، فقال الله يا جبريل اذهب إلى محمد و اسأله ما يبكيك؟ و هو أعلم، فأتى جبريل و سأله فأخبره بما قال و هو أعلم، فقال: يا جبريل اذهب إلى محمد و قل له إنا سنرضيك في أمتك و لا نسوءك فيهم.»

تفسير نور الثقلين: 595 / 5، حديث 12؛ «و روى حريث بن شريح عن محمد بن علي، ابن الحنفية انه قال: يا أهل العراق تزعمون ان أرجى آية في كتاب الله عز و جل: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» الآية و انا أهل البيت نقول أرجى آية في كتاب الله «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و هي و الله الشفاعة ليعطينها في أهل لا اله الا الله حتى يقول: رب رضيت.»

الحجة البيضاء: 279/8؛ «فقال صلى الله عليه وآله: أمهلني حتى ينزل جبرئيل عليه السلام فيسلم عليّ و اسلم عليه و أستشيره فخرج ملك الموت من عنده و استقبله جبرئيل في الهواء فقال: يا ملك الموت قبضت روح محمد؟ قال: لا يا جبرئيل سألني أن لا اقبضه حتى تأتية فتسلم عليه و يسلم عليك و يستشيرك فقال جبرئيل: يا ملك الموت أما ترى أبواب السماء مفتحة لروح محمد؟ أما ترى الحور العين قد تزينت لمحمد، ثم نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله فقال: السلام عليك يا أحمد، السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا أبا القاسم، فقال: و عليك السلام يا حبيبي جبرئيل إنّ ملك الموت استأذن عليّ فأذنت له فأراد قبض روحي فاستنظرته مجئك، فقال له جبرئيل: يا محمد إنّ ربك مشتاق و ما استأذن ملك الموت على أحد قبلك و لا يستأذن على أحد بعدك فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا جبرئيل إنّ ملك الموت قد خيرني عن ربي بين لقائه و بين الرجوع إلى الدنيا فما ترى يا حبيبي جبرئيل؟ فقال جبرئيل: يا محمد «و لَأَخِرُهُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

عرفان در سوره يوسف، ص: 457

اطاعت کنید.

این چهار سفارش:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «1»

بعد آخر آیه می فرماید:

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

اگر مؤمن باشید، اما اگر مؤمن نباشید، نه مرا سپر می گیرید و نه مفاسد بین خود را اصلاح می کنید و نه حرف من و پیغمبر صلی الله علیه و آله را گوش می دهید.

اما مؤمن کیست؟

(1) - انفال (8): 1؛ «پس اگر مؤمن هستید [نسبت به انفال] از خدا پروا کنید و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح

نمایید، و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 458

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» «1»

چهره‌های اعتماد و اطمینان کننده به خودش را، اهل ایمان را معرفی می‌کند.

ابتدا به سراغ حال او می‌رود؛ «إِنَّمَا» یعنی فقط این‌ها مؤمن هستند و غیر از این‌ها را به عنوان مؤمن قبول ندارم. یعنی همین است و مرحله دیگری ندارد. هر کس از این مدار بیرون باشد، مؤمن نیست.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

مردم مؤمن کسانی هستند که وقتی یاد خدا می‌شود - چه خودش خدا را یاد کند، یا دیگری حرفی می‌زند، کاری می‌کند که او به یاد خدا می‌افتد - آن عظمت بی‌نهایت خدا قلب آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و دارای حالی می‌شود.

انرژی گرفتن مؤمن از یاد خدا

این نکته را اهل بصیرتی به من گفت: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سنّ هشتاد و هشت سالگی به قبل - چون هشتاد و هشت ساله شد که از دنیا رفت - در شبانه روز بین پنج تا شش ساعت می‌خوابیدند.

ایشان در دو درس شرکت می‌کردند و بعد نامه‌های سراسر جهان را جواب می‌دادند؛ یعنی مقید بودند که خودشان نامه‌ها را ببینند و مراجعات را جواب دهند. دو ساعت عبادت نیمه شب ایشان، با گریه‌ای که پیراهن ایشان را خیس می‌کرد، طول می‌کشید.

این بار سنگین را در این سنّ چگونه تحمل می‌کردند؟ آیا روزی دو آمپول تقویتی می‌زدند؟ یا بهترین قرص‌های ویتامین آن زمان را از اروپا می‌فرستادند؟ ایشان

(1) - انفال (8): 2؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌هایشان ترسان می‌شود.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 459

می فرمود: وقتی که به او کمال خستگی دست می داد، فقط يك بار می فرمود: «یا الله» در حال نشاط صد در صد می آمدند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

کسی که اسم محبوبش را بشنود، دلش نورانی شود، در نهایت عظمت بی نهایت محبوب حالت «وجل» یعنی خوف تربیتی و تعظیمی پیدا کند. «1»

زیاد شدن ایمان مؤمن با تلاوت آیات

«وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا».

وقتی گوینده، واعظ، عالم و کسی آیات خدا را برای او می خواند، «2» ایمانش

(1) - قاموس قرآن: 183 / 7؛ «طبری فرموده: وجل، فرع، خوف، يك چیزاند. (وجل: (بفتح واو و کسر جیم) ترسان و حائف و قُلُوبُهُمْ وَجَلَتْ أَنْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ مؤمنون: (60). و دلهایشان ترسان است که آنها بسوی پروردگارشان بر میگردند قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ حجر: (52). گفت ما از شما ترسانیم.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ انفال: (2). ظاهراً این خوف مثل خشیت در اثر تعظیم خداست راغب وجل را احساس خوف گفته و آن در این آیه بهتر تطبیق میشود. یعنی: اهل ایمان آنهاییند که چون خدا یاد شود دلهای آنان احساس خوف کند.»

مجمع البحرين: 490 / 5؛ « (وجل) قوله تعالى وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ أي خافت. و الوجل: الخوف. يقال وجل وجلا و موجلا بالفتح أي خاف. و مثله وَجَلُونَ أي خائفون.»

لسان العرب: 722 / 11؛ «وجل: الوجَل: الفزع و الخوف، وَجَلَّ وَجَلًا، بالفتح. و في الحديث: وَعَظَّنَا مَوْعِظَةً وَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، وَ وَجِلَتْ تَوَجَّلُ و في لغة تَجَلُّ، و يقال: تَاجَلُّ.»

جامع الأخبار: 96، الفصل الرابع و الخمسون في الخوف؛ «و روي أن النبي صلى الله عليه و آله كان يصلي و قلبه كالمرجل يغلي من خشية الله تعالى و قال الله تعالى الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.»

(2) - الكافي: 612 / 2، باب ثواب قراءة القرآن، حديث 5؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتَيْ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثَ مِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِمِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَنِّهِدِينَ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ تَبَرِ الْقِنْطَارِ خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَةُ وَ عِشْرُونَ قِيرَاطًا أَصْعَرُهَا مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ وَ أَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 460

زیادتر می شود. هیچ وقت مؤمن عقب گرد نمی کند و در ایمان خود سست نمی شود. تصمیمات مثبتی می گیرد، عمل می کند و از تصمیمات مثبتش بریده نمی شود. هیچ وقت نمی گوید: نمی توانم، نمی شود.

«وَعَلَى رَجْمٍ يَتَوَكَّلُونَ» «1»

بندگان مؤمنم در همه امور فقط به من تکیه می کنند. هر کس در قالب علم، فلسفه و دانش، حرف های بیهوده بزند، بگوید: امروز دیگر روز حرف زدن از دین نیست، بلکه روز ابزار است، می گوید: برو، من به خدا تکیه دارم، او گره کار مرا باز و مشکل مرا حل می کند. بیمار مرا شفا می دهد و قرض مرا ادا می کند:

«وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» «2»

انفاق و نماز، نشانه ایمان مؤمن

«الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» «3»

بندگان مؤمن در نماز دائمی هستند. این دائمی را از فعل مضارع بیرون

(1) - انفال (8): 2؛ «و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید؛ «و بر پروردگارشان توکل می کنند.»

(2) - شعراء (26): 80؛ «و هنگامی که بیمار می شوم، او شفایم می دهد.»

(3) - معارج (70): 23؛ «آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 461

می آوریم؛ یعنی نماز آنان، نمازی همیشگی است. تا آخر عمر از نماز بیرون نمی روند و زلف زندگی خود را به زلف نماز گره زده اند. همین معنا را در سوره معارج دارد:

«الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» «1»

همچنین بندگان مؤمن من، دست بسته و بخیل نیستند، بلکه خیلی مشتاقانه، مازاد هر نعمتی که به آنها عطا کردم، در راه من می پردازند. «2»

زمان اعطای پاداش خدا به مؤمنان

پاداش این حالات مثبت و اعمال پاک، در این عالم تنها وعده نیست، بلکه سند ملکی این پاداش ها را هم اکنون می دهد. سندش در قرآن است.

جمله، جمله اسمیه است، نه فعلیه. در عربی، جمله اسمیه با فعلیه خیلی فرق می کند. جمله اسمیه اثبات مطلب است؛ یعنی مسأله تمام شده است.

(1) - انفال (8): 3؛ «هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.»

(2) - الکافی: 235 / 2، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث 17؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ حَلِيمٌ لَا يَجْهَلُ وَ إِنَّ جُهْلَ عَلَيْهِ يَحْلُمُ وَ لَا يَظْلِمُ وَ إِنَّ ظُلْمَ غَفَرَ وَ لَا يَبْخُلُ وَ إِنَّ بُخْلَ عَلَيْهِ صَبَرَ.»

الکافی: 241 / 2، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث 36؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَى قَدْرِ الْإِفْتَارِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ وَ ابْتِدَآؤُهُ إِيَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِمْ.»

وسائل الشیعة: 58 / 4، باب: 13، حدیث 4501؛ «إِبي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَ عَدَّ مِنْهَا صَلَاةَ الْإِحْدَى وَ خَمْسِينَ.»

أعلام الدین: 131 - 130؛ «و قال علیه السلام: امتحنوا شیعتنا عند ثلاث عند مواقیة الصلاة کیف محافظتهم علیها و عند أسرارهم کیف حفظهم لها من عدونا و عند أموالهم کیف.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 462

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» «1»

«أُولَئِكَ» از اسمای اشارات است. «لام» لام ملکی است، یعنی سند را نوشته و امضا کرده‌ام.

هم اکنون برای اینان درجاتی در پیشگاه پروردگار هست. این درجات چیست؟

کسی نمی‌داند. پاداشی که با کلمه جمع آمده است. «درجات» نه درجه، درجات از سه به بالا است، اما چقدر است، ما نمی‌دانیم.

تفضل خدا بر مؤمنان

اما اگر بندگان مؤمنم در دوره عمر خود لغزش‌هایی داشته‌اند:

«وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»

آمرزش نسبت به این بندگانم را نیز ملکی کردم. پاداش نیکو و با ارزش که ملک آنان شده است، نه این که بعد ملک آنان بشود.

لطیفه‌ای از این آیات استفاده می‌شود؛ این که می‌فرماید: اکنون درجات، مغفرت و اجر کریم را ملک آنان کردم، خدای خدایی نیست که چیزی را ملک تو کند و از تو پس بگیرد، برای این که از تو پس نگیرد، چه کار می‌کند؟ به تو توفیق می‌دهد و تو را در دایره ایمان نگه می‌دارد، تا با ایمان از دنیا بروی.

به ما خبر دادند که در شب عید فطر، می‌خواهی به همه جایزه بدهی. «2» مگر

(1) - انفال (8): 4؛ «مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.»

(2) - مستدرک الوسائل: 6/ 154، باب 32، حدیث 6678؛ «وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَقُومُونَ يَوْمَ الْعِيدِ عَلَى أَفْوَاهِ السَّكَّةِ وَيَقُولُونَ اغْدُوا إِلَى رَبِّ كَرِيمٍ يُعْطِي الْجَزِيلَ وَيَغْفِرُ الْعَظِيمَ.»

الکافی: 4/ 67، باب فضل شهر رمضان، حدیث 6؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ بِوَجْهِهِ إِلَى النَّاسِ فَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِذَا طَلَعَ هَلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غُلَّتْ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ وَ غُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَ اسْتَجِيبَ الدُّعَاءُ وَ كَانَ لِلَّهِ فِيهِ عِنْدُ كُلِّ فِطْرِ عِتْقَاءُ يُعْتَقُهُمُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ وَ يُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مُنْفِقٍ خَلْفًا وَ أَعْطِ كُلَّ مُمْسِكٍ تَلْفًا حَتَّى إِذَا طَلَعَ هَلَالُ شَوَّالٍ تُودِيَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْ اغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ فَهُوَ يَوْمُ الْجَائِزَةِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا هِيَ بِجَائِزَةِ الدَّنَانِيرِ وَ لَا الدَّرَاهِمِ.»

عرفان در سوره یوسف، ص: 463

نگفته‌اند:

«الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا» «1» والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته

(1) - من لا يحضره الفقيه: 1/ 513، باب صلاة عیدین، حدیث 1481.

عرفان در سوره یوسف، ص: 464

فهرست‌ها

عرفان در سوره یوسف، ص: 466

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (1)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

1

273

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

2

440

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

5

136

. بقره (2)

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»

10

222

«أَنَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

25

61

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

30

389

«وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ»

35

116

«وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا»

35

118

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»

45

257

«إِهْبِطُوا مِصْرًا»

61

123

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْجُوا بَقَرَةً»

67

78

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»

83

323، 229

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

124

301

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ»

128

291

«وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»

130

104

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

131

429، 426، 268

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

156

411، 355

أَوْ لَكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

157

355

يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

168

439، 391

«وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»

177

250

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»

183

447

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

186

127

«تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»

196

287

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

253

424

«ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ...»

285

450، 449، 304

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ»

285

449

«لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»

286

423

. آل عمران (3)

«وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»

49

77

«اتَّقُوا اللَّهَ»

50

95

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»

110

232، 182

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»

185

222

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

189

297

عرفان در سوره یوسف، ص: 469

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»

190

306

. نساء (4)

«إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»

10

223

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»

29

164

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

59

260

. مائده (5)

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ»

6

223

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»

54

434

«تَرَى أَغْنَيْنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»

83

226

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»

105

222

. انعام (6)

«إِلَىٰ وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...»

79

225، 254

«إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»

29

60

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»

122

412

. اعراف (7)

«قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ»

12

125

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»

12

125

عرفان در سوره یوسف، ص: 470

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»

13

125، 126

وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

14

125، 126

«قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

15

372

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىءِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»

96

205، 208

«وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ»

142

287

«وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»

143

156

«هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا...»

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

179

311، 37

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

185

224

. انفال (8)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

1

451، 453، 454، 457

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

2

128، 458، 459

«وَإِذَا ثَلِثْتَ عَلَيْهِمْ ءَايَتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

2

459، 460

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

3

461

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

4

462

«نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

40

171

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...»

41

448

. توبه (9)

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

1

369

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»

2

369

عرفان در سوره یوسف، ص: 471

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ»

21

446

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً»

80

344

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا»

84

344

«وَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»

119

440، 140

«حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»

128

454

. یونس (10)

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

62

32، 33

«الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»

63

32، 35، 41

«لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

64

32، 35

«وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ...»

107

209

. هود (11)

«وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»

6

210

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ أَوْ هُوَ مُنِيبٌ»

75

103، 98

«إِنْ أُريدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

88

106، 105

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ»

114

388، 94

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكِّرِينَ»

114

271

«مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»

119

339

. يوسف (12)

«وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»

3

42

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»

4

42، 43، 44، 126، 320

عرفان در سوره یوسف، ص: 472

«كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ»

6

132

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا»

18

222

«يَتَمَنَّي بَخْسٍ دَر هِم مَعْدُودَةٍ»

20

194

«وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»

20

115

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

24

104

«معاذ الله»

23

321

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»

32

137، 311، 323، 359

«إِذَا بَابٌ مُتَّفَعُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ»

39

312

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ...»

88

425

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ»

89

323

«قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ»

92

323

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»

97

370

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»

98

370

«وَقَالَ يَأْتِيَنَّ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَى مِنْ قَبْلُ»

100

321

«رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»

101

323، 292

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

101

115، 292، 295

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»

111

51

. رعد (13)

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

28

274

«طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»

29

59

. ابراهيم (14)

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»

19

433

«تُؤْتِي أَكْثَرَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»

25

445

عرفان در سوره یوسف، ص: 473

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»

37

100، 101، 269

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»

40

270

. حجر (15)

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»

9

162

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

29

191، 222

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

36

372

. نخل (16)

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»

68

307

«ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا...»

69

307

«وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ»

78

223

. اسراء (17)

«سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...»

1

249

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»

23

232

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَةَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»

27

386

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»

35

351

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»

37

223

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»

70

283

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»

78

259

«وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»

78

260

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْءَانِ...»

88

305

عرفان در سوره یوسف، ص: 474

. كهف (18)

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

104

37، 209

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»

107

117

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا»

108

117

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»

110

252

. مریم (19)

«وَأَتَيْنَهُ الْخُطُمَ صَبِيًّا»

12

56

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»

30

56

«وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»

31

271

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»

54

271

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»

55

271

«أَصَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»

59

223

«وَلَا يَظْلُمُونَ شَيْئًا»

60

341

. طه (20)

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

14

274

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»

44

233

. انبیاء (21)

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»

8

223

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ»

47

341

عرفان در سوره یوسف، ص: 475

«وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبًا»

47

341

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

107

374، 424، 454

. مؤمنون (23)

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ»

51

237

. نور (24)

«رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»

37

150، 161

. شعراء (26)

«وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»

80

460

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ»

88

190، 222

«إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

89

190، 222

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

193

189

«عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»

194

189

. قصص (28)

«خَائِفًا يَتَرَقَّبُ»

18

430

«تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ»

25

435، 432

«قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»

26

432

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»

56

59

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»

85

73

عرفان در سوره یوسف، ص: 476

. عنكبوت (29)

«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلُغُ الْمُبِينُ»

18

59

«اِنَّهُ مَا اَوْحٰى اِلَيْكَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ...»

45

272، 273، 274

. روم (30)

«يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ»

7

331

«فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

30

181

. لقمان (31)

«وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»

15

106

«ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»

15

107

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَهَرَهُ وَبَاطِنَهُ»

20

240، 221

. سجده (32)

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

17

289، 62

. احزاب (33)

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ... وَالذَّكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»

35

287، 288، 290،

296، 365، 366،

367، 405، 407،

408، 409

. سبأ (34)

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ...»

2

384

عرفان در سوره یوسف، ص: 477

«وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»

13

439

. فاطر (35)

«مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَّحْمَةٍ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

2

203، 207

«يَاذُنِ اللَّهِ»

32

405، 406

. صفات (37)

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَهِيمَ»

83

427

«قَالَ يَبْنَؤُا إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...»

102

72

. ص (38)

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»

26

389

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»

85

386

. زمر (39)

«اشْمَزَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»

45

127

. فصلت (41)

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»

53

222

. شوری (42)

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

11

92، 91

. زحرف (43)

«وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ»

71

228

عرفان در سوره یوسف، ص: 478

. جاثیه (45)

«وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»

24

60

. محمد (47)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى هُمْ»

12

350

. فتح (48)

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»

1

172

. حجرات (49)

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا»

14

343

«وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» 14

343

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ...»

15

303

. ق (50)

«يَقْلِبُ مُنِيبٍ»

33

222

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»

37

303

. ذاریات (51)

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»

50

437

. قمر (54)

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»

55

290

عرفان در سوره یوسف، ص: 479

. حدید (57)

«وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»

7

385، 388

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»

12

254، 411

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ...»

19

206

. مجادله (58)

«حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلَوْنَهَا فَيَنْسُوا الْمَصِيرَ»

8

59

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ...»

19

387

. حشر (59)

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»

21

155، 451

. صف (61)

«نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

13

171

. جمعه (62)

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»

10

132

. منافقون (63)

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ... يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»

1

134، 135

عرفان در سوره یوسف، ص: 480

. طلاق (65)

«سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»

7

210

. تحریم (66)

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»

6

214

. ملك (67)

«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ»

3

119

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»

13

437

. معارج (70)

«الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

23

460

. انسان (76)

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِيئًا وَبَيْئًا وَ أُسِيرًا»

9

297

. نازعات (79)

«مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنعِمِكُمْ»

33

203

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

40

223

. تکویر (81)

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»

28

351

. بروج (85)

«وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»

8

358

عرفان در سوره یوسف، ص: 481

. غاشیه (88)

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ»

8

366

«لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ»

9

366

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»

17

306

. فجر (89)

«وَالْفَجْرِ»

1

288

«وَالْيَالِ عَشْرِ»

2

288

«كَأَنَّ بَلَّ لَأَتُكْرَمُونَ الْيَتِيمَ»

17

234

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

27

274، 329

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

28

274، 329

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»

29

329، 274

«وَاَدْخُلْنِي جَنَّتِي»

30

329، 290، 274

. بلد (90)

«أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

8

223

«وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»

9

223

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

11

284

«وَمَا أَدْرِكَ مَا الْعَقَبَةُ»

12

284

«فَأَكْرَبْتَنِي»

13

284

«أَوْ إِطْعَمْتُ فِي يَوْمٍ مَسْجِدَةٍ»

14

284، 285

«يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ»

15

284، 285

«أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ»

16

284، 285

. ضحی (93)

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»

5

456

«أَمْ يَحْذَرُكَ نَبِيُّمَا فَاوَى»

6

452

عرفان در سوره یوسف، ص: 482

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»

7

452

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»

8

452

. شرح (94)

«أَمْ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ»

1

453

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»

2

453

. علق (96)

«اَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

1

226

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»

2

226

اَفْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

3

226

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

4

226

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

5

226

. نصر (110)

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ»

1

172

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«آه من قلّة الزاد و طول الطريق و بعد السفر»

امیرالمؤمنین علیه السلام

144

«أبى الله أن يجرى الأشياء إلاّ باسباب»

امام صادق علیه السلام

180

«أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»

امام حسین علیه السلام

321

«ادع الله أن يرزقنا الشهادة»

امام صادق علیه السلام

206

«اذا قام العبد للصلاة فكان هواه وقلبه الى الله تعالى انصرف

كيوم ولدته أمه»

رسول الله صلى الله عليه و آله

274

«اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسكم دون دينكم»

اميرالمؤمنين عليه السلام

251

«اذهبوا انتم الطلقاء»

رسول الله صلى الله عليه و آله

324

«اربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا والآخرة بدنا

صابرا»

رسول الله صلى الله عليه و آله

173

«ارجع اليهم فان استطعت أن تؤخرهم الى غدٍ وتدفعهم عنا

العشية لعلنا نصلّي لربّنا»

امام حسین علیه السلام

258

«أشهد أنّك الامام البرّ التقىّ الرضىّ الزكىّ الهادى المهدىّ»

زیارت اربعین

136

«أعداء الانسان ثلاثة: دنياه و شيطانه و نفسه»

؟ 336

«أعدى عدوّك نفسك التى بين جنبيك»

رسول الله صلى الله عليه و آله

337، 338

«أكرم الضيف و لو كان كافراً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

85

«الانسان سرّى و انا سرّه»

حدیث قدسی

133

«الایمان اقرار باللسان»

امام رضا علیه السلام

137، 140

«الذی جعلته للمسلمین عیداً»

دعای عید فطر

97، 463

«الله اکبر أن یوصف»

امیرالمؤمنین علیه السلام

329

عرفان در سوره یوسف، ص: 484

«اللهم الیک صمدتُ من ارضی و قطعت البلاد رجاء رحمتک

فلا تخیننی...»

زیارت امام رضا علیه السلام

294

«اللهم انّ قلوب المخبّتين الیک والهة»

زیارت امین الله

407

«اللهم انّی اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيء»

دعای کمیل

411

«الهی رضا بقضائك صبراً علی بلائک لامعبود سواک»

امام حسین علیه السلام

139

«الهی رضا بقضائك صبراً علی بلائک»

امام حسین علیه السلام

295

«أنا عبدك الضعيف الذليل المسكين المستكين»

دعای کمیل

314

«أن تعبد الله بقدر حاجتك اليه و أن تعصيه بقدر صبرك على

النار... و أن تعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها»

امیرالمؤمنین علیه السلام

211، 213، 215، 216

«أنّ افضل الاعمال بعد الايمان الصلاة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

265

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

151، 154، 163، 174

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَاعْمَالِكُمْ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى

قُلُوبِكُمْ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

40، 358

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ آوَانِي الْأَوْهَى الْقُلُوبِ... أَرْقَاهَا

لِلْأَخْوَانِ وَ أَصْفَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

164 - 165، 169، 172

«إِنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ»

امام حسین علیه السلام

277

«بِالصَّالِحَاتِ يَسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

192

«تُجَلَّى بالتَنْزِيلِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

306

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ عِبَادَةِ سِتِينَ سَنَةً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

41

«تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي»

رسول الله صلى الله عليه و آله

80

«جَعَلْتَ لَنَا اسْمَاعاً وَ ابْصَاراً وَ افْتَدَةً»

امام حسین علیه السلام

208

«خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

75

«دعيتم الى ضيافة الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

85

«سُبُّوحٌ قَدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»

حدیث قدسی

128

«الصلاة عمود الدين فإن قبلت قبل ما سواها و ان ردت ردّ

ما سواها»

رسول الله صلى الله عليه و آله

255

عرفان در سوره یوسف، ص: 485

«الصلاة في أوّل الوقت رضوان الله و في آخره عفو الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

266

«الصلاة قربان كل تقى»

امام رضا علیه السلام

252

«الصلاة معراج المؤمن»

رسول الله صلى الله عليه و آله

249

«الصلاة ميزان»

رسول الله صلى الله عليه و آله

266

«الصلاة نور المؤمن»

رسول الله صلى الله عليه و آله

254

«الصلوة نور من الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

358

«الصوم جنة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

93

«الصوم لى و أنا اجزى به»

حديث قدسى

90

«علم الاسلام الصلاة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

267

«عليك بالصوم فانه لا مثل له»

رسول الله صلى الله عليه و آله

91

«فاجعلنا من الشاكرين»

امام حسين عليه السلام

208

«فرشيون بأبدانهم عرشيون بأرواحهم»

اميرالمؤمنين عليه السلام

76 ، 75

«فزت و ربّ الكعبة»

اميرالمؤمنين عليه السلام

295

«فصلاح المرضى فيما يعمله الطبيب و يدبره لا فيما يشتهي»

المريض و يَقْتَرِحُهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

180

«فالصورة صورة انسان و القلب قلب حيوان»

اميرالمؤمنين عليه السلام

331

«فكيف حيلتي يا ستار العيوب»

دعای کمیل

84

«القلب بيت الرب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

189

«القلب جار الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

189

«قلب المؤمن حرم الله»

امام صادق عليه السلام

39

«قلب المؤمن عرش الرحمن»

امام صادق علیه السلام

39

«قلب المؤمن عرش الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

189

«الكافي كاف لشيعتنا»

امام زمان علیه السلام

230

«كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين»

رسول الله صلى الله عليه و آله

57

«كيف أصبحت قال: أصبحت يا رسول الله موقناً... هذا عبْدُ

نور الله قلبه بالایمان»

رسول الله صلى الله عليه و آله

309

عرفان در سوره یوسف، ص: 486

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعْتَ عَلَيْهِ

الشمس أو غربت»

رسول الله صلى الله عليه و آله

183

«لا يسعني أرضى و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدي

المؤمن»

حديث قدسي

155 - 156

«للصائم فرحتان يفرحهما اذا افطر فرح و اذا لقي ربه فرح

بصومه»

رسول الله صلى الله عليه و آله

92

«لكل شيء آفة و آفة الدين ترك الصلاة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

267

«لم يرضها ثواباً لأوليائه و لا عقاباً لأعدائه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

352

«ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء»

امیرالمؤمنین علیه السلام

121

«ما عبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً في جنتك لكن

وجدتك اهلاً للعبادة فَعَبَدْتُكَ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

149 - 150

«المؤمن شهيد»

امام صادق علیه السلام

206

«المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليفته وصحت

سريره...»

امیرالمؤمنین علیه السلام

360، 383، 399، 411، 413

«المؤمن ينظر بنور الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

401، 414

«ما عبدناك حقّ عبادتك»

اميرالمؤمنين عليه السلام

212

«ما عَجَّتِ الارض الى ربها عَزَّوَجَلَّ كَعَجِيجِهَا من ثلاث»

رسول الله صلى الله عليه و آله

260

«ما كُنْتُ أعبد ربّاً لم أره»

اميرالمؤمنين عليه السلام

193

«ما هكذا الظنّ بك»

دعای کمیل

373

«المرضى ثلاثة: عن النفس، عن القلب، عن الروح...»

و العارف في درجة الولاية المختوم بالرؤية و الكرامة»

امام صادق عليه السلام

187، 191 - 192، 194، 195

«ملئت بطونهم من الحرام»

امام حسین علیه السلام

419

«من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم»

امام محمدباقر علیه السلام

250

«من أين لي الخير و لا يوجد الا من عندك و من أين لي

النجاه فلا تستطاع الا بك»

دعای ماه رمضان

312

«من رآني فقد رأى الحق»

رسول الله صلى الله عليه و آله

152

«ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم»

اميرالمؤمنين علیه السلام

327

عرفان در سوره یوسف، ص: 487

«نور الله قلبه»

رسول الله صلى الله عليه و آله

331

«النوم عليها قبل طلوع الشمس»

رسول الله صلى الله عليه و آله

260

«و الايمان مخالط لحمك و دمك»

رسول الله صلى الله عليه و آله

166

«وساعة لمعاشرة الاخوان والثقات الذين يعرفونكم

عيوبكم...»

امام كاظم عليه السلام

182

«الوضوء نور»

امام صادق عليه السلام

233

«و هو شهر الانابة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

96

«هب لي من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع و من

عينيك الدموع»

امام صادق عليه السلام

291

«هذا ما لا تقوم له السموات و الارض»

دعای کمیل

214

«يا حجر الخير»

امیرالمؤمنین علیه السلام

217

«يا ربّ انّ آدم خلقتّه بيدك... قال يا موسى أمّا عَلِمْتَ أنّ

الجفاء للحبيب شديد لالتحامل من الاحباء ماتحامل من

الاعداء»

حدیث قدسی

118 - 121

«یا رفیق من لا رفیق له»

دعای جوشن کبیر

314

«یا معبود العابدین، یا معروف العارفین، یا محبوب من أحبّه

یا جلیس الذاکرین، یا مشکور الشاکرین»

زیارت امام رضا علیه السلام

148

عرفان در سوره یوسف، ص: 488

فهرست اشعار

مصرع اول

اینده

صفحه

آب حیات من است، خاک سر کوی دوست

سعدی شیرازی

279

آتش به جهانی زند ار سوخته جانی

229 ؟

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

خواجه عبدالله

انصاری

402

احرام گرفته ام به کویت

نظامی گنجوی

253

از آن روزی که ما را آفریدی

باباطاهر عریان

175

از خدا جوییم توفیق ادب

مولوی

121

از هزاران اندکی زین صوفیند

مولوی

325

اگر آهی کشم، دریا بسوزم

ملا محسن فیض

کاشانی

360 - 361

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

حافظ شیرازی

251

الهی دلی ده که جای تو باشد

طوطی همدانی

441

ای خاک ره تو خطّه خاک

غروی اصفهانی

57 - 58

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری

حافظ شیرازی

411

ای که گفתי مرو اندر پی خوبان زمانه

سعدی شیرازی

322

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

حافظ شیرازی

297

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

حافظ شیرازی

401

این من و این ذکر یارب یارم

؟ 295

بدگمانی کردن و حرص آوری

مولوی

124

برو این دام بر مرغ دگر نه

؟ 311

عرفان در سوره یوسف، ص: 490

به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود

سعدی شیرازی

170

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

مولوی

123

بی دلی در همه احوال خدا با او بود

حافظ شیرازی

36

تو دست افشانی را چه دانی؟

صائب تبریزی

327 - 326

جانم چه باشد که نثار قدم یار کنم

؟ 297

چون که موسی باز گشت از کوه طور

ملا احمد نراقی

377

چون نمی داند دل داننده ای

مولوی

224

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

434

حسن یوسف را به عالم کس ندید

193 ؟

خدایا داد از این دل داد از این دل

باباطاهر عریان

189

خواهی نشوی رسوا

106 ؟

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر عریان

175

خوشا آنانکه دائم در نمازند

باباطاهر عریان

315

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

فیض کاشانی

243 - 242

دایه پستان چون گذارد در دهن

ملا احمد نراقی

377

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن

حافظ شیرازی

409

در زدم و گفتم کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

فیض کاشانی

158 - 157

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت

حافظ شیرازی

316

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد

حافظ شیرازی

253

دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

سعدی شیرازی

256

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو بستم

سعدی شیرازی

322

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

حافظ شیرازی

316

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

375

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست

311 ؟

ز هر چه غیر یار استغفرالله

فیض کاشانی

316

زین سخن آمد دل موسی به جوش

ملا احمد نراقی

375

شب تاریک ره وادی ایمن در پیش

حافظ شیرازی

402 - 401

عرفان در سوره یوسف، ص: 491

شد روان تا طور با حق راز گفت

ملا احمد نراقی

376

شستشویی کن و انگه به خرابات حرام

حافظ شیرازی

76

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام

قاسم انوار

441

عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد

صفایی

378

عمر خود را در چه پایان برده‌ای

مولوی

109

غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند

حافظ شیرازی

76

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

حافظ شیرازی

430

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور

فروغی بسطامی

328

کای صوفی شراب آنکه شود صاف

حافظ شیرازی

328

کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود

ناصرالدین شاه

253

کودکان گاهی به خشم و گه به نازا

ملا احمد نراقی

377

که یکی هست و نیست جز او

هاتف اصفهانی

224

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل

حافظ شیرازی

63

گر قدمت هست چو مردان برو

سعدی شیرازی

109

گر می‌پذیری خسته، ما سخت خسته‌ایم

67 ؟

گفت ای موسی توانی يك پیام

ملا احمد نراقی

375

گفت حق کو آن پیام بنده‌ام

ملا احمد نراقی

376

گفت رو از من بر آن تند خو

ملا احمد نراقی

376

لا به کرد عیسی ایشان را که این

مولوی

124

لطف الهی به من خوار و زار

68 ؟

مآده از آسمان در می‌رسید

مولوی

125

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

حافظ شیرازی

332

من غلط کردم در اول بی شمار

ملا احمد نراقی

39

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم

315 ؟

منقطع شد خوان و ناز از آسمان

مولوی

124

موسیا ایمان بر من عرضه کن

ملا احمد نراقی

378

ناتمامان جهان را کند این ده تمام

؟ 287

عرفان در سوره یوسف، ص: 492

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

؟ 166

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

حافظ شیرازی

276

هر که بی باکی کند اندر طریق

مولوی

125

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

حافظ شیرازی

140

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

؟ 414

یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی مثال

مهدی الهی قمشه‌ای

144

يك نظر در كار اين ویرانه كن

ملا احمد نراقی

39

فهرست اعلام

آخوند خراسانی 392

آدم علیه السلام 57، 116، 118، 119، 120، 121، 354، 372، 389

آزر، عموی ابراهیم علیه السلام 427، 429

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام 31، 51، 71، 85، 89، 113، 131، 147، 154، 161،
169، 170، 179، 190، 192، 201، 202، 205، 211، 221، 229، 238، 240، 241، 247،
250، 259، 265، 269، 283، 286، 301، 310، 319، 327، 335، 339، 349، 355، 358،
365، 371، 378، 383، 402، 405، 423، 430، 433، 445، 447، 449

ابراهیم علیه السلام 71، 72، 83، 98، 99، 100، 101، 103، 104، 105، 106، 107، 128، 132،
225، 267، 268، 269، 270، 290، 291، 301، 302، 312، 319، 426، 427، 429

ابن عباس 154، 196

ابوجهل 124

ابوذر 102، 103، 303، 305

ابوحزه 270

ابوعمر زبیری 162

اسحاق علیه السلام 105، 132

اسماعیل علیه السلام 72، 98، 99، 105، 267، 270، 271، 290، 291

اصطهباناتی، آیت الله شیخ محمدباقر 415، 416، 417، 418

اصفهان، آیت الله شیخ محمدحسین 414، 415

الهیان، شیخ علی اکبر 312

امام حسن مجتبی علیه السلام 74، 235، 237، 247، 248، 250، 259، 269، 277، 298

امام حسین، سیدالشهداء، اباعبدالله علیه السلام 62، 74، 79، 136، 138، 139، 141، 148، 154، 157، 185، 208، 213، 228، 233، 237، 258، 259، 269، 270، 277، 321، 325، 335، 342، 357، 358، 418

امام رضا علیه السلام 65، 66، 148، 252، 294، 415

امام سجاد، زین العابدین علیه السلام 227، 237، 329، 339، 371، 373، 384، 390، 407، 418

امام صادق علیه السلام 39، 138، 161، 162، 183، 187، 190، 191، 192، 195، 205، 228، 230، 231، 233، 335

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 54، 55، 65، 74، 75، 85، 103، 121، 122، 124، 144

عرفان در سوره یوسف، ص: 494

149، 151، 154، 155، 161، 162، 163، 166، 168، 170، 174، 183، 186، 187، 192، 193، 196، 211، 212، 213، 214، 216، 227، 237، 247، 250، 251، 289، 290، 297، 298، 306، 313، 314، 325، 326، 327، 328، 330، 331، 349، 351، 352، 353، 355، 357، 360، 383، 388، 391، 398، 411، 412، 424

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 64، 182، 430، 450

امام محمد باقر علیه السلام 47، 114، 115، 237، 250، 301، 302، 319، 371

امام مهدی، امام زمان، امام دوازدهم، امام عصر علیه السلام 135، 230، 401، 402، 418

امام هادی علیه السلام 44، 45

امینی علامه 195

انبیاء پیامبران علیهم السلام 32، 107، 169، 205، 256، 265، 269، 276، 283، 291، 305، 405،
423، 430، 448، 449

اهل تسنن 154، 155، 166، 434

اهل قریش 186

ابن عباس 430

بروجردی، آیت الله 238، 415، 458

بلال حبشی 167، 326، 327، 329

بنی اسرائیل 123

بنی امیه 325

پیامبر اسلام، محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله 31، 32، 33، 37، 39، 40، 41، 42، 45، 51، 55،
57، 58، 64، 71، 72، 73، 74، 80، 81، 83، 84، 85، 89، 91، 92، 93، 94، 96، 97، 101،
102، 103، 105، 107، 108، 113، 121، 122، 124، 125، 127، 131، 134، 136، 139،
147، 151، 152، 153، 154، 161، 164، 165، 166، 167، 169، 173، 179، 180، 183،
187، 189، 191، 192، 201، 209، 211، 212، 221، 226، 228، 229، 234، 235، 236،
238، 247، 248، 249، 250، 251، 254، 255، 260، 265، 267، 273، 274، 275، 283

288، 291، 301، 309، 319، 324، 325، 326، 327، 332، 335، 337، 338، 342، 343،
344، 349، 355، 365، 369، 373، 374، 383، 401، 405، 414، 423، 424، 434، 443،
445، 449، 452، 454، 455، 456، 457

تنکابنی، آیت الله شیخ محمدرضا 400

تهرانی، شیخ یحیی 416

جابر جعفری 195، 196

چهارده معصوم علیهم السلام 98

حائری، آیت الله شیخ عبدالکریم 34

حائری، آیت الله شیخ مرتضی 34

حر بن یزید ریاحی 38

حوا علیها السلام 116، 118

[حضرت] خدیجه علیها السلام 55، 247

خواجه ربیع 67

حافظ 297، 315، 316

حجر بن عدی 216، 217

عرفان در سوره یوسف، ص: 495

حکیم، آیت الله 415

حلی، محقق 416

خوئی، آیت الله 415

درجزینی، آخوند ملاحسینقلی 393

راحیل، مادر حضرت یوسف 47، 48

راوندی 107

ربیعۃ بن کعب 107

زکریا علیه السلام 105

زهیر بن قین بجلّی 184، 185

زینب کبری علیها السلام 74، 157، 258

سبزواری، ملاحادی 239

سعدی 166، 211، 322

[حضرت] سکینه علیها السلام 278

سلمان 103، 303، 305، 383، 434

شاه حسین ولی 242

شاهرودی، آیت الله 415

شعیب علیه السلام 105، 106، 107، 431، 432، 436

شمر 157، 295

شوشتری، سید علی 393

شیخ انصاری 327، 328، 329، 392، 398، 399، 402

شیخ بهایی 163

شیخ صدوق 349

شیخ طوسی 373

شیرازی، آیت الله 415

صدرالمتألهین شیرازی 133، 425

طباطبائی، علامه 140، 241، 242، 393

عبدالعظیم حسنی 44، 45

عزیز مصر 137، 321

علی بن ابی رافع 353

علی اصغر علیه السلام 419

علی اکبر علیه السلام 419

عمار 303

عمر 155

عمر سعد 258

عیسی علیه السلام 56، 57، 63، 77، 78، 105، 173، 174، 175، 215، 271، 406

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام 64، 74، 85، 185، 235، 277، 324، 325، 326، 327، 400

فتحعلی شاه 395

فرعون 115، 429، 437

فلسفی، آیت الله میرزا علی 400

فلسفی، شیخ محمدتقی 400

قاضی، آیت الله سیدعلی 140، 141، 143، 395

قزوینی، آیت الله شیخ مجتبی 312

قمر بنی هاشم علیه السلام 237، 258، 419

قوم لوط 104

کربلایی، سیداحمد 393

کنی، ملا علی 397، 398، 399، 400

لاهیجانی، علامه سید عبدالکریم 392، 395، 396، 397، 398، 399، 400، 401، 402

لوط علیه السلام 104

مریم علیها السلام 57، 63، 105، 215

مسیح علیه السلام / عیسی علیه السلام

مشرکین اهل مکه 324

عرفان در سوره یوسف، ص: 496

ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا 253

معاویه 124، 170

[حضرت] معصومه علیها السلام 252

مقداد 103، 303، 305

منهال قصاب 205

موسی علیه السلام 62، 78، 105، 118، 120، 121، 122، 123، 156، 180، 256، 257، 375،
376، 377، 378، 429، 430، 433، 435، 436

میثم تمار 168

میرزای شیرازی 392

میلانی، آیت الله سید محمدهادی 293، 294

نراقی، ملا احمد 38، 39، 375، 378

نوح علیه السلام 427

نوف بکالی 193

همسر زهیر بن قین بجلی 184، 185

یحیی علیه السلام 56، 105

یزید 329

یعقوب علیه السلام 40، 48، 52، 53، 54، 105، 113، 114، 131، 370، 371

یوسف علیه السلام 29، 31، 33، 41، 43، 44، 45، 47، 48، 49، 51، 52، 54، 57، 67، 71، 105،
111، 113، 114، 115، 126، 131، 132، 134، 136، 148، 194، 286، 291، 292، 295،
302، 303، 308، 311، 312، 320، 321، 322، 323، 359، 370، 425

یونس علیه السلام 105

یهودیان فلسطین 56

فهرست جاها

آمریکا 330

اردن 99

اروپا 330، 372، 458

ایران 66، 241، 327، 383، 415

بابل 427

بصره 353

بغداد 413

بیت المقدس 81

تبریز 241، 242

تهران 29، 49، 67، 69، 87، 111، 129، 145، 159، 177، 199، 219، 245، 263، 281، 295،
299، 317، 333، 347، 363، 381، 395، 398، 401، 402، 403، 416، 421، 443

جمکران 135، 136، 253

حسینییه همدانی‌ها - تهران 29، 49، 69، 87، 111، 129، 145، 159، 177، 199، 219، 245، 263،
281، 299، 317، 333، 347، 363، 381، 403، 421، 443

خط استوا 80

خواجه ربیع، مشهد 67

دارالزهده، حرم امام رضا علیه السلام 415

دامغان 417

دجله 196

ریزه 102

سبزوار 35

شام 99

شاهرود 417

عراق 241، 392، 415

عربستان 80

فلسطین 56

قبرستان چهارده معصوم - تهران 401

قم 35، 252، 410

کربلا 184

کرمان 239

کعبه 72، 154، 189، 268، 270، 290

کوفه 143، 353، 391

کوه طور 375

لاهیجان 396

مدین 105، 430، 431

مدینه 64، 81، 248، 269، 325، 326، 344، 353، 373، 392

مسجد الحرام 154، 167، 268، 269، 414

مسجد کوفه 143، 391

عرفان در سوره یوسف، ص: 498

مسگر آباد 417

مشهد 35، 294، 295، 400

مصر 114، 115، 137، 321، 323، 359، 370، 430، 436

مکه 81، 247، 324، 368، 413

نجف 327، 395، 396، 416

نهروان 325

هند 372

کتابنامه

1. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
2. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، 1 جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 هـ. ق
3. الإرشاد، شیخ مفید، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 هـ. ق
4. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، 1412 هـ. ق
5. الاستیعاب، ابن عبد البر، ناشر: دارالجلیل، بیروت، 1412
6. اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب سید عبد الحسین، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، 1378 هـ. ش
7. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، 1 جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
8. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، 1 جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران
9. أعیان الشیعة، سید محسن امین، 11 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت
10. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1367 هـ. ش
11. الأمالی، شیخ صدوق، 1 جلد، انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362 هـ. ش
12. الأمان، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، 1409 هـ. ق
13. الانتصار، العاملی (معاصر)، 9 جلد، دار السیرة، بیروت، 1422 هـ. ق
14. بحار الأنوار، علامه مجلسی، 110 جلد، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان، 1404 هـ. ق
15. بدایع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام، ملکی میانجی محمد باقر، ناشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، 1400 ق
16. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، 1416 هـ. ق
17. البلد الأمين، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، 1 جلد، چاپ سنگی

18. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، انتشارات دار الفکر، بیروت، 1415
19. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی
20. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، 1 جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1404 هـ. ق
- عرفان در سوره یوسف، ص: 500
21. تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، 1377 هـ. ش
22. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، 2 جلد، چاپخانه علمیه، تهران، 1380 هـ. ق
23. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت، 1419 هـ. ق
24. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سید حیدر، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1422 هـ. ق
25. تفسیر روح البیان، حقی بروسوی، اسماعیل، ناشر: دارالفکر، بیروت، بی تا
26. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، 2 جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1404 هـ. ق
27. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی، مشهدی محمد بن محمدرضا، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1368 هـ. ش
28. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1374 هـ. ش
29. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، 1415 هـ. ق
30. التهذیب، شیخ طوسی، 10 جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1365 هـ. ش
31. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، 1 جلد، ناشر: دار الرضی، 386 هـ. ق

32. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1363 هـ. ش
33. الجواهر السنیه - کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی - زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر: انتشارات دهقان
34. الجوهر الثمین فی تفسیر کتاب المبین، شبر، سید عبد الله، ناشر: مكتبة الألفین، کویت، 1407 هـ. ق
35. حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، بلاغی، سید عبد الحجت، ناشر: انتشارات حکمت، قم، 1386 هـ. ق 36.
- الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، صدر الدین محمد الشیرازی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1981 م
37. الحیاة با ترجمه احمد آرام، اخوان حکیمی - احمد آرام، 6 جلد، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
38. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، 3 جلد، ناشر: مدرسه امام مهدی
39. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 هـ. ق
40. دائرة المعارف تشیع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ناشر: شهید سعید محبی
41. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سید محمود، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415
- عرفان در سوره یوسف، ص: 501
- هـ. ق
42. روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم
43. شرح فصوص الحکم، مؤید الدین جندی
44. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره البخاری، دارالفکر، 1401
45. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، دار الفکر بیروت
46. صحیفه سجادیه، ترجمه استاد انصاریان

47. الطوائف، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، چاپخانه خیام، قم، 1400 هـ. ق
48. العقائد الإسلامية، مرکز المصطفی (معاصر)، 4 جلد، نشر مرکز المصطفی للدراسات الاسلامیه، قم
49. عوالی الآلی، ابن ابی جمهور احسائی، 4 جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، 1405 هـ. ق
50. غرر الحكم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1366 هـ. ق
51. الفتوحات المکیة، محی الدین ابن عربی، 4 جلدی، دار صادر بیروت
52. الفصول المختارة، شیخ مفید، 1 جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 هـ. ق
53. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، سید مرتضی فیروز آبادی، 3 جلد، ناشر: اسلامیة
54. الفضائل و الرذائل، المظاهری، معاصر
55. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
56. قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، ناشر: دار الکتب الإسلامية، تهران، 1371 هـ. ش
57. الکافی، کلینی، 8 جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1365 هـ. ش
58. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، 1 جلد، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، 1356 هـ. ق
59. کتاب العین، الخلیل الفراهیدی، ناشر: مؤسسة دار الهجرة، چاپ دوم، 1409
60. کشف الأسرار و عدة الأبرار، رشید الدین میبدي - احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، 1371 هـ. ش
61. کشف الخفاء، العجلونی، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، 1408
62. کشف الغمة، علی بن عیسی إریلی، 2 جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، 1381 هـ. ق

63. کشف الیقین، علامه حلی، حسن بن یوسف، 1 جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، 1411 ه. ق
64. کشف الیقین، علامه حلی حسن بن یوسف، 1 جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، 1411 ه. ق
- عرفان در سوره یوسف، ص: 502**
65. کمال الدین، شیخ صدوق، 2 جلد در یک مجلد، دارالکتب الإسلامیه، قم، 1395 ه. ق
66. کنز العمال، المتقی الهندی، 16 جلد، مصادر عامه، نشر مؤسسه الرساله، بیروت، 1409
67. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، چاپخانه پیروز
68. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزة، قم، 1405
69. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات جهان، تهران، 1348 ه. ش
70. المبسوط، شیخ طوسی، ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفریه، طهران، 1387
71. مثير الأحزان، ابن نما حلی، 1 جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، 1406 ه. ق
72. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، ناشر: مكتب النشر الثقافة الإسلامیه، 1408
73. مجموعة ورام، ورام بن ابی فراس، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات مكتبة الفقيه، قم
74. المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم، 1417 ه. ق
75. المستدرک، الحاكم النيشابورى، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة
76. مستدرکات أعيان الشيعة، سيد حسن امين، 7 جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات بيروت

77. مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ على النمازی الشاهرودى، ناشر: ابن المؤلف حيدري، طهران، 1415
78. مستدرک الوسائل، محدث نوری، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
79. مستدرک سفينة البحار، الشيخ على النمازی الشاهرودى، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين، قم، 1419
80. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، 6 جلد، نشر دار صادر، بيروت
81. مشکاة الأنوار، ابوالفضل على بن حسن طبرسى، 1 جلد، کتابخانه حيدريه، نجف اشرف، 1385 هـ. ق
82. المصباح، ابراهيم بن على عاملی کفعمی، 1 جلد، انتشارات رضى، قم، 1405 هـ. ق
83. مصباح المتهجد، شيخ طوسى، 1 جلد، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، 1411 هـ. ق
84. معارف و معاريف، حسينى دشتى، مصطفى، مؤسسه فرهنگى آرايه
85. مفاتيح الجنان، ترجمه استاد انصاريان
86. مفردات، الراغب الاصفهاني، دفتر نشر الكتاب، تهران
87. مكارم الأخلاق، رضى الدين حسن بن فضل طبرسى، 1 جلد، انتشارات شريف رضى، قم، 1412 ق
88. مناقب آل أبى طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، 4 جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 هـ. ق

عرفان در سوره يوسف، ص: 503

89. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1413 هـ. ق
90. منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، على بن طيفور بسطامى، قرن يازدهم، انتشارات حكمت
91. النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين، محدث جزائرى، 1 جلد، ناشر: آيت الله مرعشى، 1112 هـ. ق

92. نُهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

93. نُهج الفصاحة مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش

94. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، 29 جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، 1409 هـ. ق

95. وفيات الأئمة، من علماء البحرين والقطیف (معاصر)، ناشر: دار البلاغه، بیروت، 1412 هـ. ق

96. ينابيع المودة لذوي القربى، القندوزي، انتشارات دار الاسوه، 1416 هـ. ق

